

بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ وَهُوَ كَلِمَةُ

بفضل خان لیل و سحر ارجین حسیه لطیفه لالی ابدار سبین فلیکلیا و ادوار و اجابا



4645

از مؤلفا علامه و زکاء قدوه فصحا می باغیت شعر و الشعر اجاب مولوی ابو محمد شریف

مطبع در ایام قس با مشی کرا  
درامه: هرگاه امام مجتبی

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد سواد افسرے بایض دیدہ و الا بصاکہ مطلع بلند قباب آرایش دیباچہ خجسته  
پس لغت شگافہ معمای ماہ کہ آرایش غزل سلسلہ بند گیدی مشکبوی تفسیر الیل  
سجی تبویع معانی پر اختہ فقیر الراجی بالطف اللہ اللہ عبد اللہ الموسی لاندی  
القادری مخلص تبریک عفی اللہ عنہ ابن سیات و منجنت مرتب سید جمال الدین آبادی  
نعمہ اللہ بغفرانہ بعض خوان الصفا و خلدان لوفامیرند کہ کتاب بن اخبار زالیفات و  
تحقیقا فصیح الفصا الیبلغ البلاء علا زمان فیما دوران عجوبہ عصر درہ شرافت و  
سجابت پناہ فضیلت و کمالات دست گاہ ذخر الفضل فخر الشعر جناب مولانا ابوسعید  
قادر شاعری تخلص مدظلہ کتابیت دلکش و محبوب است روح افراد علم مسالک و ما  
جامع قوال و احوال مل متضادہ و تحقیق و تبیین اصدا و دیار در غایت جامعیت و نہایت  
جزالت با سلاست عبارات و لطافت اشارات کہ اگر آنرا از نو دیدہ و حور تعلیم نور بر صفحہ  
اورا شجر طور مسطور نمایند اولیست این دایمہ لفظ فیض عام و خیر نام خوا کہ از قاف طبع  
در نظر اعیان جلوہ گری نمایند و لا ابتداء از احوال مؤلف موصوف کہ بمقام دیباچہ تواند  
مرفوم نمود لازم نمود مخفی بنامند کہ جناب مولانا ابوسعید حسن شاعری از فحول شعرا

وہابیہ کی تائید

فصاحت شعار و اعظم فصاحتی بلاغت و ثمار است لطافت اشاراتش چون  
 نسیم گلزار نسیم و سلاست و غنایت عبارتش مانند زلال نسیم در بزرگواریش  
 عوالی نشان خواجه صدرالدین محمد انجیان کشمیر بوده و هایت و موضع متعه  
 از سلاطین ماضی بصیغه مد و معاش در جاگیر و سیورغال داشته بمناصب اربمند  
 و مدارج بلند فائز بوده و از قوم پنج نامست بابی موحد و مفتوحه اسجد و خیم  
 که آن قبیله است از نجیب ترین قبایل و رؤسای کشمیر در نجابت و شرافت بان  
 زد و ضرب المثل آن دایر خلد آثار اکثر مردم آن قبیله حکام و امرا و صد و رؤسا  
 گذشته اند مثل نواب غایت الله خان وزیر عالمگیر بادشاه و هدایت الله خان  
 نواب عبدالاحد خان اکبر آبادی و نواب ابوالبرکات خان صفه جنگ و محترم خان  
 و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبداللہ صدر انجیان و امیر نجابت علی خان  
 شرف دیوان و نسب این قبیله بمیر محمد علی سنجاری میرسد و او از احفاد خاندان  
 ترکستان در ایام قدرت سلاطین منول در عهد سلطان زین العابدین کشمیر  
 رسیده عمر در امارت گذرانیده در محله گوجاره شمال رویه مسجد جامع در مقبره  
 سنگین مکلف مدفون شده که تا حال آن عمارت باقیست و  
 از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنایع جسم از حق سبحانیه  
 تعالی در اولاد و احفاد و برکت نمایان علمی و عملی و عمر و مالی عطا کرده بودند  
 تواریخ و رسائل فضلی کشمیر بآن ناطق اند با جمله خدمت مولوی ابو محمد حسن  
 شکر در غنفوان جوانی تحصیل کمالات و فضایل انسانی از جد مادر خود

حقایق آگاه و معارف دستگاه جناب خواجه محمد خلیل قادری تخلص که عظم شأن  
 آنحضرت از غایت شهرت و وضوح محتاج باظهار نیست چنانکه احوال ایشان در  
 خلیل نوشته اند نموده یا استعداد خدا داد در فنون علم و ادب بر نمایان بهم رسانیده  
 در صغر سن که هنوز علم ایشان به ارج بلوغ ترقی نکرده اشعار موزون لطافت سخن  
 بنظم میرسانید چون در رشت شین علم و ادب و ملکه و محاوره نظم و شعر و خط و نحو  
 و فنون متفاوت درین خاندان و الاثان موروث است چنانکه مولوی حافظ محمد  
 طاب ثراه برادر بزرگ ایشان که در اول شباهات یافته با وجود آنکه از ماد  
 اعمی متولد شده کتاب بادشاه نامه در احوال سلاطین ماضی و احوال کثرت  
 بحر تقارب بنظم آورده خیلی فصیح و ملیح گفته و دیوان غزلیات بهم مرتب ساخته و خوا  
 جیب الله غفا تخلص که از اعمام ایشانست دیوان فصاحت بیان بیادگار  
 گذاشته بین الجبهه مشهور است و این مولانا ابو محمد حسن زیاده بر اسلاف و ابا  
 خود در شیوه اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استاد و فراخته و کوس بلند  
 آوازگی نواخته از ابتدای سن نمیز و شعور تا حال مورد تحسین و آخرین اهل کمال  
 در جمیع اقسام سخن شعرهای بلند و فکرهای دلپسند و مضامین ارجمند دارد و همیشه  
 بتقریب تجارت سیر بلاد هندوستان نموده چنانکه خود فرموده نظم خواهم خوانم  
 دست بزلت تبان کنم سیر و اعظم هندوستان کنم با مستعدان روزگار طرح  
 محاوره انداخته مقبول طبایع خاص و عام شد هر یکی از لطایف صحبت او مستفید  
 و مخطوط گردید بلا خط و علویایه او در مدارج دانشمندی تن بتواضع و نیازمند



میدهند و می دهند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب الحرج و واقعه چنانکه خود  
 از تاریخ تولد خود خبر می دهند و چون زاد م پی تاریخ آن سال به پدر گفت  
 نهال باغ اقبال اینوقت که در سن کهولت اند شب شباب ایشان را آفتاب شیر صبح  
 شیب است تخمیناً زیاده بر پنجاه هزار بیت از سواد و بیارسانین باشند فکر  
 بلند و شعوری تند و حافظه قوی و استحضای وافر قریح و قاده و طبیعتی نقاد و کا  
 مفطر و ذہنی صافی و جودتی کافی و از ندب او قادی شد که در یک ساعت کاغذ  
 طویل و عریض را اشعار هدایت شعار ملو از آلی آبدار میسازند که دیگری با وجود فکر  
 رسا و سعی موافق در عرصه یک و ز بلک بچفته از عهده یکد و بیت مثل آن نتواند برآورد  
 در جمیع اقسام شعر از قصاید و مثنویات و ترجیعاً و ترکیات و تسمیط و قطعه و رباعی و مہا  
 و لغز و صنائع و بدائع و نثر مرزب و عار و مدح و ہجاء و تہنیه و تعزیه و مخمرات  
 دیگر از چابک سواران این فن قصب السبق ر بوده اند و مثنویات متعدد دارند  
 بطرز خاص که مناسبت و عذوبت و سلاست متقدمین با نزاکت و لطافت متأخر  
 معجزی مفرح قسراً داده اند معانی بیگانه را در مبانی الفاظ آسشنا  
 بجلوه آورده و در غزل شیوہ نازک خیالی و مضمون سنجی با لطافت عبارت و  
 شوخی اشارات و نازکی تشبہات و سنجیدگی استعارات بکار برده اند و  
 ز فکر معنی باریک چون موئی شد م شعر یک کران تاب کمر آموختیم نازک خیالی را  
 و رقعات و مکتوبات و دیباچہ های کتب و سفاین و رسائل و نسخہ لطائف  
 و طرائف بہنوید رسانین اند چون نمک خوران عشق مجازی سے شور

سکانت جلوه حسن حقیقی مفره ندارد در خاندان عرش ایشان علیه قادر بر مریده نهاده  
وضاحت یکدیوان متوسط درغت و منقبت و فکر ترغیب داده اند و جوهریت از حد  
حقایق آگاهه خواجه محمد خلیل قادر بزرگوار بسیار ملازمت کرده اند و از حسن عقیدت بهره  
و برگزیده قصاید و قطعات و تواریخ ایشان بقبرستان اعیان تسلط و اقتدار و کثرت  
و سواد و سواد خراسان عالم را گرفته مثل قصیده تارنج قمر قلعه پیشوای احرار و بزرگوار  
ریل و احداث ساعی انگریزی و عدم حکام عالیشان انگلستان و دیگر امور را  
بتعلق به نظر و آملی که معاصرین از ایشان مثال آن مهر سکوت بردارند و بیابانها را  
ایشان ساکنان باور انهر و حسن اساد ایران بشوق و شغف تمام تحفه مبدع و زیاده و فخر  
و سفاین مینماید بکمال وسعت مشرب از منهل عذب خلا ایشان هر فرقه راضی و مستر  
و تعصب و معایرت از خلق ایشان بغایت دور با هر یکی گرم میشوند و هیچکس اسیر و سگونی  
بر صانع کرده از صنع کرامت ندارند که سر خوش نویس و نخواهد بد نوشت : ایشان را  
تعالی بتعقیب با طبع تصانیف دیگر ایشان گوشش و گردن سلامی روزگار و سر  
نموده آید و اسد الموفق و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و بیاجه طراز نسخه آفرینش و افشاح مجموعه دانش و نبش حمد صافیت که دایره اسما  
حلقه چشم موریت در صحیفی منتهای قدرتش و بیضه زمین و آنه ریگی در دریا با بید  
کنار عظمتش سپاس بقیاس از احاطه و هم نشیری بیرونست و حمد بحمد و از هر صله

عقول نافعه فرون جائی که فرزند لوی گشت نبیا و آدم ربین الماء والطیر  
نوی که اخطی ثناء علیک انت کما اثنبت علی نفسک نواز و برزند طعت کونک  
ما اظهرت الربوبیه سدی سبحانک ما شکرناک خوش شکر که آغاز و سر همگان  
ظلمه امکان اچه امکان که قدم در راه محمدش چنانکه باید و راه منزل سباس خا که شاید  
حمی که سر و اعظم دست خود تواند گفت دگوهر شامی که لائق جلال او خود تواند  
تنک نایگان بی رباعت با جز دست تهی و سبب نسبت و گرفتاران سلاسل طبعیت غبار  
عجز دست آویری نه رباعی یا رب شاسای خود راه نما: از نور یقین دلم منور می  
پیش تو جیب تو شمع آوردم بر عاجز و ضعیفی من شجاعت و درود نامعد و در سر  
مقام محمود که ذله خواران مایه جو طفیلی وجود او بند صلوات الله و سلامه علیه و علی  
اله الطیبین الطاهرین و اصحابه الراشدین المهتدین و اشیاعیه الی کوم الدین  
اما بعد اجد خوان کتب نادانی گرفتار بند کنند نفسانی متوثق بالطفاف کار ساز باطن  
و ظاهری ابو محمد حسن قادری المتخلص بشعری عقر ک الله و لوالدیه و احسن الیها و الیه  
بعض خوان الصفا و خلان لو فامیر سازند که چون در ایام صبا نشو و نما می نهال طبعیت  
سحاب تربیت جدا و رفیع حقایق بنیاه معارف دستگاه خواجه خلیل قادر و صلوات الله علیه  
الغایت المراد در ذرف و بوده و ایشان بغیر از والد فقیر و لادی نشند و او و جبر  
یا و گاری نمانده و بحسب قضا و طفولیت گوهر و آغیا بنمی بر چهره ام نشسته نهان کترین  
در حجر غنایت و شفقت پرورده و مطلع انظار فیض بار و مطر ح الطاف سرشار و  
همیشه در ظاهر و باطن متوجع احوال این نکته بال میبوند و در هنگامیکه قلم بلوغ زویم تکلیف

هنوز با صمیم کشیده بود اشعار موزون صنایع مشحون بی تکلفانه از خاطر مسمی  
 در قسام اشعار چون قصاید و مثنوی و غزلیات و غیره که تعداد آن جمله از شمار  
 الف گذشته مشافی بهم میرسد و اکثر آن در نعت و منقبت و اقشع بمجد <sup>اللهم</sup> و  
 گاهی بان بدح اقتیاز مان و قدح سقباد و ران ملوث نگشت و دمام پای فضا  
 در دامن خورسندی نگوشه نوشه خود را رضی میبودم نظم دایه من ز مایه هنر است  
 دستم از آبله پراز گهر است : نان من از خود است بدشال : نشوم خم به پیش کس چون پادشاه  
 مان کشکین خود خورم بخوشی : میزنم دست رد به پنجه کشر : حامی خودم شد بناسم و بس  
 نیست پروای ریش و سبت کس : لیک بانیک بد باسانی : صبر دارم کثاده پشیا  
 هر که آید رضای او جویم : هر که بنیم دعای او گویم : تا آنکه بفجرائی قل سیر و نه اهل  
 بتقریب تجارت سیر سواد اعظم هندوستان دست داد اکثر اوقاف و غلبات بافضا  
 و بلغای انجا و فضلائی اطراف و کناف که واردین آن سرزمین بودند طر محاور  
 و مشاعر اتفاق افتاد و صوت افاده و استفاده دست داد و احیاناً بادانایان  
 فننگ و دقیفه شناسا صلح و جنگ بقصد اطلا و آثار و اخبار آن قوم آمد و اتفاق  
 می افتاد و آن گروه نیز چون قدر دان فضل اندیش و لایات و کتب خود مطلع  
 می ساختند درین ایام که <sup>۱۲۶۳</sup> هجری علی صاحبها السلام یک هزار و صد و <sup>۲۰۱۰۰</sup> و <sup>۲۰۱۰۰</sup> شخصیت  
 موافق با بزرگوارم محرم الحرام یوم دوشنبه رسید که این قطعه از آن مخبر است قطعه  
 دوش ازین نکته مار اندم : با خرد از کمال استعداد گوش پرور چون کرد و خست  
 ز آفرین بر من و زبان بکشد بهر تاریخ همبر کس نبوی : گفت تالیف نسخه زیبا باد

و ششدهم یک هزار و هشتصد و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمده که  
 این قطعه از آن خبر نمیدهد قطعه با خبر گذشته ام که شعری کرده خوب تصنیفی از نکوفانی  
 سال تاریخ و حال آن تصنیف تا چگونه است باز گو حالی بهتر از این عیسوی گفتا  
 و در ترتیب نسخه عالمی به بخاطر فائز آمد که مختصری در بیان طول و عرض گره ارض و  
 ما يتعلق بهها که قدری از روی اخبارات کتبان کوک انگلیزی که بالفعل سه بار بیشتر  
 ربع مسکون کرده و پاره از رقمزده بای انفرقه و دیگر اقوام معلوم شد بقلم آورده  
 شود چون علماء فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت  
 از آسیا و یورپ و آفریقا و آمریکا است منقسم ساخته اند و علمای فارس و هند  
 ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعة گویند تقسیم رسانیده و لکل وجهه  
 هو مولیها بنا بر علی هذا ترتیب این نسخه عجیبه که مسمی بزیل الاخبار است  
 چهار باب اتفاق افتاد و الله صلواته السداد و هرگاه جهت تزیین کلام  
 یاربائی یا بتی چند زین سخن گردیده زاده طبع را قلم حروف اند و سوای مصرع  
 تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند و آن در ایضاح مرام نشانای نمود  
 جالب شعری تمسک واقع نشده نظم از گل و لاله باغ پر دارم و رو باغ کسان چرا  
 آرم پیش من هر چه جنس نیک بستد نیست زان کسی از آن خود است کُل  
 ز بیویش عیان شده عیب بونی از موی مستعار چه زیب باب اول  
 در بیان احوال افلاک تسعة و کوکب سبعة و بروج اثنا عشره و منازل قمر غیره  
 و مساحت کره ارض بالاجمال موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان باب

باریک و هم در بیان اسمی کثیر لا مشهوره بتقریب قایلیم سبعة اجالا و ایجا از محبوبه  
 داد مورخان ایران و توران باب بیستم در بیان مساحت و تقسیم اربعه زمین که شیا  
 و یوزوب و افیرکا و امیرکاست مطابق اخبارات انگریزی باب یک چهارم  
 در ایراد بعض عجایب بحر و جبال و وحوش و طیور جهان و همین الله  
 استعانة و علیه التکلیل باب اول در بیان احوال  
 افلاک تسعه و غیره موافق ایراد حکامی اسلام و فرنگستان  
 اعتقاد حکما آنست که مجموع افلاک تسعه یک کره است یعنی گو یک فلک هستند مانند یوز  
 پیاز بر یکدگر پیچیده و هر توی فلک حلیمه است و سطوح آنها با هم متلاصق اند در میان  
 فخریه نیست و از روایات شرعیه فخریه نیز ثابت است اما بنامی متلاصق سطوح افلاک  
 نزد اهل بیتا بر قاعده لافصل فی الفلکیات است و آن قاعده ظنی است برهان  
 قطعی ندارد و مع هذا نزد اهل بیتا حاجت بفرجه بین السطحین متحقق نشد از آن جهت  
 اثبات فخریه نکردند و از باب تسبیح راسیه و دور ملائکه ما بین هر دو آسمان معلوم شد  
 اثبات فخریه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموعه آنچه برای این هندسه در بیان  
 ابعاد فلکیات است که بغیر فخریه دریافته اند و آنچه ثابت است بروایت شرعیه لهذا این  
 مخالفت لفظی است زیرا که مقدار یراکه اهل بیتا داخل سخن آسمان شده اند  
 شاید بعض آنرا در نظر از باب شرع فخریه اعتبار کرده باشند و ما بقی را سخن  
 سطریمی فیرفع التراز و افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند و  
 تمامه کو اکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کره نار و درون فلک و افلاک

که سطح مجرب کرده نارماس مقعر فلک است و هوا زیر آتش بدستور خاک آید  
 آن بدستور آتش گرم و خشک و خفیف مطلق است که طلب محیط می نماید و هوا گرم و  
 و خفیف مضافیت و آب سرد و ثقیل مضاف و خاک سرد و خشک و ثقیل مطلق است  
**فصل اول** در دلائل تحقیق چهار چیز است اول آسان دوم ستاره ها  
 سیم آب چهارم زمین و چیزهای دیگر همه از آثار و اجزای این چهار چیز ناشی شده اند  
 موایده ثلاثه که عبارت از جمادات و نباتات و حیوانات است و کائنات را جوهر مرکبات  
 غیر نامنه نزد جمیع عقلا از همین چهار چیز پدید میآیند اما عنصر هوا و آتش را ظاهر  
 بنیان عقل و قیاس ارکان مستقلة گمان برده اند اما تحقیق آنست که هوا جسمی است  
 که لطافت آب یا تاثیر بعضی کو اکسیر کم و زیاده بوجود می آید و معدن مستقر ندارد  
 و صورتی نیز پذیرد کار او پیرو است و رسانیدن کیفیات مخلوقات عالم از یکی  
 دیگری مثل رسانیدن روایح و رشاہ و اصوات و رسامعه و رطوبت و یخبست  
 و برودت و حرارت و لاسه علی هذا القیاس آتش همان است که بسبب حرکات غلیظه  
 و شدیدہ یا تاثیر آتش اشتعال یافته بینو شده گرفته است و کار او تفتیح و پنجه کردن  
 چیزهای خام و احراق آنچه بیکار شده است و بمنزله مصالح غذا است که فی نفسه  
 در کار نیست لهذا معدنی جداگانه ندارد و چنانچه فیلسوفان بحیل میکنند که گویند هوا  
 گره نار بالائی هر دو گره آب و زمین محیط اند سخنی است بی دلیل چنانکه منتقدان  
 فخر و القیام بر آسمان و ستارای نیز همین قبیل است که بی دلیل قطعی بجنس  
 بنابر او نام قطعی ممتنع میدهند حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره را



که در افلاک سبعة خرق و النیام جایز است فاما در عرش و کرسی که فلک هشتم و نهم اند  
 جایز نیست اما صح است که در افلاک تسعة خرق و النیام جایز است **فصل**  
 افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعة اند اول فلک تاسع است که او  
 فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیره کوکب و عرش مجید و فلک معدل  
 النهار گویند هیچ کوکبی ندارد و مشملت بر قطبین که یکی قطب شمالیت که قریب  
 بنات النش که درین افق ظاهر است دیگری در مقابل او قطب جنوبی است  
 تحت الارض است و دایره که بمطقة این فلک مفروض میشود آنرا دایره معدل  
 النهار گویند جهت آن که چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام منوره شب و روز  
 مساوی میگردد و در زمان عبارت از مقدار حرکت همین فلک که اسرع  
 حرکات است چنانکه در عبارت از حرکت فلک و کوکب است از مبدا معین بحرکت  
 خاصه و باز رسیدن بهمان مبدأ و بحسب اختلاف سیر انجم و افلاک ادوار اختلاف  
 می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت اوست از نقطه معین  
 تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانه روز بمقدار معین کمتر است و یک شبانه روز  
 از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت  
 شرقیه است یعنی از مشرق به مغرب حرکت میکند و بحرکت اولی از نیجه سمتی است  
 که اول حرکت که دریافته میشود این حرکت است و فلک الافلاک با این حرکت خود تمام  
 افلاک دیگر و کوکب را متحرک میگرداند هر روز همه را گرد عالم برمی آرد و عرش  
 گردش فلک الافلاک بنوعی است که نزد هیات شناسان ثابت و متحقق است

که هشتاد هزار سال و کسری شبیک شبانروز قطع میکند چنانکه در روایت آمده  
 که روزی حضرت جبریل علیه السلام شرف اندوز ملازمت حضرت سرور انبیا  
 شد آنحضرت از او پرسیدند که وقت صلوة ظهر رسیده آیا نه در جواب باین دو  
 لا و نعم معاً میگوید شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا اخی جبریل لا و نعم چه  
 معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده  
 گفتیم لا و در نیمه قدر زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب بالصد سناله راه قطع کرده  
 وقت پیشین شد گفتیم نعم فصل و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از  
 مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر برخلاف فلک  
 اعظم است یعنی حرکات غریبه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند پس  
 هر یکی از این افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که ب حرکت فلک اعظم  
 از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ابرادی که اصلی ایشانست که از مغرب  
 بمشرق برخلاف حرکت عرضی میروند و ب حرکت عرضی مثل فلک اعظم بر شیب  
 قطب بایک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است  
 بخلافه لا طناب متصدی ایراد آن نشد و فلک دوم که در تحت این فلک  
 اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابت و کرسی گویند که  
 بروج اثنا عشر و کواکب ثابته در آن اند و کواکب ثابته یک هزار و بیست و دو  
 و این کواکب با جمیع در سطری و شخن فلک هشتم مرکوز و مغرقند بحیثی که قطر  
 آنها مساوی فلک است بلا زیادت و نقصان و این کواکب مذکوره را ثابته

از آنجهت گویند که حرکت آنها در غایت بطو است گویند که حرکت ندارند زیرا که اوضاع  
آن ماعلی الدام بر دایره واحد ثابت است که هرگز تغییری یابد بخلاف سیارات و  
این فلک هشتم را منطقه البروج و دایره البروج میگویند زیرا که از میان بروج  
عشر میگذرد و چون دایره منطقه البروج از دایره عظام قاطع عالم است  
پس در سطح اعلی فلک اعظم با معدل آنها متقاطع باشد بد نقطه متقابل و این  
دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود از و میگذرد شمالی میشود  
معدل آنها نقطه اعتدال ربیعی میخوانند و آن نقطه اول حمل است که چون آفتاب  
نقطه رسد ابتدای فصل بهار است و نقطه دیگر متقابل و که چون آفتاب بسیر خاصه  
خود از و بگذرد جنوبی شود از معدل آنها اعتدال نقطه خریفی می نامند و آن  
نقطه اول میزانت که چون آفتاب آن نقطه رسد ابتدای فصل خریف است و آن  
دایره البروج را که بسبب سیر آفتاب مروض میشود و آفتاب آن دایره را  
بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بدو نوزده قسمت مساوی کرده  
مانند قاشهای خربوزه و هر یکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع فلک کلمه  
مجاذات ایشان با فلک البروج بروج اثنا عشر معتبر است وجه تقسیم این دایره  
قسم مساوی با زیاده و نقصان که از جناب آلهی در اذمان نبی آدم القا  
شده و سایر طوائف ناس چون عرب و یونان و فارس و فرنگیان و هند  
و غیره بر آن متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از اربع  
فلک را فصلی معتبر کرده اند که هوا و خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است

مثل ربع و خراج و صیفت و شمار فصل را ابتدای و وسطی و انتهایی است که حکم  
 آن فصل در بحال بقوت و ضعف مختلف میگردد و بنا بر آن فلک ابدی را در دو قسم تقسیم  
 نموده اند یکی را برجی نام نهاده و تیر آفتاب ادر مدت یک دوره تمام خود را زده  
 نوبت باقی بقیه اجتماع میشود که هر دو در یک مکان مجازی فلک بزرگ می آیند و  
 اجتماع ماه و ربع فلک را بعد از اجتماعات شمس و قمر دو دوره تمام کرده اند  
 و هر قسم را برجی منقسم کرده و در هر برج که قوت کب یا ده تراز برج دیگر دیده اند  
 آن برج را خانه آن کوکب میگویند یا که ربع خوشحالی و خورمی برابر آن نیست که  
 سی در خانه خود باشد و چون نهایت قوت کوکب در برج خانه خود است غایت  
 در برج مقابل خانه خواهد بود که برج هفتین باشد بنا بر آن آن خانه را خانه و بال  
 گویند مثلاً هر کوکبی را که در برج خانه حل باشد و بال او در برج هفتین که میرزا  
 خواهد بود و علی بن النقیاس بن مال در برج خانه است و مس و قمر هر یکی یک  
 باقی خسته متخیر راه و خانه و هر برج را موافق صورتی که نسبت اجتماع ستار و در آن  
 پیدا شده و بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حل و ثور و جوزا و سرطان و سنبله  
 و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و هر یکی از این چهار  
 بمقدار ايام حرکت آفتاب یعنی تقسیم تقسیم کرده اند و هر قسمی از آن برج در چهار  
 نهاده و هر درجه را شصت قسم ساخته و هر قسم از آن درجه دقیقه می نامند که در  
 بندهای قطع تقسیم را یک گویند و هر دقیقه را شصت قسم ساخته و هر  
 ثانیه گفته اند که در بندهای ثانیه را نیز شصت قسم تقسیم کرده اند و آنرا

نامیده که در هندی آن را چمن گویند و روز عبارت از زمان دور شدن آفتاب است  
 از نقطه معین فلک بمرکت یومی باز رسید بهمان نقطه مفروضه و ماه و سال شمسی  
 و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است بمرکت خاصه برجی را از برج  
 اثنا عشر و ماه قمری عبارت از یک دور تمام اوست بمرکت خاصه و سال شمسی  
 عبارت از مفارقت آفتاب است از نقطه معین از فلک البروج بمرکت خاصه باز رسید  
 باز بهمان نقطه و سال قمری عبارت از دوازده دور تمام اوست بمرکت خاصه  
 بدانکه این دوازده برج با هم در صوت و دور و احکام اختلاف تمام دارند پس  
 حمل که بفارسیش بره بهندی میگوید خانه میرنخ است و وبال زهره و شرف  
 آفتاب در نوزدهم درجه است و بهبوط زحل و برج مذکور نهاری و حار و یابس  
 و برج منقلب برسی و شمالیت بصوت بره گویند است که در جانب مغرب و در جانب  
 مشرق دارد دوروی باز پس کرده گویا چیزی را می بیند و ستاره ها که در صوت  
 صوت اوداق اند بیت و سه ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصوت او تعلق  
 دارند گویا خارج از صوت واقعند و بدت مانند آفتاب را درین برج بفار  
 فروردی و بانگریزی مارچ گویند ثور که بفارسیش گاو و بهندیش برکه نامند  
 خانه زهره است و وبال میرنخ و شرف قمر در سیم درجه اوست و برج منو و یلی  
 سر و خشک و سوداوی ثابت است بصوت گاویت که سر او بجانب مشرق و دم  
 بجانب مغرب است و صوت دنی از سنی و دو ستاره مرکب است و ستاره های دیگر  
 مثل عین الثور و ثریا که بر مثل خوشه انگور است و درین نیز بصوت او تعلق دارند

اگرچه خارج از صورت اند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفرسی اردی بهشت  
 و بانگریزی اپریل گویند و چون که بفرسیش دو بیکر و بهندی تهین خوانند خانه  
 عطار است و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و مذکر و نهاری گرم  
 و تر و رموی و ذو جسدین انکارند بصوت و آدمی است با یکدیگر آمیخته و چنان  
 و اتصال یافته که سرای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب  
 و مغرب و شتر و ستاره در صورت این برج داخل اند و هفت خارج که در او نشسته  
 و غیره باشند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفرسی خرداد و بانگریزی می  
 گویند **سپهر طان** که بفرسیش خرچک و بهندی کرگ خوانند خانه قمر است و وبال  
 زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ سر و تر بلغمی و مونث و لیلی و پنج منقلب است  
 خرچک است که بهندش کهکره خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفر  
 تیرو بانگریزی جون گویند و در سعد که بفرسیش شیر و بهندی سکه نامند خانه  
 شمس است و وبال زحل و در وی شرف و هبوط نیت و مذکر و نهاری و حار  
 یابس و صفراوی و ثابت است و بصوت شیر است که از بیت بیست و ستاره کب  
 یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوزهر نیز باو تعلق دارند و مدت ماندن  
 آفتاب درین برج بفرسی امرداد و بانگریزی جولای گویند و **سپهر**  
 بفرسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطار است و شرف عطار و وبال  
 مشتری و هبوط زهره و ذو جسدین و مونث و لیلی و سرد و خشک و سوداوی  
 بر شکل زنی است که در دست او خوشه است سر آن زن بجانب شمال و پاهای

او بجانب میزان و از بیت و شش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق  
 و متصل دست است و خوشه در آن دست و ستاره است که او را اسماک اغزل گویند  
 و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی شهر یوز و بانگیزی اگست خوانند همیشه  
 که بفراسیش ترازو و بهندی تو لمانند خانه زهره است و وبال مرغ و شش  
 زحل و بهبوط آفتاب و مذکرو نهاری و گرم و ترو و مونی است و بصوت ترازو  
 مرکب از بیت ستاره و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی مهر و بانگیزی  
 گویند و تقرب که بفراسیش گزوم و بهندی بر چه که خوانند خانه میرخ است و وبال  
 زهره و بهبوط قمر و برج ثابت و مونث و سرد و تر و بلغمی است بصوت گزوم است  
 مرکب از بیت و یک ستاره و قلب القصر و اکیلی و دیگر ستاره و نیز باو  
 داند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی آبان و بانگیزی اکتوبر خوانند  
 قوس که بفراسیش کمان و بهندی درین گویند خانه مشتری است و وبال  
 عطارد و شرف و ثقب و بهبوط اس و ذ و جدین و مذکرو نهاری و گرم و خشک  
 و صفراوی است و شکل مروی است که کمان و تیر در دست دارد از سی و یک ستاره  
 مرکب و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی آذر و بانگیزی انور همیشه  
 جدی که بفراسیش بزغال و بهندی بگرامند خانه زحل و وبال قمر و شش  
 مرغ و بهبوط شبیری و برج منقلب و مونث و لیلی است بصوت بزغال است  
 مرکب از بیت و شش ستاره و سعد و نج نیز باو متعلق است و مدت ماندن آفتاب درین  
 برج بفراسی قوی و بانگیزی و سمبر گویند و لو که بفراسیش سبو و بهندی کینه خوانند



خانه زحل و وبال آفتاب است هیچ کوب را در و شرف و مهبوط نیست برج ثابت و  
 گرم و تر و مذکور و نهاری بصورت مردی است که د لوی را از چاه بر آورده در دست  
 گرفته آن د لور او از گون ساخته آب ابر زمین می ریزد و صورت او از چهل و دو  
 ستاره مرکبت و بد شانند آفتاب درین برج بفارسی بهمن و بانگر نری جنوب  
 حوت که بفارسیش باهی و بهندی مین نامند خانه مشتریست و وبال عطارد  
 و مهبوط او و شرف زهر و مونس و لیلی و سرد و تر و بلغمی و ذو جبین بر شکل  
 دو ماهی است که با هم پشت و شکم چسبیده افتاده اند یکی از اینهار یک مقدم خوانند  
 که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است  
 و بدت مانند آفتاب درین برج بفارسی اسفند ارد و بانگر نری فروری نامند  
 و ابتدای علم فصل بدانکه نور قمر مستفاد آفتاب است و افلاک چون کرده اند  
 و سیر قمر در غایت سرعت است و دوش بانروز و نصفی تقریباً یک برج قطع  
 میکند و هرگاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس محو میگردد و در آنوقت  
 و چون از آفتاب بمقدار معین که تقریباً دو و از ده درجه باشد بیشتر گشت از  
 تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه نوشده و هلال برآید  
 بنا بر کروییت افلاک در آنوقت یک کناره قمر پیش در محاذی آفتاب نیست و بنا  
 کناره ماه است که بنور آفتاب روشن شده می نماید آنزمان آنرا هلال مینامند  
 هر چند آفتاب بعید میشود نور در ترا میدی آید بجهت آنکه جرم قمر بیشتر محاذ  
 آفتاب میشود همچنین قمر سیر کرده تا بمقابل آفتاب رسد که شش برج تمام است

و آن چهارگانه منزل باشد در میان شمس و قمر مثلاً اگر آفتاب در اول ثور بود  
 ماهیتاب در اول عقرب باشد علی هذا القیاس و چون در هنگام مقابله تمام جرم  
 قمر در محاذی آفتاب روشن شود آن حالت را بدو ماه تمام گویند و فی مابین  
 چهارده منزل باشد و آنرا نظر مقابله میگویند و چون از مقابله درگذرد و نو  
 قمر منقبضان می آید تا باز تحت الشعاع واقع شود چنانکه در نص قدیم است و  
 القمر قد مرناه منازل حتی عاد کالعر چون القدر و همچنان  
 آفتاب را بداری است که میان برج ها میگذرد و آن مدار منطقه المروج است و  
 قمر نیز مدار لیست غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار همگیر  
 تقاطع میکنند و آن دو نقطه تقاطع عقدین میخوانند و جزو بهرین نیز می نامند  
 پس نیمه از مدار قمر در جانب شمال از مدار شمس مینماید و نیمه دیگر در جانب جنوب  
 و آن عقد را که ماه جون از و بگذرد شمالی شود و اسس میخوانند و آن عقد دیگر  
 که چون ماه از و بگذرد جنوبی شود و ذنب میگویند از آن که در شکل بسو و دم دارد  
 مانند دارند و اس را سعد داشته اند و ذنب انحن سعادت و نحو است اینها  
 بدست کوکب شعبه تجربه است و در اس و ذنب حرکت معکوس بطبی دارند و با  
 این دو فلک را که دو از ده برج است به بیت و هشت قسم قسمت کرده اند  
 که آن ها را منازل قمر گویند که هر روز ماه در یکی از آن منازل است و چون  
 فلک دو از ده برج است و منازل بیت و هشت حصص هر روز دو منزل و مثلاً  
 باشد سامی منازل بیت و هشت گانه این است شریفین لطیفین ثریا و بران

بقعه بنفخه ذراع بنفخه طرفة جبهة زبره صرفة عوا سماک غفر بنانا  
 اکلیل قلب شوله ناعیم بلده سعد ذج سعد بلج سعد السعود سعد الحنبی  
 فرج مقدم فرج مؤخر حوث **فصل** بدانکه ستاره زحل برجی را در دو سال  
 و نیم قطع میکند و مشتری برجی را یک سال و میرنج چون مستقیم و سبک  
 باشد برجی در بیست و روز و اقباب برجی را یک ماه و زهره نه خنجر و  
 عطارد و نیز چون مستقیم و سبک و باشد برجی را بیست و نه روز و مشتری  
 برجی را بر زیاده از دو روز و کمتر از سه روز و ثوابت بقول بعضی متاختر  
 در دو هزار سال و در رنگ نیز مختلف اند که سیاه تعلق بزحل دارد و خاک کبود تعلق  
 مشتری و سبز بمرنج و زرد باقبا و سفید بزهره و آمیخته مختلف بطارد  
 و رنگ سبز تقیر علی هذا لقیما و در سعادت و نحو است و ذکورت و لثت و تعلق  
 ایام و عوام و امثالها بر تفاوت اند چنانکه مشهور است قاعده و ریاض  
 تحویل اقباب در برج حمل که نور و زنا مند شیر خان منجم مینویسد  
 که از ایام شعبه یک و ز باید افزود مثلاً اگر ایام نور و ز در روز شنبه بود  
 آینه در روز یکشنبه باشد و در تارنج و پنجاه و دو نیم گهری زیاده باید کرد  
 که در ایام قاعده مختلف نمیشود و موافق عرض بدانجا که تقویم نوشته شده با کبر  
 بعمل آمده و مطلقاً مختلف در آن قاعده روی نداده و عبد الرحیم منجم  
 جهت طریق تحویل زمانی می آرد که هر تحویلی باشد از تحویل دوازده گانه  
 در حمل یا ثور یا جوزا دارد و غیره انقسم است که اگر این بار تحویل روز شنبه

سال آینده البته روز یکشنبه خواهد شد و از وقت تحویل چهارده گری و سی و  
 یک حساب کرده باید افزود و مثلاً اگر امسال تحویل روز شنبه اول صبح شده  
 سال آینده بمصادف ده روز بعد چهارده گری و سی و سه پیل روز بلند شده و  
 یکشنبه تحویل خواهد شد تحویل قمر در برج ایزن دو بیت معلوم میشود که قمر  
 کدام برج است **نظم** زمه هر چه باشد منتهی نماید بر پنج روز و اگر بر سن  
 هر پنج ازان خانه آفتاب بگیرد بدان جای مد در شتاب قوله منتهی کن  
 دوگان کن یعنی اگر یک و ناز ماه گذشته باشد دو گیر و اگر دو گذشته باشد  
 چهار علی بن الحیاس و مجموع پنج بنفیزی بعد ازان نظر کن که آفتاب در کدام  
 برج است و ابتدا ازان برج کن و بهر برج پنج عدد طرح نمایی تا بیان برج کن  
 که در مقابل آن کم این پنج ماند قمر هم در آن برج باشد و الله اعلم **فصل** بدانکه  
 در ستاره شهاب در بعضی ایالی دوان مرئی میگردد و مردم میروند و اندک بعضی  
 اعتقاد آنکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون کبک ناریس بواسطه  
 دهنیتی که در وی باقیست مشتعل میشود اگر لطیف است بزودی انطفا می پذیرد  
 اگر غلیظ است چند روز بصوت تیره بایستاده و بار بار دیگر اشکال پدید  
 ماند و برخی گویند که در تحت فلک قمر کره ناریست و ازان کره احیاناً بسبب حرکت  
 آتعالی که بواسطه قوت شعاع اجتماع کواکب مجروح المزاج در درجه از در تحت فلک  
 بهم میرسد چیزی منفصل شده فی مابین می آید و در طبقه دخانی که فی مابین کره  
 ناریس و هوایی است صرف نمود میکند و مانند ستاره دوان بنظری آید و چون

بطبقه زهر میرسد منجم میگردد و از نظر غایب میشود و در این هر دو سخن بجبهت  
 زیر که نوری که ازین ستاره های دوفنده مرئی میگردد و هرگز مشابهتی با شعله  
 ناری که از دو خان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره مشابهت  
 تامه با نور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره  
 منحصر در تحت و فوق نیست تا بر اشتعال و خان صاعدا یا انتشار جمع نام که بهبوط  
 کرده باشد محمول تواند شد اکثر اوقات از جیب بر است و از راست و چپ  
 میدوند و صیرج معلوم میشود که حرکات آن با القبطی نیست بلکه قاصدا از وقت  
 الاراده و الاختیار آنها را بقصد میدوند چنانکه در باب تحقیق نوشته اند که  
 بای و دان که آنها را شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که  
 که اشتراق شمع میکنند و این را دو جهت است اول آنکه شیاطین از ماده و خاک  
 مخلوق شده اند و با الطبع ظلمت و تیرگی را دوست میبدارند و از روشنی  
 میگریزند چنانکه مجرب است که بیشتر غلبه آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک  
 می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها کمتر دخل میکنند پس آسمان را  
 بقادیل کوکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزای آسمان  
 که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگریزند و حالت آنها چون خفا  
 و آفتاب میشود و دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل کوسیی درست کرده  
 و پنی شیاطین میدواند مانند گلوله توپ که بطرف خصم انداخته میشود <sup>فقط</sup>  
 آسمان ستاره است و محافظت قلعه بتوخانه که بالای برج و باره آن میگردد

مرعیت اینقدر فرق است که ستاره های آسمانی بصوت کوهی که از نفخ یعنی اثر  
 شعاع آنها پیدا میشود هر دو را در لغت ستاره و نجم و کوكب گویند و در توجیه  
 گلوله را بنام توپ نمیکنند و در قرن مجید این فواید انجم جا بجا مذکور است  
 والله یقول الحق و هو یهدی البیل فصل پنجم در عقاید حکما  
 آنست که چون قوای فلکیه در عناصر تاثیر میکنند بتجزین و بتجیر عناصر حرکت  
 و با هم مخلوط میشوند و از اختلاط آنها با هم مخلوقات چند از چند تکون می پذیرند  
 مثلاً چون حرارت تابان در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بخار و از زمین  
 دخان بر میخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس دخان گاهی از خیز هوا و آب  
 بالا میرود و بسجده ناریس و مشتعل میگردد و حیثاً تا چند روز آن مشتعل  
 باقی می ماند و بصوت شهاب و شهاب مدار و تیره بنظر می آید اگر بعد از مشتعل  
 شدن غصیر ایل میگردد و در شهاب می باشد و گاهی مشتعل نمیشود بلکه محترق  
 میگردد و علامات سرنخ و سیاه مابین آسمان و زمین ظاهر میشود و بخار در وقت صعود  
 بچند قسم انقسام می یابد گاهی لطیف است و بسیار بلند نمیرود و بکافی میرسد  
 که انفکاس شعاع شمس از زمین تا آن مکان منقطع میگردد و سورتی نکاثف  
 می پذیرد و قطره و قطره شده بر زمین می افتد و آن بخار متکاثف را باران  
 گویند و آن قطرات را باران نامند و گاهی چندان لطیف نمی باشد بلکه گونه  
 ثقیلی داشته باشد باینجه بسیار صعود نمیکند بسبب بودت آخر شب برودت  
 شده از آتش بنم گویند و گاهی بواسطه شدت برودت هوا بخار کثیف که نزول

می یابد و رانمایی راه منجمد شده می افتد آنرا تازه گویند و هرگاه بنجار و دغا  
 و غبار بجز برودت میرسد بنجار سرد میگردد و دغا در رانمایی آن تقلقل میکند  
 آن دغا مشتعل میشود و آنرا برق می نامند و گاهی بسبب کثف و بر منجمد  
 بر زمین افتد آنرا صاعقه گویند فی الحقیقت باین سبب گیریم بدست  
 جمیع کار خانات عالم در کار است که اراده و اختیار ارواح مدبره موجود که  
 بر این مواد و صورت مقرر است و آن ارواح را در لسان ملائکه و فرشتها خوانند  
 و خصوصیات زمانی و مکانی و تحلف اثر با وجود اجتماع سبب و دیده و صورت  
 اختلاف همین اراده و اختیار است لهذا شارع علیه الصلوة و السلام تمام  
 کارخانه بلکه جمیع کار خانات عالم را نسبت بفعل ملائکه نموده و ملائکه را  
 تابع امر تکونی او سبحانه و تعالی داشته که از طرف خود هیچ چیز بفعل نمی  
 اگر قوت فکریه انسانی در سبب و دیده و صورت هر چیز تحقق و غور نماید کمال  
 غفلت از منتهی الاستبصار است و در معرفت نسبت هرگز میسر نشود  
 اگر فی سبب مطلقا نماید کار خا حکمت او سبحانه جل شانہ را منکر شده باشد و  
 اینهمه سبب باطل فهمیده سبحانک ما خلقت هذا باطلا  
 پس اعتقادی که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بداند که خست  
 حق سبحانه فاعل بلا واسطه هر متکون است اما بوساطت سبب بنا بر اجرا  
 عادت خود میفرماید تعطیل هیچ یک از حکمت و قدرت لازم نیاید نظم که  
 ز حکمت کرده ایجاد سبب هر روز را پوشیده در جلباب قدرت خود ساخته



عیان به صورت اسباب برده از میان پس باید دانست که آنچه حکما  
 فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض بر تصویر صورت  
 از صور واقع بقدرت الهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالف باور  
 جز این قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه منفرد  
 و مجتهدین شکر الله سعیم چنین روایت کرده اند که ارتفاع آسمان  
 دنیا از زمین مقدار پانصد ساله راه است و همچنین ما بین هر دو آسمان از آسمان  
 هفت گانه همین مقدار است و سخن وسطی آسمان نیز همین مقدار است از اینجا بلند  
 آسمان هفتم و وسعت او را قیاس باید کرد و از باب هیأت را در عالم ابعاد  
 و اجرام بر مقدار سخن وسطی آسمان طریق دیگر است که بر این و دلائل  
 بر آن قایم ساخته اند و چون راه پانصد ساله که در روایا صحیح و اردشیر  
 متعین و مشخص نیست که تحرک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع  
 صعود نسبت بقطع مسافت هموار و شوار تر است و زمان قطع مسافت  
 اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد و چنانکه در فتن بر  
 هموار و بالا بردن بر کوه مجرب است و اهل هیأت بفرسنگ و میل تقدیر  
 کرده اند در این صورت احتمال دارد که روایا شرعی و بر این بنده تطبیق  
 و الله اعلم بحقایق الامور **فصل** فاما حکمای فزنگ انگریزی در باب گردش  
 آسمان و زمین و سخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنها می مخالف مذکوره  
 الصدر بیان می نمایند خلاصه اقوال انجما که کما وعدناه فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طریق روشن شود  
 و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن و در سایر بلاد  
 شکل آسمان زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است بر  
 دیگر و هر یک آسمان بطرحی دیگر تیج بر تیج چون پایه گردون دارا به سیاحتی یکی بر  
 دیگری وضع شده طبق طبق و تهنه نیست اگر چنین میبودند یکی بر دیگری  
 حایل و حاجب میبود و ستارهای ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آمدند  
 قطر آفتاب چنانکه و چهل هزار کرده است و از زمین فاصله هشت کرده  
 و سی و شش لک کرده دور است و نسبت زمین ده لک حصه بزرگ است  
 لهذا او را نیز اعظم خوانند و عطارد از زمین سه کرده و رو بیست و پنج لک  
 کرده دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کرده است و جای  
 عطارد تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن بافتاب در شعاع پوشیده شود  
 و زهر از آفتاب پنج کرده و نو و هشت لک و چهل هزار کرده تفاوت دارد و نسبت  
 زمین کلانست میرنج از آفتاب دوازده کرده و رو شصت و یک لک و بیست و  
 کرده فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورده است جای گنجایش او سه هزار و  
 شصت و هشتاد و شش کرده است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه  
 می آید اما از زمین یک هزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرده و  
 کرده از زمین فاصله دارد از رو دور بین بالائی جرمش چند داغ مانند نظر  
 می آیند و زحل از آفتاب هشتاد و نه کرده و رو بیست لک کرده دور است و شکل

اگر نری در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و سه عیسوی ستاره و سیاره هر یک را دیده است  
 لهذا از این نام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرد و چهل  
 یک کرده بعید است بعد از سنه یک هزار و یکصد و نود و عیسوی دیگر یک ستاره  
 سیاره بنظر آمد نام آن جرجیم کردند و این چار ستاره سیاه اول پیش دوم  
 پاش سیم چون چهارم نشان در سنه یک هزار و دو صد و هشتاد و عیسوی بنظر آمد  
 شیش و نشان از آفتاب بیست و دو کرد و هشتاد یک کرده تفاوت دارد چون  
 از آفتاب بیست و شش کرد و چهل یک کرده دور است و پاش آنقدر بعید است  
 که تا حال بعد مسافتش تعیین نشده و چهار سیاه دیگر اند که بنظر نمی آیند مگر بدو  
 بین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کرده ارض در بیست و نه روز  
 و یازده ساعت میگرد و و برای ستارگان دیگر نیز چنین قمر اند چنانکه برای  
 مشتری چهار قمر از دور بین بنظر می آیند و برای زحل بیست و دو دیگر ستارگان  
 نیز حیرت افرا و هوش ربا اند بلاحظه آن که باهم دیگر پستی می دارند آنها را  
 ثابت میگویند اگر چه از جمله آنها بدید چشم بشری فقط قریب سه هزار بنظر می آیند  
 مگر بواسطه دور بین زیاده از آن که شمار آن در او همه نگنجد مرئی میگردد  
 و تیز روی و بعد از آن ستارگان از حیثه و هم بشری بیرو است و از جمله آنها  
 ستاره هاییکه قریب بین اند فاصله فی مابین آنها و زمین آنقدر است که اگر  
 ممکن میباشد که گویا توپ که بسرت چون ریح عاصف بلکه کالبرق الخاطف  
 میرود از اینجا تا آن ستاره برسد پس در عرصه هجده سال هم آنجا نمیرسد

آن ستاره را در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطریقی که شمس و زمین که  
آن نیز حکم ستاره سیاره دارد و علاقه با آفتاب دارند بهمان طرز ابل بهایت آن  
ستارگان را نیز میدانند که هر یک از ثوابت ستاره سیاره خود را امر که است چنانکه  
عطار در گرد آفتاب در عرصه یک پهر یک لک و شصت و پنج کرو میگرد و در گرد  
زمین آفتاب در عرصه یک پهر یک لک کرو میگرد و دوسرعت گردش این  
ستارگان نجومی است که فهم ناقص انسان از دریافت آن قاصراً معیناً و تیرید  
با ستاره های و دیگر نسبت ندارند و احوال آنها باین منوال است که گاهی  
در دوره با آفتاب سخایت قسبه بهم رسانند و گاهی بعید شوند هرگاه نزدیکی  
با آفتاب بهم رسانند چنان در خشنده میگردند که گویا آهنی است که فی الحال  
از کوره آهنگراخته بر آورند بلکه هزار مرتبه از آن زیاده تر و دمام روشنی  
در آن مای ماند و هرگاه یکی از آنها در دوره خود از آفتاب بعید پیدا کند  
فاصله فی مابین باینصد و شصت کرو و کرده می باشد و چون نهایت سیر  
بهم رسانند بیست و شش لک و چهل هزار کرده در عرصه یک پهر که است  
نجومی است قطع میکند و آفتاب در تمام روز از برجی به برجی تخمیناً میبرد  
و ماهتاب که سیر الیست در یک لمح ششصد و شصت بار مانند گردش  
دنیا میگرد و در هر ماه بوقت با آفتاب قران میکند اعتقاد حکمای فرما  
که آفتاب و ستارگان گرد زمین نمی گردند بلکه معامله بالعکس است یعنی این  
که مابروی ساکنیم آن هم یک شش است بدستور یازده ستاره دیگر که

نبوت و فاصله گرد آفتاب میگردند و از روشنی اقباس مینمایند و زمین گرد  
 مرکز خود در بیت و چهار ساعت یکبار میگردد و سبب و روز این است و  
 هر حصه زمین که بر تو آفتاب می افتد در آن حصه روز میشود و در حصه که آفتاب  
 نباشد در آنجا شب است و گردش روزمره زمین از جانب غرب طرف مشرق است  
 از نیمه شعاع بر سطح شرقی زمین جائیکه می افتد در آنجا صبح میشود و جهان  
 شعاع چون سمت الراس رسد نصف النهار میگردد و چون شعاع مجدداً  
 افتاد در آنوقت شام شده و قبل از شش ساعت از ولایت انگلند در  
 ملک بنگاله آفتاب طلوع میشود و زمین بسبب شش آفتاب معلوم است و در  
 دقیقه گهری سیصد و چهل کرده گردش مینماید و در سالی یکبار سه و بالائی  
 لیکن چون اختلاف قول حکمای فارس و فرنگ در باب گردش آسمان و زمین  
 متضاد فیه است بدون ذائق بودن از علم ریاضی و هندسه و حکمت  
 خصوصاً علم هیات طرفین تشفی خاطر با الکلیه نمیشود و هرگاه از گردش زمین  
 افلاک برابر دنیا آید گویند عمل فلان برج است و هرگاه عکس آفتاب و مهتاب  
 و ستاره های سیاره بمقابل دنیا و بروج تابان شود قیاس نمایند که فلان  
 در فلان برج آمده موافق این امر در لندن تمثالی نمونه اشکال آسمان  
 و در مدرسه علم هیات ساخته اند و شکل دنیا در میان دایره افلاک که شش  
 جهت مساویست مانند بیضه معلق نهاده چون آنرا بچوبی خورد مانند  
 چرخه میگردانند دنیا بحکمت در آید و آسمان با ساکن باشد و نقش افلاک

فوق و تحت و چپ و راست بفضه زمین منقوش ساخته چون دنیا در میان  
 آسمانهاست و مرکز آن با حقیض بدلائل نجومی لازم ارض و اوج مستقیم  
 افلاک لهذا ساکنین هر روز و بوم را همین آسمان ماه و خورشید و ثوابت  
 سیاره بنظر می آید همه را ادعا است که تا بالای دنیا هتیم و ساکنان  
 دیگر سر زمین زیر ما و آنچه گردش ستارگان برای العین مشاهده میشود  
 بمنزله آنست که راکب سفینه در بحر تصور میکند که ساحل میگردد و آن نه  
 چنانست بلکه تجرک سفینه اینچنین تصور می آید و الله اعلم چون از اقوال  
 حکما در باب افلاک فارغ شدیم بنذی شروع در بیان مساحت زمین  
 و ایراد اقالیم سبعة ايجازاً و اختصاراً میرود فصل در بیان مساحت  
 کره ارض و ما يتعلق بها از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی  
 منقول است که تعالی اول زمین را بسایا خورد و آفید و در وی رکهای کوه  
 پیدا کرد و در این رکها حرکتی داد که بسبب آن آنها را بنحو میکشند و چشم  
 جاری میشوند و تقدیر اوقات فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان  
 مانند دود بود و آنرا هفت آسمان ساخت باز زمین را پهن فرموده مقدار  
 هست گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود از هفت  
 و فراخ ساخت لهذا در حق آسمان معظمه فرموده ان اول بیت  
 وضع للناس و شهر مبارک که مکه را ازینجه ام القرى نامند و باتفاق  
 محققین زمین کروی است و آنچه بعضی گفته اند ایشان از آیه شریفه ان

جعل لکم الارض فراشا استدلال کرده اند که زمین بر شکل کره نیست  
 زیرا که کره را فرش نتوان گفت این استدلال نبایت پوح است زیرا که فرش  
 بودن زمین را بر فرشهای مالوفه خود قیاس کردن کمال غلط است کره نیز  
 با وجود کرویت و استداره چون جرم بزرگ دارد و اطرافش با هم تباعد  
 کلی دارند و ارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید قابل فرش بودن است  
 بلا شبهه معین دلائل قویه قطعیه قایم اند بر کرویت وی و آنچه اوضح دلائل  
 قطعیه این مدعا است آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق  
 مقدم بر طلوع و غروب اهل مغرب میشود و در مابین شمال و جنوب از دایره  
 و ارتفاع قطب ظاهرا و انحطاط قطب خفی در صورت توخل در جانب شمال  
 و بالعکس در جانب جنوب دلیل واضح بر کرویت است و شخصی از ولایت  
 انگلند بر چهار سو از طرف مشرق روان شد از آن طرف اصلا روی  
 نگردانیده همچنان طرف مشرق راست میرفت تا بجای که اول روان  
 شده بود رسید اگر زمین مدور نمیداد باین منوال نمیرسید لهذا محققین  
 علیه الرحمه در فتاوی خود نوشته اند که اگر مقارن طلوع آفتاب دو برابر  
 بمیزند یکی در چین یکی در سمرقند ثانی وارث اول میشود و بالعکس زیرا که  
 طلوع آفتاب در چین مقدم بر طلوع آفتاب در سمرقند است پس موت  
 برادر چینی مقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلائل شرعی  
 بر این مکلف است آنست که اوقاتا صلوٰه را بر اوضاع آفتاب قرار داده اند



قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف و جوانب را قایلیم مختلفه  
 عام و شامل باشد و این معنی بدون کرویّت زمین راست نمی آید و زمین قدر  
 از طرف جنوب و شمال منحدب است لیکن بعضی بایل بمربع و مثلث گفته اند تا بتحقّق  
 رسیده که بمحلول قدم مدور است مقدار دوره زمین بیت و یکبار و دو  
 و هفتاد و پنج گره است جائی گنجایش مستدیر آن هفت هزار گره و بر این  
 کره هر گاه که دایره معدل آنها که منطقه فلک الافلاک است و خط استوا  
 خوانند و قاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در  
 جانب قطبی است که نباتات النش و اقحس شمالی میخوابند و نصف دیگر را  
 که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیت جنوبی میگویند هر وقت  
 که دایره افق را دایره عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم  
 میان آنچه فلک دیده نمیشود قاطع عالم فرض نمایند هر یکی از آن دو نصف  
 زمین را بدو قسم میکنند چنانکه کره زمین باین دو ایر مفروضه متقاطع یک  
 دیگر بچار ربع میشود دو ربع شمالی و دو ربع جنوبی و ازین دو ربع شمالی  
 یک ربع که بالائی افق است مسکون و معمور است و آنرا ربع مسکون خوانند  
 حکما گویند از سه حصه زمین دو حصه در بحر عظیم که آنرا اوقیانوس نیز گویند  
 زیر آب مستور است و یک حصه دیگر بر منصفه ظهور بصورت بیضیه که در آب افکنند  
 و ازین حصه کشفه بسیاری در جانب جنوب ویران افتاده و نهایت  
 جانب شمال هم آب دارد و گوشه جنوب شمال نهایت سرد سیراند آنقدر

آسبخ می بندد که عبور جهاز ممکن نیست الی آن کسی بآن دو طرف زرقه  
 پس از چهار حصه یک حصه کمتر عمارت دارد و کوه و بیابانها نیز از پنجمه بسیار  
 لیکن در لسان عرف و عادت بر برج سکون اشتهار یافته و این برج مسکو  
 در شمال خط استوا است که محاذی معدل آنها بر زمین از مشرق تا مغرب  
 مفروض کرده اند و هر شهر یک برین خط بود شب و روز در آنجا  
 برابر باشد و سالی هشت فصل در آنجا یار قیوم آید و دو بهار و دو تابستان و دو  
 زمستان و دو تیر ماه اکثر اوقات در صحرا و سیادنه آن بلدان گل و گیاه  
 باشد اعدل تقاب است در مرجع الانساب و صور الاقالیم می آرند که جمله ربع مسکو  
 صد ساله راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام  
 شربانی که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آورد از پنجمه  
 ساله راه بمرور و ظهور و اعوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطوفانها  
 ویراب آمده و بیست ساله راه باقی مانده و ازین بیست ساله راه نیز چهارده  
 ساله کم آمده چه از طرف شمال بیست ساله راه بواسطه شدت سرما و سردی  
 هوای حیات نمیتواند زیست و از طرف جنوب نیز بیست ساله راه بسبب  
 گرمی هوا جان داری نمیتواند بود پس شش ساله راه مانده و اینقدر زمین بیست  
 قسم کرده اند و اقالیم سبعة نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که  
 زمین سیصد و شصت درجه است چون کرولیت یکصد و هشتاد و شصت درجه تحت  
 و یکصد و هشتاد و شصت درجه فوق است و نود و درجه زیر آب است و نود و درجه خشکی است

که آنرا ربع مسکون خوانند و از جمله ربع مسکون شصت و دو درجه زمین  
 محترقه و کوه های برف است در اینجا جاندار می نیرید و اسکان آبادانی ندارد  
 و بیت و هشت درجه از جمله سیصد و شصت درجه که باقی مانده قابل زراعت  
 و آبادانی است و در میان آن اسکندری آورده که ربع مسکون هفتاد و  
 هزار کرده است و تمام بر روی بحر است لکن و دوازده هزار کرده گز و ذکر دنیا  
 کوی است بلندترین کوه از زمین رنگ آن قاف و بصورت حرف  
 قاف مابین جنوب و مشرق فرجه دارد بصورت دره که آب روی زمین  
 از آن دره بحیط که آب بسیط است میرود و آنجای را کام شیر خوانند  
 هر کس که آن دره رسد بزور آب بحیط میرود و صورت بازگشت ندارد و با  
 زمین منقسم با قایم است طول هر قلیمی از مشرق تا مغرب است و قلیمی که بخط  
 استوانه دیک است درازی او از پهنای او زیاده است و اتفاق  
 واقفان مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند  
 بحر شام بحر مغرب بحر بنطیس بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز  
 از خلیجات آنها ضم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگر چه بحار  
 بحر دیگر در این ربع است اما بواسطه آنکه مبادی آن در دیگر اربع واقع  
 شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کلان تیر پنج اند و در بحار  
 و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و ایضا پنج کوه وسیع و  
 رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دوازده ست و در

و نزدیک بدو صد و چهل اهار و جوئی بزرگ باشد که عبور از آن نامیسر شود  
 مگشتی و الله تعالی اعلم فصل بدانکه حکمای فنگ و دانایان بی ریور  
 بحقیق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیر آب و یک حصه خشکی است  
 و مقدار دوره انبساط زمین چنانکه در صدر گذشت نیست و یکم از دشت  
 و هفتاد و پنج کوه است و کنجایش مدوره آن هفت هزار کوه بحجر عظیم  
 سه دریا اند اول دریای شور که حصه یورپ و آفریقا را از سواد ملک  
 آمریکا جدا می سازد و دوم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب است  
 بحر عظیم پرسانت ساگر که آن زمین آسپار از سواد حصه آمریکا علیحد  
 اینهمه بحر را از آب شور مالا مال اند ما بین این مقدار آشتصد جزیره کلا  
 واقع شده و غدیرها و سه جادر ملک آمریکا هم هستند که مقدار طول یکی  
 از آن دو صد و شصت و چهار کوه است و جانب شمالی ملک پارس  
 غدیر است تیرگی بحر و در ملک هندوستان نیز غدیر است معبد هندو و  
 غدیر است که با بحر عظیم ملحق و ملحق نباشد و رود بارانکه از کوه با بر  
 جریان می یابد و کره زمین چون از خط استوا و معدل النهار بر خیزد  
 حصه منقسم شده است و هر حصه را نامی است اول اشیاء و دوم یورپ  
 سیم آفریقا چهارم آمریکا که آنرا نیکی دنیا و نیای نو نیز گویند اشیاء نسبت دیگر  
 سه حصه بزرگست و یورپ از همه خور و پر روی زمین درین ایام تخمیناً  
 مقدار هفتاد و دو مردم اند در اشیاء چهار کوه در آفریقا و دو کوه در یورپ

شانزده کرده در در امیر کاو و در و پشاور و کله مردم اند و بر روی زمین چهار  
 دین و کیش و دارند اول اهل اسلام اخریم الله دوم نصاری سیم یهود و چهارم  
 آن چهارم اقسام مذہب بت پران و غیر از آن بسیار مردم اند که هیچکس را  
 نمیرسنند بت پرستان دو کرده و بت کله اند و مردمان یهود که در میان  
 آنها شعب و قبایل بسیار اندش کرده و پرستندگان کینوس و شاکوتی که  
 مردم چین اندته کرده و دیگر متصرفه مردم که بعضی دیوانا میپرستند و بعضی  
 کرده و مردم یهود و ناپه و نسی کله نصاری عیسوی نوزده کرده و مسلمانان  
 بت و چهار کرده و پنجاه کله سرداری و حکومت از یهود و غیره بدر  
 رفته و مسلمانان و نصاری روز بروز زیاد شده میروند سلطنت و زور  
 و زور و غلبه دارند در دین مسلمان ضبط و ربط و بند و بست و استحکام است  
 و العاقبت للتقین و السلام علی من اتبع الهدی نظم خیر شعری پرکش  
 چون باز باز خوشی را با سفر و میاز سازد اگر شدی در خطه کشمیر  
 ترک این سر منزل و گیر گیر در جهان لکسکه او انا و زای در همه عمر است  
 چون شمشاد و شاد و پند پنداری تو ای ناکام کام شکسته چون خاک بالام  
 رام چشم یاری از دل بیدار دارد بند بر سیر جهان یکبار بار باب  
 دوم در بیان اکثر بلاد مشهوره بت پرست قایلیم سبعة اجمالاً  
 بموجب قرار داد مورخان ایران و توران الاقلیم و از  
 این اقلیم نوبل منسوب است عامیة سودالون مجعوی اند است این اقلیم از

جانب شمال جزیره یا قوت که بگوید است میباشد پس بر جنوب و بلاد چین و شمال  
 سیراندیب و وسط دیار هند و سند گزرد و بحر فارس را قطع کند و از جنوب بلاد عجم  
 و وسط بلاد یمن گذشته به بحر محیط منتهی شود و مساحت این اقلیم دو هزار شصت و  
 و شصت و چهار نیم فرسنگ است و در این اقلیم بنیت کوه رفیع و سی نه بزرگ و  
 و سیصد و چهل شهر است از جمله آن بعضی بلاد مشهوره اکتفا مروت و شروع  
 بولایت که بحکم الایمان ایمان تپینا میشود و یمن دلائی است در غایت ترا  
 نهایت طراوت بعضی در وجه تسمیاش چنین آورده اند که چون از انبیه یمن بن  
 بن عابر بن شامخ بن ارفشد بن سام بن نوح علیه السلام است یمن اشتهار یافته و بر  
 اعتقاد آنکه چون بر یمن که معطیه و اقصی بر آئینه یمن شهر شده بهر تقدیر لصبه  
 و با منینف است اکثر ولایاتش نزدیک بخط استواء است چون حضرت نوع علی بنیاد  
 السلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام بن نوح آن ولایت را بنظر احتیاط دیده و جهت  
 سکونت خود پسندیده بعد از سلام اولادش در آن مقام عمرالوای بمقام است  
 امروز در دست اولیای دولت سلاطین علیه عثمانیه است و از مضایفات معروف  
 یمن بید است که حضرت سام بن نوح بهمت تعمیر آن گماشته در آنجا انبیه و جزای  
 نیک میشود دیگر مغان است در تمام یمن بندری بآن لطافت در شهر مخایر  
 فرانسه رایج است و یک یال را سصد خماسی می آید و خماسی آنها خورد و بار یک مثل  
 کاغذ از نقره قلب آنجا است و کوه بکلم در میان مخاوجده جایست که قوت  
 حج است و حجاج یمن و هند از آنجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن

شاذلی قدس ستره در محاذ اقصی و دیگر لغز است که آصف بن برخیا همت  
 بر تعمیر آن گماشته و در آنجا درختی است که آنرا فات می نامند و برگش از عالم اقیانوس  
 کیفیت بوقلمون می بخشد میوه های سرد سیر و گرم سیر در آنجا نیک می رسند و دیگر  
 صنعا است که بحال لطافت آب هوا و فراغت کوه و صحرا از سایر امصار  
 مستثنی است چه قریب بخط استوا واقع شده در سالی دوازده بار باران و در تابستان در آنجا  
 میشود و اشجار در سالی دو بامیوه میدهند و ارتفاع آتش دو بار بعل می آید  
 از حمل تا سرطان یک نپستان و از سرطان تا میزان یک نپستان باشد باز از میزان  
 تا جدی یک نپستان و از جدی تا حمل یک نپستان بود و قصر حمدان  
 صنعا بود ارکان آن قصر را سنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از آن  
 بزرگی طاهر میگشته و در میان حقیقی قصر خانه بود که سقف آن را یک تخته سنگ  
 رخام پوشیده بودند و بر هر کنش صورت شیرینی ترتیب داده که چون باد  
 در آن خانه وزیدی از آن تماشاها و از شیر مسموع شدی و آن قصر حمدان  
 ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایه آن تا سه میل ممتد میشد  
 و در چهار فرسنگی صنعا صفوان نام مردی باغی داشته قریب بدوازده  
 میل که حاصل آن در راه خدا میداده و خود نیز منجر شده بعد از چند گاه پس  
 که پدر را از آن شیوه مرضیه باز داشت بر آئینه آتش سخط آبی آن باغ را ساخته  
 خاکستر ساخت چنانکه در عرصه سیصد سال آن آتش التهاب داشته بر حوالی آن  
 طیور را مجال و خوش ساقدرت جولان نموده و این قصه در سوره نون مسطور است

دیگر از مضافات یمن بسیار است از صناعات آنجا سه روزه راه است و بانی آن سبأ  
 بنی شیب بن یعرب بن قحطان بود اما بحال بنابر نوایب و زکاران آن آزار جزا  
 باقی نمانده و در سبأ از غایت لطافت آب و هوا گس و پشه و مار و عقرب و دیگر  
 بهوام نباشند و دیگر حضر موت است و آن تیر شهری با نام بوده و حاجتی  
 داشته گویند در آنجا آبیت هر کازان بیاشامد محنت گردد و ایضا عدن است  
 که دراز منه سابقه آبادانی لغایت داشته امروز آن آبادانی بنجاستقل شده و نامحا  
 سه روزه راه است اما بحر عدن همان قلمم است که بحر احمرش نیز خوانند و آن  
 و از جمله خلیجات بحریند است طولش چهارصد فرسنگ است عرضش دویست  
 رسد و چون قلمم بر ساحل دریا و طرف غربی واقع شده هر آینه باین موسم  
 گردیده و بعضی عمان را نیز داخل این شمرده اند اگر چه گرم سیرا اما در بعضی از ولایات  
 سرمای سخت شود احوالنا بر ف بار و در اصل معموره اش برکنار دریای فارس  
 که بحر عمان و بحر نصره و بحر سندش خوانند و اقصای مردم ازین دریا بمنافع پیچید  
 رسند و سفاین ازین دریا بسلامت برآیند و اضطراش از دیگر بحور کمتر باشد اما  
 گردابی دارد که چون چهار دران افتد دیگر خالصی ممکن نباشد طول این دریا  
 و شصت و عرضش اکیصد و هشتاد فرسنگ شمرده اند در میان عمان و قلمم پانصد  
 فرسنگ بین خشک افتاده که آنرا جزیره العرب خوانند و اعراب بنیامان در آن  
 بهجمله است میان عمان و عدن در آن ناحیه بسیار است و آن جانور است  
 مانند نصف بدن انسان که یک دست و پایی و یک چشم دارد دست دیگر او در سینه او است



و بزبان تازی تکلم میکنند مردم او را صید کرده میخورند شخصی میگفت که من بدان دیار رفتم  
 و بسرا آنخود گفتم که من سناس ندیده ام فی الفور بعلامی اشاره کرد غلام نماز دیگر آمده  
 سناسی زنده بیاورد چون در من دید گفت بخدا که مرا فیادرس با غلام گفتم او را بگذا  
 و گفت بکلام و نیت مشوس قبول نکرده و رار کنانیدم او چون آواز من بیرون رفت  
 اعلم و نیز مانع ارم شد عاده در بین ما بین صنعا و حضرت است و کیفیت آن نیست که چون  
 عیسی بن عادی بن آدم بن سام بن نوح پادشاه یمن در گذشت پسران او شدید شود  
 والی شدند و بر جهانیان غلبه کردند و ضحاک را بزین بابل فرستاده اند تا جمشید را قتل کرده  
 آنرا کشت تا آنکه از جناب مقدس الهی حضرت هود علی نبینا علیه السلام بشنید  
 و قوم او مبعوث گردید و وعده جنت تعلیم داد شداد در مکابره آنحضرت صد کس را از معتبر  
 خود متعین کرد و هزار هزار نفر عمره آه یک از آنها مقرر کرد و در جمیع بیج مسکون حکم فرستاد که  
 ز و نقره بصورت خشت الماعود درست کرده بفرستند و گنجهای مدفون زمین را کنده برد  
 متصل کوه عدن شهر را میخ الجوانب که دوران چهل کرده بود بنیاد نهاد اقل فرمود تا  
 اساس آنرا کنده بآب ساینند و سنگ سیلانی بر پر کردند چون اساس بر زمین ظاهر شد  
 بنحست نقره و طلا چهار دیوارش را بر آوردند و رتقاء صد ذراع متعاف آنوقت خشت  
 چنانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیوار خیزشید در میان چار دیوار شهر  
 یک هزار کوشک بنیاد نهاد و هر کوشک مشکیب هزار ستون همه با انواع جواهرات قیمتی چون  
 یاقوت و زمرد و سوارید مرصع نموده عمارات خشت زیرین و سیمین بکار برده و در  
 وسط آن شهر نهری جاری ساخته و از آن نهر حداول خورد و گوشتها و غذاهای را

کرده و صحن آن نهرو جدول بریزه ماهی یا قوت و باره ماهی زمره دیگر جواهر کرده و دیگر  
 آنها درختها منصوب کرده که تنه از طلا و شاخ و برگ از زمره و بجای شکوفه گلها یاقوت  
 و مروارید درست کرده و در میان میوه با عطریات بکار برده که بوزیدن نسیم کام  
 باغ معطر میگشته و دیوارهای مکانات و دکاکین از درون بمشک و فرو عنبر شهباب  
 گلاب خمیر کرده اندوده و تمثال جانوران بر درختان از زر و جواهر تعبیه کرده و گرداگرد  
 هزار منبازه از زر و جواهر بلند ساخته و از برای تمام شهر قالیچه و فرشهای ابریشمین  
 و ظروف زر و نقره مقرر کرده در بعضی نهرو حوض آب شیرین و در بعضی نهرو  
 و در بعضی شهید و شربت جاری کرده و بازار و دکاکین را نیز از پرده های زر تار و منقش  
 از اشتهای صرف و صنعت افزوده که بکار خود مشغول شوند و انواع اطعمه و حلوا  
 در مطبخ ماهیا ساختن معمر که برسم راتبه و الوش از سرکار بادشاهی بنام اهل شهر  
 باشد در عرصه دوازده سال این شهر با این کیفیت بکار گیران تمام عالم تیار شد بالجم  
 در وصف و زیاده این مذکور نتوان کرد که خود از حضرت البغرت باوصف احاطه  
 علم افصحی معلومات در حق آن باغ میفرمایند اسرار ذات العباد التي لم يخلو  
 مثلها في الیلا والقصة بعد تمام امکان شد و خواست که قدم در آن عمارت نه  
 گزیناگاه بشدت صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام شد و با سپاهین جانمبالکاد و فرخ  
 وایه کریمه بکانت الا صیحه واحده فاذا هم حاملون دلائل برار  
 قصه میکنند بعد پاک شد و لشکرانش آن شهر از نظر مردم پوشیده گردانید و بعض  
 شهرهای تاریک مردم گرد و نواح شهر عدن را تابشی و درخشندگی از آنجا بنظر

و میگوشید که تابش از دیوارهای آن شهر است در نظام التواریخ مسطور است که در زمان تسلط  
 و حکومت معاویه بن ابوسفیان یکی از اصحاب سالک ماب صلی الله علیه و آله و صحابه  
 عبدالله بن فلابه الصاری رضی الله عنه بواسطه طلب ترگم کرده در بیان عدن  
 بشارت عظیم رسیدن در آن شکار آمد متعجب شد در دوازده ای آن از زیر سر  
 بود گوشکی بنظر او درآمد شتری که بر آن سوار بود بر آن گوشک بسته خود داخل  
 عمارتی نمونه بهشت دیدند شکر کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد  
 چند نشانه از ریزه های سنگ که در آنها آن ریخته بودند قدری برداشته کوهپایه غبر  
 نیز افتاده دید بسبب طول مدت بومی از آن برفته ندانست که چیست و نیز از آنها  
 برگرفت نزد معاویه آورد و می آن مرواریدها بزرگ و انواع جواهر که در آن مانده سی  
 مثل آن ندیده بود و ملاحظه کرد و آن گوی را سگسته بود از آن ظاهر شد که مجلس معطر  
 گشت بعد از آن معاویه کعب الاخبار را طلب نموده از وی استفسار کرد و او گفت در  
 تورات آمده و در قرآن مجید هم ذکر آن مانع هست که ارم ذات العباد الایه و کیفیت آن  
 نوعی که در تورات دیده بود بیان کرد و گفت از امت پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم  
 عبدالله نامی بخارسد و به بند نشانه از آن ببارد بعد از آن تا قیامت هیچ آدمی بخار  
 نرسد و از چشم مردم پوشیده باشد بعد از آن معاویه گفت اینک عبدالله نشانه آورده  
 عبدالله را شریف داد و آن جواهر را در خزانه نهاد و بعد از مرگ شد او پیش مریدین  
 شد و حضرت هود علی نبیا و علیه السلام گروید و در حضر موت بآنحضرت اوقات  
 زندگی با بقضای رسانید و از لطایف تحقیق است که با خود داشتن خاتم تحقیق سمیت

بسیار دارد چنانکه احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضافات بمرزا  
 که سهیل بمینی حضرت ولس فی رضی الله عنه در آن مین بوجو و مسعود آمده بلا در  
 ولایتی است و شیخ آن امصار مملکت مین است و جنوبش یابنهای با سکون شقیش  
 ولایت نوبه و غربش مملکت حبشه مردم آن دیار هرگز نعلین نباشند فرسیده  
 کند زلفت از اردل از مردم بلی هرگز غمی در خاطر زنگی نمیکرد و حکما بسبب  
 فرحت و خورمی نجاعت را از ظهور و طلوع ستاره سهیل مافیه اند که شرب آب  
 طالع میشود و جمع زنگیان از زنگ بن کوش بن کنگان بن حام بوجو آمده اند و نجما  
 سباع الانس خوانند چه هرگاه بر دشمن خود ظفیر یا نبد گوشت او را بخورند و همچنین اگر از  
 بادشاه خود بر بخند او را بکشند یا آنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور و حلیه خود را  
 از آهن سازند و گویند هر که آهن با خود دارند و دیو و جن بروی دست نیانند و شیخ  
 افزون گردد و گاوآند یار با سپ تازی در کارزار برابری میکند و غذای خود بیشتر  
 از گوشت فیل و زرافه سازند گویند در آن ولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه  
 در آب در اندازند فیلان آن آب بیاشامند چنان مست شوند که بسهولت آنها  
 صید کنند نوبه شهر است بکنار نهر نیل واقع شده طولش سیمت هشت سانه روز  
 قطع کند و متوطنان آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بیشتر جو بود و گوشت  
 شتر بسیار بکار برند و زرافه بسیار آنجا باشد مملکت نوبه مشلت بر بلاد السودا  
 و در آنجا طلا از زنگی رود و هوایش در غایت گرمی باشد چنانکه مالی آن شهر  
 روزی که در زیر زمین بسیر برند چون شب شود بیرون آمده طلا بدست آرند متناع

ایشان همانست و پوشش ایشان پوست حیوانات باشد و باز رگانه بخت فزوان  
و آن دیار و ند چون رسند باواز طبل آنها را گاه نمایند و امتعه خود در موضعی  
جدا جدا بگذارند و از آمدن تجار و قوف یافته شب بر سر امتعه روند و برابر هشتاد  
چهار تن آن طلا گذارند و صبح باز رگانه آنجا رفته اگر بد آنچه گذاشته راضی  
نشوند بضاعت را از تن دور تر بکنند و باز گردند و شب باز آمد مردم آنجا آمده بآه  
طلا بآن بفیضه ایست تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پسران حام بن فوح  
بوده و این شهر بنام او شهرت یافته و حام در مسلک انبیاء نظام یافته اما از  
فرزندان او احدی بمرتبه نبوت نرسید بخت آنست که روزی فوح را علیه السلام  
در خواب کشف عورت شده بود او در ستر آن نهادن و زید بلکه بخندید این  
سبب بنگ و لادش سپاه گشت از پیغمبر بپوش شدند و حام را نه پسر بودند  
از سبب نوبه کنعان کوش قبط تیریز حبش چین و الله اعلم مملکت  
چین زمینی است که آب و هوای خوب دارد و میوه های موفور و در آنجا بار  
کان طلا و نقره است و از آنها مبلغی گران بحصول میدویند و از جمله معاونان  
معدن طلا از بر آوردن زر ممنوعست که بر مردم و کلامی ظاهر گشته لهذا گفته اند که گشت  
مسلسل است و در چین معدن شنگوف همست و زعفران خوش رنگ هم در آنجا  
و کار مصور و نقاشی را رونق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از آنجا برخاسته  
و کتابی ساخته دعوی نبوت نموده خلقی از مردم ملت باور گردیده اند و از کلمات  
آن بوده که دایره چند خورد و بزرگ که لا اقل قطرها تخمیناً پنج شش گرد بودی بدست

رقم کردنی چون پرکار بدان نهادندی کیسرموی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای  
 دراز و کوتاه کشید همه بمسطر است و برابر بودی طرفه ترازینها آنکه صوت ربع مسکون  
 چنانکه تمامی شهر و کوچهها و صحرا و دریا و دران ظاهر بودی مع سبب غیر مسکون  
 آگویی که بزرگی آن برابر بضیه باشد کشید غیر تب ازینها آنکه ویرا نیمه پراهنی بود  
 که چون پوشید نمایان بود و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیداشتی و او را  
 کتابت در علم مقصوری و نقاشی که آنرا از رنگ خوانند تمثیل در انموج التورخ  
 عبد القادر بدانی می آرد که خواجه عبد الصمد فارسی بر یکدانه خشناس سوره خلاص تمام  
 درست و خوانا نوشته و پیر و شریف یکدانه خشناس اشت سوراخ باریک کرده  
 تار و دران گزاینده و در دانه برنجی صورت سوار مسلح و جلو دارد پیش مع ویک  
 خصوصیا از تنغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز  
 داشت و صاحب دیوان هم بود بالجملة مانی نقاش بسیار مردم را بطرفه خود آورده  
 و شاکمونی کل مردم چین و اورا پیغمبر مسکونید و بر طریقه او هستند برهنی بوده است  
 کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل خا و ختن و الغر و بت بلا حظه  
 استدراجا و رپیغمبری برگزید و بکیش و مذہب او گردیدند در دین آنها گوشت  
 جمیع جانوران اہلی و دشتی حتی سگ و گریه آدمی حلال است ظهور شاکمونی قتل  
 ہجرت بکثیر از اوست شصت و یک و دو سال بوده از او استدراجا بیا سمنزد  
 کرور در کرور مردم از پیران و کجوال جاہ و جلال و استقلال در عالم موجود اند و بتیغ  
 او فابیش و عشرت و حکومت و ثروت صورت سیند اول چین جمیع ساکنان ربع مسکون

سوز میزند آلام مردم رو نم سیکویند که آنها یک چشم دارند آورده اند که پادشاه ایشان در سال  
 یک نوبت مجلس سازد خاص و عام را بار و بد و آن روز فرمان برداران پاره چو آن  
 در میدان افکند هر کس سلام آید بکلم پادشاه تیشه بران چوب مذبح از ساعتی  
 بیانی بحصول پیوندد که متصوران روی زمین هزار تامل چنان صورتی بنوب  
 قلم جادو رقم نتواند نگاشت و نیز مشهور است که در آن ولایت گردونی از چوب  
 ساخته اند که بی تحرک متحرکی هر قدر میخواهند حرکت میکنند و در وقت ایستادن بی  
 اشاره مانعی باز می آید و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی  
 بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزانه بسیار دارد و ساکنان چین اگر چه بصورت  
 متعصب اند اما بیشتر ملت بافت و بزرگ سر و خور و چشم می باشند و از الملک  
 آن سرزمین را ما چین خوانند و رودی عظیم در میان شهر حریان دارد از  
 متاع لطیفه و نفیسه آند یار جای فرحت افزائی است که در وصف آن زبان تنه  
 معترف است و لسان تقریر لقصیر متعصب زبانی مفرج روح پرور و منشط  
 و معطر که رایحه آن بختی عطر گلاب است و بخور بخار آن ریخته کیفیت می ناب و محبوب  
 صغیر و کبیر است و معشوق غنی و فقیر حریان را دوست و تندرست از اغدا تر  
 افعی غم را مقاوم سم است و شکستگان را موسیائی و مجروحان را مرهم پاشی شده  
 داران است و آفتاب روز باران کار بسته را گره کشائی است و آشتی آموز آشتی  
 چهره زعفرانی را از غوانی سازد و در آوان پیری به نشود و نای جوانی سپردارد  
 نظم زنی شرب جلای که عقل افراید شهاب آورد و ضعف بزداید که زفاف

چونین بنحاطرش آرد و یک اشاره اذ فتح قلعهها آید و اینچنین جنب غیر از اقسام  
 بسیار دارد و بعضی از آن قسم است که در چین هم وزن طلا فروخته میشود و از مشرق  
 کارو سوانگریزی شنیده شد که چای خقیق است اول گن بوده که برگش نهایت  
 خورد و ریزه و مدور در طنج بسیار ایچ خوش دارد و رنگش زرد مایل بسبز  
 و این بهترین اقسام چای است و از دیگر اقسام گران بها و آنرا امیر بی یعنی شاهنشاه  
 چای نامند و دیگر این برگش اندک از قسم گن بوده طولانی دارد و رنگ سبز است  
 در طنج آبش مایل بسرخ بود و دیگری موسوم بگرن که مثل همین باشد باندک  
 تفاوت دیگری سیمی یا الجوری برگش خور و در رنگش سیاه و در طنج رنگش  
 سرخ میشود قسم پنجم سیمی به بوی برگش کلان و مزه اش تلخ است و وجه تشبیه این  
 برگ بچای است که در زمان سلف پادشاه آخند و در اضعف معده و قهقهه  
 کابیهلاکت رسانید و جمیع اطباء از تعالی چه آن عاجز آمده بروزی پادشاه در بالا  
 نشسته بود اتفاقاً زانمی که بهتر از هزارها بود بر دریاچه آمده شاخ پر برگ که در  
 مقدار داشت آنجا انداخت و بر پدید پادشاه آنرا برداشته بنخواستن طبیعت طبعه  
 برگ از آن جابید و فرو برد و دفعه تخفیفی فاحش یافت مردمان کار دیده با طراف  
 ملک خود فرستاد و تا آن درخت را پیدا کردند چون چند روز بنوشیدند ناگفته  
 آن مداومت کرد از علت بدی مضمی و ضعف معده خلاص یافت و نام برگ را  
 چائی نهاده چه بزبان چینی زانگه گویند و چون مردمان منافع آن تجربه رسانیدند  
 شروع در شرب قهوه چای فرمودند و فضلاً در طنج آن تصرفات بکار بردند



تصفات بکار بردن فتنه رفته عالم را گرفت و چون استعمال آن جز در پتالهای چینی لطیفی  
 نداشتند اینهم از سنگ است و او نیز یکی از نفایس همین از ظروف و ادواتی چینی است که  
 متعلق آن از مملکت است و ماده آن سنگیست که در کوههای آن مملکت بهم میرسد و آن سنگ را  
 آن کرده در حوض آبی می افکنند و بر هم زنند تا آنچه ثقیل و در و باشد در ته حوض نشیند  
 و صاف آنرا گرفته در حوض دیگر ریزند و بر هم زنند همچنین چند کرت این فعل را بعمل آرند  
 تا آنچه صاف بماند آنرا در سرکار یا دوشاهی ضبط نمایند و طرف فقوری و پای تختی آنرا  
 بحصول می پیوند و باقی را بسیار مردمان گزافند در عجایب بلدان بسطویست که در  
 یکی از قسری چین خدیر است که سالی یکبار بابل آن قمریه جمع آمده اسپ و آنرا میزنند  
 و بر اطراف آن ایستاده اسپ را از بر آمدن مانع آیند مادام که اسپ در آب باشد باران آید  
 چون بقدر کفایت بارش شود آن اسپ را بر آورده و کج کنند و گوشتش را بر قلعو کوهی  
 نزدیک خدیر است گذارند تا طوطی و وحوش را طعمه گردد و نیز در حد و چین خدیر است  
 که چون مریض از آن آب بیاشد اگر جلش رسیده باشد فی الفور بمیرد و الا بقدر سنگ  
 و همچنین در یکی از مضافاتش است بایست که سنگ اسفل آن آسیا متحرک است و سنگ  
 اعلی آنرا نیز آسیا آرد بی سبوس و بی آرد و بیرون آید و بحر چین را بجز صغریز  
 گویند طول آنرا پانصد فرسنگ و عرض دویست و هفتاد و پنج فرسنگ گرفته اند و در جزایر  
 چین معادن طلا را بقوت دیگر جدا می نمایند از آنجمله جزیره اراج است که طول آن  
 هزار کرده است و مردم آنجا پادشاه را به اراج گویند هر سال شش هزار من طلا از آنجا  
 بخزیده اش میاید است و آن پادشاه را اسپان باشند که سومی گردن شان بر میزد

کشد و در آن جزیره مرغیت که اورا جواهری گویند و آن طایر سخن کند فصیح تر از طوطی بگوید  
 مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و در آن جزیره فازه المسک و طافوس باشد و مستخر  
 از روبا و در آن جزیره پیدا شود که فیل و گاو میش افرو برد جزیره و لواق متصل  
 جزیره ریح است و در آنجا طلای بسیار دارد چنانکه قلاوه سگ و میمون از طلا سازند  
 و آبش درین جزیره بجای هنیم سوزند جزیره کله و سوره خط استوار حدود شرق  
 از میان این جزیره گذرد معدن طلعی در آنجا بسیار است و در آنجا ماران باشد که گاو میش  
 فرو برد جزیره محکوب در عین خط استوار واقع است و مساحت آن جزیره تصید کرده  
 و تصید کرده است و درین جزیره شجره ایست و ثمره آن مشابه بصورت انسان  
 چنانکه نصوت بزرگ شده اعصابش درست گردد و چیرگی مانند کد و باد و سریان که شیر  
 از آن در جریان باشد بر آن درخت پیدا آید و آنصورت از آن پستان شیر که تا مقدار  
 یک گز بلند شود بعد از یکسال خشک گردد و در آن جزیره کر میت که یک گز طول  
 دارد هر چند او را پاره پاره کنند باز بهمی پیوند و حیات یابد اگر بقرع و نطق آدمی آنرا  
 گرم بگیرد هر کس که استخوان و اندام بشکند چیرگی از آن بر شکسته نبندد و از آن است  
 بپاشند و آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد جزیره یا قوت جزیره است  
 که در وی یا قوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که امانی آنرا  
 از یا قوت بهتر اعتقاد دارند و در آنجا دود جزیره دیگر است که در محل جریان آبش قطعات  
 نقره افتاده باشند از کیشال تا نیم من جا بلقا شهر است در نهایت شرق از  
 ابن عباس و آنست که امانی جا بلسا از او لا دشود و اندام ل جا بلقا از او لا دایه و دایه

برآند که چون ولاد موسی از بخت نصرت تختد حق تعالی ایشان را در آن شهر انداخت و آنجا  
 در آنجا اقامت نمودند و از جالبقا و جالبسار و یات دور از عقل می آید و شیخ اکبر و محققین  
 می نویسند که وجود آن دو شهر در عالم مثال ثابت آن در عالم شهادت سرانندیب که بنگار  
 هم مشهور است جزیره است منظم از بحر هند که دور آن دو صد و چهل کرده است و در جزیره یاقوت  
 سنج و زرد و کبود توان یافت در بعضی آنها آن جزیره الماس هم می باشد و بعضی از حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نقل میکنند که ازین بقاع که است خوشترین مساجد مسجد  
 اقصی و نیکوترین جزایر جزیره سرانندیب آنجا گویند موسوم بدیهون که نزول حضرت ام  
 صفی الله علی نبیاد علیه السلام از بهشت بر آنکوه بوده و از آن قدم آن حضرت در آنکوه طاعت  
 بر شیب چنان باران بارد که از قدم شسته شود باز صبح طاعت باشد همیشه و شش  
 در آنکوه بغایت بنظر میرسد گویند در جوار سرانندیب ختی است که هر صبح و رقی از آن افتد  
 که در کیهن کلمه طیه لا اله الا الله محمد الرسول الله بر صفحه دیگری آیتی از قرآن مجید  
 نقش باشد و پادشاه آن ملک آنرا ضبط کرده در هر دروی و علی که بکار برد صحت قرین  
 گردد و الله اعلم جزیره ملی در سنجادخت فلفل بسیار بود گویند که بر سر خرمنه فلفل  
 برگی بزرگ باشد که باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا باران بر آن نیارد  
 و چون باران باز آید برگ از روی خوشه بر خیزد و الله اعلم چون شمه از میان اقلیم  
 اول نبوک قلم داده شد شروع تجریر پاره از حالات اقلیم دوم کرده آید نظم چون  
 از خواصی دریای سخت دامنم شد از گوهر حقیقت غوطه در بحر و گر خواهم خورد  
 خوشتر آن کنم آن آوردن گوهرم نیک جهان خواهد بود و در التاج بیان خواهد بود

الاقله الثانی این اقلیم ششتری منسوب ابتدای آن از مشرق بود پس بر وسط بلاد  
 چین و تنگ استریب بلاد هند و قندار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و کرگز گدزد  
 بندران بحر فارس را قطع کرده بر وسط بلاد و رقه و افریقیه و شمال بستان و جنوب  
 تیروان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس منتهی گردد مساحت سطح این اقلیم دو  
 هزار و پانصد و شصت و شش فرسنگ یکمیل است و هفتاد و هفت شهر دارد از آن جمله  
 شهر مشهور کتفاکده آید و دیار عرب اهل این اقلیم است و آن مکّه و مدینه و یاممه طائف  
 و بادیه شام و مصر و یمن است و از مکّه معظمه تا نجف اشرف و و صد و سی فرسنگ حوزة  
 عرب است و ایضا ما بین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فرات نیز داخل جزیره عرب  
 و این مساحت نیمی تعلق با قلیم دوم نیمی تعلق با قلیم سوم دارد چون کرسی حجاز نیمی  
 و خانه خداوند تعالی عزرا سسه و دو است بر آئینه ابتدا از آن یمن و تبرک نیست بیان داد  
 مکّه معظمه زاد الله تعالی تعظیم و تشریف و این شهر مستطیل است که طول و عرض او  
 زیادتی دارد کوه اگر دگر داند قلعه و اقصیه باوصف این از باب طه طرف دیوار  
 شهر پناه ساخته شده است دیوار یک جانب مشرق است معروف بدیوار باب مغلات است که مقبره  
 شریفه آن شهر است دیوار یک در جهت مغرب پاره از شمال مقابل مدینه مقدسه بنویسد  
 و آنرا سور باب السبک گویند دیوار یک در جانب یمن است آنرا سور باب الیمین سور باب  
 نیز نامند و تعمیر این پرتیه دیوار در سال ۱۱۶۷ هجری شمس و شانزده یکم شرف آنجا که حسین  
 بن عجلان بود و اقصیه طول و عرض آن شهر این است که از باب مغلات تا باب حنا  
 چهار هزار و چهار صد و هفتاد و دو ذراع است از باب مغلات تا باب السبک نیز همین مقدار

باز یادت دو صد و بیست فرسخ است و کوهها نیکه محیط پایین دو شهر اند و کوه اندکی را  
 بوقبیس گویند و دیگری را که سنگ سرخ دارد و مقابل بوقبیس است فعیقان گویند  
 این هر دو کوه را بستین مکه گویند بوقبیس را اخیب شرقی و فعیقان را اخیب غربی  
 و در مکه مغظمه بناهای بسیار و خانه های عالی اکثری بلند و سنگین چنانچه منزله و شش منزله  
 و چشمه های جاری و چاه های سیله و حوضهای وقفی و حمامات نیز بسیار است و در زمان  
 فاکهی که مورخ اینجا است شانزده حمام گرم میشد و آن را دو قسم کرده اند مغلات و  
 و مسقله و از الحمران نزدیک کوه صفا که جانب است مکه است حد مغلات است و از  
 که جانب چپ مکه است علامت جد مغله است و این شهر عظم و مکرّم داخل ولایت حجاز است  
 که در میان ولایت شام و عراق و مصر و یمن واقعست و آن ولایت شملت حجاز  
 شهر که از آنجمله است این شهر مغظمه و از آنجمله است مدینه منوره از آنجمله است یامه و گیاره  
 بسیار این شهر هر تعلق دارند عمل مکه مغظمه از بعضی جوانب تا معاقب او و در  
 خصوصاً از جانب یمن هر حدیکه واقعتاً آنرا صنکان گویند و آن مسافت ده روزه است  
 از مکه و از بعضی جوانب دیگر کمتر از آنست چنانچه از طرف مدینه هر حد آن موضعی است  
 که از حادّه صنفی ناسند و آن دهی است در میان عسکان و بکره بر مسافت یکم روز است  
 و از جانب عراق موضعی است که او را عمیر گویند و آن نیز همین قدر مسافت دارد و اگر  
 گرد مکه مغظمه حد حرم است که در اینجا تیکار کردن و درخت بریدن در نیست و اگر  
 از کسی قطع شجر یا صید در آن مکان واقع شود بروی کفایت می آید و حد حرم را  
 باب مسجد الحرام که معروف به باب نبی سلیمه است تا دو و نهاره که سمت عرفه چسبیده

حرم منصوب است سی و هفت هزار و دو صد و ده درخت از باب مغلات تا همان دو مناره سی  
 و پنجاه و شش تا دو مناره ذراع است و در جانب عراق تا دو مناره که بر راه وادی بخند  
 بیت و هفت هزار و یکصد و پنجاه و دو درخت و از باب المغلات تا دو مناره مذکور و بیت  
 پنجاه و بیت و پنج درخت و از جانب تبغیم که بر سمت مدینه منوره است حد حرم دو  
 هزار و چهار صد و بیت ذراع است و از جانب یمن از دیوار باب برائیم تا علامت حد  
 حرم بیت و چهار هزار و پانصد و نه درخت و از دیوار باب حاجن تا علامت حد حرم  
 در آن جهت که نیز سمت یمن است بیت و هزار و شصت و هفتاد و شش درخت و چنان  
 کرده ما و حرم سانس و هفت کرده نوشته اند از خصوصیات حرم است که مذکور شد یعنی  
 جانوران شکاری را نه در نجاشکار کردن در سمت آن از سایه آب گریزانند و در  
 نباتات آنجا بریدن و کندن و برگ ریختن جایز نیست مگر از ضرورت که بنا بر ضرورت دوا  
 جایز داشته اند و خانه کعبه ده نوبت باشد اول از ملائکه زمین بفرموده حضرت رب العالمین  
 که در محاذی بیت المعمور خانه ساخته که هرگاه ملائکه آسمان بیت المعمور اطواف کنند  
 ملائکه زمین در بیت الحرام رسم طواف بجای آرند و بت بناجی بیت الحرام بعد از آن  
 بیت المعمور چهل بوده و بنای دوم از حضرت آدم صلی الله علیه و آله است که بتعلیم حضرت  
 جبریل علیه السلام آدم و حوا زمین را خفر کرده از گل خانه ساخته و فاصله میان این  
 عمارت تا زمان بنای ملائکه دو هزار ساله بوده سیم بنای اولاد آدم است که در  
 زمان حضرت شیت خانه از گل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بود  
 چهارم بنای حضرت ابراهیم علی نبی و علیه السلام پنجم و ششم بنای جبرئیم و

و عاقبت است و هفتم بنای قصبی کلاست هشتم بنای قریش است و قریش ارتفاع خانه  
 کعبه را نه گز از بنای حضرت ابراهیم بلندتر گردانیده بمسیت و مسیت در ع ساخته بودند  
 و آنوقت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم بمسیت و پنج ساله یا سی و پنج ساله بود  
 اول سنگ بنای خانه بدست مبارک خود نصب کرده نهم بنای حضرت عبدالله  
 ابن زبیر است رضی الله عنه که در حین محاصره وی بواسطه سنگ منجنیق که با شاره یزید  
 پلید انداخته بودند غلی بارکان خانه راه یافته بود و هر آنکه عبدالله بعد از وفات یزید  
 شقی آنخانه را بطریق که حضرت خلیل الرحمن وضع کرده بود بناسخ و هفتم بنای  
 حجاج بن یوسف است آورده اند که چون حجاج لحاج حضرت ابن زبیر را بشهادت رسانیده  
 بعد ملک بن مروان نوشت که ابن زبیر چیزی چند در بنای کعبه فروزه که در زمان جاهلیت  
 نبوده در جواب نوشت که هر نوع در زمان جاهلیت بوده چنان نماید حجاج در مسیت  
 و چهار آنچه ابن زبیر داخل کرده بود بیرون کرده باقی را چنانکه بود گذاشت بعد از آن  
 یکی از سلاطین عباسیه خواست بود که بر وضع خلیل الرحمن بنانماید منع بعضی از بزرگان متنع  
 گردید که مباد از رسم میشد که پادشاهان هیرکی در بنای کعبه است می نمودند و موجب ستاخی میگردد  
 و خانه کعبه مربع الشكل و اقصیه طول آن مسیت و چهار ذراع و دو دوازده ارش و شبری است و  
 مسیت و سه ذرع و شبری ارتفاعش مسیت و هفت ذرع و دو دوازده ارش بجانب مشرق و  
 حجاز است که اسلام آن از جمله مناسک حج است بر رکن شرقی نزدیک بدر خانه موسوم است  
 در دوازده کعبه چهار دهنیم دست از زمین بلند است و بهین قدر نرود بان نقره که جابجاست  
 یا پاید مثل گردون منصوب است و پنهان آنقدر که چهار پنج کس برابر روند در اندر آن بهر جا

دیوار غلاف سرخ و در بیرون غلاف سیاه و خانه کعبه در وسط مسجد الحرام و آن قعست و این  
 مسجد الحرام موصوف در طول است و شطاط بلند و وسیع است درجه پس و پیش آن سمت شرق  
 و غرب است بدرازی نیت و هفتاد ذراع و در عرض مسجد جنوبی و شمالی است و چهار طاق<sup>۲۷</sup>  
 و وسیع به پهنای نیت و پنجاه ذراع و سقف از سنگ و گچ و ستونهایش که چهار صد و سی و چهار<sup>۲۸</sup> است  
 از سنگ مرمر شمس و ماه و بلند و تنادر کیسان و چهار مصلای<sup>۲۹</sup> یکمیه اربعه بر چهار طرف مصلای  
 حنفی طرف مغرب و جنوبی شمال و الکی جنوب و شافعی مصلای ابراهیم یکم یکمال تکلف و زرق برق  
 سمت مشرق است وقت صلوٰه فجر اول شافعی بعد از مالکی بعد از حنبلی بعد از آن  
 روشنائی صبح خوب شود و حنفی میخوانند مقام ابراهیم سنگیت که حضرت خلیل الرحمن علی بنیاد  
 و علیه السلام در وقتیکه مردمان حاضر و غایب ابنوی حج میخوانده بر آن قیام نموده  
 و قدم برایت توام آنحضرت در آن فتنه اثر عمن قدم نیست اصبع است و چاه زمزم که از  
 یمن قدم فیض مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پیداشده محاذی در خانه است همچنانکه  
 تشنه را یب میارزد و گرسنه را از جوع طمیان بخشد و مسکند و بجای طعام قائم میشود  
 قدر آب که از و بردارند کمی مفهوم نگردد و خوردن و غسل کردن آن از امراض شفا میدهد  
 و هرگز در آن دستغیر نشود و در شب بات بجدی بچو شده که قیر بلب چاه میرسد خصوصیات  
 حرم بسیار است چنانکه آدمی را بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه میشود بخلاف مکان  
 دیگر و طاعات و عبادات در آنجا مضاعف میشوند از حضرت عبداللّه عباس رضی اللّه  
 عنه که ندانسته ام شهری را یک نیکی را در وی حساب صد کند مگر که تبر که در داخل حرم چنانکه  
 حج و عمره ایمن است از عقوبات حرایمی که قبل از آن کرده باشد و مغفورت است از محبت



حریم الاحق الناس و از حضرت حسن بصری روایت که روزه یک روزه در مکه بر خورند  
 صد هزار روزه است و یکدم تقالی کسی در آن بقعه صد هزار روزه است و نیز ایست  
 و علامات عظام که در آن بقعه واجب الاحرام محسوس و مشاهد است که اگر درنده مثل  
 گرگ و پلنگ در پی جانوری می رود و آن جانور داخل حرم می شود و آن درنده بازگشت  
 می رود و داخل حرم نمی شود و در میان حرم مردم همچنان و در درنده را با هم  
 ستانند و دیده اند و هیچ پرده بام خانه کعبه نشینند و چون در پریدن مقابل خانه رستند  
 و چپ منحرف میشوند و محاذی آخانه نمی گذرند و آنهمه که بوتران که در حرم بایر گریختند  
 در آنجا نیندازند و این آیه همیشه در نظر مردم جلوه گر است و نیز چون در ایام حج مردم  
 بتران گوسفند و شتر قربان میکنند بسبب فور قربانی تیمنا و تبرک قدری از آن  
 و باقی به تحقیق می گذارند هرگز بالائی آن گوشت کم نمی نشیند و سبب گریزان می گذارند  
 تا محاجان را قباب خشک کرده و قدی میکنند و در مکه و مدینه اکثر امراض شدید و مثل حجام  
 و صرع غیت و طاعون و باور زلزله هم در نفس این دو شهر است و کوه ابو قیس خرابه است  
 بر کجانب مکه است از عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما نقلت که اول کوهی که در روی  
 زمین مخلوق گشت ابو قیس است و قبر حضرت آدم صلی اللہ در آن کوه است و شوق فخر که از روی  
 ترین معجزات خیر الشیر است نیز درین کوه واقع شده گویند هر که دو کله بر سر کوه ابو قیس بخورد  
 مادام الحیا از درد سیرمن باشد و در عقب ابو قیس کوه خیدم است که در آنجا قبر نقی است  
 و ایضا صفاء مروه است آورده اند که صفاء مروه مردی وزنی بوده اند که در خانه کعبه  
 فیصل نام مرکب شده بودند حق تعالی آن هر دو را سنگ اگر دانیده مردم جهت عجز و کرا

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها محووف گردیده و صوت ایشان زمان هدایت  
 نشان پیغمبر خرمان موجود بوده و زمانی که شکست بنیان مامور گشته آنها را تیر شکسته  
 و همچنین کوه حر است که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در آنجا اوقات فرخنده  
 ساعات بخلوت میگذرانید و جبرئیل امین در آنجا نزول کرده و یگانه جیل ثور است که حضرت  
 رسالت مرتبت بپایار فار خود در آن بوده چنانچه آن کرمیه تانی اثین از بنای العیا  
 بر آن حالات دارد از آنجا بدین سکنه هجرت فرموده و جیل ثور الکام هم در میان کوه و  
 تا شام متمدد شود و مسجد و محصل سد از آنجا باز ناطکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان  
 گذر و بر نواحی دیار دیالیه و گیلان قزوین و ری و جرجان و آمل و طوس و شیاپور و  
 کرده تا حد و غور و غر جستان بلخ گذر و دو کسمیر در بطن این کوه واقع شده از آنجا بهما لانا فر  
 گردیده و بسوا لک مسمی شده بخبریه سندیب فته به محیط سنتی شود بعضی اعتقاد آنکه کوه  
 قاف عبارت از همین کوه است جده متصل شهر که نامور افایح درختی در آن شمعیت  
 در آنجا و در کوه مدینه این وقت علمداری محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قیصر روم  
 سلطان عبدالحمید خلد الله ملکه حاکم آن بلاد است در آنجا بهم یال فرانسه رایج است بدین  
 ملکه و مدینه و از جده تا ملکه شتران بکرایه فی شتر یک یال می آید و بر شهر و سوار  
 یک نیم من هندستانی بار مقرر است و خریم که از فطر جلد روی هم روزه و خل که  
 میشود و بکرایه یک یال می آید و حویلی ملا عبد الله که متصل حرم است برای خید  
 ایام توقف در کوه مبارکه یک صد و بیست یال که یکصد و پنجاه روپیة میشود و بکرایه  
 گرفته شده بوده است و از ملکه تا مدینه دو صد و دو کوه فاصله است مدینه منوره

زاد الله تعالی کریماً و تعظیماً در ازمنه سابقه شیرین نام داشته چه شیر بن قابر که کمی از اولاد  
 نوح است آن ابناء نهاده چون بان حق تر حبان معجز بیان بان نام جاری گشته هر غنیه بیک  
 صفت استحصا پذیرفته حق سبحانه تعالی آنرا داخل صدق خوانده و این بلده عظیم الشان  
 زیاده یکصد نام دارد و هر که در اینجا رسد بوی خوش استشام کند و عطر در آن شهر بیشتر از  
 شهرهای دیگر بوی دهد از خاک پاک و بوی عنبر شام اسپرید فرد در هر زمین که رسد  
 زلف او رسیده بخشد صد خلق نبی مشام را و خاک اینجا امراض است حتی جذام و  
 برص هر که هفت دانه خرمای جو که قسمی است از خرمای شام خورد و هیچ زهری و سحری در او  
 کار نکند و مرض تب زلزله و طاعون در اینجا نباشد و حضرت رسول مقبول دعای  
 برکت بکنان آن شهر کرده و این بلده در آخر الزمان تا شهر دجال امین باشد و کفار هرگز  
 برین بقعه شیرینه مسلط نشوند و سید انبیاء است را رغبت و تخریص فرموده بر اقامت  
 درین بلده طیبه و صبر رشد و اختیار موت در آن پیدا اگر دعای اجابت پیرای حضرت  
 فاروق اعظم <sup>رضی</sup> بوده اللهم ازرقنی شهادة فی سبیلک و جعل موتی فی بلد رسولک و این  
 شهر تقدس بهر مسجد شریف نبوی و مرقد معظم مصطفوی است و مسجد قبا که اول مسجد است  
 که در دین محمدی تأسیس یافته و نزول این آن مسجد است علی التقوی من اول یوم  
 بقول اکثر مفسرین در شان همین مسجد قبا است باین قبر شریف و منبر منیف و ضحی است  
 از ریاض جنت و منبر عالی منظر که قوایم عنبر شامیش بر بهشت برین مقام دارد و کوچه  
 که از جبال جنت و حب محبوب حبیب خدا <sup>صلی الله علیه و سلم</sup> و مقبره بقع مقام و منبر  
 آل کرام و اصحاب عظام است و مشهد معطر سید الشهدا و سایر شاه دیگر اماکن شریفه

و مقامات متبرکه در فضل و کرامات هر کدام از آنها اجبار بیشتر و آثار بسیار و دریافته و تحکیم  
 حرم است مثل مکه چنانکه ذکر آن در احادیث بسیار و واقعه و وایکه شما غنیمت غیر از امام موسی  
 که در منزل بود که ما بین مکه و مدینه است جمله در آن بلده می نمود مرتبه تولد یافته اند و نیز  
 که در باب آن حدیث مشهوره و دریافته در اصل بلده و وقت و هر مرض و علیل که از آن  
 آب خورد و غسل کند البته شفا یابد و بپیر المسک چاهی است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله  
 آب آن قدسی بیان رنجا افکند کمال سبایان آن شهر را از آن شفا می گنجی حاصلت و رواج  
 از آن آب لایح بالجمعه و کرامت این بقعه و الا مریب از آن بلند است که در طی تقریر  
 و صفحه شرح بر آید بزرگان است و اعیان ملت و در باب فضایل و خصایص آن بلده متبرکه که  
 کتب بسیار تالیف رسانیده اند اما برابر این فضیلت که مضجع و مرقده حضرت خیر البرکات است  
 فضیلتی نیست که آن بر سایر بلاد حتی مکه معظمه و عرش مجید نیز در فضل متناهیست و مسجد مدینه  
 پیشین هفت درجه مرتب لطایفهای کلان عظیم شان و سقف طلا و مرصع اکثرت بنا  
 لاجوردی و میا کار رنگ بزرگ و قسم تقسیم کمال خوبی و تکلف قندیلهای مطلای  
 مرصع و چهار دای کلان بلون بالوان مختلفه نهایت پر تکلف که منظر اند و عقل مشابه آنها  
 حیران میشود قیصر و م و امرا و وزرای آن مرقوم محمد علی پادشاه فرستاده اند جا سجایا  
 بموقع آن خت که هر شب همه باروشن میشود و فرشتها و قالین با نهایت تکلف بانداز ساخته  
 شده و منبر اندرون مسجد رغایت زیبای از نقره و طلا و پوشش زلفیت اعلی و  
 دای موم سفید غیر سنجینه هر دو سمت منبر سجاده بزرگ و تنها و که دزن هر یک از منبر  
 پنج من وزن روم میباشد از اول سال تا آخر سال از شام تا صبح میبوزد و معبد

بطول آن مرغ باقی می ماند هر سال آن را بر داشته شمع جدید که در روزم تیار شده مرسله قیص  
 بجایش نصب میکنند از جمله غایب قانع که درین دیار عظمت شعار وقوع پذیرفته و سپید  
 ابر بر آن اخبار فرموده ظهور راجح است که حکمت در وجود آن در آن زمان تخویف و  
 اندازش را از روزگار بود و در تخصیص این بلده عظیمه آنکه چون این بقعه محل رحمت و مقام  
 شفاعت است ظهور و در آنجا در باب تخویف و اعتبار و شوهرت و اعلان ضرورت بود و بعد از  
 ظهور آن رحمت که خاصه آنحضرت عالی مرتبت کار خود کرده آتش غضب الهی فرو نشاند  
 و کیفیت آن است که ابتدای سلججمادی الاول در ۶۵۲ شصت و پنجاه و چهار هجری در مدینه  
 چند مرتبه زلزله آمد و بتاریخ سیم جمادی الاخر بعد از نماز غشا آتشی از جانب حجاز نمایان شد  
 مانند شعله بزرگ که او را قلعه و برج باشد گویا جماعه از آدمیان او را کشیدند بهر کوهی که  
 می رسید گستر می ساخت و چون از زیر میگذاشت و مانند رعد فریاد میکرد و چون دریا  
 جوش میزد و بقبر مدینه منوره رسید با وجود آن نسیمی سرد از آن طرف بمدینه می آمد و  
 از روشنی آن نار صحرای حرم نبوی و بیوت مدینه روشنتر از روز بوده نور ماه و مهر در  
 ایام از کار رفته و انخساف پذیرفته طول آن آتش چهار فرسنگ و عرض یک فرسنگ  
 و ارتفاعش سه بناره و جریان او مثل سیل و تموج او چون دریا بود و از سنگها که از تاب  
 بگذاز سیده بودند سدی عظیم در دایمی پدید آمده و حجاز را میجوزد و اشجار را آبی  
 نمیرسانید و در میان وادی سنگی عظیم بود که نصف آن داخل حدود حرم و نصف  
 آن خارج حرم بود و نصف آن آتش خورده و نصف آن سستنی گشت آورده اند که قاضی و امر  
 مدینه و کنان جمع شده و تبصره و انتباه و توبه و انابت و در منظم و عتاق مالیک

مالیک کشیده تصدق و خیرات دادند و گرد و پیر و مشرک و یهود و مسیحی و سحر و جادو و کلاه  
 بجای آوردند حق سبحانه همین برکت جیب خود روی آن آتش بجانب شمال گردانید و سحرها  
 و موهای او با نخ دوری آورد و مدت بقای این آتش سه ماه بود و اعظمه بعد الملک  
 المعبود طایف موضعی است در میان کوههای مکه دوازده فرسنگ دوری است از مکه  
 گاهی در زمستان آب آنجا نمیخورد و در ملک مجاور طایف جایی نمیخورد و در خنابوه  
 بسیار و سخن عازم آنجا است و آن جایی است که عبدالعزیز بن محمد حنیفه را آنجا مجبور  
 و مردم زیارت آن بسیار و ندیکه منسوب به امامت مکه بود و لایقش حدی بجزین حد  
 بعان و حدی بهجور دارد ساکنانش در غایت حسن ملاحظت میباشند خدمتگاری در  
 ولایت یک کلمه و نیار پیع و شری میسر و دیگر کند می است که آنرا بیضا یا مکه گویند از غنا  
 شکر فی آن کندم را بعد و بفرد و شند و غرامی آن مقام نیز با نام است مردمان عجب از ملک  
 برخاسته اند مثل نم و مردود و چسکه از فراغه مصر و زرقا که نور ابصره و می تاسه  
 احساس میسکه کذاب حجاج بن یوسف و رافع شیب ابو نواس فرزند  
 از امهات جزایر بحر فارس است در ابتدای ریشیر با بکان بر ساحل دریا شکر ساخته  
 موسوم به هر نور گردانید و چون از رگد زردان و مفسدان خللی در آن اوه می یافت  
 قطب الدین نامی به بندرجون که بحال هر نور عبارت است از رفته متوطن گردید بعد از آن  
 در شکر پنجاه تبصره فرنگیان آمد بر ضمیر سالکان سالکانش و بنیش مخفی نماد که  
 ملک هندوستان شکر است در میان اقلیم اول دوم و سوم و چهارم و چون کهن  
 دیگران کلان دیگر ولایات داخل این اقلیم واجب دید که قدری از آن ولایات بیان کرد

باقی را در تحت هر قلمی که تعلق بآن قلم دارند کور سازد و کهن ملکیتی است و سبب و زنجیر که در  
 ولایتش از هر طرف مقصود دل میسر است منظور خاطر و نظر نسیم غنیمت شمش گرد و طالع از  
 خاطر رفته و بهوش غنچه دل است کشفه و در کهن است شخصیت قلعه فرسات که سر تقوی قلعه  
 قلعه ساقمه قبه جو را برافراخته اند که پایی نظریه جاب گساید تا بشتران سد کند خیال  
 هزار گره خورد تا بکنده اش پیوند احمد انگر بجز آب و هوا کیفیت کوه و صحر استثنی  
 از جمیع شهرهای کهن است در ظاهر شهر خندقا مت جاریه که تا حال در هند بعل نیاید و پیوسته  
 جریان دارند و در میان آن بانج که در وسط آن حوضی است بزرگ و در نفس آن حوض  
 عمارت در غایت ثبات و نهایت ندرت و هر یک ضلع شهر است رفیع که سر کجای چهار بوده  
 و اندیشه تسخیر از خاطر قلعه گیران تنده و وین که کاشش نساجی را در غایت مهارت  
 و لطافت تنیع کرده در سه منزل احمد انگر واقعست دولت آباد دراز سینه بقعه بدو بزرگ  
 شهر دشت پیش از زمان اسلام همیشه دارالملک میبوده و مرش اکثر نساج اندون  
 فن را بحال در زیده اندو کا غذا تمام نیز با نام است چه بعد از مردم ختا و ختن کبر  
 بدون لطافت و صفات تنیع آن پیله نموده و قلعه اش نیز از امهات قلاع جهانست و  
 مقبره عالمگیر بادشاه بمشامت تمام در آن واقعست جو شهر است تملک برای خوشگوار  
 و ثمار خلاوت آثار و در آنجا نیز قلعه است که اساس آن به شرمی و باره اش به ثریا رسیده  
 جیوول بر ساحل عمان واقع شده از بنا و مشهوره و کهن است تملک گانه ولایت است تملک  
 مضافات بسیار در زمان سلف همیشه یکی از رایان معتبرند استان بر ملک فخراف  
 بود احوال دارالملک آن کلانده که بوفور باغات و خوبی عمارات و پاکیزگی بزرگ

اسواق دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هستند و ساکنانش از غث و رقیق جمیع نیکوین  
 احمد آباد را ملک گجرات است بحسب لطافت کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایت هند گجرات  
 دارد و منزلت مخوفی عمارت مستثنی از دیگر بلاد است اگر گفته شود که در کل بلاد عالم این  
 عظمت و آراستگی شهر نیافتۀ عراق مبالغه نباشد نهایت و پاکیزگی دارد و کاخ  
 دو مرتبه و سه مرتبه در کمال تکلف و زینت ساکنانش از انات و ذکور شک افزای پری  
 و جوانی که بغیر قلعه انگیر دل می ستانند و بخندۀ شکر ریز جان منخشد قطعه کافران  
 سلمان فریب یتان سببی قنات جامه زیبای معان بر بچه شعله خوسه که من بوی  
 بت روی و زمار موی به ملاحظت کمخوار حشاشان به طلاق زبانان گفتار ساز  
 به شاق داده بوقت حرام با یای ابر و جواب سلام واحد آباد از شهرهای جدید است  
 سلطان احمد بن سلطان محمد بن مظفر شاه بهت بر نیامی انگاشت در طبقات اکبر  
 آمده که چون سلطان احمد آب هوای قصبه اول را موافق مزاج خود یافت باستصواب  
 حقایق پناه شیخ احمد که توفیق سر که از کبار شیخان آن روزگار بود اراده بنامی شهر  
 نمود در ششصد و بیست و سه یکناز آب سائر متی آغاز عمارت نهاد و قلعه مسجد و بازار  
 نامی متعدد طرح انداخت و در بیرون قلعه شصت و پوره مشکی بازار را و مساجد و بازار  
 چون نوبت سلطنت سلطان محمود ثانی رسید وی در دوازده کروزه ای احمد آباد  
 بنا نهاد محمود آباد نام که این وقت آبادی دارد و از احمد آباد تا اینجا بازاری دور و بیست  
 و مردم را فرمود تا بر اطراف آن عمارات ساختند و در حقیقت هر دو یک شهر شده بود  
 در کتاب عقول العشره می آید که پیرم خان از زبان شاه کمال الدین شیرازی نقل میکند



که در وقتی از اوقات سلطان مظفر بن سلطان بجاورد و راجه آباد مقدار برضیه مرغ خانگی  
 سنگ بارید و عجب در این اثنا از کینایت خطی آمده که این طرف را الیه و گرد و نیم گز  
 افتاد و کتابت زنجبلس پیش سلطان بردیم سلطان گفت که حاکم بجا پور بمانوشته بود که  
 فلان روز در شامی باریدین را الیه یکبار قطعه ابری مستوجه زمین شده ما خیال کردیم که  
 قیر خواهد افتاد اگر نخیه بیرون قمریه فیتیم اما آن قطعه از بالای ده گذشته بر زمین فرود  
 افتاد چون نزدیک رفتیم معلوم شد که یک قطعه را الیه بود چون آنرا پیویم در طول یکصد  
 بیت در غده در عرض پنجاه گز وضاحت و سطری بیست گز بود و الله اعلم بالصواب  
 مضافات این قلم بند رسورت و گویا است که در خوبی سیم نداشتند و بند رسورت که از  
 بنادر مشهوره قلعه دارد که ثانی آن کلک خیال بر صفحه تصور که صورت کار صورت  
 نبشته لطمه قلعه است آسمان پیونده رفته چون فکر فیلسوف بلند یافت از برج آن بلند  
 آره خاک حکم کرده باشد در طبقات اکبری آمده که آقا صفر نام غلام سلطان محمود گجراتی  
 که خداوند خان خطاب داشت و در سال <sup>۹۱۶</sup> هجری قبل و بیست این قلعه را بر ساحل دریای عمان ختم دفع  
 فساد و فرنگیان ساخته که متعرض کمان آن مکان می بودند و در آن ایام که خداوند خان بشارت  
 آن پزدخت و فرنگیان چند نوبت در چهارمای جنگی بقصد محاربه آمده بودند کاری نداشتند  
 چون قلعه با تمام رسید چون کندی بزریر و روزه که مخصوص فرنگیان قوم ترنگا است شروع  
 نمود مردم فرنگ چون بجاگ مانع نمیتوانستند مبلغای کلمی قبول نمودند که آن حاکم  
 سازند صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده در عت و ارتفاعش بیست درع و نابر  
 رعایت استحکام هر دو سنگ را بقلعه بامی آمین محکم ساخته و سرب گذاخته در دروازه

آن نجاته و کنکره اندازد سنگ انداز بنوعیت که عقل خیران می ماند الحال بن قلعۀ بدست  
 قلاع و بلاد دیگر بتصرف فرگیان انگریزیه درآمده و جزیره مینئی در این ایام آبادی تمام  
 و در مینئی قلعۀ است در غایت استحکام و مناسبت و چون بندوستان بتصرف پادشاه انگریز  
 در آمدن جزیره را آنقدر رواج دادند که محسود ایران و توران شدند و سوداگران و بازرگان  
 پرستان روشنی در آن سکونت و رزیدند چنانچه مولارای شک که در علم سیاق و تواریخ  
 تمام داشته بسیار در آن باب تالیف رسانیده و یکی از آنها مینو سید ز روست حکیم  
 کشمیری الاصل است و او بر مینئی بوده از برجامه کشمیر که بواسطه علنی جلای وطن اختیار کرده  
 در سال یازدهم جلوس کشناسپ پیش او رفته و چون در سحر و نیزنگ یگانه روزگار بود کشناسپ  
 و پسر سفندیار را بر آن آورد که دین او را قبول کردند درین زمان که این سواد بیاض  
 میزد و از بیرون نزد دشت بسیار مردم در جزیره مینئی ساکن اند که محصل یومین است که  
 لک و بیست که محصل یکایک که در دشت لک و بیست و در میرزا ابوطالب خان در سیر  
 طالبی می آرد که آتش پرستان مینئی بسیار بحسن صورت متصف اند و دختر خواهر را بری گرفتند  
 در کیش آنان در سیر است اگر اچنانا اصل آتش آهند آتشکده مرو باید که آتشکده یزد و نجر  
 هزاران هزار رویه آتش نو بایزند و آتشکده خود را گرم دارند و سینه روشنی اینوقت و هزار  
 و دویست و سی و شش گذشته موافق سال تالیف این کتاب و الله اعلم منی  
 اباساکنانش اکثر مسلمان اند از نجابان در سورت چهارصد کرده و کالیکوت بندت  
 مشابیه هموز متوطنان اینجا اکثر کافر اند و جمعی از اهل اسلام نیز در اینجا مقام دارند و دو  
 جامع بکلف در آن ساخته اند اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام میباشند لکن کوفته از ناف

نایابای زانوبسته هر کافری که وفات یابد خواهر زاده اش وارث باشد و پس برادر و برادر  
 ندارد اگر چه سکان اینجا بر یک ملت که اتفاق دارند لیکن هر قومی را روشن علیحدت و  
 قومی از آن قبیل اند که یک زن آنها را شوهر متعدد باشد هر یک موشی از مونات آنرا بشمارند  
 و اوقات شبانه روزی در میان شرکاشترک است و اگر یکی از آنها پیش آن زن باشد گناه  
 بزرگ دارد و اگر شوهر دیگر در آن حالت رسد آن نشان را دیده باز گردد و در باغی  
 مغرور میشود و باین فقره زرد تا چشم ببندی رود از پیش نظر این رویی لجن که  
 نامش دنیا است تن داده باغوش هزاران شوهر بیجا نگردد شصت در نهایت تکلف  
 و خوبی و سکنه اش در سخاوت و محبوی و آن شهر سخت حصار و شهرند و اگر در یک  
 دیگر کشیده در حصار اول و دوم و سیم مزایع و باغات بسیار است از سوم تا هفتم اسوار  
 و واکین بی شمار و بازارهای آنجا بیایت کشاده در بیجا گمر پیوسته گل میباشند و در واکین  
 آنجا پیوسته گل فروشد زیرا که متوطنین آنجا مانند خوردن طعام اشتها هم گرا ضرور  
 دارند خط مردم بیانگرو و نوعت یکی بزرگ جو نه هندی که قلیل البقا باشد و دوم آنکه  
 سفیدی را سیاه کند و اما زاده مهر زنند و سنگ نرمی را که در آن یار میباشند  
 شیشه و قلمش برداشته آن بنویسند و از آن سنگ رنگی سفید بر این عین سیاه ظاهر  
 و این خط ویران است و خراب است آنجا نیز سنگ است که هند و صمان زناستوی و سنگ  
 پرستان آفتاب روی بر صندلیها و کرسیها بآرایش موفور و زیور نامحصول و آنرا در  
 بازار صلاهی عیش در دهند هر که خواهد با هر که خواهد خوشش بر آید گلو رنبد رست از  
 بناورند و در سر حد بیانگرو رسته و سنگی آن چنان است مراغ واه گرد واه گرد از قلع

پنج گز جدار آن تمام روی گذاشته در انجابتی است بصورت آدمی تمام قد از طلا در دو چشم  
 او یاقوت احمد در نهایت صنعت که گویا یکمین می نگرد و بارام نیز در آن خود است در آن  
 بلده مردیت بر یک پهلوه خفته در بعضی سنوات بی تحرک متحرکی برپای ایستد و از و صفا  
 ظاهر شود و همچنین علامت ارزانی و رفاهیت باشد و الا قحط غلات واقع شود و سیه  
 بلده است و در آن سناره که زعم مردم در آنجا است که در زیر سناره گنجی تعبیه کرده اند و به  
 سناره خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از طلا و بهر کسی که قصد آن سناره کند  
 خروس در طیار آن آید مانند سنگ فریاد کند چنانکه مردم بشنوند جمعه منع و زجر نمایند  
 نیز بلده است و برعم صاحب تحفه الغریب در آن بلده سناریت از مس که بالای آن صورت  
 بطی ساخته اند و در پیش این سناره چشمه است که هر سال در روز عاشورا آن بط منقار خود  
 در آن چشمه تمام بیاشامد سن بعد از آن بط چندان آب منشرح گردد که تا یکسال مردم آنجا بی  
 کفایت باشد و پوناو سناره و دو بلده عظیم اند و در کهنش ملبس بوده و انواع نما سکنان  
 آنجا از ملاحات بجز اندالشی نیز مقامی است با نام مردم آنجا اکثر نساج اند و گویا  
 شهرت در الملک بدیل که هند در اطراف آنکو پاره ها و قلعه قلعیه فیعی دارد که دست  
 هیچک از سلاطین و زکا را بدامن آن سریده و بقلعه بالایی کوهی و آن قلعست و سطح آن سحابت  
 دارد و توپهای کلان از دهنشان در آن منصوب و طبل کلان از نیمه تا جیل در آنجا افتاده  
 و این قلعه جز یک راه بالا رویه ندارد و بر نیمه فرنگی گویا شهر لشکر است که بفعل در الملک  
 شده در زمان تسلط رایان مرثیه چاونی و لشکر گاه بوده چون اجبه آنجا در آن کوفت و زنده  
 و شهر کلان شد و در شهر لشکر نعمتی که تصور توان کرد موجود است و در آنجا کار با فندگی بسیار

تمام است و دستار و منديل انجانام و علم موسیقی را خوب می درزند چنانچه تانسی که باربد  
 وقت خود بوده از آن ملک خاسته و لیوان انجا با هر کس گرم میجویند و زنان اعیان مرسته با  
 کمال زیبایی و عینای سوره اکثر اوقات در جلوه گری میبند و آن ایام که را قوام و تشخص  
 ملاحظت بر بوده باین ابیات خود ترنم داشت نظم در دهان گریه گر خان هستند و در بزم  
 ماه و شند همه گلچین شکیں موسی همه غنچه دهان نسیرن بوی نیست زانجا ولی بهر  
 جای بهر و بجز تماشای کاین همه سر و گل که قد افراشت باغبان از برای دیدن کاشت  
 و با و لپوشه شصت کو چک لب دریای چیل که تالاب آخند و گو الیا است احوال آن شهر  
 بخبر نامی نمانده و سولمتا شصت بر ساحل دریای عمان در تاجانه آن شهر تان بسیار بوده و بر  
 متنا می گفته اند و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم آن بت از خانه کعبه  
 بلند آوردند و برابر حواهر زر بندگان فروختند آنها تاجانه چندی ساخته سوختا نام کردند و  
 اعتقاد آنکه این بت از دریا آمده و برخی را معتقد آنکه از آسمان نازل شده چنانکه فرخی در  
 قصیده که در فتح سوختا بنام سلطان محمود غزنوی گفته این معانی بیان کرده اما از کتب سلف  
 بر این معلوم میشود که این بت از زمان اجه کشن که چهار هزار سال میشود بهر سینه ما کور  
 شهرت معروف ساکنانش متفرق و طبع نموده بهتر از شهرهای هند و سیمایا و چندی  
 سیلان که حباب آنرا سیلون خوانند به سمت گوشه نیرت مندر اس فاصله چاه کرده است  
 و از پهلوی نزدیک از کناره دریا بکوه رشتی میتوان رفت شیخ اعظام ساکن بنحیث  
 تیزاب کدو شکر فیه می آرد که دوره جزیره سیلان مقصد کرده است و تمام آن مع  
 صوبه بنگاله بدانکه بنگال از انبیه بنک بن هند بن حام بن نوح علیه السلام در زمان

[illegible]

ما هم بر چون دست کرمای دربار نیست و از غایت باش تمام آنکس گویا و ریاضت و  
 مدبران بر کشتی است و ساکنانش بساجی بایک تنج کرده اند چه خاصه آنکس با نام است  
 و تار لیسان خاصه و طالع را هم وزن طلایع و شرمیند محمد یوسف هر دو می آرد که در  
 در یکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه می فروخت که مدققان باریک بین آنجنس را چیدند  
 بلکه نشینده لطافتش بغایتی که گمان بر تو ماه در مقابل آن سطر می نمود و کم از رفت شعاع  
 محض در برابر آن ضعیف بودی و بر شامی با جراحان شش آن پارچه را برداشته بر بالای دیوار  
 برآمده از هم کشیده یکسر از بدست خود نگاه داشت باقی آن پارچه را بر هوا انداخت و آن تا  
 دو ساعت چون غبار در هوا استایده چون سپیده صبح بر جهان طلوع کرده قایم بود و هم  
 آورده که تاج خان برادر سلیمان خان افغان حاکم بنگاله چته ملاغزالی دستارهای فرساده که  
 بیت و مفت و در عرصه و پنجاه در عه طول هرگاه درشت گرفتند می پنهان شد  
 و جنسی از خاصه می باشد که هزار و پانصد و نود و یک تنه آن می باشد آتش در بنگاله  
 نهایت پر زور است شبگاه بدون آنکه چادری ابریشمی بر روی باشد بخواب  
 رفتن امکان ندارد که هر شب خیال نمودی در سردار و او نیز توانست از بنگاله مانور  
 آن بچکانه بود و مفت هزار و پانصد و نود و یک تنه و در بعضی بنگاله این تومان ابریشم  
 و دو دیگر شریف آباد است که در بعضی از مواضعش عورتان را بر ذکر آدمی می بیند  
 از سفال ساخته بعد از استخوان سفال را بد بقیل استعمال کرده رفع آلودگی نمائند  
 هر چند گام سعی کرده اند که این همه باین عادت تسلیز اند که این شیوه را بر طرف  
 سازند صورت نیافته و ایضا مدران است و در یکی از مغربش پیروز نام کان الهام

میباشد و ایضا در بعضی از مضامین این تومان نمک امیکارند و گاه آنرا که نهو سبز  
 دارد میسوزند و خاکستر آنرا در دیگر کرده چندان میجو شانند که نمک بحصول می پیوندد و سیات  
 گاه کم آنرا در مشهوره داخل این تومان است و در اینجا صحن و دیگر قشقه همین بحصول می  
 پیوندد و سیلیم آبا و تومان دیگر است و صحن سلیم آبادی مشهوره است و دیگری از مضامین  
 محمود آباد نام فضل دراز را بپای میکارند و اگر بدست کارند درشت و ضخیم بحصول می پیوندد  
 و در این تومان نیل بسیار باشد سند کالوسی لکبه سی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر  
 برنج چیزی دیگر حاصل نمیشود و اما خاصه و ملل و قنقه و گنگه جل آتمقام با نام است و  
 تومان دیگر سری بهت است که متولناش اکثری فرزندان خود را خواجه سرا  
 بخت آبا و نیز تومانی بسره خود است و چو بی موتی درین تومان میشود و مالد که از قنقه  
 در فایت خبی میشود و از منسوبات این تومان است و ایضا گوگه لکهنوتی است که  
 از منته سابقه دار الملک بنگاله بودیم داخل این تومان است و قلعه گور از قلاع مقبره هندو  
 چه در غربی این قلعه آب گنگ و افشده و جانب شرقی و شمالی و جنوبی هفت خندق دارد  
 و فاصله فی باین الخندقین نیم کرده است و عرض هر خندق تخمیناً سه طباق عمقش بپای  
 که قبل از عبور آن عاجز آید کور کات سرحد ولایت کوچ است حاصلش برنج و آبش  
 و فوغل باریک نیز تومان علیجه است و نیشکر و فضل دراز و فوغل در اینجا بیک میشود  
 خاصه و مللی و صحن آتموضع نیز با نام است و خاصه مهاباد پوری خاصه آن تومان است  
 ملک شیر متصل حد و شمالی چاکام است و باین اینجا خطاب ننگ و امر خطاب  
 نراین دارند و راجه اینجا یکبار از بنجر فیصل و دو لکبه پیاده نوکر میدشت و سوار می آید



بهر سیریم باین شمال و مغرب بنگال و نایل لطیف شمال ولایت کوچ بجا است و طولش شرق  
 و غرب از ابتدای برگشته بهترند که دخل ممالک محروسه تا پات کائو که سرحد ملک مورگست  
 پنجاه و پنج گزده جریبی و عرضش جنوب و شمالاً از برگشته تا ج که از جمله ممالک محروسه تا پات  
 پور متصل که پات کات است پنجاه گزده جریبی و این ملک در عذوبت و گوارایی و اعتدال و  
 لطافت هوا و فراغت اکنه و بسیارین از سایر زمین شرقی ممالک هندوستان متمایز است یک  
 حدش بولایت خنای منتهی میشود و دوحده دیگرش گورکانست از سرحد حتا که آن موضع را شام میگویند  
 و تا ولایت کوچ نیست روزه راه است و پیوسته مردم خنای را بجا انداخته دارند و ابریشم و پنبه را بجا  
 میرسد و سخاوت فلفل در آن ملک میشود و بخش بار یک و شاخهایش بالایی درختهای نارسید و خند  
 و خوشه هایش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد و رانجه انجاسکه بر زر میزند و روپیه  
 در آن ملک را از اینی گویند و رایان عظیم الشان در آنجا بوده اند و یکبار سوار و یکبار کبک  
 پیاده علی الدوام ملازم رای انجا بوده و در آن ولایت غاریست که بعضی ساکنان آنجا را  
 دیوست و نام آن دیوای و مردم آنجا را بدست و دیو پریشان بامی اعتقاد بسیار است در  
 سالیک روز عید کنند و در آن روز از هر قسم جانور که در ولایت ایشان می باشد بکشند  
 ثواب آن بامی عاید بسیارند همچنین بهوگیان را نیز در آن روز به قتل میرسانند و بهوگیان بجا  
 که جان خود را فدای راه آمی میکنند و میگویند که ما را آمی طلب کرده از آن روز که آنها بهوگی  
 میشوند هر چه میخواهند میکنند و بازن دختر نیر که خواهند صحبت دارند بعد کمال و آنروز  
 کشته میشوند ملک کامروپ که آنرا کائو تیر گویند در تحت حکومت رابان انجا بوده  
 مردمان ملک کامروپ خوبصورت میشدند و در علم جادوگری قلم استاد می افروختند

اکثر حکایات اسرار عقل باور نمی تواند کرد چنانکه از نباتات اینجا میگویند که بومی گلهای تاجنده  
 در تنقو اول قایم و بحال می ماند و درخت انبه بطور انگور بر تار می آید و میوه انبه خوبید  
 کوهستان بهشت که مسکن بهشت است در سمت جنوبی کوه سجاد است سیاه تانگ  
 بهشت و آبی مشکین در آن کوهستان می شود و در وسط آن خاک نهری در سیاه کوه جاریست  
 عرض کم دارد اما بسیارند و عمیق است زنجیری از آهن بالای آبست و هر دو سه زنجیر را  
 سنگهای طرغین سنجید کرده و در زنجیری دیگر مجازی زنجیر مسطور بر فوق آن با قفایم  
 تعبیه نموده بیدارند و مترو دین پای زنجیر مثل نخاده و دست بر زنجیر اعلی زده عبور  
 می نمایند طره ترانگه سیاه تانگ و جمیع احوال انتقال را نیز از این آب بهین زنجیر گذرانند و  
 این ملک سرخ و سفید تنومند میشوند و موی سر سیگون از اطراف روی و گردن فرو  
 بسته دارند لباس غیر از یک تنگ تنگ صورت توان کرد و دیگر ندارد نباتات و کوه آن خاک  
 بهین نبات و وضع بسیار گویند کان فیروزه هم درین کوه است و ما بین شمال و جنوب ملک  
 به کالای پسته ملک کامروپ و لایست شام واقع است و نهرهای بهشت در وسط آن از مشرق  
 جانب مغرب جریان دارد و طول آن یک شرق و غرب از گواشی تا سدیّه تخمیناً دو صد کرد  
 جری و عرضش شمالاً از کوهستان تا قوم مری مجبی و قلعه و لاند و تا جبال قوم تا نکه فایان  
 بهشت و در راه است جبال جنوبی که کوهستان کچا و کشمیر در طول لاق و در عرض  
 باد و مسکونه قوم تا نکه لاق و کوهستان تا پیش در طول باد اسی شامخ کامروپ پسته  
 و در عرض بهشت و کوههای سابق قوم و قلعه و لاند کشیده ستر زمین ساحل شمال بحر به  
 بهتر از آنرا کول و از ارضی کنار جنوبش را در کهن کول خوانند طول آنرا کول از گواشی

تا سکن قوم مری میجی و امتداد دکن کول از ملک رنگنی رانی تا موضع سدیت و خرو  
 جنگی آن ملک و از صرف نمی باید اگر چه معارض از قوی و بزرگ باشد آنگاه جنگی که  
 مقرر شد بریشان شود و بپیر و فیل کلان متساوی الاعضا در صحاری جبال اسب  
 از رگب دریای برهیا پت طلا حاصل میشود و دوازده هزار شامی بپیکار مقرر اند  
 هر سال فی یک نفر یک توله طلا بزرگ راجه داخل میان زندان آطلا می گویند که یک توله  
 و نه روپی فروخته میشود و اشرفی و روپی مسکوک بنام راجه انجا و خرجه میراث است  
 فلوس کس رواج ندارد و راجه خراج دیگر از رعیت نمیگیرد و از هر خانه فی سه نفر یک نفر  
 بخدمت راجه قیام مینماید و در اطاعت و حکم او سخاوت نمی ورزند و اگر سخاوت  
 و احسانی واقع شود به قتل رسند و راجه انجا بر مکان بالا میباشند و پابر زمین نمیگذارند  
 و اگر پایی زمین رساند از حکومت و راجگی معزول شود و اعتقاد آن مردم آنکه آبا و اجداد  
 راجه بر آسمان می بوده اند وقتی از بالای نردبان طلا از آسمان زمین فرو دارند  
 لهذا و راجه سسگی گویند و سرگ بریان هندی آسمان و بقول بعضی نیستند و  
 گویند چون راجه انجا فوت شود خواص و خدم و حرم با خود تمسک از آن ذکور و انات  
 از استبا تحمل و شکوه و رخت و لباس و فروش و سایر خواجه ضروری با چرخ کلان  
 پرازد و غن با و در دهنه مدفون میسازند و معروف است حکام تمام بچه های قوی  
 می پوشند و متصل ملک شام نیست و متصل غبت خا و ناچین و در کوه های  
 جانب شرقی اشام معدن نقره و مس و زبر است و با بین جنوب و شرق نیگاه  
 دلائی و سس که آنرا زخنگ گویند و آفتند و چا شام بان متصل و کش و ملت

اینجا خارج از گیش اسلام و هندوان است و سواهی مادر بر زن را بر وجهیت تصرف میشوند  
 چنانکه برادر و خواهر پدر دختر را در تصرف می آرد و در حکم اطاعت سردار خود که او را و  
 گویند ثبات قدم و راسخ دم میباشد و زنان سپاه بدر بار حاضر میشوند و شوهر آن نهانند تا  
 در خانه مانده بکار خان داری و امورات زنان میبرد و از بدو سکنه اینجا کله اسمو اللو اند و  
 مطلقا ریش ندارند و این النوادر و متصل ملک زخاک ملک پیگو با این جنوب و شرق  
 بجگانه است و در حدود آن ملک کان جواهر خصوص اقیوت و فلات بسیار است و فل سفید  
 که در تمام عالم هم نمیرسد در اینجا موجود است و متصل این ملک ملک مکرم است که حیوانی چند  
 بصوت انسان ملنگ است از جانوران بری و بحری هر چه بدست آرند میخورند و دین و  
 نمایی ندارند و خواهر خود که از مادر دیگر باشد برنی نمیگیرند و در حدود جنوبی صوبه بجگانه اول  
 اولیه وقت مشتمل بر دو سر کار است سی و چهار کله و پیچ جمع دارد از لانه دیول تا مالوه در  
 عهد سلطه اکبر جلالت الدین آن ملک است حضرت میان محار کالابجار مفتوح شد و خل دیو  
 اکبری گردید و در بجگانه غلط گشت و گویند که حضرت کالابجار صاحب کرامات بوده آن ملک از نور  
 ولایت باوره تقاره گرفته طره اینکه در زمان مجت در سرمن کیون چهار و جنگلی تقاره  
 گذاشته رفته که هنوز معکوس افتاده مردم آن ملک حدی از بیم جان برآ گردن آن کو سر  
 معکوس جرات نمیکند با اجمله در ولایت اولیه کار فیل بسیار میکنند و اکثر حکام و سلاطین  
 بخریدن فیل بعرصه میدان رخ می آرند هر وقت بفرزین بندی سعی و تلاش فیلمانی و  
 در این سبب افتخار و مبالغت می نمایند و اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی بسیار  
 به برگ درخت تار کاغذ ایشان است و از آهین بیایتی راست کرده اند که یک آن نظر است

و سیرگیش مانند درفش که از آن بر برگ تار هر چه میخواستند مرقوم میسازند و این رقم تاسها  
 دوازده تا می ماند و غمت با تمام دارد و شهر مرشد آباد که از کلکته یکصد و بیست و دو کوه  
 و در است شهری کانت سلب آب بجاگونی واقع شده بر هر دو کنار شهر آبادانی دارد  
 در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام سدری در اینجا ساخته مخصوصاً با نام  
 گذاشته بود خانه چند از دکانداران در اینجا سکونت داشتند چون در عهد اوزنگ زیب  
 عالمگیر پادشاه مرحوم نواب جعفر خان نصیری که خدمت دیوانی از دلیه شده کابل  
 خطاب شده دیوانی مالک بنگاله سرفراز گشت بعد رسیدن در جهانگیر گریف داد که از  
 شهر کلکته جانب شمال و مشرق تفاوت یکصد فاصله است و در آن وقت جا  
 حاکم نشین بود شاهزاده عظیم الشان از حضور عالمگیر پادشاه بحکومت بنگاله اخلاص  
 یافته از پیشتر در اینجا بود چنانکه بعد از این <sup>خواستند</sup> صحبت خود با شاهزاده برانزیده به  
 آنکه محال است بنگاله از اینجا بعد المسافت است از ملازمت شاهزاده جدا در مکان مخصوص  
 مخصوصاً با طرح اقامت افکنده و عمده زمینداران و قانون گوین و ارباب فائز دیوان  
 خالصه شیرین را در اینجا ساکن ساخته و در کلمه هر یک که دیرانه محض بود محاسن او دیوانخانه و  
 کچمی پادشاهی را ساخته تحصیل مالواجبی مقرر کرد و چون اصالة بصعوداری بنگاله  
 و اولیة با تمام دیوانی خطاب مرشد قلیجانی و عطای خلعت فاخره و طبل و علم و اضاف  
 منصب سادات انداخته بعد رسیدن مخصوصاً با بنای شهر بنام خود حکم کرده و سکون  
 بر شد آباد ساخت و در انضرب مقرر فرموده در شکله به مرشد آباد سکون که کرد و آن  
 وقت همین شخص صوبه حاکم نشین گردید و شهر کلکته در سنین ماضیه ہی بود و در تقصه

مصارف کالی و کالی نامی بوده که در اینجا است چون در زبان خاص اهل سبکالکر ناکا  
 بمعنی بالک جداوند است و لهذا آن دو بکالی که موسوم شد یعنی مالک آن کالی است و  
 و شرح آیدی این شهر و موجب قایم شدن کوتهی کپنی انگریز چینی است که در نظامت  
 جنفر خان کوتهی کپنی انگریز که در بندر هوکی متصل کول کهات و مغلیه بود ناگاه  
 بعد و آل آفتاب که سردار انگریز بطعام مشغول بود و در برین فرو شدن آفت آنهار  
 متایلان افتان شیرین بدر فتنه امان و طه خلاص و مناصب یافتند و تمامه  
 است و سامان بلوک می از بر دو بقیه قهراب گردید بکسی بسیاری از مردم و چاربانان  
 نیز تلف شدند و متحرک نام سردار انگریز بی باغ تبارسی گماشتند کپنی را که در کول  
 کهات متصل شهر بود و خریه قطع اشجار نموده با حد اش کوتهی پر دخت و طرح عمارت  
 سه منزلی انداخت چون چار دیواری مرتب گشت و نوبت بان رسید که مقف شده  
 نیز سازند شرفا و نجبا و سادات و مغلیه که عده تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار  
 هوکی رفته متعین شدند که هرگاه نامحرمان بیگانه بر بالای بام مرتفع و بالا خانه برانند  
 موجب شک پرده حرمت و بی تری و خرابی رنگ و ناموس خواهد شد و فوجدار حقیقت  
 این احوال را بحضور نواب جنفر خان عرض داشت نمود و متعقب تمامی مغلیه و شرفا  
 انجاران نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیده نظم استغاثه نمودند و نواب جنفر خان  
 پروانه باین مضمون که از شما خشتی بالای خشتی نهند و چوبی بالای چوبی نگذارند  
 بنام فوجدار مذکور قلمی نمود و فوجدار بکچر دور و دور پروانه مانع شده معماران و نجاران را  
 حکم کرد که برای کار عمارت نروند و انوارت همچنان نادرست ماند و منظر جایک از رده

از زده گشته شد خنک شد از خون جمعیت قلیل شست و سوای کیمیا که باز دیگر وقت  
 پیش او موجود نبود خلاوه بر آن حکم نواب جعفر خان غالب از دحام منقلب بسیار بهند  
 دست و پا زد و در این حال شمرده با مال و متاع خود بر چهار سوار شد و لشکر شد و از  
 کلان آفتابی از بالای چهار محادی عمارت شهر آفتاب مقابل نموده آبادی کما  
 ششصد یار تا چندین گز تراش زده روانه شد و چون از جهت تدارک این فتنه متحانه بود  
 نوشت که مانع چهار شود متحانه دارند که در نیمه آهسته منظر که هر حلقه آنمقدار زده آنرا خفته  
 بود و جهت آسودن آن شد گشتیهای غنیمت خنک و قوم که این روی دریا آلود  
 ساخته بدو از قطعه تعبیه کرده بیشتر میاداشته بود بر روی آب کشتی چهار نیز میگردید  
 بند شد از رفتار ماند بیشتر بنگار بنجیر را بشیر نگر بریده راه نورد شد و چهار را  
 شور رسانیده عازم ولایت مکن گردید چون او را که از یگانه امیر او شاه در آن  
 در که بن باستان اینجا خنک داشت و غلظت از چار طرف رسد غلظت بند کرده و خط  
 غلظت و لشکر او شاهای روی داده بود و در آن کوچه که آنکس رسد غلظت بجز جانت  
 پایانی بشکر رسانیده میرانی و دو تنوای و یکو خدمتی خود بطریق رسانید عالمگیر او  
 از فتنه اگر نیز بسیار ارضی شده استفسار مطالب کیننی انگریز نمود و در آنکه  
 در خواستار و در این احاطه کوشی با در مالک میرزا علی الحسین بیگانه نمود  
 و در این از وجه پذیرایی یافته فرمان داد الا موش باال تمنا بمعافی محمول و با  
 کیننی اگر نیز و گرفتار سه هزار و پیه در وجه پیشکش و حکم داد و با با احاطه کوشی با در  
 کل مالک محروسه مخصوص در بنگال احوال و در شد مشرب با یک با حکام و وزیران از پادشاه

مراجعت کرده باز به بنگاله آمد در مکانیکه بالفعل با چایک مشهور انگراتانت انداخت و  
 وکلای باندان با تخف و برای می فروان نزد نواب جعفر خان ستاده شد اجازت تمیر  
 کوتهی کلکته حاصل نموده احداث کوتهی نو کرده آبادی شهری در دخت کار و بازرگانی  
 بنگال مروج خست چنانکه کوتهی مذکور تا تجریر این بطور موجود است و بقلعه کهنه شهر دارد  
 چندان مگر عرف فرانس دانکه از کلکته فاصله دوازده کرده و قسمت سرداری طرف  
 فرانس در آن شهر ضابط نظم و نسق و امور تجارت میباشد در آن انگریز در بنگال  
 و دخل ندارد چو چهره متصل بندر هوکلی جانب بندر مذکور و از فرانس دانکه فاصله  
 کرده جانب شمال واقع و در آن شهر دخل و لذتیر است و همچنین پیرام پوزریت و برای  
 اچانک کوتهی فرقه دنیا راست و در پنجاهم سوامی مالک کوتهی که از قوم دنیا راست عمل  
 دیگری نیست بندر هوکلی و ساکام فاصله نیم کرده از یکدیگر واقعه پیش این  
 ساکام شهری کلان بود و آبادی تمام داشت و جامی حاکم نشین بود کوتهی رضاری  
 پیرکیس و دیگر تجار هم در آنجا بوده چون ساکام بسبب دریا بری ویران شده بندر هوکلی بود  
 تمام یافت فوجدار این بندر همیشه از خصوص سلاطین دلی مقرر شده می آمد و با ناظران  
 چندان تعلقی نمیداشت آن نواب جعفر خان نصیری ناصر جنگ در ایام نظامت خود  
 فوجداری اینجا خیمه خدمت نظامت در علاقه خود نموده و ابدا علم و چون قدری از  
 احوال بنگاله تجریر آید مجلی از سحر سازی و جاد و طراری باز نگران نیز بک قلم داده و در  
 جهانگیر پادشاه غازی مرحوم که در توکل که بدست خود نوشته اند اینچنین ارقام نموده  
 که در زمان سلطنت روزافزون من باز گیری چند از اقصای مملکت بنگاله آمده تماشای



چند نمودند که پیشتر از من چه بادشاهی ابدی کن نصیب ده و آن نیکه دل تخم خست بام  
درخت بر زمین ریخته نپسند بار گرد آن گردیدند و افسوسها خواندند و بیکبار از چند جا در  
آغاز بر آمدن کردند و طرقة العین خست توت و سیب و نازیل و شغال و انسان و انجیر و  
انگور و غیره نمودار شدند بر یک بقدر اندازه خود بلند شدند شاخ و برگ و شکوفه بهم آورده  
بعد ساعتی میوه های بالید بهم رسانیده بحضور آوردند حاضران همه خوردند و مایه  
های مرغوب را نت یافتند بعد آن هر غنچه چند بر بالای آن رخسان نواست و غنچه طرز رسید  
شدند که خوش رنگی و مقبولی و فراوانی آن مرغان دیده شد بعد از ساعتی آن درختان  
برگ های خزانیه سرخ و زرد نمودار شده و زمین فرو رفتند و از نظیر پوشیده شدند  
دیگر در شب تاریکی از باز بگردان بر بنه شدند بغیر از ستر عورت چیزی نگذاشتند و بعد  
آن یکساک گرفته آینه جام در میان آن بر آوردند که از شعاع آن شب تیره چون در رو  
شد و آنقدر نورانی گشت که از ده روزه راه هر کس که آمد اظهار کرد که در فلان شب آنجا  
روشنایی از آسمان ظاهر گشت که تصور کردیم که آفتاب بر آمد بلکه زیاده تر از آن شد  
محسوس شد بعد از ساعتی آن روشنایی ناپدید گشت و دیگر غنچه نظر از آن باز نگذاشت  
برآمد سبک و صامت بحضور ایستادند و مطلق از باز این بطق آشنایان کردند و آن  
از ایشان نوعی غریزه خوانی و خوش گوئی بظهور آمد که گویا غنچه نظر از آن  
رسیده و دیگر یکی از باز دیگران پنجاه تیر سکاندار حاضر ساخت و یک کمان تیر آورد و کمان  
گرفته تیری به هوا انداخت که همچنان در هوا ایستاده نیز میزد و تیر اول نبسته تیر دوم  
تا چهل تیر و هر تیر یکی از انداخت تیر دیگر نبسته تا تیر آخر انهمه تیر از هم

جلا ساخت و دیگر بستی من گوشت و برنج و روغن و مصالح بانداز آن در دیگر بسا کلا  
 انداخته و آب نیز مالای آن ریختند و سر دیگر بستند اصلاً اندک آتشی هم در زیر آن نکردند بعد از  
 ساعتی که سپروش آن ابر داشتند و طعام نخچیه و پر حلالت مهیا یافتند و زیاده از صد  
 طعام از آن کشید بخورد شاگرد پیکیان پادشاهی که در اینجا حاضر بودند دادند دیگر فواره بر  
 زمین خشک نصب کردند و سه دفعه برگردان گشتند یکبار فواره مذکور بجوش آمده بقدر فواره  
 بلند شد هر لحظه بنگی دیگر آب از آن میجو میزد چون بنین می افتاد بنین مطلقاً نم نیک گرفت پس  
 دیگر متصل آن نصب کردند که از آن آتش گل افشانی می نمود و تا دو ساعت این هنگامه  
 اگر تمام داشتند و دیگر کنیز از باز گیران آمده بحضور پادشاه باز دیگر آمده برگرفتند و سوا  
 گشت همچنین شصت نفر بنگی برد دیگری سوار گشته از مساره بلند تر گشتند انگاه باز دیگری  
 دیگری آمده شخص اول را مع آن شصت نفر برداشتند و بر دوش گرفته تا یکمید این همچنین دید  
 و دیگر باز دیگری دیگر آمده استناد دیگری دست و عقب او کرده ایستاد تا اینکه چهل نفر  
 بر پشت یکدیگر چسبیده ایستادند پس شخص اولین و رک کرده این چهل نفر را برداشتند  
 در میدان گردید و دیگر باز دیگری آورده گفتند این گنهار است جلا و سر کار بر حکم شود که  
 از بنید او جدا ساز و چنانکه جلا و نطع انداخته رو بروی چنانکه از بنید او جدا ساخت پس باز  
 آمده چادر را بر روی آن مرده انداخته افشونی خواند بعد از آنکه چادر برداشته اند  
 سلامت بر تخت که هیچ اثری از آثار زخم بر بدن او ظاهر نبود و دیگر باز دیگری مسلح و کل  
 با کلافه ریسمان بدست حاضر گشته یکسره کلافه بدست گرفته آن را به هوا انداخت و تا  
 کلافه بنوعی بلند گشت که از نظر غایب شد پس حضور را مجبور کرده معروضه شد که دشمنان

آمده در هوا ایستاده اند من بجنبک آنها میروم این را گفته براه تار رسیان با سمان عروج  
کرد چندانکه از نظر تماشاگران غایب شد بعد از این ساعتی از آن رسیان خون تقاطر کردن  
گرفت اول اسلحه او یک پس از آن بیفتاد اعضای تمام بدن سر و زمین افتاد  
و در آنوقت زلزلش این احوال را از رفقا دریافت از پس سپرده بیرون برآمد چون اعضا  
شود خود را از هدیگر جدا دید فریاد و فغان بگرفتند و بگریه میمانان و مگوشتان بگرفتند  
بهر آن که تمام اجزای سوختن خود با اعضای پاره پاره شده دشوهر خوا چون اجزای  
یافت بهیمه غلطی کرده در آن آتش فروخته بخوشی خاطر خنایا برستم مسمم این قوم است اعضا  
شود هر خاکستر گردید و بر این اتفاق ساعتی نگذشت که آن شخص بهمان طرز باریق و سبک  
رفته بود از بالای آسمان براه تار رسیان فرود آمد و تسلیات و کورشات بجا آورد  
گفت باقبال بنو ال حضرت اعلی بر دشمنان خود طفیل یافته کی از آنها که دشمن قومی بود  
هلاک ساخته باز بحضور حاضر گشتم و اسلحه و اعضائی که فرو رفته از دشمن من بود  
چون بر حقیقت سوختن و وجه خود خبر یافت زیاده از و ناله و فریاد بنیاد نهاد و گفت  
که بی از زندگی بر من حرام است اگر بپسندید بهتر و الا خود را نیز چون او در آتش خورم  
سوخت جرع و فرج و نوحه را از حد گذرانید خواست که متصل خاکستر و وجه خود آتش افروخته  
خود را نیز بسوزد که بیک ناگاه توده خاکستر شگافت و زوجه اش تن درست برآید و  
و دیگر که آورده افشانند هیچ چیز در آن نبود بعد از آن دست در گریه کرده و خور و خور  
کلان برآوردند و هر دو را بجنبک انداختند و هر گاه این خور و سها بال بهم میرفتند آتش از  
بال آنها گل افشان میشد تا یک ساعت بخوشی با هم در محراب بودند چون پرده بالای

در خورس کشید بر داشتند کباب رنگین نمودار شد و بنیاد سخوانی و قهقهه نمودند گویا  
 آدمی در میان نبوده بکمال بهوشی توانج بودند باز پرده بر روی کباب انداخته چون بر داشتند  
 و مار سیاه کفچه دار نمودار گشته با هر یک سر خور و زدن چندان جنگ کردند که مست بهیوش  
 افتادند و از نظر غایت شدند و دیگر بر روی من کولابی ساختند و گفتند که ستایان  
 از ان آب پر سازند چون پر گشت پرده بر روی آن کشیدند بر دایره آب به تبخیر تبخیر بود که  
 فیضان کوه پیکر بران گذشتند صلا شکست گویا سنگ بود دیگر و خمیه بر روی هم نهادند  
 تیر تر تابستاده کردند پس دامن خمیه باز زده گفتند که ببینید که در میان خمیه چیزی است  
 و خمیه خالی هستند نگاه یکی از باز گیران دسک خمیه دیگری در خمیه دیگر رفته گفتند که از  
 جانوران چرند و پرند هر که را نام برید از خمیه بیرون بر آورده در جنگ از از حجم  
 که شتر مرغ بر آورند فی الفور ازین خمیه یکی و از ان خمیه دیگر بر آورده چندان جنگ کردند که  
 خونین شدند و از هر یک جدا نمیکشتند تا باز گیران آمدند از هم جدا کرده در میان خمیه برد  
 بعد از ان بفرمایش با با خورم یعنی شانه زده شایه جهان از میان جهان و خمیه و نیکه گاو  
 نبر کلان و مست بر آورده جنگ کشیدند خلاصه کلام انگار ازین بهر و خمیه بر جانور بر  
 از چرند و پرند و درنده و پرند که نام میبردند باز گیران در حال حاضر آورده و جنگ می نمودند  
 و دیگر بکلیت بزرگ از آب صاف پر کرده بر زمین گذاشتند یک گله شتر و در دست  
 گرفته گفتند هر رنگ که بفرمایند که در آب فرو برده بنمایم نگاه انگار در آب فرو برده  
 بر آورند و زد و بود باز در آب انداخته بر آورند و زدن بهیوش شدند و بکمال از آب  
 انداخته هر یک که بر آورند رنگ دیگر ظاهر گشت و دیگر کلاه و سیاه سفید ان آب فرو

بر دهن سرخ شد باز که در آب غوطه زده بر آوردن آبی شد دیگر بار که در آب انداختند باونجانی  
 گشت همچنان چند مرتبه که آن بسمان را در آب انداختند هر مرتبه رنگ دیگر نمودار گردید دیگر  
 نفس چهار پهلوی آوردند از یک طرف آن که ملاحظه شد بلبل خوشترنگ همچون کمان نمایان  
 بود و طرف دیگر که نمودند جفت طوطی ظاهر شد و طرف سیم جانوری سرخ همچون نظر  
 در آن طرف چهارم جفت کبک پر خط خال و خوش آواز ملخو گشت و همچنین هر طرف  
 نفس ناکه می نمودند در هر طرفش جانوری دیگر نمودار میشد و دیگر قایم کلان بنایت در  
 خوشترنگ طره انداختند و چون آنرا بر گردانیدند روی او پشت شد و پشت او رو گشت  
 بطرف و رنگ دیگر هر چند بار که گردانیدند هر بار رو پشت شد و پشت رو گشت تا بارنگ  
 طرح دیگر و دیگر افتاب کلاهی پر آب نمودند و افتاب سمرگون گردن آب نیخته شد پس  
 نگه داشتند باز سمرگون گردن آتش از آن بختی آوازها و از چون در سینه شسته سر  
 زیر گردن آب نیخته شد و همچنین سیم مرتبه آب آتش نیخته متوقف کردند و دیگر باز گردید  
 بخصوص استاد و دهن آن باز کرد و ستری کچه و از دهن او بیرون آید باز گردید و دیگر سر آن  
 مارا کشید چهار در عکس شده و دم او برآمد باز گردید اما را از دست انداخت و درین اثنا  
 سبز را و دیگر از دهن او نمایان گشت باز گردید از سبز و کشید و بر زمین انداخت تا آنکه  
 بیست و یک بار یک قامت و جسامت بصورت و یک هیأت از دهن او برآمد تا ساس  
 مار با جگر جنگیده از نظر نمایان گشتند و دیگر آینه بر آوردند یک گل در دست گرفتند  
 انگور در آینه هر بار برنگ دیگر ظاهر میشد و گردیده عدد مرتبان خالی آوردند و مخصوص  
 گذاشتند که پیش برد نمود و که آن مرتبانها خالی پس سبز بر آنها سر و شش ایجاد نمود

که برداشتنی پراز عسل مصفی و دیگر پاز شکر سفید سیم پراز حاوی گرم همچنین هر یکی  
 پراز قسمی از قشام شیرهای تازه بود که حسب حکم اهل مجلس خورده لذت یافتند و باز که  
 آن سپوش سخاده برداشتنده همه خالی بودند بطریق که گویا کسی آنها را پاک شسته است  
 و دیگر که آورده از میان آن کتاب گستان آورده بدست حضار مجلس دادند که همه دیدند  
 باز در کیسه گذاشته که آوردند دیوان حافظ برآمد چون در کیسه نهادند کتاب دیگر بنظر  
 رسید غرض که هر کتابی علیحده مرئی میگشت و دیگر بنحیر آهنی طولانی مقدار چهار وعده شاک  
 آورده در هوا انداختند آن بنحیر در هوا است تا بطریق که از جای آویخته باشند پس  
 سگی آوردند آن سگ بنحیر گرفته بالا رفت چون بسن بنحیر رسید پدید شد پس  
 خرسی کلان آوردند او نیز بسن بنحیر گرفته بالا رفت چون بسن آن رسید پدید گردید و بنحیر  
 شیر و ولنگ و هر قسمی جانوران درنده حاضر شده بسن بنحیر گرفته بالا صعود کردند و بنحیر  
 بانتهار رسیدند چنان پدید گردیدند که اثری از آن با طاهر نشد آنگاه بنحیر را فرو آورده  
 در کیسه کردند و دیگر لنگری خالی آورده سپوش سخاده در حضور گذاشتند بعد با عتر  
 که سپوش برداشتن پراز لیمو و گوشت لذیذ بود که بخار از روی آن برنجوست و باز سپوش  
 گذاشتند چون برداشتن لنگری مذکور پراز فیولی و کشمش و بادام و قیمة یافتند آنگاه باز  
 سپوش سخاده چون برداشتن لنگری پراز کله و پاچه است همچنین چندین مرتبه که  
 سپوش سخاده برداشتنده هر مرتبه خوردنی تازه بنظری آمد و دیگر طاس کلانی با  
 سپوش حاضر کردند و آنرا پراز آب نمودند که غایب در آن چیزی نبود پس سپوش  
 بر آن سخاده برداشتن در میان آن هفت هشت دانه ماهی یافتند که میگردیدند باز

سپوش گذاشته که برداشته مرغابی در آن نمایان بود و گاه باز سپوش بر طاس نهاده که برداشته  
 چهار بار کلان در سیم سجده میان آب نمودار گشتند همچنین باین دست و جانوران غیر مکرر در آن  
 یافتند و دیگر بازیگری انگشتری آویخته در انگشت خود کرده چون از آن برادر در گشت  
 دیگر نمود گنجش زنده شد چون در انگشت دیگر کرد الماس شد و چون در دیگر کرد فیروزه شد  
 و دیگر یک تیر بر تپ راه را شمشیری برهنه را دم بالا نموده در زمین نصب کردند باز دیگر  
 شده پهلوی آن سخاوه غلطان ازین سربازان سرفرازان غلطک ده پیشتر آمد که صلا  
 بر پیش آزار رسید و دیگر باضی سراسر کاغذ سفید بست من داوند چون نیک نظر کردم  
 ابتدا الی انتها سحر کاغذ سفید چیز دیگر بنظر نیامده عرض کرد که باز ملاحظه شود چون نظر کردم  
 در سحر افشان کرده جدول کشیده و لوح و پرگار در آن ساخته نمودار گشت ورق دیگر که با  
 کردم رنگ کاغذ آبی افشان کرده در هر دو صفحه تصویر مردوزن برابر کشیده بنظر آمده  
 چنان پر تکلف که کار است ما و بنزد معلوم میشد ورق دیگر که باز کردم رنگ زرد و در کمال  
 خوبی و افشان تصویر شیر و گاو دراز کشیده بودند ورق دیگر رنگ سبز افشان کرده نمونه با  
 سبز با عارت پر تکلف بر آن تصویر گشته بنظر در آمد ورق دیگر که گردانیدم رنگ کاغذ سفید  
 و بر آن مجلس رزم کشیده که دو پادشاه با هم دیگر بجنگ و جدل مشغول بودند بمجملات ورقی که  
 باز میکردم رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد القصة تا دور روز که شب  
 هنگامه بازی و سحر سازی این بازیگران جادو کار و ناوره کاران سامری کرد و اینها  
 پیای خاطر مقدس بودند پنجاه هزار از رومی نقد با خلع فاخره مرحمت کردم همچنین با  
 و دیگر شاهزاده ها و خوانین چندان انعام نمودند که قریب دو لکبه رومی سوا می خلتها با آنها  
 رسیدند و جمله را ظاهر میدادند اما سخاوت همه شاه است که از خطا نقل

بروشته شد جزیره السادر انجا همه زنان بایستند و مرد در میان آنها بنود بعضی گویند  
 انجا بیت نسل کردن در آن آب حل گیرند همه دختران آیند و بعضی گویند انجا صفت  
 که در انجا است سم قرمز است در میان کوه انجا شگافیت که ولد از انجا زن شگافیت  
 گذشت قاع بیان است میان عمان و حضرموت تا بلن دقت توجیه همان در آن  
 بیابان آوازی شنوند که ای فلان ابن فلان بجای ساعت ایقده دریم منت چون بواز  
 در آیند مطابق آن بهیج رسد کسی یاده ترزان نخر دکو کم نیز از بلاد هند که اکثر  
 فلفل از انجا با طراف برند و دخت بقم نیز در انجا است و آن چون دخت امارت بر  
 آن چون برگ خناب جزیره حامه نیز در آن خود دست در انجا صنفی از آدمیا که رو  
 ایشان بر سینه آنها است و انجا گوشت که روانه دو عظیم از ان می نماید در انجا  
 نزدیکی آن نمیتواند رفت جزیره سلا نیز در بحر هند است مندل کافور انجا بلاد  
 برود و در انجا چشمه است که میجو شد و ثقیه است که در انجا فرو میرود و قطره نیک بر کنایه ثقیه  
 ینما نگر روز بود و آنها سنگ سفیدند و اگر شب در انجا با طیفه قطع است و بلاد  
 کوچی که بالای آن کوه آسمان و غار عظیم است و در حوالی آن صنفی است از مرغان بر صور  
 قمری و اگر در پیش آن مرغان طعام مسموم آورند آب از چشم آن جانوران و آشود و باور  
 و آنها می سنگ سفید گرد و طلا کردن آن دانه با جراحات نهایت سودمند است  
 در غیر آن موضع نرسند و اگر نخچیر نرسند و زیاده از یک سال نرسند هر نفس نیز در انجا  
 یستانی در انجا است هرگاه خشک شود و بخود بخود بوزید بادش در آن افتد و انجا  
 و سنگ تمینا بشود خاکستر آن تابشیر شد و از انجا با طیفه قطع است و از انجا



بنوک خامه داده آمد الحال پاره از کیفیت اقلیم نیم نیز نقل آورده شود لکن طبعیت جوهر و خرد  
در غایت دوم را نگه کرد پاره بر سر آن که ز سخت بلند درج سیم را یکشایم زنده در کسرم گو  
که هر یک ستر از پی آویزه گوش خرد **الاقليم الثالث** این اقلیم تعلق به سرخ دارد و  
امالی انجا احمر اللون باشند ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد باجوج و  
و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذرد پس با مبصار قندار و دیر و وسط  
کران و کرمان و سیستان و بلاد فارس و عراق و جنوب یارک و شمال بلاد مغرب و وسط و لای  
بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قاصیه و قیوان و بلاد طنجبه گذشته به بحر عظیم منتهی  
شود چون زمین مقدس که انجای یارک کتا حوله مبط صغیر و مولد و ماوی انجیا است تیمنا شروع  
در آن میرود **شام** ولایتی است وسیع حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده و حضرت  
رسول صلی الله علیه و سلم بر زبان معجز بنیان گذرانیده که نیکوی ده قسم است نه قسّم ان شام است  
و یک قسم تمام جهان از خواص شام یکی آنست که هرگز از وی خالی نبوده و ابدان که بقا  
تن در شام نیباشند و عجایب المخلوقات آورده که یک ارش من نیابند که جبریل در آنجا  
نزول کرده باشد و یک لکمه و بیت و چهار هزار پیغمبر اکبر از آن دیار برخاسته اند صاحب  
امسالک و مالک آورده که غربی و شمالی شام روم است و شرقیش با دیه است تا فوات و جنوب  
حد مصر و تنبیه بنی اسرائیل است بهترین ولایت شام فلسطین است و ابتدای تیراز و وسط دار  
الملکش بیت المقدس است **بیت المقدس** مبط و حی و محل قوطن انجیای بنی اسرائیل  
بوده است و آن شهر را عبری ایلیای خوانده اند و اورشلیم نیز میگفته اند و در آخر زمان  
توایم عالم خراب گردد و آنگاه سار که در دین طبعیت المقدس و قیامت حشر و نشر عالمیان

از آن موضع کند و بنی اسرائیل بعد از فوت دالود از کنعان هجرت کرده در بیت المقدس متوطن  
گشتند چون نوب خلافت باد و علیه السلام رسید در صدد آبادی آن شهر گردید با اتفاق علمای  
بنی اسرائیل مسجدی را تصانیب نمودند و چون دیوار آن بقدر آدمی رسید خطاب به الارباب  
آنکه اکنون دست این عمارت باز دارد که با اهتمام دیگری نیست اختتام خواهد یافت چون  
حضرت سلیمان علیه السلام بر سر مرئوسه و خلافت نشست در تمام مسجد قصی و تعمیر آن  
مقدس اهتمام فرمود شهری ساخت تا بر دوازده سوره و بنای آن شهر را از سنگ خام  
کفایت آورده اند که هر روز صد هزار سنگ گشتش در آن شهر کار میکرد و سی هزار نفر از کوه  
سنگ میبردند و هفتاد هزار پیل و شتر را سنگبار کرده بشهر می آوردند و بعد از تمام  
دیوار بمعادن و بخوبی ستافه جواهر بسیار و بنیابر جهت آرایش مسجد قصی آوردند و مسجد  
قصی در شرف بیت المقدس واقع شده اول مسجدیکه در عالم بعد کعبه شریفه ساخته شد  
این مسجد است از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که در تمام مسجد قصی یکصد ستون  
سنگی که در آن پیغمبری نماز نگذاشته باشد و یا آنکه فرشته مقام نکرده و یک کلمه و بیست و  
هزار پیغمبر در آن مسجد نماز نگذاشته اند طول آن مسجد بنقصه و هشتاد و چهار درجه است  
و عرضش چهار صد و پنجاه و پنج درجه و ششصد و چهار ستون دارد و در هر شب چهار بار  
قنديل در آن روشن میکردند و هزار گز حصیر بر سال صرف آن میشد و بنقصه  
نفرینش همیشه خدمت آن مسجد میکردند و پنجاه و پنج درجه از زمین جهت آب نهادن در آن  
گذاشته بود و چهار صد و شصت درجه در صحن مسجد مصطبه نیست که ارتفاع آن پنجاه  
دور بمیان مصطبه قبه عظیم است شش کمان را فیه الصراط گویند و در دون قبه

سلیمان دارایی و ابراهیم بن ولید و قشیری و داود بن احمد و احمد بن الحارثی و محمد بن حسن شیبی  
 و غیره از مشتقانند و اقلیم شام و رخت‌های زیورن نشانید و یونانیان تا حال موجودند  
 یونانیان در عهد سکنه در آن دیار وارد شده بودند پس عمر و خنی تا این تاریخ قریب  
 میرسد بجلبک و نزدیکی دمشق و اقمند و قلعه در غایت حصانت داشته و در زمان ابی‌الغیر  
 علیه‌السلام فرمانروای جلبک شخصی بوده که بنام داور اضمی بوده و ظلام و یوم بیل شطرا  
 جوف آن بت بام و دم کلمه می‌نموده و آن شهر را تخت‌بک می‌خوانده اند پس از آن بیل ابابک کبریا  
 کرد و جلبک خوانده و برخی گفته اند در آن زمان فی بوده آن بیل نام که بهفت نفر از ملک بنی‌اسیر  
 شوهر کرده و هفتاد و پسر داشته و همواره با بنی‌اسیر مقام عدالت بوده و اجتناب با غوامی از رنگ شسته  
 از طریق بایت و در افتاده پیش بیل مشغول شدند چون حضرت الیاس هفت سال مدتی  
 پرداخت و کس بدو نگریه و عافیت آنرا باز از بارگاه کبریا مثلست نموده از نظر خلق پنهان گشت  
 و الحال اقامتش در صحرا و بیابانها می‌باشد و گشته‌گان و گشته‌گان را یار نماید  
 جیب السیر آمده که خضر الیاس هر سال روید و عید فصحی در چمن یک عت با یکدیگر ملاقات  
 نموده پس از آن تهنیت و عارفان و قیام نمایند و عت با طافت آنجا بود و ایضاً که  
 و صحرا بسیاری از ولایت شام تقویٰ دارد از حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله  
 نقاست که شمار ایشانت دهم معقوس که یکی غره و دیگری عقلمان است حضرت از  
 شافعی از غره است خلیف او شاهیر بلاد شام است آنجا هوا نیک و باران و خورشید  
 بر غرض و فصل آنکه چون حضرت ابراهیم خلیل الله علیه‌السلام در ایام حیات  
 گوشت‌خواران خود را در بخامید و شسته و شسته را فقرا و مسکینان می‌کرد و هر اینه

گشتی آن مدعی کذاب است و طوری تا گوئی است بر شرقی بیت المقدس شریف بر مسجد اقصی  
 حدیث دارد است که چون ام المومنین حضرت صفیه رضی الله عنها که از اوج مطهرات آن حضرت است  
 صلی الله علیه و سلم برای زیارت بیت المقدس شریف بر زد و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند و از  
 مسجد آمده که در میان صوفی و فرمود در آنجا نیز نماز گذاردند و برگزیده آنکه او ایستاده ارشاد کردند  
 که از همین جابردم روز قیامت تفرق شوند بعضی به بهشت وند و بعضی بدوزخ وند و این  
 کوه است که حضرت عیسی از اینجا آسمان برده اند و آنجا از انصاری تعظیم کردند و میگویند و بهر  
 آنکه هیلانه نام فرنگی زنی کینه کرده بود و در میان آن کینه ساخته مصدق عیسی میگفته قته  
 رفته آن کینه منهدم شد لیکن بالفعل در آن درخت خروب بنطی است و متصل آن مسجد است  
 و ما بین آن مسجد غار است مصفا مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خروب القبه  
 میگویند و چون صلاح الدین بیت المقدس را از دست فرنگیان استخلاص کرد تمام زمین را بپوش  
 احمد نگاری و شیخ علی نگاری با التوسیه تقسیم کرده وقف نمود این در میان هم می خجسته سال  
 پانصد و شهاد و چار و اقصیه آن بین آن تجرین سواد در دست تصرف و زیارت شیخین  
 مذکورین است و مشوق دارالملک بلا د شام است نخست ارمین سام بن فوج و را بخدود  
 باغی ساخت با اعتقاد بعضی باغ ارم که در میان طوایف اعم شتخار دارد و عبارت از آنست بعد  
 ارم شد و عاد و بقلید بهشت هم آنست برین فردوس آیین بنا کرد و بقبول بعضی مفسرین ارم نام  
 العادلی که کنایه از آن موضع است زمره گفته اند که دمشق بن فال بن مالک بن رفعت بن سام  
 بن فوج است بر آبادانی آن شهر گماشته قولی آنکه پدر ابراهیم حلیل دمشق را احداث نموده  
 و سکندر رومی تجدید آن لغات فرموده و جمعی بر این گفته رفته اند که از محدثات فصحا کتب

بمقتضای شهر بدان لطافت نشان داده لطیف همیشه شهر خورم تازه صحرا مقام  
 عشرت و جای تماشا باغش گل میدان جوش لاله مکان ساغر و جامی پیاله سرود و  
 رود و هر کوی و بزم از عالم کرده اینجا عیش مسکن حضرت رسالت پناه چیدگرت از نزدیک  
 و شوق گشته و بقدر خود آن شهر شرف نساخته بر زبان حق ترجمان گذرانیده که و شوق  
 بهشت دنیا است چون مطمح نظر من عقبا است قدم من آنرا سپرد و در آن شهر سحر منزل و  
 درین و بازار نیست که خالی از آب و آن باشد و عمارت عالی و اسواق بکلفت و حمامات  
 نیکو چندان دارد که زبان از کمیت و کیفیت آن بعجز اعتراف مینماید از جمله عمارات مشهوره  
 آن شهر یکی مسجد بنی امیه است که ولید بن عبدالملک بن مروان در آنجا شهادت و هفت هجر  
 آنرا بنا نهاد و در تعمیر و تزئین آن مسجد که بقعه در عالم بدان زیب و زینت نیست و تنوا  
 یافت غایت اهتمام بجا آورده و بعد از مسجد قصی بدان عظمت و لطافت مسجدی ساخته  
 شد هفت ساله خراج ممالک شام صرف آن مسجد شده و این مسجد و طبقه است تمام فرش و ستونهای  
 آن از سنگ خام است و سقف و جدار آنرا از لاجورد و طلا منقوش و بنقوش بغیر کرده اند  
 اگر کسی عمر طبعی خود را صرف ملاحظه و مطالعه صنایع و بدایع آن نماید عشرت عشرت آنرا ندیده  
 باشد از طعم چسبیدی باغ رنگین بجاورد بدینا ز خلایق برین یادگار و همان فلک طاق فیروز  
 خشت نموداری از قصر باغ بهشت از حکامیش عقد و دکشا و طلسمی در و طریقه تانها  
 و سقف و جدارش بوقت عبور نگه غوطه خورشید بریای نور یکدسایه در می زربس آب  
 تاب بنگیری بر تو آفتاب و حاصل اوقات آن مسجد هر روزه هزار و دولیت نیاز رز  
 بوده و دولیت دنیا صرف روشنائی آن میشده و در ظاهر مشرق کوهست مملو از

تقابل نماید و اولیاد را بخانه سازد است که آن را معارج البرج خوانند گویند که چهل پیغمبر از  
 کرم سنگی در آنجا دفات یافتند و در عجم بعضی آنست که قابیل و بابل و ادریس و نوح و هود و  
 ایزد پیغمبر علیهم السلام در یکی از مضامین دمشق بوجود آمده و آن موضع الحال بدیر ایوان  
 شصت دارد و چشمه که از آنجا آب پیاپی آمده امروز جاریست محمد بن جریر طبرستان  
 آورده که من در سال سیصد و سی بد آن چشمه رسیدم و از آن آب آشامیدم و بهر بیماری  
 از آن چشمه آب آشامیدم شفا یافت شد و بهر بیماری و دمشق بجزارت یافت و آتش که از  
 بعلبک می آید که اکثر نوبت باغات در میان درختان جاری میشود و این چشمه گونیه نام دارد  
 و در شقیان بله و لعلی شاط مشغولند و اکثر اوقات بارانهای منهای و ملاهی مشغولند  
 و آنکه غفور الرحیم طبرستان در شصت نزدیک به دمشق و در آنجا حمامی است که بر سر چشمه  
 آب گرم ساخته اند و استیاج بآتش ندارند و گویند در آن موضع دوازده چشمه آب گرم است  
 نبات خوشبو هر یک مخصوص بجلج مرغ است چون صاحب مرضی از آن چشمه غسل  
 کند شفا یابد صاحب خفگی آب گویند که در طبرستان بزرگ عظیم است که نصف آن آب گرم  
 و نصف سرد که این هر دو آب با یکدیگر آمیخته نشوند و قبر لقمان حکیم آنجا است گویند  
 که کس بنال سوزان از آب آن حکیم شود و در آنجا هفت چشمه است که در هفت سال  
 از آن آب بسیار بیرون آید و هفت سال دیگر خشک باشد و این قریه است قریه  
 طبرستان اهل قریه حضرت مریم علیها السلام تهنیت کرده بودند و شومی آن هر دختر که آنجا  
 متولد شود از مهر کجاست نشود و تهنیت او جاری باشد و در آنجا درختی است که آنرا  
 زنی بپاشند که او را بدیند و دوست و دوستان او باشد و موضع فرج او مفتوح بود و در هفت سال

نگشت بر هوا سعلق که اثر قدم فیض مقدم پیغمبر خیر زمان صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم  
 انظار است و آنحضرت در شب از آنجا مبعراج توجه فرموده و آن سنگ بانوقت رسول مقبول علیه  
 الصلوٰه و السلام قرب و درخ از زمین جاسته بود که آنجناب فرمودند که گفت همچنان معلق بجال خود  
 مانده و محراب حضرت ذکر یار و محراب حضرت مریم و کرسی حضرت سلیمان علیه السلام که در آنجا نماز میکرد  
 خدا یاد میکرد و اندر آنجا است و محراب حضرت داود و در پیرون شجره و معتبرترین محراب باقی  
 خلیل الرحمن علیه السلام است که در سیزده سیلی داقت و دوازده فرسنگ بیت المقدس میورا  
 که از اناصره الخلیل اند و لاوت حضرت عیسی در آنجا بوده و عید یانیز از آنجا به نضری خوانده و بعضی  
 گفته بلکه اعتقاد انگریزان هم همین است که حضرت عیسی علیه السلام در بیت اللحم بود که برنش میایی بیت  
 المقدس است در سال تخیل و سیم جلوس اغطلس قیض شب شنبه پانزدهم قانون اول تولد یا  
 و هم بیت اللحم آسمان شافیه قبر حضرت ابراهیم و ائحق و یعقوب و یوسف و ساره و مریم علیه السلام  
 در آنجا است و در عهدایت هیدو و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه محراب مسجد قصی بر بیت کعبه است  
 ساخته در شصت و هفتاد و نه فرنگیان در آن شهر مستولی شده بودند محراب خراب ساخته تا او در  
 در تصرف دوازدهم و اندوچ از آل یوباز و فرنگیان اینرا کرده بتصرف آوردند و شعار اسلام  
 ساختند محراب باز درست نمودند از آنجا حال در دست سلیمان است و اینوقت در آنجا عمل  
 سلاطین عثمانیه است حضرت داود علیه السلام و یونس و شیخ و آسیا و دانیال و غریو  
 و کیرا و عیسی و یحیی علی نبیا و علیه السلام جمله در بیت المقدس و مضافات آن متولد شده اند و  
 در آنجا از وائی مسجد اقصی اعضائی از بنو سمنس منصوب بودند هر کس دعوی کردی که از اولاد  
 او را گفتندی که این عصا را من نمایاگر دعوی صادق بودی منتظر نشدی و الا صا ظاهر

قسمت میکردند هر آئینه بجلب موسوم گردید چه در لغت عرب جلب بمعنی شیر و شیرین باشد  
 گویند در آن نواحی چاه است که هر که را سنگ دیوانه بگذرد که پیش از گذشتن چهل روز آب  
 بپاشد شفا یابد در سنه ۲۲۷ تصحید و بیست و چهار از دمای در جلب پاشیده بود که دوازده  
 فرسنگ از قف نقش گاه نمیرست تا بقدرت الهی از نظر غایب میراق قمر است  
 در جلب در آنجا معبد است که چون بیماری شب در آنجا گذراند در خواب می بیند که شقایق  
 در فلان چیز است تخلف نکند و آنجا قسمی از اشجار است که برگهای آن چون چرخ عرس  
 باشند و چون از درخت جدا شوند آنجا صیقل می دهند و چرخ چاره وضعیت از  
 مواضع جلب در آنجا عمود است از سنگ قلم چون از ایند زدن آنجا آنقدر ربله  
 شربت مضطر شوند که بی اختیار از مردان جنبی و بیگانه طالب جماع گردند تا عمود مسعود  
 باز قایم کنند اگر این ستون در بهیای قوت باده در حق مردان اثر می رسد اما محاله مردم  
 آنرا بهر اثر خفیل بولایت خود می آورند و قعود آن عمود محمود و بیشتر دند هره از حدود  
 شام است و آن زمین بهیود را قبول نکند اگر در قبر اندازند قبر او را بیرون افکند و دیگران  
 آنجا را بعد ولادت بکارت عمود کند میخج در میان جلب و قرات واقعه از انبیه  
 برون شد نیز آنرا عمارت کرده عسقلان بر ساحل بحر شام واقعه عبادت  
 سلام گوید که تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر علیه السلام نقل میکنند که  
 هر که از عسقلان بفر برون رود و بعد از شصت سال بمیرد درجه شهدا یافته باشد  
 هر و آن داخل ماکه فیرقیه است در آنجا و ستون است که جسم آنها با حجار و جواهر  
 مشهور و مشابیهست ندارد و در جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند



و در سایر دریاها اصلاً آب موجود نباشد معراوه شهر است بقیروان و از آنجا راهی بقسطنطنیه  
 میرود و مسافران در وسط راه روند اگر زمین بسیار منحنی شوند در زمین فرو روند که آن  
 چون صابون تازه چرب و نرم است لظاکیه شهر است بزرگ بدریای روم با بزرگ است  
 و عمارت بانیه آن مختصر و من بن کن بن سام بن نوح است قلعه لظاکیه تیسصد و شصت است  
 جهت محافظت هر برجی در قیوم چهار هزار کس لشکر میبوده اند در از منه سابقه درون انطاکیه  
 پشه بود و در بیرون آن مقدار بود که کسی از پنجه قلعه شهر بیرون کردی تخمیناً یک لکه بر  
 دست می چسبیدند آگاه مناره از رخام که در آن بلده بود شکست از درون و حصه  
 پس ظاهر گشت و مال مال از تمثال شپه بعد ازین واقعه درون شهر نیز میشد و نیز در آنجا بود  
 که گریه از صید و عاجز است حمص در آن بلده سیح آفریده از مار و گزوم ضرر نیابد اگر  
 جامه از آب حمص بشویند مدام که آنرا بیرون کنند در هر جا که باشند گزوم متعص  
 و بعضی از نسج بنظر رسیده که بر روی یکی از مساجد حمص تمثالی است نصف آسمانی  
 مشابه انسان و نصف اسفل بصورت گزوم چون پایه از گل پاک بر آن صورت نهند و انگار  
 در آب نازند و گزوم گزیده از آن آب بیا شد شفا یابد مخفی نماند که از پنج بحر که در  
 سکون است یکی بحر شام است که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر کبیر خوانند طو  
 از مغرب تا مشرق یک چهارده صد فرسنگ است و بعضی جا عرض دوی و بیست و  
 چون بحار و شام رسد دویست و شش فرسنگ گردد و دیار اندلس بر شمال بلاد مصر  
 بر جنوب این دیار است و اکثر رودها که در روم است برین بحر میریزند و شعبه ازین  
 میان قلیسمه در آید یکی را خلیج اورس و دیگر را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست

شخصت و دویزه معموره است که تجار بخار در آنجا رسیدند و بعضی خبر از آنکه در آنجا بیلو  
 رفت اما بجز مغرب آنرا دریای اندکن و بجز طنجیه و بجز الاسود و بجز الکبر نیز خوانند ابتدا ایشان  
 اقصای جنوب از برابر رض سودا هست و بر حد و سوسن بلاد اندلس و قبرس گزرد و  
 بجانب شرق جاری بوده برابر رضی غیر مسکون عبور کند تا به بحر عظیم منتهی شود و در آنجا  
 الادراک مسطور است که بحر و قیانوس این دریا و سفاین و مرکب تجار بشتت ملاطمت  
 و کثرت خلعت و بخار در این بحر جریان نیابد مگر قریب سو حال این بحر روند و اندک منفعتی  
 گیرند صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر خصوصیت که اثر ابرج البحرین گویند و  
 آن محلی باشد که بحر منهد باین دریا پیوندد و در آنجا نموده ساخته اند از سنگ که صند  
 گز اقصاء دارد و در آنجا الی جزیره است بغایت سمور و این دریا بشکلی غریب با هم می پیوندد  
 چنانکه از هنگام طلوع آفتاب از و ال آن مغرب بگیرد و در بحر منهد ریزد و از و ال تا غروب  
 بر عکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارسن در آید یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجیه  
 و بنا بر عدم جریان مغایر حال جزایر این دریا معلوم نیست جزایر خلدات که ابتدای آبادی  
 و نیاز طرف مغرب آنها میگردند درین بحر سمور بودند اما اینوقت چه در زیر آب آمده  
 و مخفی ماند که شام ولایت وسیعی است که اگر در صد و ذکر تمام شهر آن چین دریا کشد و مطالع  
 کنند گزالمالت افزاید لیدانمی ازیمی و بدانه از خرمینی اکتفا شد مصر مصرین باجم جام  
 بن فوج علیه السلام منسوب است از جمله اعظمیم بلاد قدیمه بود و بر عمارات و زراعات و آبادانی  
 و شخصت در میان طبقات انام امتیاز و افتخار دارد و معموری و آبادی و کثرت باغات و تنبا  
 آن دراز مننه سابقه میرتب بود که سبب غرور و فرعون شده گفت ایس لے ملک مصر هذ هنا

بحری من تحتی و از نواد برانش یکی رود نیل است که از مغضات انهار رنج مسکون است و از  
 جانب جنوب شمال میرود و بر خلاف دیگر انهار و ابتدای آن از پس خط استوا بود از  
 قمر و بحر الروم منتهی شود و نهری در از ترزو می و در تمانه ربع مسکون نیست زیرا که یکماه  
 در میان بلاد اسلام رود و ماه در میان دریای ملک نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابی  
 و در زمستان تمام آبهای روی زمین بکاهد و رود نیل سبب است که چون در بلاد انبیا  
 شود در پس خط استوا زمستان بود چه آفتاب از سمت الراس ایشان دورتر افتد و این  
 بلاد نزدیکتر شود چون اینجا زمستان روی نماید انبیا نستان بود و عبدالصمد ابراهیم  
 در انساب العجایب نقل میکند و صاحب شفا که گفتیم می آرد که سبب ارتفاع و بیهان آب  
 است که بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطارج اشعه کواکب واقع شود بیهان کند و موج  
 زنده از مواضع خود مرتفع گشته پس در چون سدی شود نگذارد که آب نیل در روی بزرگ  
 بزمین رود و نیل ریخت کند و اراضی مصر ملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد و بارش  
 جلت غلظت با و جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری نگذارد پس دیگر باره  
 نیل را گرد و ابعثی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که آن مقدار برین  
 و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان موضوع است بر آن خطی چند است که از آن دستور  
 کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد و چون بشان زده رسد خیر و سعادت بسیار  
 حاصل آید و غایت زیاده و بهره خط بود هرگاه ازین بیشتر شود به مضر خرابی راه یابد و همچنین  
 چون از چهارده کم گردد و یکده نه غلظت حاصل نه پیوندد و گونید این مقیاس از موضوعات  
 یوسف صدیق است علیه السلام و چون در زمان هدایت نشان مطلق با توحی و التوا

حضرت امیر المومنین علیه السلام در این خطاب ضمنی انداخته ششصد و شصت و شش عمر و عاصی شد و معجزه از  
 بشارت ساینده که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم به نیکویی بایشان امر کرده بآنجهت که ما  
 حضرت اسماعیل علیه السلام پدر عرب از نبات ملک منصب بوده آن بازان بشارت بهنج و مسر  
 از نواد امر که در زمان بشارت عمر و عاصی در مصر ظهور آید آن بود که مردم مصر بوی مسر  
 داشتند که رود نیل با آسانی است هر سال که تا مردم بواجبی بآن مسنت قیام نمایند وی بآن  
 مسکو که جبرافرا جایز و مباح نمیدارد و حاکم آن پرسیده آن چیست گفتند که چون یازده  
 شبانه روز از فلان ماه بگذرد ما را دختری در غایت حسن و جمال و شهابی غنچ و دلال  
 مشکوی و عجبین بویی و ده روسی هلال بروسی و سمنی و پی ارغوانی رود  
 ضلیمین سائر عجبین کیست از در لعل گوشن گردن پرده زمی و مشک جیب و دامن پر  
 پیدامینا بیاخت و پدر و مادرش با انواع رعایت و نواخت آن دختر را با صاف حلل  
 و جواهر نفیس شمرن مزین ساخته در بجای کنش انداز میانه رود نیل باید انداخت تا آب وی جو  
 زند و سحر بیان آید و گفت قوا حدین متین مخفی که دافع بدعات شنیعت از اقامت  
 امر مذموم مستناع مینماید و بدرتیکه اهل اسلام بهم نمایان رسوم جاهلیت نموده ابواب  
 سعادت بر وجه خود گشوده و از دیگر امانی مضطرده گفتند ما را حضرت نسبت سهو و  
 ده بار حضرت جلای وطن فرما که امور عاش با بی جربان نیل اجر انمی باید و عاصی نامه  
 با امیر المومنین عمر نوشت و کیفیت ماجرا نهادنت امیر المومنین بطاقت فرستاد و امر که  
 بطاقت را در رود نیل اندازد و بنجامه هدایت علامه بران بطاقت نوشته که من عبد الله عمر  
 امیر المومنین آما بیدار ایها النبیا ان کنت تبحری من قیام فلا بد ان کان الله الواحد

بجز يك فاسأل الله الواحد القهار ان يجر يك عمرو عاص بطاقه را بر دشته است و  
 اتيان و عامه مصر را جمع كرد بر او و نيل آيند يك و ز قبل از ميعاد هر ساله حالانكه مصر را  
 از ديوار بر كنده مستعد جلانگشته بودند در حضور جمهور بطاقه را در نيل انداخت چون خطاب  
 حضرت عمر خطاب آيد رسيد در زمان پيچان كرده روانشد بمرتبه كه شانزده گز ارتفاع يافت  
 و بمحل خير بركت شتافت از ان بازالى نوري مابدا هرگز سر كشي نكرده خواهد كرد قظم  
 اى خوش سلطان كه باشد هر زمان حكيم او بر آب و بر آتش روان شود و  
 در ميثاق فرمود است: نايب است و دست او دست خداست و ديگر از جمله  
 عجائب نبيا ملكت ابرام مصر است و آن عبارت از چند گنبد است كه حكماى سلف ساخته اند  
 برويت بعضى حميه المولوكى آنرا بنا نهاده و در مدت هفتاد سال با تمام رسانيده و هفتاد  
 هزار مرد در آنجا كرده بعضى گويند كه حضرت ادريس پيغمبر را كه در لسان حكما پيغمبر الهامه  
 شست و بوى سماوى معلوم شده بود كه در عهد نوح عليهم السلام طوفان عظيم خواهد شد  
 كه همه عالم را فرو گيرد هر آينه گنبد اى ابرام بنا نهاد و تصوير جميع صنايع و آلات و اودا  
 خفاه لذاب العلوم و الاثار در آنجا نقش كرد و بر نينوى آبا و اجداد خود باز و خواهر  
 در آن مكان دفن فرمود و بزر بر آن قباها ساخت و آن گنبد عالى در دوزخ سنگ است  
 تعمير يافته كو چكترين آنها از عمارات بزرگ عالم نبايت كلان تر است و در زمان حضرت  
 يوسف در مصر غلات را در آن گنبد ما انبار كرده اند از آنجمله گنبد بزرگتر است و آن  
 سه گنبد يكى كو چكتر و آن دو گنبد بزرگ را هر مان گويند هر يك از هر مان چهار صد گز  
 چهار صد گز است و ارتفاع آنها نيز همين مقدار است و هر چه آهسته و فولا در آن

ترکند و آن گنبد که سیصد و سیصد گز است نوبتی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را بفرستند  
 آن گنبد بطبع خانه فریب نمود پادشاه و بسیاری بیلداران بایل و گنبد و ستین بد بخارفت آنجا  
 مدتی بویری می گنبد غایت سخی بجا آوردند اندکی از آن ویران شد چنانکه از بنظر ننیده و دریا  
 و در نزدیکی چنان نماید که گویا روی آن دیوار را خراشیده اند و برخی را اعتقاد داشت  
 که طلسمی است هر که باز کند آن طلسم صحره بود از آن بخشی باید میوید این قول بعضی موافق  
 نوشته اند که شخصی از بزرگان نادگان مصر ریشانی دریافت و بقصر و قافه متنبه اگر در غنچه  
 آنکه شاید و از آن طلسم نصیبی باشد هر روز بقبه های بران مفتی و نطفه احتیاط را وقف اطراف  
 آن ساختنی تار و زری و ورق پاره یافت که بر آن نوشته بود که اگر فلان طرف قیه کو چاکه چون  
 بهشت فرع بپایند البته چیزی بایند و بد آن عمل نموده صندوقی ظاهر شد از آهن چون  
 سیر ترا باز کردند کاسه از آن برآمد که قرص طلای در میان آن بود صندوق را کرده کاسه  
 با قرص طلا برگرفت و بشهر آمد و طلا را بصراف برده چند شرفی در عوض بستند چون بخانه  
 آمد طلا را در میان زبر خود مشاهده نمود دیگر بار بصرافی فروخت باز طلا در میان زبر  
 و دانست که این طلا را خاجیه است هر چند فروشتند باز پس آید ازین سبب مالی بقیاس  
 حاصل گرد و کاسه خاجیتی داشت که چون آب در وی کردند می شرب می شدی که در همه مصر  
 مثل آن شراب نبود پس در که زبر و نیل خانه بساخت و خمر فروشی اختیار نمود چون  
 خمرش بهتر بودی و از آن زبر فروختی هر آنکه میوید مصر و می بوی نخاده کساد می  
 متاع دیگر خمر فروشان افتاد استخاد و تفحص احوال کوشیده حقیقت را بیک مصرع  
 نمودند بیک و را حاضر ساخت و آن کاسه طلا از وی بستند و در آنرا را الهی آورد و که

شخصی را در مصر طلسم کشائی بدست افتاد و در حوالی قبه بکمان زمین احقر کرده چاههای ظاهر  
 شد که هر که نظر در آن بگذری چندین اثر و مادر نظرش آمدی و او طلسم کشائی که در آنست  
 افکنده ناپدید شدند پس باو هفتاد نفر بدرین آتچاه رفت چهار هفته بنظرش درآمد و در  
 هر هفته ده خم زین سخاوه بودند و بر سر هر خمی شیرینی از زر تعبیه کرده که هر که دستش  
 آن خم بردی شیرین پنجه دستش مخرج ساختند و همچنین در هر هفته خرمنی از جواهر بود  
 شخصی از آنجا عت جرات کرده سه دانه از آن برداشت فی الفور از نظر آنجا عت یافت  
 پس از ساعتی دیوار خانه شکافی بهم رسانید بر اثر آنکه در سبزه ظاهر گردید و آنجا عت  
 چون طریق تصرف آن بنی دانستند بمحرمی تمام باز گشتند حضرت مرزوقی علی کریم  
 وجهه بجای از صورت طلسمش که گرگسی است جانور پنج پایه را در پنجه گرفته تارخ ایام نگاه  
 معلوم فرموده اند و ارشاد کرده که بنی الهومان والنسری و السلطان ازین ظاهر  
 میشود که تقیر یا پنجه از سال پیشتر از خلقت حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام از بنی جا  
 بنایافته چه حال آنکه در جدی است و نسرو نیز سال یک برج طلی میکند صاحب شصت  
 الاصاب شیخ احمد شرجی و صاحب بید و روایات مختلفه میگویند که هزار سال از سنگ  
 بزرگ بنا کرده اند بنحی که هر دو جانب آنرا سوراخی کرده و سلاخی از آهن در آن سوراخ  
 داخل نموده و همچنین سنگی دیگر بر آن سلاح نصب کرده و در جنب سوراخ رصاص گذاشته  
 انداخته و آن تله هر دم است از قلع بر یک از آنها قندرس عیسی است و آن پانصد در  
 اینرا نشت و اضلاع جهات آنها نیز صد درخ مذکوره گویند و هر صم غربی خزانه از سنگ  
 لبوان که قسمی از سنگ است ساخته و در آن جواهرات نفیس و اموال و چیزهای گشتار

اشکال غریب و سلاح نیکو گشته اند و در هر م شرفی بیات فلکی لکواک م شرم کرده و در  
 حالات از منته ماضیه محال ثبت کرده اند و در هر م سیومین اخبار کا بنان است که ما بویها  
 سنگ صوان دست کرده صور کا بنان نقش کرده اند و با هر کاسین لوحی سخاوه اند از الو  
 حکمت و عجاب صنایع و بزریر هر گنبد خزانه سخاوه گویند مامون چون بمصر رسیدی  
 در نهام آن نمود اما صورت نیست گرانیکه بحال جد جهد و صرف مال مجید و عدا  
 کوچک از یکی از آنها بر کند عقب انطاچه مالی یافت بمقدار آنکه در کندن نهام آن  
 نمود و بود بملا خطم انحال بسیار حجب شده ترک آن گرفت و بعضی گویند که سوریه را  
 در هر م بنا کرده است و منبب تعمیر آنکه خوابی دید که آسمان بزمین سیده طایران سفید  
 بر میزند مراد میانرا و ما بی است بصورت زن سوریشیان که بر روی خود طبا نچه میزند  
 سوید و در حال خواب با بزن از یواقمه سوال کرد او گفت انقی است که از آسمان نازل  
 شده است چون از خواب بیدار شد تعبیر آن معبران پرسید گفتند طوفانی خواهد آمد  
 عالمیانرا ملاک خواهد کرد پس حکم فرمود تا هر مین سازند و جمیع اموال خود را در آنجا  
 نقل کرد و در اینجا نوشت که بنا کردیم این دو هر م را در ششماه از خوف حادثه نازل  
 است که در ششصد سال آنرا منهدم سازد و آنرا بحر ریو پشانیدیم کیست که آنرا از  
 بوزیا بپوشاند و الله اعلم صاحب تاریخ الفی از این کنتر سامی نقل کرده که در عهد ملک عالی  
 در سال یا یصد و ششاد و شست در مصر قحطی روی داد که در عرض یکماه دو بیت بزر  
 از گرسنگی هلاک شدند ملک عادل همه آنها را از مال خود کفین پویشانید و جمعی که احوال  
 ملک سانسند از قیاس برون بودند و در آخر کار بجای آنجا رسید که در مصر سگ در گریه



مانند بعد از آن مردم فرزندان خود را میخوردند چون فرزند نماد شروع باطن نمودند چه  
 بهمانه بیماری هر کسی طبیبی با سنجانه میبردند و از اطراف و جوانب کار و با کشیده هر عضو  
 آن سنجانه را مانند گوشت قربانی از هم میبردند و علاج جوع البقیه مینمودند و تمام مصر  
 آب روان عیست مگر در دخیل و برف اعدا بنبار و باران نیز اچنانا بارش کند و هر  
 بسیار بار د علامت قحط باشد زیرا که حیوانات در زمین پوشیده گردید و در بعضی  
 جاهای آن گیاهایی است که ریشهان کشتی نامی کالان اند آن کنند و نیز مانند شمع روشن است  
 و هر چون بمیرد و چن مرتبه برگرداند باز روشن شود و از غریب یا مصر آنکه مردم آنجا  
 تخم مرغ بسیار در زیر سنگین پنهان کنند بعد چن روز بعد هر بعضیه چوچه مرغی بیرون آید  
 و آنرا زانه چین کند و بتدریج بزرگ شود و طریقی دیگر هم درین ماده داند و حوض  
 و چشمه آب است چشمنه آن حوض آید و از آنجا با طرف جاری شود و هر گاه زن حایضه یا  
 مرد حجب است با آب چشمه کند آب از رفتار باز آید و متعفن نگردد آنجا ایضه و حجب و نشو و  
 و آب ملوث از حوض بیرون نکند جاری نشود و در تیارخ مغرب مستطورت که در حد  
 مصر جانب غربی ریگی روانست در زمان سابقه بطلمی مدی از سنگ رخام ساخته  
 و رعایت مهابت چوبی در دست و با قسود چنان راه را بند کرده اند که ریگ را  
 از آن موضع تجاوز نمیتواند نمود تا بعبارت خبر نرساند و هیبت آن تمثال بترتیب است  
 که اگر ابوالهول گویند و در مصر خزان و استران بیش بهایا باشند چون از گور  
 کش گیرند از آن جهت دوزنده و چاکب باشند و ریگی از ناخیه مصر خرپوده شود که  
 آنرا بیک شتر بار کنند و سفری بچیده دارد و بهیات مار قریب به نیم گرد و نباله او کشیده است

چنانکه میانه ساله شکر قریب سیار دارد و شاه عزیر الله محدثه هلوئی در بستان الحثین  
نور دیده است که حضرت ابوداود صاحب سنن که از کبار محدثین است از سنن خود گفته که من در مصر  
حیات و بزمی دیدم و در آن پیش نمودم سیار داشت برآمد و یک تریج را دیدم بالائی تریج  
کرده بودند مثل دو قاره کمان هر دو نصف آن تریج بران شتر نمودار شده و در زمین  
ایستاده است شتر است چون و دریل علیه کند و پانزده یا چهلین شود و گره و یکی نه باشد  
گردد و در آن ریاضت هم بایستی باشد و دیگر جانی نیست و از حد و این ریاضت و اولایت  
شام مجرب یکبار است و این بابین با چهار خوانند و در چهار باران گزیده و چند سیار  
اگر کسی در محل باشد همیشه بخورد و در محل آنکه از نزد فرم بخواران مهلبک باشد و غدا  
روم صدی به تیره بنی اسرائیل دارد و مساحت تیره بنی اسرائیل مثل سنگ است و یک  
پارچه سنگ نیز دارد و آنرا بادیه العربیه نیز خوانند و در آن دو درخت است که اوران  
میباشند مثل چکاوک یا خیال تا بهر یوم امتداد می یابد و بعد از آن منقطع میشود  
بابین فلسطین و آبله آوردن اقصیه و درت ابتلای بنی اسرائیل به بلایه چهل سال بود  
و عدد آنجا است شصت هزار کس گفته اند چون طعام و قوت این به پایان رسیدند  
علی الاطلاق بن سلهی ایشان گرامت میفرمودن شبانه ترنجبین حمیری بوده و سکو  
مرغابی که یکبار شهابت در شصت بهمت پیوسته که در اوقات تیره جاسم بنی اسرائیل  
پاره نشده و هر فرزندیکه متولد شده با جامه بوده چند ناله نشو و نمایافته جاسم نیز نقد  
اقامت و کس افزوده و سافت طول و عرض مصر چهل شیار زره راه است و نهنگ  
مسیحی و تقو در عاوه نیز خاصه و در نیل است و شصت و شش زبان سابق دار الملک بود

قسطنطنیه است که بر شمال سیل و قسطنت و درین شهر کوچه ها و محله های عالی است که پیش  
 مردم که از هر قریای میباشند و عماراتش جمله سه طبقه و چهار طبقه و فراوان است و در  
 قسطنطنیه است و قسطنطاد بر قوم منقسم است علیای آنرا صغیده و سفلی آنرا صغیده و صغیر  
 و جنوبی قسطنطاد و غریب الاسر آورده که در صحرای صغیده نام است که مردگان را در آنجا  
 افتاده اند و از وحوش و آدمیان و طیور و آن موات را از گستاخهای سطر کفن کرده اند  
 و او را در آنجا مالد که پاره و بوسیده نشود گویند و نوبتی کفن جاریه از آن مردگان باز  
 کردند و اصلاحی بر پیش آن نیافته و اثر خدا در دست و پایی آن متنبه باقی بود و در نجای  
 البلدان است که موسیائی هزاران مردگان حاصل میشود و آن بهترین موسیائی است  
 و در نزدیکی قسطنطاد کوهی است که آنرا معظم خوانند و از آنکوه در بر جبهه حاصل میشود  
 بحال در الملک مصطفی قاهره میفرستد در حبیب ایمن که در زمان مغزالدین  
 باشد استیلا بر دیویر خادم که در سلک غلامانیش انتظام داشت در یکصد و پنجاه و  
 مصر بقصر آورده و در میان قسطنطاد و عین الشمس شهر ساخته و موسوم بقایصر  
 مغربگردانید و آن بلج دار الملک ساخته و در وقت آمدن یازده هزار شتر و ده هزار  
 شتر را از بار کرده همراه آورده بود و هر روز چندین هندو در پیش بارگاه و میز نهاد  
 و از اینو ملتان و ساکنان آن شهر و مکان خشیب چون نوبت سلطنت بآل ابوسید رسید  
 در آن ملج تلج و عمارات عالی بسیار ساخته شد و بحال آبادی رسید قاهره مغرب  
 شده است طویلائی بر کنار سیل و عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه ساخته اند و اکثر  
 منقش و شش طاق نامی بدیع و رواقی و کاشی و کاشی قسام عمارات از خام الوان است

و بازارش تیرب پنجفرسنگ تمام از رخام است و قلعه و منازلش از حد و حصیر و نشت  
 و دیگری از شهرهای معروف مصر اسکندریه است که آن نیز کنایه از نخل و افشده از  
 بنایهای سکندری است عمارات آن شهر از رخام است و حصار سنگینش چهار دروازه دارد  
 که یکی همیشه مسدود است دیگر را باب الرشید و سیم را باب البحر خوانند از آنجمله که بجانب  
 روم میشود و در کنار این دریای بزرگ حصارهای در کمال مناسبت ساخته اند که سفاین مغرب و روم  
 و تمام مدین بندر آمدند و میمانند و از آن متعه و اقمشه نفیسه آنچه خواهند دیان بندر و فوراً  
 میشود و ازین دریای شهر استبول که از خشکی شده است و به پنج روز میروند و آمد و رفت  
 مردم آنگزین اکثر بطرف لندن از همین راه است و دروازه چهارم را باب السیدیر خوانند  
 چه درخت سیدیری در پیش آن دروازه و اقصیست گونید این درخت از زمان اسکندر  
 تا حال که تغییر باد و هر سال باشد موجود است در عجایب المخلوقات آمده که دوازده ساله سابقه  
 شهر را بدست سی سال ساخته اند هر سال آباد بوده پس از آن خراب بوده بعد از آن  
 در زمان سکندر باز آبادان شده اینوقت باز مسعود است و حرارت بر هوای اسکندریه  
 غالب است و آبش از رود نیل و قسرا غریب آنکه اگر در اسکندریه آب ذخیره کنند و تا دو  
 سال نگه دارند تغییر نگیرد و موفیات مثل بار و گرمی در آنجا نباشد و هر صبح که اهل  
 دیار برخیزند و منازل خود را پاکیزه گرفت و در بخت و گرمی و دود که بر هوا نثار  
 انرا از مری نگردد و قریب سکندریه حصارهای در غایت بلندی و در آن قلعه لیناس  
 حکیم بن مسوده در تغییر عن سلی ساخته بود و آئینه نقاره بخت گز در آنجا بنای شده و آنرا  
 بلبله بنامین پرورخته که هر شش که در قسطنطنیه میرود و در آنجا حرکت کردی همان آینه

پدید آمدی باین زمان بارت عمر و عاص که از طرف خلیفه ثانی رضی الله عنه بود مردم را  
 که بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال و تحقیق ایشان متوجه بودند و ایشانرا ایمنی نیابت  
 شاق می آمد عاقبت الامر بیری اندیشه جمعی را با سکر ریه فرستادند در لباس نهرو  
 تقوی خود را بخلق ظاهر ساختند چون ایشانرا بسبب ایضات شاقه و رفاط را قبولی پدید  
 آمد آوازه انداختند که سکر در پس این آئینه گنجی عظیم نهاده است و عاص با خود  
 ذکا و فطنت و دانائی فریب خورده به طمع گنج آن آئینه را از آن موضع برگذارانچه شنید  
 بود اثری نیافت باز آن آئینه را بموضع اصل نصب کردند تا خاصیت ندیدند و در  
 عجایب البلدان مسطور است که اصل بنایی مناره اسکندریه از آئینه بود و صورت خنجر  
 در غایت بزرگی از من ریخته در میان آب نهاده و بر پشت آن مناره را بنیاد نهاده  
 و ارتفاع آن مناره چهار مصل و پنجاه گز بود و بطایوس حکیم از مردم اسکندریه است  
 و حضرت شیخ ابوالحسن علی بن عبداللہ شافعی قدس سره انانجا است که در بیان آن که  
 آب شور داشته و فنی شده از آن باز آب آن بیابان شیرین گشته پس در بیان آن  
 و نقشه و اطراف آن گیت و ستبان دارد و ارتفاعش نیک بحصول نمی پیوندد و  
 مردم بزرگ از آن شهر خواسته اند مثل ذوالنون و ابوطالب و غیره قدس الله سرهم  
 عین الشرحین و در جنوب قسطنطنیه و نقشه دارد الملک فرعون و حضرت یوسف  
 بوده و قصر زیجا که مشهور به بیت خانه است و بیت یوسف ساخته درین شهر است و در  
 بیابان گویند در بنو نوح است که مدغنی بیابان آن حاصل میشود و خاصیت آنرا از آب  
 چلی سید اندک که حضرت عیسی علیه السلام از آنجا غسل کرده و پیوسته است و خیمه از آنجا

و هند و عربین شمس سال چند است که دیوان زمان حضرت سیلیمان ساخته اند و از انجمله بنا کرده  
 از یکپارچه سنگ که نقطه های بسیار در طول این بنا شده و از حدی است و بر آن نصب  
 انسانی است از مس و برنج و سایر آن و صورت از مس ساخته پیوسته از آن تمثالها است  
 کند آن جارسد سبز و بدایضا حمر است که دارالملک احمد طالعون بوده و خرم  
 انشهر است و نوعی که آنرا بر خوشی گویند و یکجا پیش از خرمای دیگر پخته شود  
 و خوش است و بالا بود و خم نشود گویند مرغوش نام دریشی بوده که از اثر دنایت بود  
 صفات بهم رسانید و دیگری قراما است اگر چه شهر کوچکی است اما نهایت حضرت  
 و انصاف و آبادی دارد و قبر جالبین حکیم درین شهر و قصه است و از قراما تالیس و سنگ  
 تالیس بر زمین رقیعی افشاده و یکطرفه آن ملی است ترکوم نام ماعش و فست  
 است که بالای یکم مردم را دفن کرده اند تا بدان مرتبه رسیده و این سم گویند  
 از زمان حضرت موسی شایع بوده و همچنین قنوم شهر است در غربی نیل از نواحه  
 سعید از قش مطم است و افیون مصری در اینجا حاصل میشود و خشک آن سیاه  
 است از بلاد مصر است و در شهر و در غربی انگومیت که دایم الاقفا از آنکه او را  
 شنوند که شعیبه یا از آن است و هیچکس حقیقت آنرا ندانند و دیگری شهر است  
 مصر بر شری نیل و بسبب اعمال بدی که آن مردمش بوقوع آمده حق سبحانه و تعالی  
 ساکنان آن شهر را کرده سنگ ساخت و حالا آنطور ناموجود اند و صورت زنی که با شوهر خود  
 غش است و قصاصها گوشت بر سر او طرز هم پاره میکند و کودکی در گهواره و مهد جنبانی  
 نوایی نان ز شور کرده سبزه را درون و غیره ذاکه لغو و با آنست که اعمال از

[illegible]

و از ندران نامند و جنوبیش بیابان نجد است که برده مکّه و اقصای بعضی ایران را بکلیه مرز  
 میکند که او ایران نام داشت و بعضی هوشنگ که او نیز سمنی ایران بوده و آنجا هوشنگ است که با رنج  
 فریدون منسوب است و چون عراق را دل ایران خوانده اند و دل سلطان موجود است ابتدا  
 اینست بنیاد اهل عراق بدینهای صحیح و اعضا نامی سلیم دارند صاحب عقول ارج و رای صاحب  
 در تحفیل سحاب شمت و بزرگی جد و جهد تمام کار میبند و بفور فطنت و کیا است ممتاز  
 برتر اند و سبب یافتن غرب را عالی مطلب نخستین از جمله ایران بد که عراق معرب منیر دارند  
 نیز در صورت اقامت می آمد که عراق عرب رقبه ایران و اقصای آن از خانه قبله و جهت عراق  
 عرب لایقی است در غایتش و شد و شد که تانابا دیه کوفه حد استونی در مرتبه  
 القلوب آورده که حدود عراق عرب تا بیابان نجد و دریای فارس است و ولایت خورستان  
 و کرستان و دیار بکر سوخته است طوش از گزیت تا عبادان که کعبه و بیت و خیمه سنگ بود  
 عرض از عقبه حلوان تا قاصد سیه محادی پایان نجد شاد و سنگ و ساقش ده هزار  
 فرسنگ است در عهد هدایت مهد فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه عراق و عرب پیوسته  
 بعد از بیابان و زینی که از زراعت بازمانده قسمت لکه بحریب بجز قصبه و آمد چون از زمان انظار  
 اعلام اسلام و از اسلام بنیاد و منظم ترین شهرهای عراق و عرب و طاف و مرجع کوفه و حلب بود  
 و هست غازان از قاصد بغداد و شریف علی ساکنه التحیه الثا شهرت بشون  
 بمبرات تحمل اولیاد و ملو بزیارات علیه السلام فی القیاد ابو جعفر منصور و و انقی در ساله کصد چهل  
 و پنج بقدر در آن بنا نموده و مبلغ یک کرو و شصت لکه دیار در غارات آن بقعه صرف نموده  
 بنیوی است که طاق کسری را و ایران ساند و مصالح آنجا نقل نماید و زیر او سلیمان ابن صالح امروا



صلاح نداده مردم گویند که پادشاهی منجوست که شخصی بنا کند عمارت دیگر را بر بکند نشوینست  
 عمارت کرد جعفر کشفی را قبول نکرد در تخریب آن بنا شروع نمود چون دید که قیمت بسیار آن  
 بخرج اندام نقل و فامینک دست از آن باز داشت وزیر گفت اکنون بمقتضای شروع  
 مقرر ترک کردن عیبت آنچه در روزگار آن خوانند گفت که پادشاهی بنایی ساخت و پادشاهی  
 دیگر نتوانست در آن کرد و نیز مشهور است که نوخت پنجم حبه بنایی بغداد ساخت قوس ایوانها  
 و بعضی سائید که این طالع دلیل است بوقوع عمارت و طول بقا و اجتماع خلایق در این شهر  
 و این بودن مشوینانش اند تعرض اعدا و بهترین مدلولات این ساخت است که هرگز فوت  
 خلفا در این شهر اتفاق نیفتد فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر فاد و داد اسلام بغداد  
 بر این سال مرجع خلایق اتفاق بوده اکثر خلفا در غیر این شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که منصوب  
 جبرئیل و مهدی در سپیدان و ادوی در عیسی آباد و رسید در طوس و امین در ساریه و فای  
 یافتند بلکه از جمله سی و هفت نفر خلفای عباسی مکتب و در خاک بچلو بر بستر مرگ نهاد  
 گویند و در بر بنادر چهارده فرسنگ بوده و شصت هزار گریه داشته و در میان هر دو حمام  
 پنج مسجد بود و عرض اسواق آن چهل گز تعین نموده بودند و عماراتی که بنخلیفه و توابع او تعلو داشت  
 دو فرسنگ بود و وجه تسمیه بغداد میگوشید که در آنجا باغی بود و پادشاه آن زمان در آن باغ  
 بار و نطوان میرسد این باغ داد میوسوم گردید نظم خوشامک بغداد خیر النیاد که  
 هم شجر عدست و هم باغ داد و فریب به مردم سلامش حرم خور آب منرم بجانش قسم  
 شام خلق نصف برپوی کشته اگر شام اگر مردم بپندوی کشته و گرد عوی باوی ارد بلب  
 عرش نشینند بیای حلب بجانش چو کیزه یا بد سپهر میکل کند دیده ماه و هفت

بهشتی است با نعمت جاودان در دو جلّه چون سبیلی روان در بصرای دلنمای بر سرخ قنات  
 بخشانی چشمه آفتاب از آن آب اگر خضر خردی نخری نینخورد از آن بجوان دست  
 و نه در جلّه نهری با عظمت و مبداء آن انجبال دوم با کوه های نصیبین و حصن و الفیض باشد  
 و در فیه عبادان سحر فارس منتهی میشود و آب آن نافع ترین و سبکترین است و در شرقی بنا  
 بر کنار و جلّه زینی است مقدار قلندر و قلندر گزهر خابره که اسماشودین بنایت پاکیزه و مصفا باشد  
 در سایه مواضع کنار و جلّه اگر قصاری کند جابیه آن مشابه پاکیزه و صاف نباشد در ۲۲۷ و ۲۲۸  
 و چار در بغداد و در زمان مقتصد گری بارید مقدار بنصیه مرغ و در آن روز صوفی یایل می شیند و آنرا  
 او را نمیدیدند که میگفت ایاب هم عباد که آنا از قدش کیست که لول و یکدوب پنهان ظاهر بود  
 و ما بین قدین پنج <sup>۲۴۹</sup> در ۲۴۹ و صد و دونه در عهد کتبی در وقت سحری در بغداد از آن شد که تا  
 که آب یکدوبه طرف شدند و در ۲۵۹ و صد و پنجاه و نه در زمان مطیع عباسی ستاره در ۲۵۹  
 بسیار زیاده تر از آفتاب رخسید و آوازی شدید تر از رعد مسموع شد و در ۲۶۷ و صد و چهل و  
 چهل شش در عهد متضیرین ظاهر عجیب ستاره روشن ظاهر شد و مدتی نمایان بود در ایام  
 آب و جلّه تا سه روز روشن شد بعد از آن سرخ گشت و در همان ایام در ۲۷۱ و صد و سی و  
 هم در ایام او در دهقان چهل پنجاه گرس از آن فوت شدند و و دانگ اساطیر ظاهر شدند  
 و طبرستان و نیشابور و صفهان و قم و کاشان جمله در یک روز و یک ساعت خراب شدند و در یک  
 تسکافت و آب ظاهر گشت و در موضع سوید متعلقه مصر سنگ با یکدوبه کی بوزن ده اصل  
 و یکی از آن سنگها خمیده اعجازی آمده آتش از آن جسته خیمه را بسوخت و آن روشنایی تا  
 چندین فرسنگ نمودار بود و کوه همین که بر آن چندین هزارم بود بر سر فرید و آن در ۲۷۱

ذرا عت اتمار ع بحال ماند و در حد و مصر و مرو و مردم بسیار بجا خفه سوختن یکی سیاه گشت  
 زنده بماند و در جامع الکرامات آمده که در بغداد دختری را بشوهر دادند هنگام زن ناف در وقت  
 دخول آلت مردان از میان فرج او تنبیر رخ طاہر گشت و مردی شد و متامل گردید زن  
 خواست و فرزند آن بهم رسانید و در شصت و چهار صد و پنجاه و شصت طفلی در بغداد متولد شد  
 که وارد و سیر و وسین بر یک بدن بود و <sup>و</sup> العلم الملك للمعبد اگر چه بدو ای بخار و گرم است اما  
 لطیف است و صحت تمام باوست و بیماری بسیار کم واقع شود و اکثر اوقات از زانی باشد  
 و قحط غلات بندت اتفاق افتد و در نیاید و در سیر بین آن نهایت کثرت و خیر و نعمت سی  
 و هفت نفر از خلفای عباسی با پصد و بیست و سال و دو ماه در آن ملک سلطنت کردند و ابوال  
 و مستعصم با اشدین مستعصم را اشد آخرین همه است بروایتی بیست و چهارم و بقولی بیست و پنجم  
 و اشد است از اولاد عباس رضی الله تعالی عنه و باتفاق جمهور از باب اخبار خلیفه سی و نهم  
 هفتم است و در ممالک شرق و غرب خطبه بنامش میخواندند سلاطین جهان و حواریان  
 نافذ قرآن در مقام اطاعت انقیاد پیش می آمدند از اکثر خلفای بکیر و تنجیر و گشت و جلالت  
 و بسیاری خوت گرانمایه و منسوبات ممتاز و متشقی بود از ملوک نام و حکام و ایام و اشراف  
 و اکابر و بچکس داد می بخشید و بار بنود ناگاه باکو خان بن تولی خان بن جنگین خان در آخر <sup>سجده</sup>  
 و پنجاه و پنج در بغداد آمده و مستعصم دو ماه متخص بوده علم مجاہد برافراخت با آخر <sup>سجده</sup>  
 خرامیده بارگاه باکو شتافت در اوایل صفر در شصت و شصت و پنجاه و شش و با اولاد  
 ذاباع و علما و سادات بشهادت رسید و بغداد و بقل عام خراب شد و بروایتی تمام  
 یافعی مستعصم عباسی با اولاد و اقربای او و شهرده لکیده می در بغداد دو و پنج و کربلا و با

نقل رسید و تسوقات خارج از حصر عقل که از انجمله حوضی بود زمین بنجد بره مملو از اشجار  
 های تنه ششالی بدست ملاک و افتاد بعد ازین واقعه در شصت و ششصد و چارامتیرو که در کان بعد  
 بسیر خیره و علیه مسخر ساخت و احوال آن دیار بار نقل عام انجالمید چنانکه در آن دیار از دیا  
 آثار گذشت و بعد خرابی بغداد که نه بغداد نو آباد شد چنانکه در لب التواریخ آمده که خون هم  
 شیخ حسن الیکانی باز در باجستان تسلیم یافت شیخ حسن چو بانی بروی خروج کرد و میان ایشان  
 محاربات بسیار واقع شد آخر بملاقای عرب فتنه بغداد و نوزاد بنیاد نهاد و در آن بزرگ زمانی چنان  
 میگویند که بسبب آبادی آن کوفه خراب گرد و از بزرگ تا حال بر این منوال آبادی دارد و  
 لیکن باریس و خواف و انبیه عالی بغداد تمام با قدری آبادانی موجود است با الفعل در تصرف  
 سلاطین عثمانیه و لیا و اتقیا و علما و فضلا آنقدر از دار اسلام بغداد برخاسته اند که عشر  
 عشیر آن در سایر بلدان بوقوع نیامد مثل حضرت امام محمد شیبانی خفیی و حضرت معصوم کرمی  
 و سمری تقطی و سید الطایفه جنید و ابو سعید خمری و ابو الحسن نور و شیخ ابو محمد و بجم و سمنون  
 محب و غیره قدس الله سرهم الا قدس و جمال الدین باقیوت و کتاب و غیره علما و فضلا  
 رجیم الله و بسیاری از کحل اولیا و پیشوایان است در آن زمین منبوقین مدفن نموده اند  
 مثل افضلهم و احکمهم سلطان المجتهد و برهان المتقین امام لایمه سراج الامة حضرت امام  
 اعظم ابو خیفه کلمان بن ثابت رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و از زمانه متابعه حضرت  
 غوث الاعظم مظهر سیر اتم امام ربانی محبوب سجانی معشوق بیزدانی  
 مرشد حقانی جناب محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی الحسینی و الحسینی  
 رضوان الله تعالی علیه و علی ابایه لکرام و اولاده العظام منسرد

هر جا که سخن بانم چون نام ترا خوانم تقیر بر انگیزم در مدح تو آوایم نظم نوین گل گلشن  
 جیدی نهال برومند پیغمبری : فرزند راهیت با شمع طرازنده دولت قاطعی :  
 مهین نو گل گلشن مجتبی : بهین یادگار شهید رضا : شاد و لیا مرشد خافقی : در درج  
 ایمان منبر جودین : بنیاد مجسم شده فضل رب : امام زمان غوث اعظم لقب : گهر ذات  
 اوهر دو عالم صدق : نبی را پس مرسته راضی : با آنکه نسب الاحساب آن نقاوه خاندان  
 رسول رساله دو مان قبول از جانب پیروزگار بسیط اکبر حضرت امام حسن مجتبی  
 و از جانب مادر بسیط اصغر حضرت امام حسین شهباز رضا علیهما التحیه و الثناء میرسد چنانچه  
 مشهور و معروف و متون تواریخ بدان مشحون خصوصاً در کتاب سحر الانساب و تاریخ امام  
 یافعی که قریب السامع و فیض الخطاب و بیجه الامار که مصنفش از مجتبیین است و نقل  
 الارض و اسرار الجبال و سر الاقطاب و مرآت جهان نما و سر القلوب و سفینه الاولیاء و کتاب  
 منقبت خورشید و شجرات علییه و تخته القادریه و دود و حکایت و ملفوظات قادیان  
 و رساله نسبت القادریه و رساله های میان مصطفی صاحب پشادری و رساله ضرب الافلام  
 و رساله های شیخ الحق و هروی و رساله های شیخ ابوالعانی و غیره کتب بیجه و بشمار مرسوم  
 که بدرجه اجماع رسیده بلکه در رساله انساب سادات که مصنفش شیعه است بموافقت این  
 کتب مذکور و بتحریر رسانیده صاحب نگارستان که از تواریخ معتبر است با وجودیکه بنسب  
 و تشدید بنسب بوده در ذکر خلفای عباسیه در احوال بیرون رشید و قضیه مبارکه  
 حضرت یحیی زاهد که از آبای کرام آنحضرت است و ظهور او در جیلان طلبین رشید  
 آنحضرت را پیش خود بنجیل بی ادبی و ظهور کرامات آنجناب و نسب الاحساب

باشد و دشمنان با هم حسن فعلی ایراد نموده من اراد الاطلاع علی بقیه قصص فیرجع الی کتاب  
 الذکر و با اجماع حضرت سید السادات منظر سر ربانی و مورد انوار تجلیات سبحانی اندوید  
 بقدم آنحضرت بر کافه اولیای متقدمین و متأخرین اجماع امت است و اخبار اولیای  
 سلف و خلف از عظم شان ایشان چه پیش از ظهور و چه بعد از وفات  
 آنحضرت لا قدر و لا تخصی است و تربیت ایشان از جد امجد و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 که بار بانی الاسلام و رسول نیز است و از اجار دگرام و خلفای راشدین و جده باجد  
 حضرت زهرا و حسین و جده باجد او و عایشه صدیق شریف و شیدان از سر و دستمان و دروا  
 غیبی و لایبی و بودن آن محبوب سبحانی در میان رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در میان  
 صدیق و رضی الله عنهما سخن سپید و در پیشه عنونی و گفتن جبریل السلام این شایسته را  
 با مفر خدا تعالی که نه اولد صالح لکما فکرتا من است کبریا و یامور بودن باینکه بگوید قری  
 هزاره علی رقبه کل ولی الله در حضور اولیای با کمال و گزین سخاوت تمامه حیا با صدا  
 اموال و بار و بار و چنانکه در جنت ابدا و غمگور است امریت معروف و مشهور و نشت  
 گس بدن نور معدن آنحضرت و عدم ساءه بر قامت تمام متقا ایشان در او آخر عمر  
 جد امجد و فرمودن آنجناب که نه وجود جدی لا وجود عبد القادر بدرجه صحت رسیده  
 و کرات و خوارق آنحضرت از اندازه تقیر و احاطه تحریر و بیان است اظهر من الشمس و  
 این من الامس است و امداد و اسعاد و محبان و مریدان و مستغنیان که از آنجناب ظهور رسیده  
 و میرسد امری منقر و معمری است قصه زده بر سب طر و جا جله صف میردانش از  
 فزده لا خنده کسی منزع بخت پر بانی و شایسته که از حبه حب و دانه کاشت و بیاش

طلب کند خیر بر چه هست بکرا این اسم اعظم در جمله دست ولی خدا نایب مصطفی است  
 تصرف در اشیاء و انفس مراد است و تصرف آن امامان قائم بقیامت ساعتی و ساعت  
 قیام در دنیا اخص است چنانکه خود ارشاد میفرمایند شمس و فلک شمس اولین و شمس ثانی  
 ابد علی انشای علمی لا تقرب و زمره ماه مبارک رمضان شمس چهار صد و هفتاد و یک  
 لفظ عاشق مجرازان است و شمس جزایان عالم را بتولد میرساند منور فرمودند و در شمس چهار  
 صد و هشتاد و هشت در سنه شمس سالکی بدو اهل اسلام بغداد و شمس فرماید در سنه شمس  
 و بیست و یک بعد حصول انواع و علوم و کجالات انسانی و ریاضیات کامله حق و وصول  
 بمقامات تطبیق کبری و خلافت عظمی نایبی منبر را بقدم فیض نعم ام محمود ساقی  
 برین ساختن چهل و یک سال خلق را بخوار و خوار فرمودند و بسیار ناقصان ابد را بیدار  
 و کمال رسانیدند و در سنه شمس بود و یک لفظ کمال بر این دالات دارد و در سنه شمس پانصد و  
 و دو که لفظ مستحق الهی از آن خبر میدهد و شمس بیست و ششم ربيع الثانی در شمس بغداد باغیان  
 جلیس توجه فرمودند و نظم همان یافت پس از توجهات صفات صفاتش چو شد مجید  
 عین ذات بخود پر تو خوشیش بر آفتاب یکی شد بهم موج و بحر و حباب رضای الله  
 تعالی عنه و از شاه غماق معطر است و در بغداد مطاف و مرجع کافه امام است و زیارت  
 طایفان و لسان اگر این باغی مترجم باغی آبی که سبزه نبات خوانند خال  
 جمیع شکلات خوانند بی شبهه شود و در سبزه انجرات عتبات اگر در عرصه صفاست بخوابند  
 عمارت رفیع و گنبد امنیه بران بنا یافته محل احاطه و عمارت و عمارت زیارت  
 آن مرقه منور برای دفع سموم عمومی و دنیوی و دفع جرم عمومی و عمومی و مشهور

تریاق کبر و اکبر عظم است لطفم خوش آنکه سازند شام محضر جبین سجد و فرسای آنجا که  
 مرا گر رسیدن بسی نادر است چه تو نمیدانم خدا دوست خوشادم که پاکر ده از فرق ستر  
 پس سرکنم فرمای دیگر ز جانم و با بگ یاجی کنم یک جزیه این راه راستی کنم  
 به چشمی دجله گریان شوم خجالت ده بحر عمان شوم خدا یا بحق شه اولیا  
 که چشم کن از در گشستر ربا عی یارب بحال عشق القادر یارب بحال عشق القادر  
 یک عمر بکام شعری تشنه بریز از جام وصال شیخ عبدالقادر اللهم ارزقنا شفا عنة  
 تنبوی در شرفی دجله بغداد نزدیک متصل در قریه صاحب تحفه الغریب گوید که در  
 آسیانیت که تمامی ادوات و آلات آن مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیاب  
 گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و چون از شغل خود  
 فراغت یابد مکر کند تا باز بجهت آید کوفه در زمان سابق از اینیه پیشگام بود بعد از آنکه  
 رو بخوابی نهاد در سال هجدهم از هجرت چون هوای ملائک موافق مزاج اهل اسلام نیفتاد  
 اکثر ایشان آتش انگشت حضرت سعد و قاصد جناب بایلمونین عمر خطاب رضی الله  
 عنهما کیفیت معروض داشت جناب خلافت اب ب حضرت سعد شمال واجب الامتثال فرستاد  
 که برای قامت عرب هیچ مقام صلح و نیست و از منزلی که بری و بحری و سبزه زار و آباد  
 و فیج و وسیع باشد و در میان آن پلی و دریا نیکی موجب صعود و انحراف است بنود سعد و تقصیر  
 بلیغ انجین جانی پیدا کرده بایلمونین معروض داشت که حسب الارشاد و در زمین کوفه که بیشتر  
 بری و بحری در میان خمیره و فوات لغایت کثیر العشب و البیات با نهایت آب و هوا و فصاحت  
 وسعت منزل گر فیم چون اهل اسلام مدتی در آنجا بسر بردند تا تیر آب و هوا و الوان و قوا



ایشان سجالت اصلی نمودند و از امیرالمومنین اجازت بنای عمارت گرفتند جناب خلافت  
 بساختن خانه از فی و بوریادون داد و امتثالاً الامر برفع آوردند و اهل بصیره نیز همین طریقه  
 مسکوک استند شیبی از شبها آتش در آن هر دو جا افتاد بسیار نقصان در مال و اموال  
 ساکنان دست داد بکاخ خطه این امیر غمخانه از سنگ خشت و ذون شدند و چون اول  
 بنای آن شهر زنی و بوریادون و نیز خاکش مخلوط با یک بوده بگفته مشهور شد چه عجب  
 این نوع جانی را کوفه گویند بعد از آن حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه در زمان خلافت  
 خود اکثر در کوفه اقامت میفرمود و با طوفانی که حضرت است در اینجا پیش از آن خط  
 معقلی شایع بوده و مسجد کوفه جانی سخت متبرک است در تاریخ عصم کوفی آمده که مرد  
 از امیرالمومنین علی ابن ابیطالب اجازت رفتن و متکلف شدن در بیت المقدس  
 خواسته آنحضرت فرمودند زاده یک سناخته بخور در احک که داری بفروش و در این مسجد  
 ساکن باش که دو رکعت نماز در آن مسجد باده رکعت نماز دیگر جابر است و الله اعلم  
 و دیگر از فضایل آن مسجد آنکه در وقت طوفان نوح تنور یک نخست از آن جوشید و در  
 این مسجد نزدیک ستون پنجم بوده آن تنوری بوده از آهن که جبریل امین از بهشت  
 برین جهنم آدم علیه السلام آورده بود حضرت خلیل الرحمن در آن مقام نماز گذارده و از  
 او پس و نوح علی نبیا و علیهم السلام هم نقل میکنند که در آن موضع عبادت مشغولی داشته  
 و همچنین هزاروی و هزار و سی و در این مسجد نماز گذارده اند و مدتی عصای موسی در این  
 مسجد نهاده بودند و چندین هزار خلق را در این مسجد روز قیامت برانگیزند که ایشانرا نه  
 حساب بودند و نه عقاب و در میان این مسجد مرغزاری خواهد بود از مرغزارهای بهشت

و در چشمه است از چشمه ای بهشت که در آخر زمان طاهر خواهند شد و در عجایب المخلوقات آورده  
 که در شکله دصد هفتاد و دو کوفه تگرگی باریکه هر دانه بون یکصد و پنجاه درم بود و بر اثر  
 آن سنگی باریدن گرفت چون گوش آدمی در هم کشیده و مردمان نیک از کوفه برخاستند  
 مثل حضرت امام عظمی حنیفه و ابو یوسف قاضی اضی الله عنهم و ابو یوسف صوفی و ابو علیرضا  
 حسن و ابن جوزی و غیره قدس الله سیرهم بنحیف اشرف در دو فم سنگی کوفه بطرف  
 قبله و اقصیه مشهور مطهر منور حضرت ساقی کوثر امیر المومنین مرتضی است کرم الله وجهه  
 آورده اند که چون روح مطهر آنحضرت بظایر قدس اشغال فرموده لا اعظام به حبس فرمود  
 عمل نمودند حبس مطهرش را شب روضه که حالا مطاف طوایف عالم است مدفون است  
 و بحکم وصیت موضع قبر را بازمین هموار کردند که اعدای آن اطلاع نیابند و در شکله یکصد و  
 پنجاه و نوزدهم بارون الرشید در آن سرزمین شکار میکرد و بومی چند به نشسته که در آن آن  
 السالین است پناه بردند بارون رشید هر چند سگ بر آن آهوان دو آید و جانور پر  
 مطلقاً تعرض نکرد و باز گشت بارون رشید به شکار و بعد از آن تقدیم مراسم تقشیر کرد  
 در آنخورد می بود باز نمود که حبس میرمومنان در آنجا است بحریم بارون ترک شکار  
 کرده لوازم طواف بجای آورده زیارت گاهی ساخت مردم مجاور شده روز بروز آباد  
 و جمعیت و داد و تا بعد از یکصد و هشتاد سال عرصه و کوه و یلی در شکله یکصد و هشتاد و شش  
 بر بالای قبر آنحضرت عمارات عالی ساخت و پس از وفات خان عمارات آنرا افزود  
 امروز شخصی آباد است در تصرف سلطان روم که برای محلی نیز در آنخورد  
 و در آنجا نیز آبادی تمام و عمارات عالی مقام است و از فرات نهر جاری می رود در آنجا

دارد و در زمان تسلط دیالمه مغرالدوله حمین پویند اقبال می تغیرت ایام حاشو و بجا و نهاده  
 در سال هجری ششم سی صد و سی پنج بود که این بدعت است و استمرین را می المشهور  
 بسامره از ابنیه معتمد عباسی است باعث آنکه چون معتمد در تربیت خاندان ترک کوشید اوقات  
 بسیار از آنها بایل بغداد رسید و روزی جمعی سر راه بزرگ معتمد گرفتند و گفتند و با ابا اسحق از شهر  
 ما بیرون رود الا یا تو عرب کنیم معتمد رسید که یکدم استطاعت محاربه خواهند نمود و گفتند  
 و در دل شب با انگشتان درشت و دلهای ریش خلیفه با سماع اینچنین متناثر گشته و در موضع  
 قاطول شخصی ساخت و شمرن ای نام نهاد یعنی هر کسی که آنرا ببیند مسرور گردد تا بدین  
 بسامره است که یافتند و در زمان معتمد هفت فرسنگ طول و یکفرسنگ عرض داشت  
 بوده مسجیدی جامع و در آنجا است وسعت و نهایت متانت حوضی از یکپارچه  
 سنگ در میان مسجد تربیت داده اند که درازی آن بیست سه گز بلندی آن هفت گز و  
 ضحامت وسطیری آن نیم گز و در جنب آن مسجد مناری برآورده بودند بطول یکصد و  
 درجه که از بدو آفرینش شهباش و قوه العنبل نیامده و بنای این شهر در بقعه شکسته و صد  
 بیت از حجت و تقیه الحال آن شهر بقدر دویی آتی مانده و مزار فیض آنار حضرت امام علی  
 و امام حسن عسکری رضوان الله علیهم در سامره امروز مطاف خاص و عام است و در نزد  
 دولت شاهی آورده که سلطان سنجار از فتح بغداد و بسامره رفته مشاهده نمود که قوم شیعه  
 بر نعم خود اسپه ابر در فارسی در روی میدهند و میگویند که امام محمد مهدی موجود در اینجا  
 مختفی است اگر ظهور کند اسپ حاضر باشد سلطان سنجار آن اسپ را در سر کار خود نگه دارد  
 که این اسپ زمین را نیست هرگاه امام ظهور نماید این حاضر سازد و گویند انگشتانی

بروی نیک نیامده چنگاه در دست غران که بدترین اقوام اترک اند گرفتار شده و خیر  
 الفساج از آن شهر است و این از شهرهای معروف عراق عرب است در این شهر پیش از  
 همت بر بنای آن نگاشته و یاد و او خوانده آنجا جمشید یا تمام رسانید و از نیکه معظمتین را  
 بدین خوانده اند شش شهر دیگر چون قادیسیه و رومیه و جیره و بابل و صول و نهروان  
 داخل بوده هر هفت شهر امروز خراب است و بدین سالها دارالملک کاسره بود و پیش از  
 در اینجا ایوانی ساخته بود که از آن عالی تر عمارت تا زمان ابو جعفر ذوالنقی که بنای دار  
 بغداد نهاد در آن رخ و پدیدار نبود و بنای عراقی آن نصیحت و زیر جعفر پیشتر و زوکرنگ  
 گذشت و هنوز آثار آن عمارت باقیست و قبر مبارک حضرت سلیمان فارسی رضی الله  
 در محاذی ایوان کسری و اقصیت و مدت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه در خرابه  
 ایوان کسری مشغول بر ریاضات شاقه بودند و بابل از بدین شهر است در میان  
 همچنین که عراق در میان جهان واقف شده در ابتدا اقبال بن انوش بن شیش بن  
 آدم علیه السلام همت بر آبادانی آنجا داشته پس از آن ظهورت بتجدید عمارت کرده و نزد  
 نیز سالها در آن شهر بسر برده و بعد از وضحاک و از الملک گردانیده و قلعه در وی بنا  
 کرده موسوم بنگ و دیگر که تا حال آثار آن باقیست پس از وی آن شهر خراب شد و  
 دیگر سکنه عمارت کرد و الحال باز خراب است از توابع حله است و در وقت معجوری دوازده  
 فرسنگ عرض داشت و دوازده قصر عالی داشت و در اینجا چاه هست که بنام دانیال  
 خوانند گویند باروت و ماروت و ملک عاصی در اینجا مقید و معذبند و آورده که حاج  
 در زمان ایالت خود مجاهدانی فرستاد تا حقیقت معلوم کند وی در اینجا فرشته هر یکی

بر مثال کوهی سترگون باشد ای بن برپای دید از زبان او اندک برآمد شنیدن آن خطیب را  
 عظیم در انبیا پیش چنانکه نزدیک بود که آن بنده ما را پاره پاره سازند و در عیال الخوفا  
 آورده که مدین در از منته سابقه هفت قلعه داشت در قلعه اول خانه بود که صورت رنج مسکون  
 و آن کشیده بودند و آب و جوی مادر آن پدید کرده هرگاه اهل ناحیتی عصبان و بر روی  
 آب ایشان را در شهر دیگر افکند می تا بطاعت باز آمدندی و در قلعه دوم حوضی بود  
 عظیم که مردم هر قبیله هر یکی در آن شراب میخفتی و آن شراب با یکدیگر نیامیختی و در قلعه سیم  
 طبیبی عظیم معلق بوده که احوال صحت و موت بیمار آن را آن طبیب مفهوم شدی اگر آن  
 طبیب بایک آدمی شخص صحت یافتی و الا فلا و در قلعه چهارم آئینه آهنی ترتیب داده بودند  
 که حال غایب را آن پدید می که مرده است یا زنده و در قلعه پنجم مرغابی ساخته بودند  
 از مس که اگر جاسوسی درون فتنی آوازی از آن مرغ برآمدی و در قلعه ششم قاضی بود  
 آب نشسته و دو کس بدعوی پیش آن قاضی فتنه هر که بطل بودی در آب غرق شد  
 و در قلعه هفتم درختی از مس کرده بودند و بر کنجش کان بسیار تعبیه ساخته هر خنیا آدمی  
 زیر آن فتنی سایه دادی تا نهرا نظر اگر بر نهرا یکی افرودی تمام مردم در آفتاب میزدند  
 بصرف شهرت مشهور در روضه الاحباب آمده که سال پانزدهم از هجرت امیر المومنین علیه السلام  
 ابن الخطاب رضی الله عنه بعثت بن عمروان که یکی از اصحابه بود رضی الله عنه بصرف نمود  
 که در جانب آبله بر ساحل دریا که منغیض در جبهه و فرات است شخصی بنا کند سبب اعلیه آنکه  
 در آنجا مردم عجم از میان عمان بطرف هند میروند و میگویند میروند و بر روی زمین  
 قدس خنجر خنایان آب یعنی مرستم گشت که مباد اتیر و وزان عجم بسیار و یاران

توسل حبه مد طلبند الفقه عقیقه بن غروان بموجب فرموده معاونت اهل کیاست و دوما  
 و معنوت مردم بنا برین سبب سال با تمام رسانید و آنرا بصره گفتند برای آنکه در موضع قیام  
 که اطراف و جوانب آن سنگلاخ بود عرب را بصره گویند بعد از عمارت مردم آواره معمور  
 آن شنیده روی بآب دار آوردند و سود و سود بسیار بعل آید و منتفع گشته مردم بصره  
 یافت هر کس بصره سیم سوره گویند شط العرب کنار بصره و اقصیه در شبان روز  
 دو مرتبه مدو جیر میاید اطراف بصره همیشه سبز و خورم میباشند و در آنجایی میالاند  
 که در حوالی بصره اقامت دارند و در میان ایشان اسپان خوب بهم میرسند نوعی پرورش  
 می یابند که اگر یکسقفه آب نخوردند اثر تشنگی از آنها محسوس نشود و در طبقات محمود شاهی آمده  
 در کتب شصت و نه مجری بصره و ز طاعون اتفاق افتاد که هر روز کما بیش بمقتضای  
 کس فانی می یافتند و شجره آن بمقتضای هر کس از اولاد انس بن مالک ضعیف شده بودند  
 و بعضی گفته اند که این سخن عرابی دارد اما باینکه بزرگ عروس ملاک گشتند در روز چهارم  
 مرد و یک تن در کشتیهای ماندند و حکم شد الواحد القهار صاحب تاریخ گزیده آورده  
 که چون معاونین ابوسفیان دمشق دارالملک ساختند بصره را نیز بدین امید داد گفت که  
 در آنجا شریک است تقی پیرساند چه بصره از شهر دزدان و مفسدان است و بدین  
 چون بصره رسید فرموده نامیادی کردند که هیچکس از خانه بیرون نیاید هر که رایانند  
 باشند در شب اول که باز و ششصد نفر بقتل آوردند در شب دوم چهارصد و در شب سیم  
 کس بعد از آن کس باز سه بنده که شهاب خان پای بیرون نهند تا شبی عربی را گرفته گفت  
 ممکن دیر در این شهر آمده ام و نمادای را شنیده ام زیرا که گفت اگر چه است اما گذشتن

و گذشتن موجب خلل سیاست او را نیز بکشت بعد از آن فرمود دروازه های دکان را نبندید  
 هر چند تلف شود من ذمه دار آن هستم در مدت حکومت او بصره کس در دکان نتوانست  
 بستن و خوش و کلاب بشهر درآمده در دکانها خرابی میکردند بدینجهت رسم سگ کشیدن شد  
 گویند روزی چوپان این بواسطه موی سگ که در صحن حضرت رسالت پناه افتاده بود  
 از در آمدن در آن تعلل کرد آنحضرت حکم بکشتن سگ و قوه اند چنانکه شیخ عبدالحق دهلوی  
 در رسائل خود آورده و صاحب ثمال نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بقتل الکلاب برین سخن بود و در حدیث جناب شاه عبدالعزیز دهلوی کار کرده گفت من  
 نزد خود نگاه دارم تا مالک الموت نیاید که ملک حمت فرمودند فرستگانی که قبض روح گان  
 کنند جان را خواهند گرفت و در قتل گان حکما و جوه دیگر میگویند مثل وقوع هوای و یا از  
 نفس آنها و عدم ورود برکت در جای که سگ باشد و مردن بزرگان و پادشاهان  
 با اجتماع آنها لهذا احکام فرستگ گاه گاه بکشتن آنها حکم میدهند یا بجزا و کتب آمده که بزرگ  
 آسمان دو تراز بصره نیست و ایشان همی است از صفات بصره گویند مهبط است  
 و ابتدا عالم و لیکن تربیت عالی از تربیت بسیاری صحابه کبار مثل حضرت طلحه در پیر و انس رضی  
 تعالی عنهم جمعین در آنجا زیارت و مردم تنیک بسیار از آنشهر برخاسته اند مانند حضرت  
 خواجه حسن بصری و حبیب عجمی و رابعه عدویه و مالک و یزید و عقبه بن العلام و حارث  
 بن اسد المجاسی و ابوالحسن خضرمی و ابن سیرین و یحیی بن عمر و ابی و امام ابو عبید  
 مالک بن انس و خلیل بن احمد و اضرع غرضی رضی الله عنهم و علمای بسیاری و فضلاء  
 بسیار بر زمین نهاده اند و منی نهاده اند که چون از شهری عراق عرب چندی سهمیه میرود

پذیرفت الحال از شهرهای عراق عجم آنچه داخل این قلم است مذکور ساخته شرح هر دو دیگر  
 مینماید عراق عجم شش سیاه قلم است و چهارم است اکثر بلادش هوای معتدل دارد  
 و حدودش بولایت آذربایجان و گرجستان و خورستان و فارس و جیلانات پیوسته  
 طولش از سیف رود تا نروه یکصد و شصت فرسنگ عرض او جیلانات تا خورستان صد و شصت  
 از جمله شهرهای این ولایت آنچه لایق ابراد است پزد است و شهرست در غایت لطافت  
 لطافت فردوس و آنچه نور بصیر خوشنما هوای چو بوی بنان شکساید و کور دانا  
 از شهر تمام صبح و طلوع و باغات و فیض عمارت پزیب در سطح بسیار است خصوصاً  
 که از جایهای خوب بزرگ است و بسیاری از مردم قابل کا درگاه هرت را بافتن بخیه اند  
 اما کا درگاه بسیار نزدیک بشهر هرات است و برخلاف تفت که از یزد تا آنجا بسیار دور است  
 اگر در اطراف کوههای تفت که اکثر وقت خشک میباشد آب بود می تفت را اکثر طیر  
 بدست آمدی در آنجا رودخانه است دو محله بر دو طرف آن واقع که یکی را گرم سیر و  
 دیگر را سرد سیر گویند تفاوت آب و هوای میان این دو محله میباشد است که مزروعات  
 محله گرم سیر قریب به بیست روز از محله سرد سیر و در حصول می پیوندد و مردمان آنجا  
 در هفتاد و سه روز مشغول عسرت اند و آتشخانه کلان زردشتیان در آنجا بوده هنوز  
 هم است از نوادرات آن شهر افشده و آتش بر است و از نو که انار است که در انهایش غنچه  
 آبدار بر سالکان کشور شعورستور مانند که از مضامفات خراسان و طیس است یکی  
 سینا و دیگری کیلی طیس سینا داخل قلم چهارم است در تحت قاین اظهاری بدان کرد  
 و طیس کیلی چون داخل این قلم است و در جوار یزد واقع است واجب نمود که در آنجا



از آن ذکر کرده آید بعد از آن شروع در دیگر شهر و ولایت نماید طیس کلک شهری کوچک است  
 و حضاری در غایت و ستواری دارد و هوایش تنگ است و بوقوه سابق دخل فارسی  
 بحال تعلق بپراق دارد و در زینت القلوب آن که آن شهر را اول بالای کوهی ساخته بر کوه  
 سیگفته چون خراب گشت بعد چندین درین زمین که بحال معمور است ساخته جهان نام  
 خوانده اند یا بسبب گفتگوی عوام که رعایت مخرج را در بعضی جا با فراط میسر نبوده و اقرا  
 رفت گویند یک کاس ساویش پس خود را در بوقوه در قضیه تهت سودا و از آتش گسترش  
 بل بزرگی که بحال است همان تل خاکستر آتش میاید است و از عجب آنکه درون آن بوقوه  
 باران نبارد و گراندگی و در بیرون بدستور سایر امصار قطار و مطافضان باشند تا این بن  
 و عای حضرت خلیل الرحمن است علی بنیاد و علی سلام فارس و ایی است معمور آبادان  
 و ملو از نعمت های فراوان فارس بن اشور بن سام نوح مهت بر بنای آنجا شده و مردم  
 از اصحاب عقول کامله و ارباب تدبیر راجحه شمارند صاحب سناک و ممالک آورده که سر  
 فارس حد و ذکر است و غربی خورستان و صفایان و شمالی نهری و بیابان از حد و ذکر  
 و جنوب دریای فارس است و فارس در زبان قدیم پنج بلوک داشته و نگارین آن با خط و قوه  
 مضامین آنرا شصت و هشتاد داشته اند اما الحال نه بلوک است معطی بن بلوک شصت و هشتاد  
 و اما ملک آن دارا البهر و دارا البهر و محلی است در غایت نزاهت و حضرت در یار پنج باکلی است  
 که دارا البهر بنکرده شنود و وزیر دارا بن بهمن است و بعضی بنای آنرا از بهمن میدانند  
 از کوه های آن مونیای محصول میبندد و موسیای و وقتیه است معدنی و علمی و معنی  
 و دارا البهر و است بهات بهم میسر و آن را چند قیون میباشند و یا غایت آنکه شخصی است

کوهی را نیز زده میجوست صید کند آنجا و از پیش و گرنجه در شکاف کوهی که آبی از آن متعلق بود  
پوشیده شد شخص شب در آنجا گذرانیده به رنگ آنجا نور را گرفت و اثر شکستگی او در  
و آن نیز کوهی را صید کرده تر و فریدون آورد و کیفیت باز نمود فریدون مرغ را پایی شکسته  
از آن آب خوراند مرغ را پایی درست شده بعد از آن شخص شده که از آن موسیائی چیزی در  
مخلوط باشد بعد از آن معدن پیدا کرده در حیرت کرده و علمي است که کوک سنج موی را  
باب بگویم پروند و محافظت نماید تا ساله شود نگاه نمیکنند پس را غسل کرد و آن شخص را  
در آنجی میگذازند و شش استوری بندند تا بعد از آن آدمی موسیائی میشود و این قهر  
از کانیست و طرف آن لجه و دو فور شکار و چهار و پنج پاری از بلاد دارد قهر حضرت  
کلی که بسیاری فارس سبی او مفتوح گشته در دارالجمه دست برنج از شخصی مختص  
مکانش اکثر بصفت کنگری اشتغال دارد از مضافاتش موضعی است بدو نام  
نهایت بانه و شکوفه برز سبب آب های وان کثرت درختان بسیار جاها  
دارد و بر جنوب آن مقام صنعت موسوم تخت خرگه محل صحبت احتیاجی معاش  
اهل صهبایست صحنه ساهلها دارالملک پادشاهان عجم بوده و مشهور است که دارالملک  
حضرت سلیمان بوده و بر طبق آیه کریمه غدو ما شهور و اوجها شهور اخیر صبح  
شام بودی و روز و در صحنه گذرانیدی و اکثر شهبادهای کثیر گذرانیدی و آن کسی که  
فارس که فرموده از آنجمله علامت لایه کثیر الساعات حضرت رسالت مرتب است  
بلین بوده و کیومرث که آغاز پادشاهی جهان از دست اول شهر که در جهان نبوده  
صحنه بوده و آن شهباز طولانی افتاده اما حال چیزی که باقی مانده است

کعبه بزرگ و دیگر خیل مناره است آورده اند که چون نوبت سلطنت محمد بن عبد الله رسید فرمود  
 تا در آن نوبت آباد قصری بسازد و رفیع ساختند و روزیکه اموی است افتاد از آبگرفتگی  
 حمل نقل نمود در قصر بخت تمام بر سنگهای دولت یکم زده بساط عیش و نشاط بگشاید  
 و آنروز را نوروز نام نهاد و بعد از آن مجوسان عجم نوروز را عید گرفته و خلایق عبادات  
 ساختند و از آن عمارت چهارده ستون با قلیت هر یک از آن سرفراک کشیده  
 و کوه ارض را حل آن ناف دریده دروازه انعامت و دو تخته سنگ است هر یک کعبه  
 نسی گز طول و بنیت گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در آنجا انواع مہارت و  
 در فن سنگ تراشی بعمل آورده اند و در شگاف کوهی که نزدیک باصطخر ایلی عظیم ساخته اند پیوسته  
 باد بر آن میوز و بنابر آن گویند که حضرت سلیمان باد را در درون آن سبیل حشر  
 کرده است که به باد و متقاومت نتواند کرد و بیضا در آن منہ سابقه شهر معروف بوده بعضی  
 گویند که کتبت است بر تعمیر نگاشته و برخی اعتقاد دارند که یونان فرموده حضرت سلیمان برای شهر  
 از سنگ سفید نهاده اند و در حد و دامن غار بوده در سنگ که آب گیاه از رغایت صفوت  
 و نهایت حضرت داشته از رغایت لطافت آب و هوای او و گرم و مود و یابند و شسته میوه  
 کمال شادابی و بالیدگی حصول می آید چه وزن هر آنه انگور می در شغال بوده و نوعی  
 از سیب هم می رسید دوران و شبیه بوده اما آنحال آن مرغزار بر طرف شده و بدل آن  
 در باره مابلعل آمده و از نیکوترینی در رغایت سفیدی دارد و بیضا میگویند حسین بن منصور  
 حلاج از آن شهر است کارز و ن جان بزرگ و طراوت است در فصل بهار آن  
 و نور گل و لاله جای لایق جام و پیاله است و آن شهر نازک و قبا و بن فیروز است

مولانا جلال الدین از دوران که قریه است سن اعمال کارزون برخاسته اند جان از برادر  
 فارس است و قبادین فیرزا آشور را بنا کرده در نزدیکی آن شهر نهیست و برین شهر علی بن  
 کیطاق و عرض دیابین و و پایه پل یکصد و ششاد و در عت و در انقطاع مقدر و ونیزه است و  
 در آن شهر حاجت که پایان آنچه بر میان نامعلوم کرده دریافت نشد و از آنجا به آن مقدر آب  
 قبی از اوقات میجوشد که طاحونه بر آن میگرد و و جائیکه حضرت یوسف را در آن نداشتند نام  
 و مردم زیارت آن میروند سیرم موضعی است میان اصفهان و شیراز و در آنجا چشمه  
 و اگر در موضعی ملخ افت رساند شیراز آن آب برگردند بشرط آنکه آن طرف را تا رسیدن مکان  
 مقصود بر زمین نهند و حال آن آب باز پس خمبند پس جانوران سیاه که آنها را سار  
 گویند و این آب این نامها هم بکنند عجیب آنکه از پیرقان هیچ یکی در حوالی آن نیست شیراز  
 همیشه دارالملک سلاطین سرفراز و محل توطن خاقان لازم الاغراز بوده و کسب افت آب  
 هوا از باغ ارم آستینی و از روضه رضوان کنایه است و این بقعه را محمد قاسم ابن عقیل بن  
 حجاج از سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاد و شیراز بوست و ساحت و تکلف آبیه و عمارت  
 الصاف دارد و در بذرهای آنجا اطعمه لذیذ یافت مثل مرغ بریان و آتش ناسج و آب لیو  
 و غیره و در زبان عضدالدوله دیلمی عمومی موفور بهرسانید و سوره و پاره بگرد شیراز نباشد  
 و از دحام خلافت مرثیه رسید که لشکر را از جای نشستن نماز بنا بران عضدالدوله نزدیک شیراز  
 قصه نهایت تکلف موسوم بقباخند و چه سکونت سیانیان بگرد و مشهور بسوق الاغیر گرد  
 اما اکنون آن موضع خراب است و ملک شرف الدین از پنجمین تجدید برج و باره آن نمود و در آن  
 نیز در غایت اعتدال است اکثر انقذات جریان می یابد بهترین انکار از اوقات شهر و

آباد است که رکن الدوله حسن بن پویه ویلیی احداث نموده در شیراز بقاع خیر مثل مساجد و  
خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمر بن ابی صفار است از کرامت  
گویند بزرگترین مسجد از اولیای خالی نیست و پشته اش که قبر بزرگ است و مرورش آید و  
احرار و بن و زرار بسیار صحبت نمایند آرام دارند که ایام بخت ماه روز در جای بسیار بزرگ و  
بفصل گل که دور ساغر پیمان می باشد کسی در خانه می باشد مگر دیوانه می باشد و  
بهترین جامای شیراز مصلای است که اکثر سیرگامان در این ضلع واقعه و دیگر سیر خلیجان است که  
از سحر تا کوه در آن که قبر و فرسنگ است و تمام باغات است و در آن فیض آید پنج نوبت و ماه  
هوام موسی کاظم رضی الله عنهم در شیراز و وقت که بر سر قبر بزرگ عالی ساخته اند و در آن  
بسیار وقت کرده اند و در آن که سیرنگی شیراز چشمه است و موسوم باب چای است که در فصل با آب  
آب چشمه خاصیت جالب می بخشد و در آن ایام مردم بسیار با نموضع نموندند و در صبح و  
شام از آن آب استفاده دفع فضلات نمایند و طرفه اینکه در وقت خوردن باید که در  
دل گذاشت که از منفار علی با افضل دفع خواهد شد اگر هیچ گویند نفخی و رنگم بدینود که بیم  
باشد دیگر فضلات دفع گردد و در عجایب البلدان مشهور است که در طرف ولایت جنوبی  
فارس صحرایست متصل بقبر و قبر جاسپ حکیم آنجا است و بر بالای قبر این باب را رخت اندازند  
نکه باده از آنجا بگیرد و راه کم کند و از انصحر بیرون نمیدانند رفت مگر و فیکه آن باده بجای  
نهند و هر صاحب منصبی که سواره اند و آنجا آن قبر بگذرد البته بیم و انسال مغرول شود و یا  
بمیرد و در زمان سلطان محمود و خانان شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود و زده سواره از  
حوالی آن قبر میگذاشتند و آنش گفتند که مناسب نیست که راه را بگردانیم و بیاورده اند

از قبر حاسپ گزیریم التفات بالشخص ناکرده گفت نه امیر فسادات العجم پنهان سواره بگشت بهما  
سال وفات یافت و پیاو لیا و شعرا و فضلا شیرز خاست اند که تقد و اسلامی نهاد و قمر  
می باشد شیخ ابوالحسن کرد و پیاو ابوالعباس احمد و بنابرین حسین و شیخ عبد الله خفیف و  
شیخ موسی و شیخ وزیر بهان و شیخ ابوبکر و شیخ نجیب الدین علی غریب و عبد الرحمن  
قدس الله سر و هم من مقله که خط ثلث از خط کوفی استنباط نموده در تاریخ یافته اند که  
که جمیع امم کتابت از شرق تا غرب از عرب تا عجم در تمام رجب مسکون و از ده نوع است و  
ان عربی و فارسی جمیری یونانی سیرانی و عبرانی رومی قبطی بربری هندو و غیره  
و از فضلا نصر الدین بن عبد الحمید مترجم کلید و دمنه و شیخ مصلح الدین سعد و مجد الدین  
همکرم و مولا قطب الدین قطب محبی و فضل الله و ضا و خواجه حافظ و ابوالحسن خلیج  
الحمد از شخصی قدیم است و هو الایق دارد و مردم نیک از انملک بسیار برخاسته  
مثل مولانا جمال الدین حسین مولانا علاء الدین و مولانا عبد الغفور شاگرد مولانا  
عبد الرحمن جامی و مولانا مصلح الدین و غیره خورستان ولایت پیرت است اما  
هواش ناخوش و فاسد است و حدودش ولایت عراق عرب و کردستان و بر  
و فارس پیوسته صاحب طبقات محمود شاه می آورده که در ۸۴۴ که چهار صد و چهل و  
چهار در خورستان و توابع آن نزله بوقوع آمد که خلق کثیری عرضة هلاک شدند و کوه  
منفیج گشت از میان آن کوه نردبانی ظاهر شد از کج که گویا در میان کوه پنهان کرده بود  
از امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نقلست که در حال از طرف منتهای  
برآید و بر مقدمه و مردی باشد مهران نام که اصل وی از خورستان بود و همه

خراب کند مگر کفندینه و بیت المقدس فتح اتولایت اچنان نوشتند که ابوسیر لهجنه  
 ناطق بالصواب عین الخطاب رضی الله عنه لشکر بر سر فرمان که حاکم آن اصرار بود و هر  
 نفیق فقیق گشته همراه وی بدینیه شافیه ابن بکاطیه گویا کرده سجادت ملازمت امیر  
 المومنین فایز شد و روایتی اینکه خورشید باجیس سخی حضرت ابو موسی شهمی رضی الله عنه  
 صورت تسخیر یافت و دراز منته سابقه انوار از ملک معظم خورشید ساپوده آورده اند که  
 که پیرانی در انجا مقام کمال بقدر عقل خود نقصانی بیند و باعث بادیش از شیر بابکان  
 بوده شوش از شهرهای شهوه خورشید ساپود این المقنع آورده که اول سوریکه بعد طوفان  
 بنامند شوش است و ساسان بنو از ان تعمیر کرده حضرت ابو موسی شهمی رضی الله عنه در زمان  
 نشان فاروق اعظم از شهر رافعه نموده و سیصد خزینه در انجا بدست اهل اسلام افتاده پس از ان  
 بخانه رفت و یکده برده بر خا آویخته اند و مردم به سجده نمازت بینماین چون قصد درون رفت  
 کرد خازن گریست و گفت که در انخانه مالی نیست مگر تابوت و نیال که معبد با چون روزه  
 سیری دید شخصی را بن خابیده اصلا غللی در جسم و راه نیافته ابو موسی بفرموده فاروق  
 اعظم رضی الله عنه را نیال را بر کناری دفن کرد و بعد چپک آن قبر زیر آب آید و گویند  
 آن مایه را کسی صید کردن نمیتواند و هرانی که در آن شپه بود مایهیان آن التفات ننماید  
 عسکر مکرّم شخصی با نام بوده ابتدا لشکر بن طهمورث دیوبند در انجا شهری بزرگ  
 بساخت و انرا لشکر خواندند و بعد از چند گاه ویران شد شاه پور و الاکتاف  
 بجای دید عمارت فرمود مورچ شا پور خواند کرت دیگر و بویرای نهاد و مکرّم جن که  
 از جانب حجاج بن یوسف شافیه رفت و فرخ زاد را بکشت ان شهر را آبادان ساخت و موسوم

بسکر کرم گردانید شرب و شکر عسکرا نام بوده گویند و قی از نقل شکر طم بسیار بهم رسیده  
 باعث خرابی عسکر گردیده شکر مذکور شدند الحال خرابی اند و از شهرهای سابق خود  
 که الحال آباد است در قول است و در قول از اینیه اردشیر بجا نیست اگر چه شهر کوچکی است  
 اما اضافات آن بسیار است شامی و وسطان و او قیر معوراند و در حوالی آن مرغزار است  
 نیم فرسنگ و نیم فرسنگ که در تمام گرس خود رو است و همدین حدود دویجان اند که بنابر  
 زمین درخت گویند و شگوفه آن زرد باریقا است اما ممره نمیدهند ششتر بعضی  
 و بعضی تبستر نموده اند دارالملک خورستان است مولف هفت اقلیم می آرد که بنا  
 کرده شاپور بن شاپور است و صاحب نهت القلوب می نگارند که نخت هوشنگ است  
 اقامت کرد بعد آن اردشیر تجدید در آبادانی انگوشتید لشکر بکار نهر الشرفان بر روی  
 بلندی واقع شده و قلعه اش در غایت حصانت و محکم است و از بجان آن شهر حضرت پیل  
 عبدالله تسیرت کرمان ولایتی است وسیع و بی پایان شهری آن کرمان و غربی آن  
 فارس و جنوبی آن بحر فارس و شمالی آن خراسانست و کرمان بن فارس باعث آبادانی آن  
 گشته اما در گزیده مسطور است که چون اردشیر بابکان بر ملوک طوایف دست یافت و متوجه  
 کرمان گشت و در انجام روی بود بهفتواد و قصه کرم بهفتواد و تفصیل در شاه نامه مذکور است  
 اردشیر محکم انکرم را که باعث اقبال بهفتواد بود لقبش آورده و سلاط گشت و بعد از آن  
 تنیه گواشیر را که سالها دارالملک کرمان بود و سپاهت و از کنار دجله بغداد تا رود جیحون  
 گرد و محمد اند که مستوفی در زبته القلوب آورده که کرمان و و شهر دار و آن شهر را  
 معتدلت و شهر کلان آن صرف و سپهر جالبست و بعضی ولایات کرمان خروا و



ماه بارید بود و در حوالی کوه پامان پشته است که خاک آن را مردم غرض سبایون بکار بند  
 و در عجایب البلدان آمده که در جبال کرمان سنگهاست که چون آتزا بهر هم رسانند بدان آید و  
 ایضا سنگیست که چون بهر هم میوزد و صاحب بموعه نواد می آرد که در کرمان نوخیز در  
 است که چوپا و آتش نسوزد و در اینجا معدن آتیا است و مردم نیک آنجا بر خوار شده اند  
 مثل شاه شجاع و ادا و آلالتین و امام شمس الدین محمد طایب از شهرهای مشخص که است  
 و آب و هوا خوش دارد و قلعه اش در نهایت استحکام است و خواجود و عارفیه در اینجا  
 سستیان ولایت است که حدودش از خراسانست تا مفاره کرمان و جانب غزنین و طبرستان  
 افغانست و هند در زمره سابقه نوعی آبادان بود که کجی بین با وجود قلات آب بهر  
 دنیا کیلی فروخته شد و غور اسفارد و اول حال داخل سستان بوده و آن ولایت را سستیان  
 نیز گفته اند چه سنجستان بن فارس بهت بر آبادانی انگاشته و زابلستان و نیمروز  
 شعرت دارد و در اول آند پارا سنگری هم خوانده اند و چون عرب مغرب کردند سحر  
 خواندند بزرگترین جوی سنجستان بهر همین است که اکثر از آن کشتی میگردد و در قلمرو  
 آورده که بهرین نه است که بسستان میرود با آنکه بهر رود خانه سردخانه دارد و اصلا زیاده  
 نمیشود با آنکه بهر رود و مرید دارند قطعا نمیکرد و فضلش در بحر زره میریزد و زره دریا  
 چه است تنی فرسنگ در تنی فرسنگ و در میان آب جزیره است مزرع و مردم  
 نشین صاحب مبارکشاهی آورده که در همه سستان همه کوه است بر دشت و شهر و مایه که  
 بهشت برآمده بر آن کوه افتاده است گویند که هنوز زنده است و در و خج و در و یکی بهر  
 و یکی سرخ و گاهی آن مار را ببینید و از عجایب آند یار یک روایت نزدیک و قلع

و آنکوهی است که قریب بثلث فرسنگ بلندی دارد و یک سوی آنکوه را یک روان گرفته  
 در آنجا چند فرار متبرکه است که مردم شهرهای جمعه بزیارت آن مقام میزند و چون بسکوه میرسد  
 و خود را بروی ریگ ماکرده میل پایان میکنند در آنوقت آواز نه نقاره و نظیر آن  
 کوه نوعی پیدایش شود که گویا پنجاه خروار نقاره و گور که را یکبار در خروش آورده اند عجیب تر  
 آنکه چون بپای کوه میرسد هر یکی که پایان می آید تخلص می نماید و بابا بلیر و دوبر و  
 نیک آنملک بسیارند مثل ابو عبدالله سجری و خواجه عبدالله طاقی و شیخ ابو  
 بشری که از پیران خواجه عبدالله انصاری بوده و خواجه معین الدین کهن سجری و از  
 شعرا فرخی و غیره و قندهار ولایت است مختصر و قریب و دره دارد از تاعاش نیک  
 بحصول می پونید و نمند از ضایع آنجا است و در یک فرسنگی فراه کوهی است که آن را  
 بارندگی گویند و دین کوه طاقت از سنگ که دایم آنجا آب بیچکد و مردم در آنجا  
 آمده و عا میکنند و اگر چکب دین باده شود و هم آمدن حاجت اسید دارند و میشوند و الا  
 محروم باز میگردند و ابو نصر صاحب نصاب ضیایان از شهرت قندهار شهر بود  
 استوار گویند هرگاه لشکری آن شهر را محاصره نماید در نظر ایشان شهرت بالا تر از آن  
 نمایند که سیه و دست و در میان قلعه چاهیت عمیق و سنگنهاره کسانیکه در آن خور  
 کرده اند آب آن را جاری دیده اند و رفتیکه از آنجا آب کشند برگهای درخت  
 و شاخهای گیاه بر می آید و هوای قندهار بسیار نیک است و مردم آنجا غنای  
 و اکثری شیرین و نمکین اند و باغی ضبط دول اگر کنم بخوان جهان : از نوش مال  
 قندهاری نتوان : فی صبر بماند آب و توان : ای اهل دل از زبان افغان نقاره

بوده قنیه پادشاه... اکثر سبب باغانش از کما بریز است و یکی از مضافات قنیه پادشاه  
 در بر است که در الملک سوزی بوده که بعد سلاطین خورشید و دیگری بست است که  
 شخصی بطلعت بوده و در آن ناحیت گنبدی است و در آن دو قبر است که این از آن  
 های گنبد سبب باز میگنید و مکرر اسقف آن گنبد را پوشانیده اند و صاحبش نگاشته  
 یافته چنانکه اثری از آن گل و خاک درون گنبد نیافته اند و دیگر مزار شیخ احمد و قاضی  
 و نوقان از قرای بست روزی شیخ مذکور بر سجاده مستقیل بنشسته بود از عالم رفته  
 تا چهار سال بهمن دستور شهید بنشسته بود قاضی آندیدار از کمال شفقت شیخ را تکیه  
 داده غصیب فوات یافته و پس بدی از آل و عشایر قاضی نیز مرده اند ما دام که  
 شیخ را بحال سابقه نشانده اند آن انقلاب دفع شده و چون بعد از قتل پادشاه که  
 سیزدهم جماد الاول تسلیک کرد و یکصد و شصت هجری در مضافات واقع شده مصر  
 جانشین و پادشاهی نادر بنغ... از تاریخ آن خبری دهد احمد شاه و رانی سد و زنی هر طر  
 خراسان پادشاهی یافته قنیه را و ادرا سلطنت گردانیده و قلعه یقینی در آنجا طرح  
 انداخت موسوم با چندینای ساخت و آنوقت آبادی قنیه را بسیار بوقوع آمده و ترک  
 توأم الملکی از تاریخ مولانا ظهیر الدین نقل میکند که در سنه سیصد و چهار در ایام مقدر  
 از خراسان خبر رسید که برجی از بروج قنیه را که شده جائی یافته که قریب هزار سال  
 و دو بود و برنجیر بهم بسته و از آنجمله در گوش بیت و نه سراسر از آنهار قنیه با بود و بر سیمان بسته  
 و نام آن گس بر آن نوشته منباشیر بن سکان و حنان بن زید و خلیل بن موسی و آن  
 نوشته ماسورخ بود تاریخ نوشته هفتاد و هجری و تفاوت فی مابین دو صد و سی و چهار

سال بود آنسر تا آن زمان تازه مانده بودند پنهانی نیز شخصیت از ضمایم قدر از نزدیک  
 بنظر آید و آن را مصر نیز میگویند و مردم نیک از آنجا برخاسته اند مثل ابو بکر احمد بن علی  
 سلطان محمود غزنوی و صاحب سنن کبیر و سید حسین و هر دو بسیار و سید حسن و سید  
 حسین معروف بمیراویسی که هرگز بزرگوار در کشمیر دفن یافته است قدس سریم و دیگر میمنتها  
 که الحال بقدر دیده مانده و جنوب کوهستان سنبل که نزدیک سنبل داور است واقع شده و آن  
 سید و احمد بن حسن وزیرای سلطان محمود و از آنجا خاسته اند عمر بن تحگاه طایفه  
 آل سبکتگین و عظمتش بنایابی نوشته اند که دوازده هزار مدرسه و مسجد داشته و در آن  
 سلطان محمود چنان آبادان شده بود که هر روز ده هزار خر و ارگنچک صیادان شصت  
 می آوردند و غرنین آب و هوای نیک دارد و ادویه مفیده در جبالش بسیار یافت  
 میشود و گردوم و دیگر موزیات در آنجا کثیر است و در واقعات بابری آمده که در آن  
 بستان غرنین و قندار را از آنجا بستان میگفتند چنانکه از اشعار فروسی و فرخی  
 معلوم میشود و بعد از در سکه با بصره و چهل و سه چون علاء الدین حسن غوری پسر  
 شاه که از اولاد سلطان محمود غزنوی بود مظفر گشت بکینه برادر خود سلطان سوره  
 غرنین را مفت شد بانه روزانش زود بانه بام و انعام قصور و عمارات پرداخت و بزرگ  
 عمارت و کسب آنجا فرمان داد و قیوم آل سبکتگین بعد از سلطان محمود و غیاث شکی  
 ستوان بابر آورده بسوخت لاجرم بجایان سوز ملقب گردید بعد از آن بروضه براه  
 نمود نقش او را بغور فرستاد و خاک غرنین را بر مردم غرنین پاش کرده بغیر و زکوة فرستاد  
 آنجا را نیز زکوة و بخون آنها را با خاک غرنین آمیخته عمارت ساخت و از مردم غرنین

حکیم شاهی پیش رضی الدین علی الا بوده و چرخ از توپان پادشاه غزنوی است و در این توپان  
 انچه از چرخ جانی نیست و در آن پادشاه چرخ از آنجا است پیش و در شصت و پنج  
 اناهی گرم دارد و در زمان در ایام در آنجا با فرط بهم می رسند و در پادشاه در صفا  
 مرغونی کدی است از مضامین آنجا نام است و آن تیزی و لطافت در روزین  
 است و در یافت و نیز چاره آنجا نیز در فایده لطافت و تراکت است باده جوی است که در  
 آن برنج نیود و آنش باضم است و لونگی آنجا که مردمان اعلی و ادنی کرمی بنده بنیان  
 مردمان نیز و علی باب از آنجا که بر خاسته اند مثل میان و چکنی و میان مصطفی  
 به هم الله تعالی و نزدیک پشاور لطیف کشمیر قلعه ایست که بر آب بزرگ است  
 در اول این قلعه را اسکندری ساخته بعد آن که خراب شده عیمر خان از امرای شاه  
 بهمت بر بنای آنجا گشت و در آن قلعه را یکسال ساخت از میان دریای و خوار برداشت و  
 قلعه از اوتها قلاع است که کند و خیر هیچ از یک سلاطین قلعه گیر باونی برج و باره  
 نرسیده و کشادون انحصار چون دست و دل لیجان و شوار است و در میان  
 منجیق و غراوه بر بالای آن در ساز کار کنجا و در حد و در پادشاه شصت مختصرا تافضا  
 نیک دارد و بصورت نقدیر در چهره پروازی تبارن الطرف نخسته فرو گشته نکرده و در  
 آفت جان و غارت دل ساخته ملتان شهر است در فایت و لکشاهی و مضامین  
 بسیار دارد و از ابنیه قدیم است گویا اول شخصیت که در هند بنانده لهذا ام الام  
 نیز خوانده اند و بواسطه نیک گرم است و در مردمان آنجا ملاحتی لغایت است او یا  
 و بزرگان از آنجا که بسیار خاسته و مثل حضرت بهادر الدین و کربایی ملتان و غیره

قدس سریم پاک پتن ضلالت سبکدوشی و ساجد تراشی و ساخن حقهای چو  
 مہارتی دارند استان حضرت شاہ فریدنگنج قدس سرہ در انجا است در آستانہ ایشان  
 دروازہ بہت مشہور بہشتی دروازہ از شاہ فرید نقل میکنند کہ ہر کہ یکبار بشہر اسلام دارا  
 از دروازہ سن گذرد بدین رخ خواهد رسید در این ایام کہ این مسودہ تحریر میرسد یکی از  
 فرنگیان برافین انکار کردہ رخت پوشیدہ اراں دروازہ گذشت بعد از ان لباس از  
 بدبر کردہ استخوان درشت اندخت لباس را اصطلاحش اثر نکردہ و فرنگی بجا خطہ این گرامت  
 سلمان شد لاہور از شہر نامی معروف ہند است لاہور و لاہور و لاہور نیز گفتہ اند  
 چنانکہ انہ اشعار شعری باستان مفہوم میشود در عجایب المخلوقات می آرد کہ دو استخوان  
 زندانوی آدمی در زمان سابق در لاہور افتادہ بود کہ یکی را متوطنان آن مکان انبار غلہ ساختم  
 بودند دیگر را قطرہ آب گردانیدہ و در عجایب البہار ان مسطور است کہ لاہور در زمان  
 باستان با وفلا آبادانی و معموری ہزار رستاق داشتہ کہ ہر کہ امرا حاکمی علیحدہ بود  
 و با نام سلطنت چنائیہ بسیار آبادی یافتہ و قلعہ در غایت محکم ہی ہم رسانیدہ از چہ آن  
 سلاطین فقط شاہجہان بادشاہ مسلخ پنجہ لک و پیر عمارات انجا صرف کردہ و ان  
 اکبر شاہ و غیرہ مرئی نیت و مقبرہ چنانکہ بادشاہ کہ شاہ درہ مشہور است نیز نزدیکی  
 دارد و در انجا در فن سنگ تراشی نہایت بسیار بکار بودند و نفس شہر مسجد فرید خان  
 نیز نمکائی با نر بہت است و در یکفر سنگی لاہور باغ شاملہ از نیز جانبی خوب و عمارت  
 مرغوب است آب آن باغ از دریای لاہور از حوالی کوہستان جدا کردہ آورده اند و فوا  
 نامی بسیار آبشار دارد و شہر لاہور بعد انقرض سلطنت چنائیہ از دست بر

سکن اطراف بسیار خراب شد چون بخت نیک نام یکی از قوم سکنان که از توابعان گرد  
 ناکت بود به حکومت بنیلاهور قدری آباد گردید و قلعه و روستای تمام در زیر خانه نام  
 مردم آمدند و بیرون بدستور ویران بود چون درین ایام در شانه کهنه بر دود و صد شصت  
 و دویست که لفظ اقتدار قومی صاحبان اگر نیرازان خبر رسیدند لاهور تصرف اولیای دولت  
 کپنی انگریز درآمد و خوار نشاندند پس شمشیر صاعقه بآبها دران نامداران ساخت ملک بر  
 طرف شد و بیرون شهر نیز روز بروز در عمارات و طرح بازارهای افزایش یافت  
 و فوراً تشنه و کثرت امتعه و سایر ضروریات از شهرهای دیگر ممتاز و مستثنی است خبر  
 آنجا بلی و جلالت اقتدار میر که فخر و غنی و متغنی از ان بهره مند میگردد و هندو و  
 سالی دو کرت بجهت می پیوندد و تمام سال کفایت میکند مردمان نیک از لاهور بسیار  
 خاستند و علمای دین و دیانت و اولیای باکر است بسیار در درگاه آسامی آن خبرگزاران  
 دفتر سیلاب لکوت بنا کرده سلطان مخدومین سام است قبلین از بنای  
 راجه سالیا بن است و مردمان دانشمند و جتلا در آن زمین بسیار نشو و نمایافته اند  
 امرتیه پیشتر و بهی بوده از تعلقات و تالیه چون سوداگران کشمیر و پنجاب و سیوه و دیار  
 روز بروز آبادانی یافت و صورت شهری گرفت الحال بوفور امتعه و قماش و داور و سوار  
 نظیر دارد و سبب سکونت ارباب اسلام ساجد بسیار بهم رسانید و رواج تمام گرفته است آب  
 در نهایت عذوبت و لطافت است و کندنش در نهایت ملاهت لیکن باولیا و علماء و فضلا  
 چوایش ناسازگار است و از مضایق لاهور کویت موسوم بنگر کوٹ و نگر کوٹ  
 قلعه دارد چون دعای مطلوبان بفلک رسیده و بر دامن این کوه سپهر شکوه گنبدی ساخته اند

و در آن گنبد سنگ پاره است از تکلف ساده و صخره اش به صورت افتاده و اهل هند با  
 یک پاره اعتقاد است از آنکه محکم تر در سالی دو بار نهرا را نهرا آدمی بعزم طواف نمک  
 در حرکت می آیند بعضی زبان خود را بدست خود بریده زبیرستان آن مکان دفن میکنند و  
 کوه بر شمال هند واقع شده و از نگر کوٹ تا کوچ که اقصای ولایت بنگاله است رینند  
 که هر کدام سه چهار روز زمین در تصرف دارند و در زبان دین با اهل هند متفق اند که  
 سابق هندگو یا تحقیق این کوهستان کرده اند و یک لک به بیت و پنجره کوه متصل به کوه  
 یافته اند از پنجه اهل هند آنکه سوا لک بریت میخوانند و همین کوه است که انبات  
 ولایت خداسیده و همچنین از هند گذشته و بنگال و بدخشان و خراسان کشیده و از شمال  
 نیشابور گذشته بری و قزوین و طبرستان فته چنانکه در تحت مکه مظهرهای بدان کوه کرده  
 و کشمیر و تبت در میان این کوه است و آب بسیار ازین کوهستان در میان ولایت هند  
 جریان می پذیرد مثل سبلج و بیا و وراوی و چناب و بهت و نیلاب و این آب با دست  
 بلیان بکیر پیوسته در حوالی بنه لجان میریزند و ایضا آب گنگ و چون و است  
 و کوهی و سد و هم ازین کوهستان برآمده و همه یکبار در ولایت بنگاله به محیط متصل میشوند  
 شهرت خور و مضافات خوب و باغات مرغوب و بسیار بزرگان و علما از پنجاب  
 در پادشاه بنیه قصبه بود و الحال چون محل اقامت سرداران انگریز شده آبادانی یافته  
 شهرت پیدا کرده و شهر منهد که بهترین و نیر تقیر کرده اند سابق داخل سامانه بوده سلطان  
 فیروز شاه آنرا جاساخته سرکار گردانید و حصارهای و پنجابا فرمود و موسوم بفرور آباد  
 و شهر نیر بهت و مضافات و لکسا داشته و دمانش اکثر ملا و کاتب بوده اند و بعضی

با بیت  
 در پاره  
 در پاره  
 کوه را گویند

و

و



مصوری مهارت داشته اند چون در زمان سلطنت فرخ سیریندیشگاه زیگهان گرجات بهم  
 رسانید و بر سر سندانخت و آتش را با اکل خراب ساخت و بنش قبور در پنجایک کرده نام  
 و نشان از آنها گذشت فرار شیخ احمد سرسندی در نجاست و شیخ در کابل تولد یافته و چون  
 بسین رسید و در سر سندانده میدان بسیار بهم رسانیده و در جای طریقه حیدیه خود در سر  
 مشغول شد تا دو گذشت هائسی در چهار فصل وقت در زمان سابق بجای بانام بوده  
 قلعه استوار داشته وقتی که یکی از مضافات هائسی صورتی را چهار کرت وضع عمل شد که در  
 کرت او را چهار ایوب و آدم و هشتاد و پسر و قید حیات مانده صاحب بنین و نبات شدند  
 شیخ جمال الدین خطیب از خلفای گنج شکر و شیخ قطب الدین سنوار از خلفای شیخ نظام الدین  
 اولیاد پس از سر هم از ان زمین اندانیا به شهرت مختصر سینه بان خوب ارمایه  
 های آتش خون اشک چشم عاصیان شورش از زمان تسلط رضای ایگریز چنان  
 شده و قدسی آبادی دارد و هجرت سیر اگر چه شهر مختصر است اما آبادی تمام دارد و  
 ساجاتش هم از مهارتی خالی نیست در زمان سابق تجمه بزرگ داشته و در پنجایک  
 موسوم بگر سوم که محققه فیه نهان بوده و آنرا با انواع جواهرات شین مرقع کرده بودند  
 و عمارات کهنه و راغملک بنیت تمام بوده که آثار و علامات آن باقیست و از بسیار معجزات  
 شنیده شد که از اطراف میدان آن اثر و مایفت میشود و آنرا از عظم حبه آن سی روایت کرده  
 زیاده تر از پیش ندیده لیکن هیچ جانداری از آن متضرر نشده است و در تانیه حوض  
 که آب بلان و شهر و آن جمع میشود و آنرا اگر گیت گویند معجز بر همه است اهل هند در رو  
 کسوف و خسوف از اطراف و کفاف چه غسل بدین حوض می آیند و از روطلا و نفع

و قنده و جواهر آنچه دست گشت شان بمن میرسد و آن عوض می اندازند بانی است  
 جامای معروف است متوطنان آنجا قنده کار و گریانیک و زید و شیخ شرف الدین بوعلی قنده  
 در آنجا دفون است اصل ایشان از عراق است با شصت و سه تیر و بامولانای روم صحبت  
 قدس الله سرهم و علی از شصتی قدیم است همیشه دارالملک سلاطین عظام و مرکز دایره اسلام  
 و محیط حال فضل و ماسن فصاحتی کامل بوده و در اهل هند آمده که شصتی دہلی مہرولی نام در  
 و نہایت آباد بوده بعد از آن نوعی خراب شد کہ مسکن خوش و زیبای گردید تا آنکہ در سیصد  
 و چہار ہجری باز آبادان گشت و قریب یکصد سال در آنجا کن ہندوان کار فرما بود و در  
 پانصد و شصت و ہشت ہجری سلطان قطب الدین ابیک غلام سلطان معز الدین سام  
 کہ اورا سلطان شہاب الدین نیز خواندہ اند مفتوح شد از آنوقت الی یومنا ہذا ہندوان  
 دیگر بران مستولی نگشتہ اند و ہمیشہ در تصرف سلاطین اسلام بودہ و چون در آن ہجری  
 محمد تغلق شاہ بای تغلق آباد نہاد و آن آبادی دہلی کہنہ با بخطاطر رسید و در  
 شصت و شتا و ہشت ہجری با تمام سلطان جلال الدین خلجی دہلی نو بنا شد و چون برآ  
 جون واقفہ در غایت آب و ہوا الطاف و صفا بودہ با الآخر در زبان شاہجہان  
 نزدیک دہلی نوشتہ شاہجہان آباد بنا یافتہ کہ الحال دارالملک است و از دہلی کہنہ و نو  
 نامی باقی ماند الحال قدری از خصوصیات دہلی نوشتہ شود بعد از ثمنہ از کیفیت بنا  
 شاہجہان آباد نیز تحریر می آید بدانکہ در دہلی کہنہ مسجد مسیحیت مسیحی قوت الاسلام کہ ہزار  
 ستون سنگین در آن مسجد بکار رفتہ و در ہر یون مسجد شمارہ ایست کہ از کمال رفعت ہم  
 کہ بقدرت بالا رفتن بران نیست و در این شمارہ ہشتاد و قدم و ارتفاعش پانصد و

[illegible]

ز مالات مذکور قبل خصوصیات آن شهر بایست که بعد از اقصیت مجلدی بزرگ از عهد  
 نونان برآمده و آن یک بسیار و بسیار از دلی خواسته اند مثل سید محمد رضوی بن علی المشهور  
 شیخ نظام الدین قلیاقدس سوره و خیر و خواجہ حسن و خرمجالی و شیخ علی بن و غیره و بنا بر این  
 که در ولایت آبادی تمام دارد محل توطن فضلا و از وی که سوره و نو آبادی در اینجا منتقل شده بود و  
 بنای این قلعه است که در شب جمعه بیست و پنج ذی حجه مطابق نهم اردی بهشت در سال دوازدهم جلوه  
 شاه جهانی مطابق سنه یک هزار و چهل و شش هجری بنای آن کند و در شب جمعه نهم محرم الحرام  
 یک هزار و چهل و نه هجری بعد از قضای پنج ساعت انشاید که نورها زدند و هزاران نور از آسمان  
 حکاک و بخار و گلاب و گلاب و گلرین و سفید اقلیم جمع شده عبارت گرم سعی شدند و هر یک فیروز  
 خود آورده بود و بعد از وفات او از جریان افاده یکم شاه جهانی از بزرگترین قدیم و قلعه بنایند و در سال  
 آسایش قلعه از جانب میاد آورده و در آنجا همه شش گشت که تاریخ آن تمام آن عصر معلوم میشود  
 شاه جهان آباد و آن سنه یک هزار و پنجاه و چار است و در عرض شش سال با تمام سیه و لفظ تاریخ  
 و سخی کاغذی مصرع تاریخ تمام این دستور موزون کرده شد شاه جهان آباد و شاه جهان آباد و پنجاه  
 سوره در تیزی عمارت و پنجاه لکبه و پنجاه در تیزی سقف نفه و خاص شهر پنجاه و آوردن جوی و غیره  
 بنیاد و در آن یک قلعه از سنگها و سیمه گرد اگر در شش و یک قلعه که از لال قلعه کونین مخصوص  
 بادشاه است و آن شصت و چهار دروازه و دو در و پنجاه و بیست و یک برج آن بکلمه بیست و دو و چهار و شصت  
 و درین حصانش که در آن است ارتفاع ضلع خندق این حصار که بیست و دریا می خورن یعنی جفت  
 دو اند و در عتبات و در ضلع شش دریا است و در دیگر ضلع خندق بیست و پنجاه و در عمق  
 در آن کف آب و در آن جاری ساخته اند و آن آید و دو جانب بریای چین میرند و در

سنگ نهار و تنقید است تمامی باره و بروج و مزاج و حاضیض و مکنه و تا خاک ریز از سنگ سرخ  
 کشیده اسس نافیه و بگی غالت و لمانه از برج شمالی سمتی شاه برج بان حیات بخش حوام و  
 محل معروف بعلمانه و تسبیح خانه و برج طلائع مشتمل بر برج دیگر عمار انبیا از طرف مشرق و  
 دوازده درع مشرق بایستادن از جانب مغرب باغات و انهار و الاب فیض سرسبز سنگ  
 مطلق و نقش و رنگین منبت کاری عقیق یمنی و لاجورد و شاه نهر در وسط با حوض فواره  
 و دیگر تالاب است متصل ایوان غلخانه بگل باره و سی چهار طاق گویند و یار است بطورچه و فواره  
 گیتی اسقف و حوض مستقر تمام طلائع و منبت کاری عقیق یمنی و غیره گنجه های قیمتی دارد و نهر و  
 گردش آن پوشیده جاریست و سقف آن بنمونه طلائع بند و رنگی بند و می نموده نشو  
 آفتاب ساخته اند و نه کلاه و سپهر و آن شده و تخته یکبار و یار و مجمرش از طلائع مرصع و در  
 آن یک کلمه و بنشاند و پنجاه و پنج خرج رفته در وسط آن نهاده اند و حوام متصل آن مسجد سنگین که  
 بر سنگ گنبد آن مغرق طلاست و از سنگ خام منبت کرده و بیرون روزه و ایوان خاص کتابخانه است  
 و باغ حیات بخش دست است غلخانه و طرف و همیشه طوطی باغ و مویان و لال باغ و در آن  
 باغات حوض خام یکبار و نهر و آب چادر و حوض و گار یکبار و چه از خام که آن آب را گویند  
 بیزید و در لغت و چهار و پنجاه و نیم در عمق و در نهار فواره و لال و بنده و می است و  
 در آن نهر و یکی تالاب شصت و شصت و شصت است که آب عمیق دارد و پنجاه فواره بر کمال آن مشهور  
 و سنگ های عجیب در آن شجر مختلف و میا حین متعلات و آن حوام و درون و بیرون از سنگ خام  
 منبت کاری نموده و در آن چوب و سنگ مرمر و گار و در آن حوض فواره که آب در حاکم  
 از این ایوان چوب و در آن می آید و غلخانه و سنگ محل تمام از سنگ خام بطرف ریاد ایوان و ایوان

[illegible]

و رغه و از بنها نچو دیگر که در مقصد است همین قدر فاصله و بجانب شمالی این چوکه مدی عالی و از  
 تا به سی فنجوی از حد و شصت گز و بجانب کبریا و باری الطول یک هزار و پنجاه گز عرض سی گز شصت  
 و ششاد و کان و ساری و پنج و در هر هزار و کالین جبار و در هزاره قشقه نفیسه عالم و طریف و آلات  
 چینی و عجبی و منافع و نشان و عطاران و بار و کناری و روشن و غیره فراوانست و عجب خاندنی چو  
 بانگ بیکم بطول نهفتند و در عرض و در حد چهل و نه فیض شده به تمام و کمال درون آن گزیده  
 اشجار و ریاحین و معمارت و نشین و قواره و آبشار و حوض و تهرانی چو بر دالاب است و نیز  
 درون شهر و دیگال قلعه صاحبان اگر نیز حوض کلانی ساخته اند منمنی بلال دگی شمشیر جاب  
 دیوار و چار صفت منمن و زین و او چهره با تمام از سنگ سرخ طولا خند گز و عرضا بیست گز بیش  
 از نه می آید و طرف جنوبی قلعه بادشاهی مسجدیت زینت المساب نام ساخته زینت المساب عالم  
 در محل دریا گنج نه گنبد با صحن وسیع و حوض و مناره و او چهره با همه از سنگ سرخ و مرابا  
 آن متصل و بنا جدا بعضی خود و بعضی کلان در شاه جهان آباد و بنا است اکثر از  
 سنگ سرخ کسی تا کنجا بنویسد از اینجا مسجد جامع است که در هم شوال و حسن و بخت و شصت  
 تعمیر یافته هر و پنجاه رتبا و انکار کرده در عرض شش سال خیر و ده گز و پنجاه با تمام و شصت  
 سنگینه و هفت طاق ریف و گردا گرد آن محوطه است که تا مسجدی اتصال دارد و گویا یکیت سواد  
 و طول مسجد بود و در عرض سی و دو گز و در عرض وسیع و فرش آن سنگهای مرمر  
 برابر هم یک قطعی تراشیده اند و در مناره با ارتفاع پنجاه و دو گز و سه دروازه کلان بدو قلعه  
 و کرسی مسجد و از ده و پنجاه زین از زمین بلند است که هفت دروازه است که بای مسجد و ده دروازه  
 الاچه و از سنگهای مرمر با خط او مداحی است که مرمر و المان و مسقف و چهار آن سنگهای

و فرستاد درون مسجد بطریق جائی که از محرابی از سنگهای مرمر محراب و خطه از سنگهای مرمری ملازم در  
 طرف شمالی و چهار طاق و در هر طاق از مصالح نازک و در صحن مسجد طرف شمال و مشرق حجره و حجره  
 با پنجره های مرمر در آنجا موی مبارک سال نیاه صلی الله علیه و سلم و جبهه حضرت غوث الاعظم  
 رضی الله عنه است که در ایام تبرکشان میسهند و حوض مسجد شایسته و در شایسته است و بنابر  
 از سنگ مرمر مقابل آن در طاق میانه مسجد و برزینهای صحن کرسی مطبوع از سنگ مرمر  
 منصوب و تاریخ اتمام مسجد نیز در مفهوم شروع قبل از اتمام مسجد شاه جهان متبرک است  
 بتخانه های عظیم و متولد کردن بادی است که بنود او را محل حلول الهی میدانند تعالی الله عن ذلک  
 سلطان محمود غازی چهار صد و نه آتش در خطه تغیر رسانیده آنجا یکت بر زمین که بنود او را  
 مقابل طلایه و آتشگاه و یا قوت کجی یافته که چهار صد و نه آتش مقابل فلان شد و بهین دستور  
 سلطان هفت باب بصله نهم بتخانه میسند سیه اجه جبال را باز کرده نفر لب برادر  
 بنهر نفر دیگر بقتل رسانیده و حامل گردن جبال کیصد و دوازده نفر و دینار قیمت دروغ  
 قنوج و انهرام زند و فتح قلعه گواخار نمود و با الجمه متبرک دارالملک حکام بوده چون در  
 نزویکی اکبر آباد پای تخت گردیده در آبادیش فتور واقع شده و در آنجا سیه سنگین  
 برادر مسجد لاهور در شانیه بکوه و نهاد و یک در عهد عالمگیر نباشد که این مصرع از آن خبر  
 میسند ع بگو عب البنی خان باله ابن مسیح زیاده و در نزویکی مسجد  
 سلطنت آبادان چون در سده ای سلطنت احمد شاه بهادر چنانی احمد شاه در  
 پنجاب آمده چهارده لکبه روپی که گرفته بدستور اول بقصد حاجت کرده و چون  
 در سلطنت شاه عالم ابن عزیز الدین عالمگیر سیه در شایسته های نیکو ام تسلط



تسلط یافته اراده می فاسد پیدا کردند و در آن کینه را و هفتاد و چهار احمد شاد و رانی چته غنی  
 مرسته باهند آمدن باشان افزوده و لیعهد اتفاق کرده مرسته بار کرده و لکبه سوار جزا بودند در  
 میان پانی پت شکست داد و در روز نهم از پانی پت تا دهللی بقدر پانزده هزار نفر  
 بدو فرج رسیدند و مقدر چهار گروه و پیاده نقدی و جوانان از آنها تبارج رفت و شهر از تبارج  
 و غارت رسید که با کربا و دین مشهور است در زمان باستان شهر با نام نشان بوده  
 و قلعه در غایت متانت داشت چنانکه صاحب طبقات اکبری آورده که اگر در ابتدا از مضافات  
 بیانه بود و سلطان سکندر لودی بهت تبعیر آن مقصود و گدانی و شیر شاه افغان و سلیم شاه  
 نیز سعی را با دوی آن بتقیم رسانیدند و صاحب تاریخ اکبر شاهی و عب القادر بدو فی منتخب  
 التواریخ نوشته که در نهصد و هفتاد و دو اکبر جلال الدین بغرم بنامی قلعه اگر یعنی اکبر آباد  
 تحت مقصود ساخت و بنامی قلعه را باب سنان و سنگ تراشیده و آب بر آورده  
 و بنا بر ضیاع تختهای سنگ با حلقه های آهنی گذرانید و با یکدیگر وصل کرده اند در عرض  
 پنجاه تا تمام رسید عرض یوازده گز و ارتفاع پنجاه گز و خندق آن سنگ و کج بر آورده  
 اند عرض خندق بنیت گز و عمق ده گز را باب رسیده آب چون یعنی چنان گشته و نظیر آن  
 در استحکام و متانت در ولایات کمتر نشان میدهند برای هندستان و در زیان چنانچه  
 ملجا و ناوا گشت مصرع شد بنامی قلعه از بهر زرقاریخ یافتند بعد از جهانگیر شاه شاه جهان  
 در عمارات آنجا مبالغه های کشید صرف کردند و بر بام عمارت بادشاهی تخت جهانگیر شاه  
 از سنگ پوستی و در وقتیکه مرسته های مکرر تسلط یافتند مهاجی او مرسته چون بر آن  
 تخت نشست خون از میان آن تخت ظاهر شد مهاجی را مشاهده اینحال از تخت برخاست

بزرگترین شست از آن باز او جویش را بر آن آن خون از آن تخت زایل نمیشود بلکه بعد از  
 شستن باز بدست و اول ظاهراً میگردد و در آخر حروف ابو محمد حسن که بر چشم خود مشاهده نمود  
 طعم و لون خود تازه از آن معلوم کرد و بعد از چند گاه یکی از مردم انگری چون آن تخت  
 نشست در دم از میانه شکافته دو نیم شد از صفات انگوئی آنست که آب نمک با آن  
 میان شجیه جریان می یابد و در سر و و طفرش حدائق و سرستان و عمارات است و طعم  
 معتقده جلال الدین اکبر پادشاه مسمی بکندره است که در میانیت و بهار از رت قفسه  
 و شاه جهان پادشاه هم بقدر یک کرو و دو لکله و پیله عمارات اکبر آباد به صورت سانه  
 از آنجمله ش لکله و پیله بر مسجد بگیم که از سنگ مرمر درون قفسه تعمیر یافته و سیم می باشد  
 و پنجاه لکله بر وضو رجمند بانو الما طیب ممتاز محل که مشهور تاج گنج است و نیمه عمار  
 دو تخته و دیگر تقاع چون ممتاز محل مذکوره از حرم محترمه شاهی جهان بوفور عصمت  
 و حسن صورت و سیرت ممتاز بوده پادشاه با او محبتی خاص داشت که با دیگر ازواج  
 مثل صفیه صفیه مظفر حسین میرزای صفوی و کریمه شاه نواز خان خلف عبدالرحیم  
 خان خانان این پیرم خان او را نبوده و بنا بر حجت مظفر مظفره عظیم الشان مشتمل بر  
 ارم نشان با گنبد های عالی و مناره های مرتفع و چوپتره ماه بنگله و مسجد رفیع و ایوان  
 های وسیع تمام از سنگ مرمر رخساری نگینهای قیمتی نموده و کارگران فراد  
 تیره بهر اقسام انواع صنعت بحال مهارت در آن بکار برده بنام او ساخته بود چون  
 وفات محل در آخر شب چهارشنبه نهم ذی قعدة ۱۰۳۷ بکبر و چهل و هجری اربع جای متنا  
 محل خست با و از آن خبر می دهد در سن سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز در برهان پور

پدر و آتش و نعل و از آنجا با کبر آباد در تاج گنج رسانیدند و در مقابل دره و ضلع مذکور بر  
لب ریای جمنا شاه جهان بادشاه برای خود مقبره دیگر بهین وضع نمودند که تعمیر  
نمایدین اثنا بسبب اوزنگ نایب عالمگیر گشته شدن در اشکوه ز قوه بفعل نماید  
و شاه جهان پادشاه تا هفت سال و پنجاه و هفده روز منزوی و محبوس بود و در آخر حبس  
شصت و یک هزار و هفتاد و یک وفات یافت بکرم عالمگیری در تاج گنج در پهلوی قبر ممتاز  
محل مدفون شد و بقدر رضای سدید تاریخ وفاتش یافتند و این وضعت تاج گنج اقتضای  
و خوبی دارد که شیاحان منصف میگویند اگر نایب که روز و شب چته تماشای آنظر شود  
از بهین دیدن آن قاعده نباید و زید مردم کبر آباد و هر روز کیشنه بتفریح آن باغ  
بهیات جماعی میروند و بحضور ماه رخاں آفتاب سیار و کش نگار خانه چین و کارگاه  
فرورین است نظم بر بچه سنان طوطی کلام بهی قاتمان صنوبر حرام  
طیجان بهند چو بادام قرمز بموئی که بسته از موکثر فرنگی غزالان بستن وطن  
سمن و صبیحان چیدن بدن و بتبارج دول بازده صف بهیثه مغانه می لعل کیفیت بهیثه  
اگر توبه چون سکند است بیکی غره کافر شش و خورشت اووه بر کباب لب سروا  
طرفی با نام است لکهنو شهری مختصر بوده چون در سلطنت سلاطین جغتاییه قصور  
فتور است بهر یکی از امارکوس نا و لاغیری نواخته بخود سری پرداختند از اولاد نوا  
منصو خان چیدن در لکهنو حکومت رسیدند اما اسم پادشاهی بر نهی اطلاق نشد  
روز بروز در آبادی شهری پرداختند امروز نظیر آن در آبادی و دوفور سامان گشت  
و شرف گشتن می دهند و در خل مالک مضبوط گشتی بجای آور است چون هر کس

علی الرغم دیگری در تحصیل کالات سعی دارد امروز با جماع مردم دانشمند صاحب کمال  
 طرفه سزیمینی است کالی سیر کاریت شهرش بر کنار آب چون واقعه محمدیو هر  
 در سال که عجایب و غرایب بیست و ستان نوشته دارد که وقتی در حدود کالی بسیر میکنیم  
 جماعتی دیدم با ساری پهنه و مویهای تولید که هم طریقه کفر و ضلالت می پیوندند و هم  
 بر جاده اسلام ثابت قدم بودند گاهی در پیش تب سجد میکردند و گاهی سیر بجانب قبله  
 فرمی آوردند و سجد در دست و زانو در میان تسبیح بلب و تشنه بر پشانی اگر آنها را  
 هم سوختن آید میشدند از عی روی می داد هر کدام بخانه خود رفته و ششم در پیش آکا فرمایند  
 آتش در خانه خود میزدند مادر و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن خستایند و  
 و هرگز یاد و یار خود نمیکردند قصبه بلکه ام که سابق سری نگر نام داشتند از قنوج نسبت  
 شمال مال بمشرق بقاصیل بنجر و واقعت و دریای گنگ بمسافت و نیم کرده در وسط  
 آن هر دو شهر میگزید و فصل صحرای است که زن شیر خان حاکم مرا آباد را که شهرند کوزا را  
 اوست و پس توأم زادیکی بصورت آدمی و یکی بصورت مار بود مادرش و را میان مونا  
 نام کرد هر دو را شیر می داد تا مادرش باه بزرگ و قوی شد و بابرادر خویش بازی میکرد  
 نهایت الفت و اشت چون گرسنه میشد نزد مادری آمد و شیر میخورد تا آنکه ده ماه شد  
 او را شیر گاو بر میدادند و او میخورد و گاه در نزد برادر آید باری میکرد و گاه بر پلنگی که  
 او مقرر بود رفته میخوابید بهین طور روزگارش میگذشت تا اینکه روزی بهنگام شام  
 که آمدن او نزد مادر مقرر بود دنیا مادرش بجنس و شخص مشغول شده تمام شب میخوابید  
 روز دیگر بطریق معروف و کنیزکی برای بختن نان بر سر تنور رفت و خواست که خاکستر

برآوردید که میان موناو و شش تن نور سوخته شل خانال پنج کشید و تمام طلای خالص  
 شد که نیکر تخییر مانده نزد خاتون آورد و نیک نگریت تن از ستر آدم طلای خالص  
 دیدند سایر الناس تعجب کردند که این بار از ان شش اضطراب نکرد و همچنان نشسته  
 سوخت پایا که پیش از فروختن آتش با جمل طبعی مرده باشد مختصراً آن طلا در خانه  
 ایشان بود دولت و ثروت آنها روز بروز می افزود و ناشی دزدان در خانه  
 ایشان نقب زدند و صندوقی که در آن طلا بود بردند از آن روز باز دولت  
 شان روی در منزل نهاد و صاحب تارخ کلیات قانون می نگار و که مرا با شخص  
 که از اولاد برادر ما بود اتفاق ملاقات شد می گفت که ما مردم را مار نگر و اگر گرو  
 اثر نکند نه امن العجایب مخفی نماید که هندوستان مملکتی است در غایت عزت  
 و طول متوطنانش اکثریت پرستند و در میان آنها نیز اختلاف بسیار است و بیابا  
 غریب الاشکال و عجیب التمثال از طیور و دواب و سباع و جانوران بی دران بسیار  
 و معاون و نباتات بشمار و چندان خوبی که در آن دیار است و در هیچ مملکت نیست  
 عبدالملک بن سلام رضی الله عنه نقل است که شادی را ده جزو آفریده اند و نه جزو ان  
 بهشت است و یکجز و را به باقی جهان داده اند و یکی از خوبی های بهشت که مسافران  
 احتیاج زیاد و توشه و بدرقه نیست چه در منزل خوراک و علیق و دواب و مرکب  
 گرانبه و محل اشپز و طرخواه موجود است سلسله آمد و رفت از یکدیگر گسته نمیشود و خصوصاً  
 در زیستان که از غایت اعتدال هوا تر و بیشتر است و استیصال لذت نفسانی و  
 تمتع جسمانی آنچه هوای است و او را در بهشت میسر است و در هیچ پاری نیست کسی که

هر نوع گدازند منعی و تکلیفی نیست و از سیوه نامی هند آنچه قابل ایراد باشد نشکر و غم  
انسان و گوید و کید و کتبل و نارنگی و امروس و کرنی و سیر و نارچیل است و اگر  
کیوکه و بهولسمی و سیبونی و گل کوره و رایل چنین است چندی سالی و مریگی  
و هر مرتبه بادت دوام میکند و از نباتات نافیه یکی برگ تنولست که آنرا بان گویند  
مادام تا کسی آن نخورد و خوبی آن در دهن متصور نگردد و نظم برگ پان است  
طوطی شاداب و در دهن لبیک میشود و خواب بی مغز اصحاب مجلس نگین از  
ادای نامی تلخ و شیرین خوردن آن فسان خنجر فکرت و کاشای نقاب معنی بکثر زبان  
زبان سحر برگ لاله نامه زود دهن پیچ و عجب بویانه تازه فوغل و دستداری او  
چون ناز و زجان سپاری او و آنچه از امور غریبه و رسوم عجیب که در هند دین و  
شد و هیچ ملک ندیده و از هیچ کشیده نشد اگر تجربه را بجز بر دار و باعث مال خاطر نازک  
مطالع کنندگان شود و لاجرم بکشته چیده که غریب تمام دارند گفتا کرده شد و شنید  
مرو نیست ناشینه شنود شنیده سخن لذت بکل جدید و از انجمله است که بعضی  
زنان را چون وفات یابد بی وجود و زندگی بر خود حرام دانسته خود را با ویسوز و  
دائر و مجمع عظیم بوقوع می آید و آن لباسهای فاخره پوشیده حامیهایی گل  
بگردن انداخته مروانه از سربلای جان که بس گرانست بر خیزد شخصی صادق القول  
مقل میکرد که در حد و دنگال زنی را آتش این واقعه در خرمن افتاده بود و بدینگونه نگاه  
کر کرده از اقربای آن جمعی در برابر و صف زده ایستاده بودند آن سوختن  
و دای سر شوهر را در کنار نهاد و شمع و آتش بسوختن داد و وجود موهومی خود را

از تنگ و سی بدید یکسر حرکتی که شجر عدم ثبات و وقار باشد از دو دو و نیامده  
 محلی که جسدش را با شش بیک رنگی میسوزند چند زن برابرش ایستاده بودند یکی را از  
 بنام طایفه آن زن متخیر گشته بی اختیار بجانب او روان شد چون نزدیک رسید  
 پیاله که آن محرقه بود با او اشاره نمود که بگیر و آن زن چون پیاله را برداشت  
 در میان آتش سوزان در آمد آن پیاله را مانند گل سوزان دست آن همه زن  
 میزدند و آب گرفته و شکفته و خندان بر گردید و گویند در آنوقت هر که را آن محرقه  
 میطلبید و این حالت و تهور دست می دهد که بی ترس و بیم در آنهمه که می رود و ب  
 ضرر بر می آید از آن زن نقلست که مرا از رفتن در آن آتش و پیاله از دست او گرفته  
 و باز دادن اصلاً خبر نمی و شعوری نبود و در میان اهل شیشه چهار دار که چون آن  
 زن که او را می گویند باشو هر خود را آتش رود و آتش آغاز سوختن آن سوختنی  
 نماید و سینه های غنیب خبر میدهند که اکثر آن بظهور میرسد و محمد شریف نجفی در تاریخ نسبی  
 بمجلس السلاطین نوشته که در کرنا گاه باینکه فقیر شجر سکات متبرار رسیدیم بعد چند  
 روز راجه آنجا که ویرت نام داشت و فوات یا بنقصان نامی در حرم ساری خود و  
 آنها همه در یک ساعت با او در آتش نقد سوختند و در یکی از پرگانات هند جوگی پیدا  
 و خواش سوختن خود در نظر راجه آن محل کرد و راجه آنجا سه روز بسوز و سوخت  
 روز چهارم خلعتی کثیر از ارباب اسلام و عین تمام جمع شدند جوگی اندک و کسوف  
 در بر و کلاه ترک جان بر سر برابر راجه آن غنچه وار لب از تکلم بسته و تر گس صفت  
 نظر بر پشت پا دوخته بایستاد بموجب حکم او فضله گو سفند و گاه و نرم ساخته برگرد

میریختند تا به روشش برآمد و انباری بهم رسید بعد از آن چپ و راست آتش زده بدینسان  
 میکردند تا هر چهار طرف در گرفت و هنگامه گرم شد و وقتی که شمع و آتش تا گلوئی رسید  
 رسید بجانب اجه توجه نمود و حریفی چند بر زبان راند و نیازمندانه سرفرو داد و آورد  
 و پیشانی بر زبان روی آتش نهاد چشم پوشید و در دم در کشید و دیگر جمعی از جوگیا در  
 هند میباشند که در حبس نفس مسکوشند و مواظبت و مراقبت بجای میسازند که در هر  
 چند روز یکبار نفس برمی آرند از آنجمله در بنارس جوگی بود باین صفت موصوفه  
 خان زمان یکمرتبه زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت دیگر لنگر صفت  
 دوازده روز در آتش گذاشته که صلابا و ضرری و آسینی نرسید و ایضا در آتش  
 پنجاب شوریده بود از قید جهانیان آزاده و سودای و عالم کیس نخواهد نه بعالش  
 تعلقی و نه بعالیاش تعلقی عمر با گوشه زمینی شگافته و پهلوی چپ را که مخزن گوهر  
 دل است در آن شگاف نهاده دست از خوردن کشیده و چشم از بخودن پوشیده  
 و بیست و دو سال باین بهیات افتاده بود و در نیت نه پاکشده و نه دست فکند  
 و از غذا بیجوی طعام قناعت کرده و اسماء علم بحقایق الامور مخفی نمائند که در علم  
 و مخارج طول و عرض هندستان در زمان شاه جهان بادشاه باین عنوان بود که  
 طول این مملکت از بند لاهی تا سهلت و دوازده پادشاهی و هر گرویی پنجاه گرو  
 گزی خیل و دوانگشت مساوی الحاقه و عرضش از قلعه بست تا قلعه بروده و ده  
 و پانصد گز و برای ضبط و ربط این سواد اعظم بنیت و سه صوبه قرار داده و تعداد  
 سرداری نموده و دیوان و بخشی با لشکر گران در آنجا تعیین کرده هر صوبه چندین





و تیرام و دوشنبه و ايام برسات است و در تیر اگر بارش نشود هوا همچو خور و او محو میگردد  
 و در امر و دین بار نیست که گاه باشد که در روزی ده یا نوزده یا بیست بار دوبار  
 رنگین پیدا شود و این ايام خوشبای هوا است و استانت از حکمت باله الهوت  
 که در چنگ گرم قیاس است که هنگام صولت گرای چهار فصل منظر و لایات دیگر است  
 باین پنج بسیر و دوالا بر سکنه زندگانی مشکل میشد و در شصیر و اگر چه باران زیاد  
 آمانه بمشبه امر و دین ماه منتهای ايام برسات است مجمل فصل بر شال سه هوا و د  
 اگر بر و باد است هوای رست است و اگر بارش و برسات است و اگر نه هوای تابستان  
 لیکن در تابستان با تقیاس هوای باشد و در برسات و در یک باران نباشد و سیم نوز  
 هوا متکاثف و گرفته میگردد و بر ضمیمه ذراک اهل ادراک مخفی مانند که چون بمواری  
 رفیق توفیق قطع منازل و ترقیم احوال قیاس سیم بیای چوبین قلم نموده شد بحال غنا  
 یکران بیان بسط طارم اقلیم چهارم منصرف می دارد و نظم پر دخت چو فکرم از سیم  
 پر کرد رعل و در جهان درج خواهد که در می نظر گارم خورشید ز صبح چارم بهر مظم  
 من چو لعل تابست با صبح بگو که آفتاب است الا قیاس المربع این اقلیم تقاب آفتاب  
 و سبط معمره عالم و سکن اشرف اولاد آدم است متوطنانش بحسب صورت و سیر  
 افضل اولاد ابوالبتیر صدر افضل و نهر است الا قیاس چهارم از شرق شمال و بلاد  
 چین بود پس برخان بالغ اکثر مالک ختا و ارضی تبت کشمیر و بدخشان و جنوب  
 بلاد یا جوج با جوج گند و پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طحا  
 و امصار کرمان و فارس و خوزستان و از آنجا بحر روم را قطع کند و جزیره قدس و سقلیه

و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد نالبعی و بلاد افرنجیه و طنججه بگذرد و بسا جل بحر  
 محیط منتهی میشود و در اکثر بعضی از مواضع شهرهای این اقلیم بسا درت میرود چون  
 در اقلیم سیم ابتدا بگذر شام و مصر نمود و در این اقلیم شهرهای بزرگ خراسان که غیرت افزا  
 جنانست کرده می شود و فضایل خراسان نیست که در همه روزین عرصه از آن  
 وسیع تر نیست و هیچ مملکت و پادشاهی و عرض خراسان نیست گویند در عهد و  
 عباسی روم با پیچیده بودند ثلث خراسان بر نیامده و مانند شجار و شمار و ریاض  
 و آنها خراسان و در هیچ اقلیمی نشان نمیدهند و ابتدا از مر شاه جان قلم می آید و در  
 جان از بلاد و معظم خراسانست بعضی بر این اند که لشکر اسکنه ساخته و برخی  
 از اینیه شاپور و الاگافش می دانند اما اصح آنست که طهوت بهمت بر آبادانی  
 انگاشت مدت دار الملک سلطان بنجر ماضی انار الله بر مانده بوده چون غرا  
 که بدترین اقوام ترکمانند بر سلطان مستقیم شدند سه شبانه روز لشکر افغان  
 نمود و در وجه طلب عقیدت و فاین و صادره اشرف و اعیان را مواخذہ نموده در سجده  
 تعذیب کشیدند و ازین روی خرابی بسیار بر راه یا و پس از آن تیدرج روی آباد  
 دیدنی بجمعی از هر جانب و او تا در زبان چنگیز خان نوعی خراب گشت که بحالت  
 اصلی باز نیاید صاحب حبیب الیسر آورده که چون چنگیز خان از قتل و غارت بلخ باز پر  
 الیسر کو چکین خود تو لیخان را با پشت مادر از سواران خود بطرف خراسان روان  
 ساخت تولی نخست بمرو رفته لشکر را محاصره نمود و مجیر الملک که در ملک مرا ساطا  
 میخوار از مر شاه منتظم بود و چون باغیر از اطاعت چاره نداشت با پیشکش برقیاس

سپهر ساس نولینان شتافت بعد از آن لشکر خویش را تا مرز توطنان مرو را چهار روز  
 به صحرای رنده یکی چهار صد نفر از محترق و پسران و دختران بجان مان و اوقیبه  
 بلشکریان قسمت نمود چنانکه هر یکی از چهار صد کس حصه رسیده بود که هر یک حصه  
 خود را قبل رسانیدند و سید غزالی این لشایه با چند نویسنده سه شبانه روز بعد از  
 مرو کردند که بینه لکبه نفر و کیس بودند و آتش بر چنان خراب بود تا در زمان میرزا شاهر  
 ابن امیر تیمور گورگان فی الحمله جمعی دست داد و سلطان سنجریانی در محو آن  
 موفور بتقدیر ساییده مدینه جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت و احوال و دولت  
 دارد یکی نویسی که نه و همچنین بانی آن دوم سنجری بود یکی که نه و یکی نو و مرو در زمین  
 همواری واقع شده و توابع بسیار دارد و آبش از مرو رود است که عبارت از  
 مرغاب باشد در و منتهی میشود و از میوه انکور و خربوزه نیک و فراوان در آن میشود  
 اما هوا صی نیک ندارد و بیماری در آن بسیار است و در بعضی جا بای و می کس  
 باشد بر این بنور که مردم سیه تا پستان از غذای آن بیلا قات میروند و بر چهر  
 حکیم اندر نجاست ابو اسحق طالقانی گوید در مرو نشسته بودم ناگاه دیوار کشته افتاد  
 از زیر آن چند سرفروزی بیرون آمد یکی از آنها شکسته بود پندار ریخته یکت ندان او را  
 وزن کرد و من بود و الله سلم و از بیکان و بزرگان آن مکان خواجه بشره خانی و علی  
 مبارک همه آمده و از شعر عماره و کسائی و عشق و فتوحی و غیره اندام و ولایت  
 مختصری است و مردم نیک همواره از آنجا بر خا اند و شت خاوران و مضافات  
 بهشت از اولیا حضرت شیخ سعید ابو الخیر قدس الله سره و حکیم انوری هم از آنجا بوده

باورد بانی آن باورد و جوز ر بوده طعام باورد می خورام شهرت آیات و هوا  
 بدارد لیکن بخش نیست که حضرت فضیل عیاض و عبید الله مهدی و شیخ احمد نصر  
 از انجا برخواستند تا بحسب آب و حاجای نزه و دلگشا است چه شهر تمام و در  
 که در شهر ولایت دوازده هزار چشمه و دوازده هزار چار است و نیز مشهور است که  
 ولی در ان ولایت برخاسته و در نقحات بنظر آمده که در برابر خاقان است ابوالعلی  
 و قاف گور نیست که تربت چهار گصد میرت از کبار شیخان باینجه نسا را شام خورد  
 گفته اند و مولانا سعد الدین قفازانی از ان ولایت است کسی از مولانا سوال کرد  
 که شما از نسا بیاید فرمود اری الرجال من النسا خمس ما بین هر دو هفت است و است  
 و از قفازان شیک به حصول می پیوند و قلعه آن از قلاع معتبره خراسان است و نیمی  
 که محمد خان شیبانی فتح خراسان نمود یک لکه و هفتاد هزار خانه در شهر خراسان  
 چون اسمعیل صفور مردم را ترغیب بملت اهل تشیع داد و در چینی که بغیرم مقابل او  
 محاربه بجانب خراسان و حرکت آمد محمد خان مردم نیک نوازی را کو چاییده با  
 و از شهر کشیل فرمود و انجا عه بطیب خاطر با نجه و دشت افتاد ازین سبب  
 شهر خس رو بوی رانی نهاد و بیست و پنج سال خراب ماند و زبانی که شاه طهماسب  
 صفوی بر عبید الله خان والی توران حیره گردید و صد و معومی شهر شد  
 زمان تا حال آباد است و مردم نیک از انجا مثل شیخ ابوالفضل میر شیخ ابوال  
 ابوالخیر و شیخ لقمان رحیم الله برخاسته اند شیخ بلخ از انبیه کیومرست  
 آتیک کوس آب بلخ آورده باعث آبادانی شهر گشت و انکه عظیم در انجا

بنا نهاد و در زمان غلامی الوای اسلام بدست خف بن قیس خراب گردید و بصره  
 بموجب فرمان یکی از پادشاه بنی امیه که بنام دیگر لشکر اعزام نمود و چون لشکر را  
 غلامان نصر تعمیر نمودند به آئینه بقلعه هندوان موسوم گردید از عمارات عالی مرتبت  
 و به جای بلخ بوده گویند چون خلق نام کعبه عظمیه و شرف و غرت آن شنیدند بر امل از سوار  
 بلخ بودند بتخانه در مقابل و مکاره آن بنا نهادند و بر زیر آن قبهها بسته و علمها افراشته  
 و ارتفاع آسمان را که تصورش بوده چون تخت خلافت بوجود حضرت ذوالنورین <sup>ع</sup> رسید  
 و منور شد در آنوقت خالد برمکی بدستور آبا و اجداد صاحب اتهام به جای بلخ بوده و  
 توفیق شرف اسلام شرف شد خود را جده اسم نام کرد و مردم را از عبادت آن بتخانه  
 مانع آمد لاجرم ملک ترخان پنجم رفته لشکر بر سر وی کشید و او را با فرزندان و پسران  
 رسانید مگر یک پسرش که بر یک نام داشت که نجاته کشیده رفت بعد از چند وقت  
 بجای پدر یکم زود بر یکمان که آثار وجود و سخای آنها در زمان خلفای عباسیه  
 در تواریخ مذکور است جمله از نسل او نیند در حبیب لیس آورده که چون چنگیز خان بلخ  
 آمد آن بلخ در معموری بنشانی بود که در شهر و قریه یکپاره از دو ویست جای نامرجه  
 میگذازدند و یکپاره از دو ویست حمام داشت و از زبده الاولیا و اجداد بوالنصر پارس  
 نقلت که در وقت استیلا و محاصره چنگیز خان مردم بلخ پیشکشهای فراوان بکمال  
 عجز و زاری و اطاعت و انقیاد با استقبال شتافتند اما از شت قساوت  
 قلب آن شقی فایده نداد و نظم و جو چنگیز شد و در خاک بلخ انداخت و بلیا زد و  
 کرد و مانع از ویرانی آن شهر را کرد و شت و خون خلایق زمین گشت طشت

باز تیرج آبادانی یافت امروزشهرست در غایت عظمت و شگرفی قلعه دار و  
 کوه قاف و جنتی چون دریای محیط و مستقر از اوصاف و از میوه و انگور و  
 خربوزه و هندوانه و انشجریک میشود چنانچه مشهورست که چهار بنده باریک  
 شهرست و در حبیب السیر مسطور است که در هشتصد و پنجاه و پنج که میرزا با بسط  
 برادر خود سلطان حسین در بلخ لوامی یالت مرتفع گردانید غریبی شمس الدین  
 نام که نشستن بخت یازید بسطامی قدس سره میر سیدز کابل بلخ شافیه تاریخی  
 ظاهر ساخت که آنرا در زمان سنجری بختی تصنیف کرده بودند و در کتاب مکتوب  
 که قدس حضرت شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه در قریه خواجه خیران در فلان موضع  
 است بنابران میرزا با بسط را جمیع اکابر و اعیان بدانجا که سه فرسنگ از شهر دور  
 بوده شافیه را انوضع چنانکه در کتاب نوشته بودند و گفندی ظاهر شد و قریب  
 میان آن موجود بود و چون اندکی زمین را حفر کردند لوحی از سنگ سفید پیدا  
 کرد که بر آنجا منقوش بود که هذا قبر سیدنا رسول الله علی ولی الله میرزا با بسط  
 در حال قاصدی بهمنان صبا و شمال بهرات خسته تا ده صورت اشتهار شد  
 و نیزه افروز خود بدانجا نبهت فرمود و عمارتی در غایت فصاحت و وسعت طرح انداخت  
 حمام و بازاری مشتمل بر دکانین بنیاد نهاد و یکی از آنجا که به شهر شاهی مشهور است  
 فیض آثار و قفس ساخت و تیرج آمد و شد خلایق بدان غلبه انجامید که هر سال  
 قریب صد هزار تومان کیلی از رنقه و جنس نذر و نیاز تخمینا بدانجامی آورند تا آنجا  
 آن استان مطابق نزدیک و دور است و از بلخ مردم نیک بسیار خاسته اند

مثل حضرت ابراهیم و همام و حاتم و احمد و حمزه و شیخ ابو کوراق و مولانا بهاء الدین و لد و  
 ثمره شجره و جلال الدین المشهور بمولانا می رومی قدس الله سرهم الاصل و از حکما و  
 دانشمندان شیخ ابو علی سینا و از شعرا شیخ ابوالحسن شهید و ابوالقاسم حسن غفر  
 و قاضی حمید الدین صاحب مقامات و رشید الدین و طوطا و امام شمس الدین باقلانی  
 جنجکت و صمیمت و دنیا خیه محمود و آباد است و مرغزارهای نزه و باطراوت و صفا  
 پر صنعت و لازم کیفیت بسیار دارد و سانس صاحب مد فیله اند و اکثر به صفا  
 می برند و حکیم ظریف غریابی اگر چه بفارسی شهرت بسیار است و از خود ولایت بر صنعتی است  
 هرات را از آن متبع بسیار است و بعضی همیشه داخل اند خود نیز میسازند و از مرد  
 سیدالالدین برکه است پیر مقتدای امیر تیمور گویگان بوده و ترید اگر چه داخل مال و ثمر  
 و در آن طرف همچون واقع است لیکن چون از مضافات این قلمست و برین است و  
 شده هر چند بگذران مبادرت می نماید و ترید در زمان سابق شهری با نام نشان  
 بوده چون چنگیز خان بران استیلا یافت نوعی خرابی و بران گشت که از آن گل  
 غیر خاری و از آن گل جز خرمی باقی نماند و الحال بقدر شحیر چینی قصبه آبادانی  
 دارد و آن همواره مروج عالی است و صاحب شوق از ترید بر خاسته اند و علمای  
 محمد علی حکیم و ابو بکر و راق و از شعرا میخاک و اویب صابر از آنجا است حصار کوستان  
 نزه باطراوت است و از فواکه و شمارانگور و انار ب حصول می پیوند و در آن ملک  
 شادمان است و نه خراب که از اعظم انهار آید یار است بر یک طرف اشجیر بران  
 پذیرد و قطره شسته طاق بر آن آب بسته شده و از قبیل خنک آب و دیگر



کرد و کافر همان در محوره و دیهات آن ولایت در جریان آن محملات بود و فو که میوه  
 مقامی نام است متکلف را عاشق بعمل می آید و سپان خلی بن الحارث مشهور است و معروف  
 در شجاعت و کثرت رستم و اسفندیار اند و دارالملکش کولاب است که صغارش در غایت  
 حصانت و استوار است لفظ قلع خوب چو دیوار بهشت است که مبد و مهر بود و از خشت  
 گرد و از آنکه صبا آورده به غایب آنسپای حوران برده و در فیض آن حضرت است که بیشتر  
 سید علی همانی قدس سره در جوار کولاب دیده و آنست چکار دیواری و محفوظه و  
 مردم اکثر زیارت مشرف میشوند بدخشان بکثرت مرام و فور مرام و زیارتی آنجا  
 و بسیاری اشجار و آثار نشان کثیری نمونه قندار است و اهل آنجا کثرت اشجار  
 و نبار لطافت آب و هوا کثرت سبزه و جلک همیشه در صحرا میسرند و اسپان قوم  
 ستم و زیم و مفرخ کغل انگریزان فریب برین خشک بی و چرب بود در میان ایشان بسیار  
 بهر سینه لطمه برش قطره زن لبان سیاه با دندان و صیل برقی شتاب  
 اشقر دیو زاد خارا ستم و غبیرین یا خیرانی دم و موم آهن زنجیری ستم او و خار  
 فاقه زیمی دم او و تار همایش بی افسرده در خش دار اسکندری غورده و اگر چه  
 سوادکن بسیار در اندیاز است اما آنچه ذکر توان نمود کان لعل و لاجورد است که سر  
 لوح نسخه عالم نگین ساخته فخر و دوکان لاجورد و لعل دوکان بدخشان را به زواج  
 اعتبار انداخت چرخ و میخیزد از راه در جوار نام مذکور است که در قدیم ایام کان  
 لعل چون مکان غنما و کبریت همگی نام و نشان بود و آنکه در کوه بدخشان در زبان  
 یکی از عباسیان یازده شهید روی نمود و مصداق و آخرت ارض آنهاست

گردید و در حال آن احوال در یکی از جبال که آثر آتنگ تنگیان خوانند سنگی سفید از آن  
 لعل استخراج مییابد بر صفحه ظهور افتاد چون شریک افصح بتقدیر سپیدن پوشیده  
 ظاهر شد و لعل کلان گاه گاه بندرت بدست می آید چنانکه در شش شصت و سه روز مانده  
 ابریمور و تنیس غیر بدو اشتغال داشت شاهزاده جهانگیر میرزا از کان بخشان قطعه لعل  
 آبداری خوش رنگ بی عیب بوزن یکصد و بیست مثقال و دیگر تحایف ارساله  
 صاحب صوالات لایله آورده که حکیم ناصر خسرو و علوی و قتیق در مواضع دیگر کان برین  
 بخشان بنسیر و حامی ساختند که عجایب عالم چنانکه جامه کن آنخانه مبرعی بوده که  
 بدست او چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند درمی باز میشد و قبیله پید  
 آمد بر مثال جامخانه اول آنکه بر دیوارهای آنخانه هفت حلقه بود و باز حلقه میکشیدند  
 و جام پدید میشد و عالم باین هفت حلقه غیر حامی کس دیگر نبوده و اگر غیر او دیگری  
 میکشید در جامخانه اول میدید و عجایب دیگر هم داشته و همه خانه های این جام  
 نیک جام روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیمت و شان این بخشان از آن  
 سکنه فنیقوس بودند سالها حکومت در آن سلسله بود تا سلطان ابوسعید گورگان  
 سلطان محمد را که آخرین اسلاطین بود بقتل رسانید دولت آنجا عه انقراض  
 یافت کابل از شهرهای قدیم جهان است و شرق آن لغمان و پشاور و بعضی از  
 هند و غربی آن کویت است آنست که مسکن قوم مکرری و هزاره است و شالتر  
 ولایت قندوز و اندراب است و کوه هندوکش فاصله و اقصای جنوبش فرار  
 و لغور افغانست و ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوه است از

اندر جبال که آثر آتنگ تنگیان خوانند سنگی سفید از آن لعل استخراج مییابد بر صفحه ظهور افتاد چون شریک افصح بتقدیر سپیدن پوشیده ظاهر شد و لعل کلان گاه گاه بندرت بدست می آید چنانکه در شش شصت و سه روز مانده ابریمور و تنیس غیر بدو اشتغال داشت شاهزاده جهانگیر میرزا از کان بخشان قطعه لعل آبداری خوش رنگ بی عیب بوزن یکصد و بیست مثقال و دیگر تحایف ارساله صاحب صوالات لایله آورده که حکیم ناصر خسرو و علوی و قتیق در مواضع دیگر کان برین بخشان بنسیر و حامی ساختند که عجایب عالم چنانکه جامه کن آنخانه مبرعی بوده که بدست او چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند درمی باز میشد و قبیله پید آمد بر مثال جامخانه اول آنکه بر دیوارهای آنخانه هفت حلقه بود و باز حلقه میکشیدند و جام پدید میشد و عالم باین هفت حلقه غیر حامی کس دیگر نبوده و اگر غیر او دیگری میکشید در جامخانه اول میدید و عجایب دیگر هم داشته و همه خانه های این جام نیک جام روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیمت و شان این بخشان از آن سکنه فنیقوس بودند سالها حکومت در آن سلسله بود تا سلطان ابوسعید گورگان سلطان محمد را که آخرین اسلاطین بود بقتل رسانید دولت آنجا عه انقراض یافت کابل از شهرهای قدیم جهان است و شرق آن لغمان و پشاور و بعضی از هند و غربی آن کویت است آنست که مسکن قوم مکرری و هزاره است و شالتر ولایت قندوز و اندراب است و کوه هندوکش فاصله و اقصای جنوبش فرار و لغور افغانست و ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوه است از

کابل در یک روز بجای میتوان رفت که هرگز آنجا برف نبارد و از آنجا دو ساعت بجای  
 میتوان رسید که هیچ وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارده تومان بخر تو مان  
 داخل لغمانست که در مشرق روی کابل واقع شده و تا شصت و سه کیلومتر دورتر است و معظم  
 ترین آن تو مانات ننگ نهار است که برنج و گندم و بارنج و کیکه و نیشکر در این  
 تو مان خوب میشود و دیگر تو مان علی شنکست شمال و بهند و کش پیوسته قبر  
 امام نوح در این تو مان است و بابر شاه در واقعات خود آورده که در بعضی از تو مان  
 بنظر آمده که حضرت امام را بلک و بلکان نوشتند مردم آن ناحیه عین را بجا  
 کاف تلفظ کنند غالباً از اینجهت اولایت را لغمان گفته باشند و تو مان دیگر دره  
 نور است و شراب دره نور شهرت دارد هر چه بر روی مایل آنرا تاشی گویند و هر چه  
 سخت سو مان تاشی دیگر تو مان که دره نور است و سرحد کافرستان و قشده  
 و این تو مان تا حد سواد و بجزر رسم است که هر فی کب میرد او را بای تخمه از چهار طر  
 بر دارند اگر آن زن مصد عمل بدی نشده است جماعت بی سعی و خواهش در حرکت  
 آیند و اگر آن زن عمل بد کرده مردم حرکت نتوانند کرد و مگر بدشوار می دیگر از چهار  
 تو مان کابل یکی تو مان نجیل است در این کوستان انار و جلفوزه و دون که حاصل  
 اند از خنک گویند بسیار می باشد و چراغ مردم از طرف ان خوب جلفوزه است که چو  
 همیشه نور میدهد چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوستان رو یا هی است که در میان  
 هر دو دست و هر دو در آن او پرده ایست شعبه بلل شیر که از دختی بد زختی قویست و  
 و آنرا و بایلان گویند و دیگر تو مان غور بند است چون در اولایت کسل نایند میگویند

و از آن گسل بجانب غوری میروند هر آینه بغور بند استخار یافته در غور بندگان نقره و  
 گاجور دست و تا بصل نمی آرند و در میان غور بند و آب باران دو مرغزار است که  
 فصل بهار نصارت و نرسند آن دو مکان کم جایی شان داده اند بابر یا شاه  
 واقعات خود آورده که وقتی ویکی از آن دو مرغزاری و سه قسم لاله شاهه افتاد  
 که یک شمشیر است بدیگری نداشته و نیز آورده اند که در آن مکان لاله است خوب  
 از عالم گسوری که اگر لاله گلروی می نامند و دیگر تو مانات دارد که اگر بزرگ بر یک  
 پرواز و سخن و از آن استخار و استخار دو موضع اند که در لطافت سیم دارند و  
 میرزا الف پیک بن سلطان ابو سعید این دو موضع را سمرقند و خراسان بنخوانده و  
 ازین دو موضع گذشته قریب بیک فرسنگ دره است موسوم بخواجه یاران  
 که از جایی نیکان شهر و مکان است محل اصل خواجه یاران خیمه است که بزرگ  
 چهار بسیار بر آره و برین دیوار خیمه درخت بلوط است و در پیش خیمه ارغوان  
 زار است که از در و سرخ در گیت می کشد و این جنس درخت را از کرات است  
 و رویش میدهند و شکار جایی کابل آب باران است و اکثر وقت در اینجا جالو  
 می یابند و سعید بن خاندان بخاری شکار بو تیمار است که گلکی ساج از آن بصل می بیند  
 و کابل از جمله چهار بهشت خراسان است که عبارت از بهشت و قنار و کشمیر باشد و از  
 خوان عوام فرا که لذت بیشترش بحال و قنار شاه و گدا یکسان بهره مند و علما  
 صالح و فضلاء از آن زمین نرسند این بهر سیه اند و در پیش از غلث و سیم  
 بحر کات طایفه و نشین اند و نکته ای طیر لفاش غم زدا و اند و چین اند

شیخ احمد سرسندی کاتبی الاصل است در کابل تولد یافته چون بسن رسید به سمرقند  
 شتافته و در آنجا وفات کرده و مدفون اند به سمرقند می شهر گشته حضرت شهاب  
 یزدی بزرگوار ابوحنیفه امام اعظم رضی الله عنه که از اولاد نو شیروان بوده و چند سال  
 در کابل گذرانیده بطرف کوفه هجرت کرده و حضرت امام عالی مقام در کوفه بدریا  
 میوه و انگور کابل در خلوت و پایداری با امام است مسیحا این موضوع است از  
 نواحی بامیان در کوه انجشتمه است در شعبه که چون کسی نجاست در آن اندازد  
 بخوشد آنقدر که از عقب و آن شود بکاف و دیگر و پاک کند و نیز در زمین بامیان  
 چاه است که آنرا غورک خوانند و آب برسد آنرا چون نخچیر نشود و قصد  
 کند آب فرو شود و نخچیر را غرق کند و فرو رود بعد از ساعتی استخوان نخچیر  
 اندازد و صوبه که شمشیرها الله عن الافات و التدمیر از مشاهیر بلاد عالم است  
 و الوالاتی است قریب چاق و وسط اقیانوس و اقصای چهارم و اقصای اول نجابی است  
 که عرضش سی و سه درجه است و پهنای او چهار دقیقه و طولش از خمرای خال را  
 یکصد و پنجاه و بیست و نه آن را اهل بلاد خراسان می شمارند و عرض او ولایت طول  
 افتاده از جمیع جوانب محفوظ است بقلع رود سن جبال قاف شمال کوشش  
 بنشین بجانب بلخ و هندستان زمین شمالی تر بطرف بدخشان و صوبه خراسان  
 و جانب غربی تر بطرف بکلی و محل اقامت فاعنه و طرف شرقی منتهی شود  
 بمادی اراضی بت و وساحت طول ولایت آنچیز هموار است از حد شهر  
 تا غرنی بکلی فرسنگ است و عرض آن از حد جنوبی تا شمالی فرسنگ است

اندشت هموار که در میان کوهسار و قشده نهران نهر قیریه و مواضع معروف است و  
 و دشمن فلواتی را قسم درختان میوه داده است و شمارش را اکثر افرجه سازگار و نجوای و تقیای  
 روی شافحات قلاع محکم و حصون منجیه از خیال گردون مثال پیر یون آن عرصه میوه  
 کشیده که مالی آن از تعرض عادی مامون باشند کسی از پرگانه های آنکه زمینداران آنجا متفق  
 باشند با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تبخیر خلعت قدرت نمی یابد معظم راه های آنولایت  
 طریق است یکی بصوب خراسان که بنایت دشوار که از پرگانه کوهها مامون برادر گلگت بروند  
 میسند دوم راه دارد که صعب و قریب است و نقل و انتقال بر پشت مرکب و دوای میسند  
 و مردم آنجا که با نیکار میروند بر دوشن ناخنده و بر جای میسند که بر چارپای بار توان کرد  
 راه های که بصوب هندستان است اگر چه در سابقه دشوار تر بودند لیکن در زمان حکومت طبر  
 کشمیر و بادشاهان چغیای صاف و هموار شدند و راه دیگر بصوب تبت قدری آسان است  
 اما راه تبت خورد خالی از صنوبر نیست چند روزه علف نهدار است که سواری دشوار است  
 که چارپایان تلف میشوند و این بهر دو راه پیشین یکا شغ و خشن و لاسه میروند و از آنجا  
 و ماچین و کشتان و توران و حدود بنگاله و کامروپ میسند و ماچین جنوب و شرق  
 بطرف هند هم راست است اما چندان مسلک نیست و دین محمد و تمامی اراضی مسطوره  
 بر چهار قسم منقسم میشود که زراعت آبی است بالآبانی و گلزار و میوه اریسند نهایی عمو  
 و یاسه برگه و درنده و نترن و لاله و ریاحین و نقشه و انواع گلهادر کنار رودخانه  
 است و در کشتان برف میبارد اما گر زندگی بهوان میباشد بلکه ریاحین طبعیت و یک  
 حرارت غریزی میگرد و و تاپستان بکمال لطافت هوا میگزرد و دود و اموزیدند

منتقل احتیاج مروج اکثر اوقات نمیشود و از ایام بجا روش کوفه چه توان گفت بلا سبب  
 اگر کسی عمر طبعی خود صرف تعریف و توصیف آن کند از عهد عشره ششیر آن بیرون نیاید  
 باشد و در فصل خان که ایام برگ ریزش از ریختن اوراق متبلونه در خان و شگاه تاشا  
 هر چهار فصلش در ندرت و نصارت گرواز یکدیگر برده اند نظم متشابه چهار فصل از  
 تیر و اردی بهشت و بهمن و کس نیست در وی افضل ضعیف و شتاه بی گل و لاله  
 کوه یا صحنه مصنفان جهان و مورخان ایران و توران و شعرا نادره گفتار و فصل  
 الوالدی <sup>در ایام</sup> نقد و نظم و شعر و تعریف و توصیف این بدیه صنایع قادر و قدیر داد و سخنان  
 داده اند که عشره ششیر آن در حق دیگر بدان بوقوع نیامده که اگر کسی با جمیع آن در <sup>حضور</sup> درازد  
 مجتهد بسبوط بهم رسد و هیچکسی از نیمکات لطیب خاطر و خواش دل بیرون نرفته و نمیرد  
 و در شاه جهانگیر دم نزع جو بستند از خواش دل گفت که کشمیر و دیگر هیچ مولانا  
 شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه خوانده میر و حبیب سیر و امین احمد را که  
 در بهشت اقلیم و محمد ابن احمد نگارستان و شیخ عبدالحق دهلوی در تاریخ دہلی و عبد  
 شیرازی در وصف و خاندان شاه بلخی و روضه الصفا و میرزا حیدر کاشغری در  
 تاریخ رشید و صاحب باغ سلیمان و طبقات ناصری و آئین اکبری و قابل نامه و  
 غیره نقد و تعریف این همه داد سخن سر داده اند که میرندی متصور نیست پس هوای  
 معطر و نسیم که بخارا و بهمنه بخور است و هوای او شامه کافور گار فیض آتش جا  
 باوه و چمانه و چنگ و چغانه است و از بهار و رود بارش محل رود و سماع و ترانه  
 لالاش داغ بدل گل خان نهاده و بنفشه اش طره شاهان بی باد و آواز و هرگز

که چشم نگاری جلوه گاه بازینان بینی و هر طرف که نظر بکشای سجده عارفان بای نطم	که باشد باده جان خاک کشمیر	خوشاک کشمیر خاک پاک شبیه
سروايش شک فردوس بین	و هم معنی کجای نجبی هوایش	بر پشت نقبر بر ویرین است
زال خضر جان فزایش	ندید او گاشن کشمیر ز دور	بر پشت خوت است چو مستعد
بگنبد هم درون دم حلیه سا	نیم از باغ و رخس غنیرین بو	نشو قش بر زمین خود را در انداخت
طراوت از فرازش آب در جو	اگر کوه است اگر دشت اگر شهر	پرست از سبز و چشمه و هر
بگویم نکته خوبی که بد نیست	فرود شد از بر خشت یقینش	بر پشت این است اگر این نیست خود
که در دلهای شایطارد و سحر	فرخ خورشید این شایطارد	ز عیش آمو باشد هر کنارش
ز رنگ آمیزی گلهای رنگین	گلشن را چون کفخن جام کرد	بر طراوش و امان گلچین
بهار غنای عیش نام کردند	رساندش از خمر بشته	تا شامی شکوفه سیر کشتی
چو دل شد از روز و دریا	کو لاله بحر و بریز رنگین است	گول افکن از آن سجاده برآید
برآید گریز آب شستن همین است	چکن روزی کند آنی قبارا	ز عکس گل که سامان داده یا
چسبیت شام را با این دارم	حقیق آینه دارین بر پرست	تفاوت سیر که این است از آسم
اگر رستم آن خود منده و	قریب گاه به پیر گدا	پیشش شهر چین از پیروا
بگو با مصرعین شکر گذارد	خراسان چین در دشت و دشت	مسن ز خریده چند نازد
که خود را به خورشید سپرد	بغیر از روز عالم گشت مشهور	ز خاتم در شین شهر شاپور
چو سامان بنارش ساز کرد	ز صفت حسن پر کرد و جهان را	بدخشان لعل با می انداز کرد
بجان آتش و آذر با سپاه	سیاه پناه در صف کرده پنهان	ز شرم و آتش ملک کنوا



همه گوشه لب و طوبی خرامند	همه خوشبوی ماه پاره	سر آفریده بر دین گوشواره
صباح تبان نشان شکوید	لاحت تابان چاشنی گریز	کنند عشاق باز هر کناره
جگر پر دین از تیر نظاره	نهران دل چو پای کرده است	فکنده دام گیسو شست
دوران تنگ در این شکر	نیم ریزه با چون سوسن	خمیر ز نثار صبا پر گشت
نزد آتش حسن فتنه گشت	بهر سوگردش چشم خنکوی	چو آن هستی که می غلط پیر
نگاه سر میا حرف گلو گیر	خوشی از زبان داده بقیر	تغافل بسکه باو بین تیر
نمک چون نمره از دنیا لریزد	نظر سر لاله رویش چو بوی	تشنه خنجه مرگان خنابت
بهرین آفرین عقل و ذکاوت	تبت با جان برستیدن رفته	لبان سیتن این جلوه با
اگرست می پستی بار می اینجا	بهرت سجده از روی نیازت	کون که پیر بر سر خوانت
برای نرسن از باب مستی	از هر سو جلوه برق سبلی	در شهر و قصبات عمارت عالی
بسیار است اکثر از چوب ج	از نه طبقه پانچ طبقه شمشیرت	و عجزات و ایوان و محرقا
و محاربات و فرش اسواق از سنگ	خام و جمیع این شهر باشهرای کفان برابر	سنگ و نقد و خواف و مساجد و حمامات و قن و قنای خیر و کشمیر که تعداد آنچند
خامه و دیو نامه نیت و در نفس شهر	و در جاده و در نهی عظیم حاربت که	مقدار آتش آید تر از دجله بغداد میگردد و آن نهر را در کشمیر و تبت گویند و چون از
کشمیر بر آید چنانکه در معنی اصل و اکثر آن آب از چشمه ویزناک است و از چشمه کلن	نهر و قن و آب طرف سویی فله و آب نهر که از چشمه تار سومی بر آید و از میان بر گشته و چو	و کما در پاره میگردد و جوی را در شش و نهر و دو گنگا که از کوهستان غربی است و قلیلی آب بر

پرنده و به این همه آب در جلگه می پیوندد در میان نفس شش جبران می یابد و آب تالاب بل  
 و جوی کلان است که از جانب غربت میرسد به جلگه می پیوندد و در قصبه ای که تیز و گینه  
 با جلگه ملحق شده از سر کشیم گذشته از راه پنجاب و اطراف پشیا و عجمه کرده با دریا  
 دیگر در حوالی ملتان پیوسته از تخته بدریای محیط میریزد و این دریا را در نفس شش  
 جای بل های چوبی بسته اند و طرف شرقی شش کشیم تالاب است که طرف بل  
 باغات پادشاهی بانها و حوض آب چادر و فواره است این تالاب خبر میرود و مردم  
 نشین نیز دارد و قور و سفاین و در کجاست تماشا و تفریح دریا و باغات درم سیاه  
 الاوقات سسلوک درین است و سیر کشی تفریق بر جمع سوارها و در و در شهر  
 دیگر این روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال و تالاب  
 میر تالاب ماکرم و تالاب پامر و تالاب کلان و در که آب این همه بهای آب جلگه در  
 میگردد و در میان این تالاب جائی آب از زمین آنقدر رطوبت میجوید که بقدریک گنیم  
 در عه طولاً و عرضاً از سطح دریا مرتفع میشود و چشمه ها نشین نیز مثل تالاب های دیگر  
 بزرگ است در میان این تالابها و جویهای دیگر که تیره و سفین مفتوح است و در اکثر  
 اطراف ملک کشیم کرویهای مرتفع و مسطح میروند مثل کرویهای شش و کرویهای شاد و  
 کرویهای و ناگام کرویهای خام پور و کرویهای و اود و پانچور و کرویهای و پور و کرویهای و بیابان  
 با پانچور و کرویهای و کرویهای پانچور که محل غلظت است و کرویهای و پور و کرویهای  
 خاکنه و کرویهای و کرویهای و غیره کرویهای و خور و سیلان باغات مشهوره کشیم  
 نشانها نیست که عادات آن در سنگهای موسی مجلای قد است گرداگرد و در کلا

بانه از آن فواره و آبشار را و آب چادرانها را و خیا بانهها و اسجار و چارهای فلک سپند  
و انواع ریاحین خاطر خواه و دیده پسند در میان وجه تسمیه ساله مانند آنکه لفظ شماله بر زبان  
هندی مطلق خانه را گویند و ما بر زبان مذکور عشرت و غور می است و مطلب و عشرت را  
نیز خوانند یعنی خانه عشرت و مراد و دیگر باغ نشاء که بوفور طراوت و نصارت و نهالها  
و حوض و فواره و غیره نظیر ندارد و باغ نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و  
باغ نگین و باغ بجز آرا و باغ چشمه شاهی و غیره که اشعار شعرا باغ و ثمار مثل کلیم و  
وسیم و قدسی و طغرا و احسن و صایب در قریب آنها نیست و فاطر شده اگر چه  
مضافات کشمیر هر دو ثبت که قلعه لداخ و اسکرو است و دستور و کشمیر و جمن  
بوده لیکن کمال در نسخه باو شاهی پنجاه و پنج محال است که محاصل آنهمه ثبت شود  
کرد و است و بغیر تین و یکمیلی و دار و دو سیال و دستور و کها ششمال و کمال  
و کمال و بانهال و پرونج و راجور و آدوکن و شمشیر که تعیین مواضع ندارند می و است  
محال که عبارت از سی شش برگنه است و بن سمری و نگر سوامی محال میر سحر می است  
سپهر و دو صد و هفتاد و قیر است و خصوصیات و عجایب کشمیر بسیار است اول قماش سال  
که در عرب و عجم و روم و چین بلبن تحفگی و خوش قماش و نرمی و سبکی و دیر پایی و رنگینی  
قماش موجود و مخدق نشاء طرفه ای که یافتند مادر اختراع طرح و نگارگری آن طرز دیگر  
و آینه دیگر و یکار می آید و هیچکسی را بسد گو قرار و منجور و مثلاً اگر کسی صد نفر فرد  
شال در معرض بیاید و هیچ کس با دیگری در طرح و طرز موافق نخواهد بود و هنوز در  
نقوش این باب دستگاه نقوشان با هر مفتوح است و دیگری زعفران است اگر چه در

مالک دیگر هم بدینکاست آثار عفران کشیم بزرگ و بوی حج داد و دیگر از خصایص  
 کشیم که بسبب اعتدال هوا اکثر مردم طبیعت موزون و فکر ساد دارند و خاطر بسبب  
 از آنها بابت شعر خوانی و شوق و تحریر مشغوف میباشند و مردم از طبع روان و نظر  
 سیر شک: خیر تم اینکه سواد دارد و مراعات شریعت در غرض علماء و اعتقاد  
 فقر و فقرآم بود و ادعیه و جملات از سوا اعتقاد در اینکاست بسیار است نظم جهان با  
 بگشتیم همسر به نزدیکم خوش میمیزی و اگر بشنوی بخت بدین و بار و بخت بدین  
 ارم زار آبا و اجداد و مروت سخاو و فانی جز این شخص غفا است با کیمیا تمام کرد  
 کشیم چهره طرف یاقوت و سبزه گار است و پیر از چشمه با و آنها در یاجین متوقفه لالون قسام  
 او بهای نافع در اینجا بوفست و از معادن دو جا کان آهن و مس است بعل و آند و کلن بر  
 فندان سابقه در برگشته کامراج بوده و کان بلور در برگشته و چهره باده و در کوه و جبل است  
 راه بخت و چند جایی دیگر هم در ایام گذشته معمول بوده و در کوه هر یک میگویند که از فرزند  
 و اما صواب آن مستعد است و در نفس شخص نزد یک بایه جایی است که آنرا و شوی بگویند  
 چناری چند دار و شب و مورد آن زمین نمیباشد و دیگر در موضع کر میثور برگشته و چهره  
 که در آواز اردی بهشت چون از انچه آب میخواهند جاری میشود و چون از آب مستقی نشیند  
 بله تحقی میگشت و دیگر موضع بونه ماه برگشته و نیو مکانیت گنگه برای نام خیمه باده شمشیر  
 از حوض آن بقدر پنج است بیاب جریان می یابد و بعد آن تمام سال خشک و خالیست و بالا  
 کوه برگشته لاسنگیت بصورت ماده گا و کوه هر دو هم ماه و درین از هر جای پستان آن گا و کوه  
 آب میریزد و حوضی که در تحت آن گا و مستعد از آب میگویند و در آنقدر که برای ده هزار گاو

کیفیت یکشنبه روز بیستمین حلال است بعد از آن دوازده ماه بی آب است و دیگر در موضع که  
 سوله قطع می‌شود یعنی است که چون در آن بین چوبی خالیده برآرد از آن سوله پنج شش  
 می‌برآید و در پرگنه کامیج کو بهیست بلند درختان و گیاه انگوه سبزه است لیکن اگر کسی  
 یکم گز زمین حفر کند شعله آتش می‌برآید که از آن طعام میتوان نجات و دیگر در پرگنه دیو  
 چشمه است که مردم با متحان طالع در اینجا می‌روند و بسیار قدری برنج با نام خود  
 نوشته می‌اندازند و در آن سقا می‌پوشند و در پنجمه می‌اندازند و بعد یکسال تا روز  
 انقضای آن آب ظاهر میشود صاحب طالع ... سعد را طعام نخته می‌برآید و هر که طالع  
 نحس دارد برنج او بدستور خام می‌باشد و دیگر در پرگنه و چهرن پاره نزدیک سر  
 بخت غار است منزله نام و در پنجمه است که صورت آدمی از رخ بسته میشود  
 و در تمام ماه بدستور ماهتاب در زیادتی و نقصان است هندیان آن را نگ ماهی  
 خوانند و دیگر در پرگنه و رنگ در موضع دؤل گام حوضی است سنده برآید  
 نام یازده ماه خشک میباشد و یکماه اول بهیست روز سله را آخور بخت میشود و  
 تا دو گریه بعد از آن آب از دجالت و نیز در پرگنه دیوه سر چشمه و اسکان نام و  
 بهیست که احتیاج آب دارند جاری میشود بعد چندی که مستغنی شوند خشک میگردد و باز  
 در خریف هنگام بختن شالی که احتیاج میشود جاری میگردد و باز تا بهار خشک است و  
 پرگنه مارش در موضع یوم زده غار است که آرای نام شخصی را گفته و چون  
 آن غار پنج گز و ارتفاع چهار گز است و آنجا کسی ندیده هر چه در آن  
 و دیگر در پرگنه ویزناک غار است و در آن غار پنجمه است که همیشه می‌بارد

اگر احیاناً کسی در آن آید و پاره از پنجه بخورد و خوشگوار است و چون بیرون از زندگی  
 سخت نماند بلور میگرد و دوز یک کوه باران نیز غاریست که روزه هر چند غایت سحر  
 تنقیر سازد با تبهائی آن نمیرسد و دیگر چشمه است در قریه که چون به قدر سبای که در چشمه  
 یک چشم اند و چشمه بون را یک نفس آب بسیار میجو شد و یک نفس آب منقطع میگردد و تمام  
 سال این منوال است و دیگر طرف و چهرین پاره چشمه است که هرگاه بالای چشمه فریاد  
 کنند حباب از آن ظاهر میشود و هر قدر فریاد بیشتر حباب نیز بیشتر است و دیگر در پرنه دیوه  
 چشمه است که در آن چند خوب بزرگ است هرگاه چشمه شود چشمه القدر بتلاطم می آید که آن  
 خوب بر هم میخورد و متوطنین آن خود و بمشائخ این خیال است بنا بر وقوع حوادث می نماید  
 و دیگر در پرنه گویند که چشمه است مسنی که هرگاه تمام چشمه ملو از اقسام ظروف سفالین  
 است هر چند مردم میخوانند که ظرفی از این چشمه را زنند صورت نمی بندد و چون بر سطح  
 رسد بی اختیار از دست رها شد و تحت میگرد و تا رسیدن بقعر آب باز بهم می پیوندد  
 چشمه های گرم در کشمیر بسیار است که غسل با آنها و قلع مواد و اراضی مرضه سودا و  
 و طبیبیه اکثر الانفعالات است و کان نیز در کشمیر است و در پنجه کوه شکر که دوازده ماه در آنجا  
 یخ می بندد و با وصف آنکه در ایام تابستان بپار طرف آن دره نهایت سوز گرم میشود  
 با اجماع عجایب است کشمیر زیاد عازانست که بجز بر سر مخافه لا اطباب بر تیره قدر اکتفا  
 و آب می کشمیر بعد از طرفان نوعی است که در زمان سابقه راجع می نمود و بحال متعلق  
 واقعه در در آنجا حکومت میگذرانیدند در چهار هزار سال و سیصد کسری در  
 تصرف داشتند تا در سال سیصد و هشتاد و پنج هجری رنجین شاه القاطب سلطان

صدر الدین بروست حضرت سید شرف الدین المشهور به بلبل شاه قدس سره  
 اسلام مشرف شد و بعد وفات او همیشه که سلطان شمس الدین ملقب بود پادشاه  
 زیاده بر دو صد سال حکومت در خاندان وی بود خوبی و رونق و آبادی در زمان  
 ایشان افزود و تا در ۹۹۶ هجری هجری شصت و شصت سلطنت مستقر بقوم چکان گردید  
 فرقه چون در نیشابور متشعب بود و در میان کشمیر و ابانم نفاق دست داد و  
 و دانسته ملک اور دست چغیانیه دادند و تسلط چکان یکی نیم سال بود تا  
 در ۹۹۶ هجری هجری دو و چهار به تصرف اکبر جلال الدین آمد همیشه ناظران از طرف  
 سلاطین چغیانیه بکومت میگزیدند و در سال یکیز ۱۱۶۶ هجری یکصد و شصت و شش  
 عبدالقد خان شاهنشاهی از طرف احمد شاه درانی صوبه را تصرف شد و بعد  
 و نو و سال از دست چغیانیه بیرون رفت ناظران افغانه نوبت بنوبت شصت و  
 سال بکبر چغیانیه در کشمیر تصرف و تسلط شدند و در ۱۲۳۷ هجری بکبر  
 و دو صد و سی و چهار ملک کشمیر تصرف سکان از توابعان گرداناک در آمد و آنجا  
 نیز بیست و هفت سال و پنجاه و چهارده روز قری یکی بعد از دیگری بتسلط و شجر گذراند  
 هشتم ماه ذی القعدة و آخر سال یکیز ۱۲۶۲ هجری دو صد و شصت و دو و شصت نام الدین  
 از کشمیر آمد چون پنجاب لاهور داخل ممالک محروسه کفنی انگریز شد صوبه دار از طرف  
 انگریز بکمر لارنس صاحب که خود نیز بکشمیر آمد مفوض به بهار اجه گلاب سنگه گردید  
 و البقاء ملک الهی بعد از وفات بهار اجه گلاب سنگه سرگیشی فرزند اجه گلاب سنگه  
 راجگان جمیع دقت از خورشید بهار را بنده سپید کرد و ام قبال که داد و دهش را و

آئینه حاتم و نوشیروان است و کوشش او سیاهستان بخت سلطنت غلبت  
 و قتل دارد و بسیار بدعات ظلم حکام سابقه برانداخته سعی در اشاعت عدل احسان و  
 اهل کمال و اخلاص نماید و دوازده کار دولت اگر چه در پرورش اهل کمال مگر مگر  
 دیوان صاحب می چشم و دیوان که باید مدام حسنه نصیف امتیاز مستثنی بین الاقوان  
 خود با صاف فضایل تصیف است اهل فضل را با الطبع دست می دارد و با انواع حسان و  
 احوال میگردد و تقدیر و آسایش و علم و ادب و فضل و شعر از بنگار به خاسته و غنیمت  
 آن در دیگر ولایت بوقوع نیامده چنانکه در ذکر آن با کتب نامحسوسه رسید و به قریه و  
 نیست که در آن مرقد بزرگی خواهد بود و ایراد اسمی بزرگان از علیت نیست چنانکه  
 ندارد و چنین در ایران و توران مجموعه یا بیاضی بمطالعہ نمیرسد که خالی از شعر شریخی  
 بود و سواد یعنی اشعار ابد حضرت شیخ یعقوب صرّفی و بابا دولو و خلکی و مولانا ماهری و مولانا  
 نامی و ملا مستغنی و خواجه حبیب الله نوشهری و ملا مظفری و آجی و دینوری و قصبی و  
 و فطرنی و شیخ محسن فانی و مولانا محمد طاهر غنی و شیخ غشی و محمد زبانی و شیخ  
 ملک شهید و حاجی اسلم سالم و آسمنی و ملا فایق و ملا انوری و ملا نبیش و قلند بیگ و ملا  
 و ملا شارق و میکال الدین و نواب ابوالکاسان صوفی و پسران ابوالقاسم خان صابانی و صاحبان  
 رضی و محمد رضای شتاق و ملا سالم و غنی بیگ قبول و میرزا گرامی و احمد بیگ و ملا و ملا  
 و ملا معروف شاه رضای چشم و محمد شریف بیکه و ملا بیگ و ملا و ملا و ملا و ملا  
 و رفیق و جان بیگ و سامی و خواجه حبیب الله غمقا و خواجه خلیل قادری و ملا حافظ و ملا  
 جامع این مسوده که مسمی بزم بته انتباه است فقیر حقیرترین ساکنان کشمیر ابو محمد



محمد حسن شوی قادی غفی عند انجند نهار از شاه سیاح حبیب یوان از که اشعار همه آنها  
 مدون است و اگر تیر سحر عصر از اعصار نیکند که شاعر کلین شیر از عند لیان سخن  
 عاری بود و در هر مقام لیلی است و در هر گوشه ترانه فرو بیاید بگلشن شیرین کن  
 گوش چو گل که در هر چمنی بلبان هزارانند و از خوش بویان بسیار دم چون محمد مراد  
 ازین قلم و محمد حسن شیرین تو بسیار بر صفحار و زگار نقش وجود داشتند و در از نهشت  
 دلائلی است مابین چین و هند است بر قصبات بسیار از جمله آن ثبت کلان را که در آخر  
 نیز گویند مشهور است و محل خرید و فروخت چای و پشم شال است که از گوشتندان  
 آن نواحی بهم میرسد و آن در کشمیر ساینم و رشته شال با انسان بافند ساکنان آنجا  
 اکثر کافر اند و در کیش مانی تاشش و بعضی مرده را بپزند و بعضی دم نزع که هنوز  
 در شاست و رمقی از جان داشته باشد سیر و اعضای آن مختصر از نیم شگافه کار بر یک  
 الموت مختصر میکنند و از مال مرده مذکور دیواری طولانی با ارتفاع یکدو و ربع بنا  
 و آن را آنی مانی خوانند و موجب ثواب حق مرده می دانند و منتظر خروج و جلال  
 از بلکه برای اودسا ماهانه نوبت سید چند که چون بر آید آن مار ازنده کنند و یک تن  
 ایشان را شوهران متعدد و میباشند و اگر قصار و دراز و نیز بازن مای شان صحبت  
 دارد و بشه طعنائی بکیرم نیز ممنون میشوند و بتبت خورد که از اشک و گوشت قلعه حبشه  
 وارد از یک تن سنگ بصورت فیلی که در اطرافش آب جاریست و تسخیر آفتاب یک  
 از قلعه کشایان عالم را می نشاند ایل آید یار یک فقره مردم شیعه متعصب اند و در حدود  
 بتین کوه است که هر که بر آن صعود کند مردم نفش منقطع شود و میرد و ش

لاسه نزدیک به خیال است که در شرق هندستان و ابتدای سلطنت جغتایان است  
 و لاسه تجانه عظیم است لاسه ای قومی انداز که از ختا و درند سبب انوی استند راجا  
 قوی از آنها سرزند که عقل از ان حیران است و از طرف شمالی لاسه هر بصر هم است که  
 در بیان آن شهر در تپستان برف و ثالیدی بار و قابل بلده است که ساکنانش  
 پستند و تجانه بزرگ در نجاست و در ان تی بزرگ است که شمال شعبه کوهی است  
 که مردم چین او را پیغمبر میدانند طهار خان نیز در ان شهر سید قوام الدین  
 نام مسجدی عالی در غایت تکلف و ترین ساخته و در جوار آن تجانه است که تان بر  
 و کوچک ان بصورت منسوب است قارول قلعه است در غایت تانست بر که کوه و  
 زیاده از یک اه بالار و میدارد که شهرت در غایت عظیمست و سور شامی گرد  
 کشیده اند و میانش هر بیست میثاوی الاضلاع مشکله بازارهای عرضی که عرض  
 هزار بار می خنک در عه استاب ده و جاروت چین و در اکثر جایهای آن شهر که ایلی بود  
 فصایان آنجا گوشت و گوشت خوک با هم دو یک کج قلاب و یخته میفروشند و بازار  
 چهار سوقی در آنجا بسیار است و در هر چهار سوق تختی از چوب در کل نیست که  
 و فرشتن خاده اند و بر فصول آن شهر در هر بیست قدم برجی مستحقت و چهار دروازه  
 چهار رکن شهر و برابر هم کشاده و مابین هر دروازه مسافت بسیار است و درین هر  
 بیت الضم مقدمت با تکلف و ترین تمام دارد و هر تجانه پس از ان و دختران صد  
 حال بسیار اند و صلهای عشرت و دخول در ده و از سبکی تا خان بالغ که پای تخت  
 خای است نزدیک به نام است و هر باری در بزرگی قریب شجری و در میان هر دو با

هر روز بام قمرغوی و قمرغویارت از خانه است بار قلع شصت گز که پیشینه در اینجا  
 ده نفر می نشینند و بمنزل اچنان ساخته اند که از اینجا قمرغوی دیگر نمیداید و چون داشته  
 دست دهد می احوال بالایی قمرغواشش کنند و اهل قمرغوی دیگر این حال مشابه  
 کنند به بلین عمل قنایم نمایند تا مصدیان با دشتاهی مطلع شوند و احوال شش به راه  
 در کیش بربیل احوال معلوم نمایند متعاقب مکتوبی دست بدست بد رگه رسا  
 دقیق کنایه است از خانه داری چند که در محل معین ساکن باشند و مامورند با آنکه  
 اگر مکتوبی با بهار رسد و فی احوال بقید قوی دیگر رسانند و از یک قید کو تا قید قوی  
 دیگر و مامور است هر شانزده مره یکفر سحر است و هر روزه ده کس بطریق ذاک  
 چوکی لازم مرمی باشند بنوبت حصه و رسد آتا جمعی که منسوبند بکیده توها  
 اقامت دارند و خانه ساخته زراعت میکنند و از سحر تا قمرغوی که بلده دیگر است و  
 و نیز گز که بام است و در اینجا سب و دراز گوش گاومی و ارا به نام مستعد می باشند  
 و پسیر نیکی اسپان را محافظت نمایند موسومند بمبا قوه متعدد دراز گوش را بوقو گویند  
 و ارا به و گاومی با مان را جیغونامند و ارا به های بطریق گا و بردوش میکنند و هر  
 ارا به در حده دوازده کس است و هر جنبه بارندگی و سیرا باشند از ارا به را بی باز نمایند  
 و قمرغویان است با نصد گز و پانصد گز در میان تپی خفته که طول قاست و بخواه  
 از رازی قدش گز و دو کله او بیت گز و بتان بر بالائی سر و سینا و نهاده بطول  
 کتیرا بشیر و پیرسون آنهارت پنجاه می دیگر مانند بیوت کاروان سحر هم بهار دود  
 رافت و کرسی موصوفه های مطلقا و شمع و انجا و صراحی های جینی و نگارند و دیگر

شهر خانه دیگر که اهل اسلام آنجا نرفته اند و آن گوشک است از زیر تابالایان  
 طبقه پنجم طبقه پنجمی متفرس و ایوان و نافه و دایره و دیگر منظره انواع صور غریبه  
 زیر انگوشک صور دیوان پدید گردید که آن ابر و دوش گرفته اند و در انگوشک بیت گز  
 و ارتفاع دوازده گره نیمه از چوب تراشیده تا چنان مذئب که گویا عظم از طلا است و در  
 آن قصر سه دره و میلی از آن سر دایه تابالای گوشک تعبیه کرده و مسیل را بالا گوشه  
 نهاده و دیگر حکم بقف خانه که آن گوشک در اینجا است محکم چنانکه باندک حرکت که  
 میل بکنند انگوشک عظیم در گردش آید و از آن شهر چند پرده راه قلمرو شهر  
 عظیم که مقدار برابر چون است و بیت و چهار کش خیمه بر آن بسته اند و انگشتی از آن  
 دو طرفی شطرنج که برابر آن ضخامت دارند محکم ساخته اند و آن شطرنج از هر طرف ده  
 یخچمی گشته و بر دو طرف آب دو میل آهنی هر یک بطوری که آدمی بر زمین محکم کرد  
 و طرفه شرقی آن آب شهر است وسیع که به حسن آباد است و یاد یافته  
 چنانکه شهر است بنایت عظیم ملوان خلق بسیار و در اینجا بتخانه یزدانیت در آن  
 جیدم از برج ریخته مطلقا کرده پنجاه گز قامت و بر همه اعضای او صورت و دست  
 و کیف هر دستی هیأت چینی و آن بت را برادر است گویند شلیر و صنایع  
 و این بت در عمارتی بدیع برگردی سنگین که بکمال غریب تراشیده اند و موضوع او  
 بر دایه و منظره دیگر گرد آن بتخانه ساخته مشتمل بر چند طبقه اول از کعبه است که گشته  
 دوم بر انوی اور سیه و دیگری از آن بتخانه کرده برین قیاس تا سه ضمیمه و در آن  
 بمقتدر نس در آورده چنان پوشیده که بختیگر و دو و شمال برسانان خود و

مایه‌واران در نزد و در نزد اینجا گماشته در آن شهر هر چه فلیکیت هر از مرتبه از چرخ فلک  
 به توفیق تر خان بالغ شهرت شهزاده دارالملک ملک خانی لقبی فضا و طای  
 اب و بهر ابا غایت از مایه ضرب المثل از ابنیه قیلا تا آن بن تویر خاست و بهر بزرگ  
 بر عرض نفس شهر حیران دارد و نزدیک بخار آن نهر جادویت که بدار الملک با چین  
 سستی میشود و تمامی آنشای که چهل روز راه است بنگهای شایده فرش کرده اند  
 و در میان بید سایه انداخته که مسافران در سایه درخت بگی طی آن راه سیاه  
 چپ از سر و لشکر بایان و غیره یاد قدرت ندارد که شاخی از آن درختان تواند شخت  
 یا آسیدی بر برگ آن تواند درست آیند و در دو طرف آنجا ده معموره است که شملیر تجانه  
 و کالین در شهر خان بالغ عمارت بسیار بتکلف اند بعضی سنجه و سنگین و بعضی چوب  
 از پنج طبقه تا هفت طبقه عمارات باو شاهی شملیر ستون های لاجورد و طلا تمام فرش  
 از سنگ گرانیت و منقوش آنقدر است که زبان از کیت و کیفیت آنجا خبر است و  
 و کیفیت دینی خوانین معظمین و ستوده است که در آنجا کوهی متعین است که چون کج آن  
 بمر و آنگوه برده در سوادیه نهند و اسببان خاصه اش را در آنکوه را کهنه تابستر خود چرخ  
 و سیکسی متعین آنجا نشود و آنسوادیه بغایت وسیع می باشد و بسیار از دختران  
 و خواجه سرایان با علوفه و از دوقه چهار پنج سال داده با مرده ساکن گردانند که  
 عالم تنهایی باو و رفیق باشند و بعد از تمام شدن قوت آنجا عده نیز در آنجا فوت میشود  
 و این شیوه مرده در میان جنگلیان تا زبان سلطان خاران و سلوک بود  
 صاحب طبقات از خواجه رشید الدین بلخ نقل میکند که کودکی از شهر

مغول دست کی از آن چهل بابیر قباد آن مغول چون تار شد و قابلیت در و ده  
 ورنید ترشیش و زمام کل ختیا کل خود یکفقتد ارا نهاد بروی او را مستقل گردانید که  
 محمود امثال و اقربان شایسته اجتماعت ترقب و مصلحت فرست می بوده اند اما که  
 مغول مذکور وفات یافت بدستوریکه رسم و تلوره آنهاست سر در جهت آن مغول  
 داشتند آن جوان مسلمان را جبر و قهر کرده اند و مکه کف ساختند آن بیچاره بنا کام  
 غسلی بر آورده از راه اصفهان قدم بایس و آنکس در آن مظلومه نهاد و سر آن را  
 مسدود گردانیدند و آن در دمنده روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و بکلم قلین حکیم  
 من الظلمات البر و البحر عنوانه اضرب و خفیه بامداد گوشه آن سدرایه شوق شد و شخص  
 مهمیب یا گرزهای تشیع ظاهر گشتند و بران کافر فاجر حمله نموده گرزهای او فرو آوردند  
 چنانکه از آن شراره بقدر سر سوزن بروی آن سکین رسیده بسوخت کی باقی  
 و در شخص پیرینه تو کیتی گفت من مسلمان فی قیوم و بچیک کافران اسیرم کی از آنها  
 سر گرز بر گوشه سدرایه زد سوراخی ظاهر شد چنانکه باسانی بیرون میتوانست قترز  
 پس اشرار بخرج نمود و می از آنجا خود را بیرون انداخت و خوشی و جوی  
 ترند یافت حالا که از آنجا تا نزد چهار ماهه راه بود و خواجده ای گفت که من آنجا  
 در نزد دیدم و سر گذشت مذکور بوسیله از و شنیدم هنوز اثر آن شراره بر رخسار  
 آن بیچاره باقی مانده گاه گاه آنکس تراشی میکند و در حدود چین و ختای مروان مسلمان  
 و علمای باندان بسیارند و بالفعل بسیاری از مسلمانان در امر و زاری با دوشاه چین  
 نظام دارند و در تمام جهان بجای سطور است که از عباس ملنا سحر حکیم که از علمای

خایست مردیت که گفت دین شهر من در قصای خنای صحنی از سنگ ترشیده بر  
 بتونی از چوب نصب کرده بودند اهل آن شهر همیشه بدین آن میرفتند و از کیفیت  
 و خشن تعب میکردند من بتمی میرسان بودم با ایشان بیرون میرفتم و می دیدم که  
 مردم در پای آن صنم تال میکنند که چیزی بران مرقوم بود تا بزرگ شدم و بر خواندن  
 قدیم فارغ شدم دیدم که بر سر او نوشته که من ارادان بنظر العجائب اری رحلی دانستم که  
 اهل آن آنرا بر ظاهر حل میکنند پس خلوت جست و زیر پای او خفته نمودم و هر آنکه باریک  
 ظاهر شد هر چند خواستم در انجام مردم از شدت باد و ظلمت که در آنجا بود میسر نشد از  
 بسیار طول و تفکر گشتم و خواب بر من غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم شبیه  
 بصوت خود گفت چرا بسر دانه نمی روی و عجایب نمی بینی گفتم بسیار تندرکیست  
 و همیشه با وی میوز و گفت پاره آگینه شفاف پیدا کن و چراغ در آن بده و برو بسیار  
 خورم شدم پس پیچیدم تو گیتی گفت او پس پس پیدا شدم و چراغ بروی که گفته بود  
 گرفتم و باندیرون رفتم پس دیدم که محاذی با آن صنم تال شخصی بود نشسته و چون  
 از ظلمت صبح بجا هر پیش او نهاده و بران تمال نوشته که اینصوت او نیست و  
 بلین او حنا سحر خلقت و طبیعت این آن مایه داشت و میره آن آوردم و از آنجا  
 باوراق نوشتم و دانستم و بر اطلال عجیب طلیحات ظاهر شدم لطمه فاح از جمله باد ترک  
 گویند خاصیت آن سحرین آنست که هر چند بازمان آنجا صحبت دارند بکارت از  
 عود نماید و در آن بدین دو چشمه است یکی شیرین و یکی شور و آب آن دو چشمه در یک غده  
 جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانکه دو جوی از آن غده بر چریان می یابد که یکی شیرین

دیگری شیرین نغنی مانند چون چه از احوال بیت و خواجه قریب جوار بعد از کشمیر و سنده  
 شد احوال باغبان قلم الطریف بقیه خراسان معطوف داشته آید غریبان و غایبان  
 مشهور و کوهی محکم و حصون استوار و عقبات ناممکن بسیار دارد و در سبب و امور و در  
 دیار نیک بنشیند و مردمانش سخت جان و کوه رودرشت خوی باشند عبدالمؤمن  
 جلی از انجاست غور در قدیم الایام عظیم معبر و آبادان بوده عمارات رفیع و قصور  
 بدیع و قلاع منیع بسیار داشته هرگز انجاست مدعی و بد اعتقادی سپید نشده و اهل آن  
 در زمان خلافت حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه بنف اسلام  
 مشرف شده اند و حاکم ایشان از اولاد ضحاک بنیور بوده منشور حکومت و حکمت و  
 تشریف سلطنت غالب کرده تا زمان بهرام شاه غزنوی آن منشور سعادت مسطور  
 ایشان بوده و در زمان شهادت نشان سلطنتی آئینه و اکثر بلاد اسلام بر سر ستاد  
 حق خاندان طینتین و ظاهیر و سیحان نالایق میگفته اند اما مردم غور که بدان  
 نشده اند و در شان هر چهار خلیفه بر حق اعتقاد خوب داشته و دست سلطان  
 بی آئینه از آن گویا بود و از عجایب غور چشمه است که آن را چشمه بانگ نامند  
 و آب آن استیاده است هرگاه کسی آوار که بر آب چشمه روان شود نزدیک  
 چون بانگ نامزد تمام شود آب باز ایستد و ایضا مسجد براج از بقاع متبرکه اندیاز است  
 و عجایبش آنکه از بیرون مسجد هر طرف دست مردم می رسد و از درون  
 ظاهر میشود و حال آنکه مسجد از بیرون بیرون متفاوت است و سفوهای آن را چند آنکه  
 پنجاه عدد و یکی کم زیاده می آید تا غایت عدد آنها شخص نشده و در یکی از بیضا



از صفات غورشمه است که سالی یکبار بدانجا میروند و در شب یکی تیری علامتی است به بجا  
 انچه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل  
 خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسبیده اگر مراد حاصل نخواهد  
 شد چیزی بر سر پیکان چسبیده نباشد و نیز در غور سمنده که گرمش است میباشد  
 و او شباهت موش است و آتش او را نسوزد بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او  
 پوستنی سازند چون چرکین و شوگلین گردد و آتش افکند از آله آن میشود و از طلا  
 میسختند یار که بر جبال رفیع واقع است قلعه چهار بوده که بتانست و حصانت آن در پیر  
 جانان نداده اند و تیراخ مبارک شاهی آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبیا  
 و علیه السلام بهر صاحب سیرری برفتم آنحصار قادر گشته جهتا نگه ساهی دارد چون  
 دل دست بخندان تنگ و چون گمرازیان باریک و وسعت ساحت و رفعت  
 شان او چون عرصه آسید و همت آزادگان وسیع و رفیع و غور در مابین غرین  
 و خراسان واقع شده آب و هوای نیک دارد اکثر فواکش خوب میشود پیشتر ولایت  
 کوستانست و حضرت سید حسین حسن حسنی صاحب ناد المسافین و بر تبه الارواح  
 و غیره از میدان حضرت شیخ الشیوخ السمرودی قدس سرما از آنجا بوده و در هر  
 استوده باد غلیس ولایتی است وسیع و عرض ششم آب های فراوان و مزایا  
 بی پایان که از آنجمله پیشه است که چند فرسنگ عرض و طول است محتوی برآ  
 درختان مخصوص پسته که از آنجا جمیع ایران و توران و هندوستان سیرند و در آنجا  
 ابو الغازی سلطان حسین سیر از بغایت معمو بوده و چند سرکار داشته و قلعه که

که شهرش از صهاوشال گرو برده در نوای آفرینش بر فوق بقعه قلعه ساوومه قید  
 برافراخته و این قلعه بالای قلعه کوهی است از سنگ خارا و یک ساه باریک اردو  
 از چهار طرف تا پای جبار سنگ خارا است و دیگر از بایع انمواضع بلیاق ماه خاب  
 دایم گشت ملک است که از مریع لطیف و مریع لطیف آن ناحیت است و همچنین بلیاق  
 میشی که در فصل چهار لاله شود که گلشن گرو و متقابله آن تیره مینماید و دیده شود  
 انجم از نظره آن خیره می ماند و چهار تاق این نظر رسیده که با و غیس قریب به  
 دار و ملک از اشجار و انهار که هر شتی لشکری را هیمنه و گاه و محل گسترانیدن خیمه و  
 خرگاه و فاکند و صاحب به نخب که ذکرش در این فواهد مشهور است از موضعی است که  
 نام من اعمال با و غیس و نام او حکم بن شام بوده و چندگاه در دیوان ابو مسلم مرو  
 با مرخیزی اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماورالنهر  
 خروج کرده خلق بسیاری بر جمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود  
 اعتقاد آن سرسلطه ارباب و آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده و با سجود  
 ملائکه گشت و ابلیس نایب مخالفت مرو و همچنین بصورتی و اولیا و حکما و حکام  
 مشتمل میگردد و تا نوبت ابو مسلم رسید حال آن کیفیت بمن منتقل شده و امر پیش  
 خود میگردد چون دفین سحر و سیمایی چنان بود عوام کالافها هم فریفته ببلاد ماورالنهر  
 شتافت و از چاه نخب شکل ماه صورتی مدور و منور که ماده و سنگ پر بود  
 بیرون آورد که بر روی او می ایستاد و اصل آن ماه سیاه بود و چون در یکی  
 از معابرک زخمی قهیم بر روی او رسید و در نهادن آن به منظر و ناخوش صورت بود

پیوسته بر قبی بر روی بی افکنند بر قبی مشهور گشت و او را متفق نیز میگفتند اندو  
 جمعی کشید و ظل ایت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت و همه  
 مسیب بن ظهیر را بدفع او فرستادند و چون کار بروی تنگ گشت اولاد و اتباع و ایام  
 خود را در شربت همداد و خود در حرم تیرا بست اعضایی و اجزای ناپاک و تحلیل  
 غیر زموی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهر و ده کیصد و شصت و شش  
 اتفاق افتاد و شهر را باد غیس حنظل از نهاد جان آل طاهرت اسفند که بحال سبزه  
 استهار دارد و در زمان سابق قلعه دران ناحیه بود و موسوم بحصار منظر کوه و ذکر  
 این قلعه سنگیت مذکور است و قلعه بالای آنست و درون و بیرون قلعه زمین محراب  
 که هر جای آنرا یک گره حفر کنند آب بر می آید و باین سبب بآن قلعه لقب برون منفتح  
 و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام که از اصیل زادگان آن مرزبوم بود  
 چندگاه چند و در ویرانه های آنحصار ساکن گشته کاغذی را رسانیده بود که کلنگ  
 شکار میکرده و شنیده ام که آهوان نیز گرفته و همدان کتاب آورده که یکی از بلوکات  
 زاول است که عرضه و سه فرسخ و هشتاد و کار نیز دران بلوک جاریست که هیچ کدام  
 آسیاب کم ندارد و بعضی قبواتش خیاست که از بسیاری آب دران کاری نمیتوان  
 کرد و اگر چاهی نبند شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار  
 خوش از ابنیه قدیم است و پیشانی آنرا سیاه است بر آبادانی نگاشته بر باطنی و بعد  
 دران مضبه است که آنرا از ابنیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام و هر سال کس بپار  
 از بهر توفیقات بزیارت آنجا میرود و کوی در جوار آن رباط واقعست

که در آن شان قدم های آدمی است و سنگ نرزه های کوه اکثر بیات طپست هرات  
 مفاخرت بدو و دیگر صفات ترجیح بر اکثر بیات دارد و عبد الرحمن قامی صاحب تاریخ قدیم  
 آورده که ابو العباس عمری روایت کرده برساند خود از خلیفه الیامانی که بر زبان معانی  
 نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله گذشته که بهترین خراسان هرات  
 و بفتا و پیغمبر هرات دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن زین متصل با برساند خود تا  
 انس بن مالک رضی الله عنه روایت که حضرت سیاح سلیمان صلی الله علیه و آله  
 فرمود که بهترین خراسان سمرقند و بدترین سمرقند از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه  
 مروست که این دو سجانه و تعالی در خراسان شهر دارد که از هرات خوانند خضر و الیاس  
 ذوالقصرین آن بلد را بنا کرده اند و از جناب قدس آملی این شهر کثرت سخاوت و از  
 شیخ ابو المظفر الملبی نقل است که روزی بر باره هرات نشسته بودم ناگاه خضر علی السلام  
 من ظاهر گشت و فرمود که من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که  
 شد و خار بسیار از آن بدست بعد مدتی مشاهده شد که گشت زاری گشته امی بنیم که میسر  
 باین معموری و هم از خضر علی السلام منقول است که زمین هرات دریای و خار بود و  
 جایگاه انبوت چادر سوق هرات گردانی خطرناک بود هر شتی که تجارت کند غرق  
 شدی غرقه ترا که حالانیر بموجب فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب عالم  
 در آنجا غرق میگردید و در تاریخ هرات مذکور است که اول نواحی هرات هر یک بنامی بنام  
 بود و بعد از گشت اسب بران علامت افروخته پس انان بهمین بن اسفندیار در تعمیر آن  
 سعی موفوق تقدیر شده و اما باز خرابی بران دست یافته بود و غیره فیهند از صبح

در آنحوالی عمارت و آبادانی نبوده و چون سکنه بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده  
 خواست که شهری حصین و محصور سی شین طرز اندازد و مردم هفت روز بخوف تکلیف  
 میکاری آن امر را ضعیف نشدند و در آن اثنا مکتوبی از نزد مادر سکنه رسید بنیضون که تمام  
 اتفاقا که در خیال آن تعمیر سردار عید ای و ساکنان آنحوالی بآن امر متفق نمیشوند  
 باید که قدری از خاک آن ناحیه پیشین فرستی تا بر احوال آن سلطان آنسر و من  
 استدلال نمایم سکنه رتوبه خاک نزد مادر فرستاد آن بلکه حکیمه نظیر مودت خاک را که  
 را در خانه نیک پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند و اعیان و مردم را طلبند  
 و بر آن بساط نشاندند از دعا عید سکنه زور بنامی آن شهر آغاز کرده آنجا دو فرقه شدند  
 فرقه صلاح و تقمیر آن ندانند و زمره براه تقیض گرفته عمارت آن مناسب داشت بلکه  
 آنها را اجازت انصراف داده آن خاک را از آن خانه برداشته پاک کنانید و بساط  
 شینه باز در آنجا گسترانید و بدستور آنجا را باز طلیم سخن روز گذشته در میان  
 آورد ایشان متفق اللفظ المعنی گفتند که پناهی آنچنین شخصی مستلزم نام نیک و  
 و ثواب بسیار است آنگاه مادر سکنه نامه سپرد نوشت که از آن خاک استدلال کردم  
 که مالی آنسر من منتقل الرای و مثلون المراج اند باید که عمارت اشتغال نموده آنجا  
 مشورت نکند سکنه بعد از صلوات نامه بدو را آغاز بنامی آن بنیضون خاخره نموده بروج  
 و لنحوه با تمام رسانید و با سلطنت بهرت از سواقی ایام و السوالف بسطه دعوا مجسم  
 الامر و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهرخ میرا بعثت از پیشتر آباد یافته و  
 در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لک و دو از ده هزاره کان داشتند

از حام و کاروانسرا و سیاه و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و اش غلنه داشته  
 و در خانقاه و مدرسه چهار ساری مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین نیز  
 انقدر عمومی و شست که هر روز موازی بیت خروار تخم مانند سیاه دانه و رزانه  
 خبازان بر روی نانهای پاشیدند و دوازده هزار طالب علم موظف بودند و تصد  
 کثرت خلایق افروخته که کوه و دشت سبب تضایق گرفت از قریه کاشان تا ساری  
 سلمان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا اوکبه که  
 فرسنگ است باغات و خطایر و قصو و بلوکات بیکدیگر اتصال داشت شهر نیز  
 هرات شملت بر پنج دروازه و دو فاصله <sup>نیم</sup> فاصله میان هر دو دروازه گز است و یکصد و  
 و نه برج دارد و درش را پیچیده اند بهفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شهر  
 از درب ملک تا فیروز آباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد در هزار و  
 قدم است و خندق گرد شهر نه بنیت گز دارد و در اندرون شهر بازار است  
 که دو دروازه تا چهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه منسوب است  
 دروازه قبیاق که تا چهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در پایین دروازه خوش و  
 قبیاق واقع شده از موضع غریب و خطر محیب ساخته اند و قلعه اختیارالدین بجای  
 شمال این بلده سر فلک زده و درون بلده بغیر از یک آب دیگ آبی نیست هرگز  
 باغ و بساتین کم است اما در بیرون قریب چهار فرسنگ نام باغ و بستان  
 و خطیره و گلستان است از عمارات نفیسه شهر مدرسه و خانقاه ابوالغازی سلطان  
 حسین نیز است که در سیر انجمن ساخته شده است بی شایسته تکلف و غایب تصلف

مهتران مذشر کشیدند بمشال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان گازگاه است  
 که ششتر زیاده از مهر و ماه است و نیز از نواد غارات در ظاهر دار السلطنه برتخت  
 که بر آب هرات رود بستند و آنچسبند بل بالان گویند پل بالان معنی است برتخت  
 طاق که از خشت پخته و گچ باگ ساخته شده است در هیچ یک از نوادر مذکور نیست  
 که بانی آن جبرگست اما در افواه مذکور است که ضعیفه بیوه آن پل را بنا کرده است  
 وجه خرج آنرا از چرخه زنی و ریسان ریزی بهر سبب و بهر سخن پل بالان نیز بانی قلم  
 بتقریب آن حکایتی بخاطر بدستبرد حکایت در زمان حکومت مشب  
 ظاهر جامع از محوس در هرات متصل به مسجدی تشکده داشتند روزی و اعظمی مسلمانان  
 بتجرب آن تشکله حرکت شد تا شبی مسلمانان تشکله را خراب ساختند و همان  
 مسجد بجای آن تشکله طرح انداختند و محوسان چون مسجد بیدار شدند و از تشکله  
 مسجد قدیمشان نیافتند از هرات بنیشاپور نزد عبد الله دادخواست کردند و  
 جمعی از مردم این جهت تحقیق آن قضیه هرات فرستاد چهار هزار پیغمبر از هرات و  
 جمع گشتند و گواهی دادند که مادت الحیات این مسجد را همین کیفیت که حالا  
 دیده ایم و قبل ازین درین موضع تشکله بود و نه مسجد عبد الله دست از آن  
 داشت و محوسان الزام قوی یافتند از نواد در مواضع توابع هرات یکی آنکه خوب  
 بانگ انعی که در پیچ و فرنگی آن بلده است کوهی است که در آن شکافی عظیم ظاهر گشته  
 بصورت صفت که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفت سنگین است  
 سیچک نابرابر آن حوضی کوچک در برابر موضع که آب از آنجا میترسند و در آنجا

مایه نزرگ در انجمن نظری آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس حاجتی باشد  
 چون در انجمن نگراند اگر آن مایه را ببیند حاجتش روا گردد و الا فلا اکنون آن موضع  
 بنابر خواجه عباس مشهور است پیوسته بر سیم مردم در انجام وند و لیا و علما بسیار  
 بهر نشو و نمایافته اند از جمله آنها حضرت اسماعیل عبداللہ بن ابی منصور محمد انصاری  
 و محمد چرخ گرویش عمود و خواجه گنج شمس خواجه احمد ابدال و ابوالوہید احمد و ابوعبد  
 مختار و غیره قدس الله سرهم از شهر ابوبکر از تفت و محمد بن ابوبکر امامی و سعید و رکن  
 صابین و مولانا حسن و ملا بابائی و میر محمد سپاه و بابا علی شاه و شیخ عبدالواحد فار  
 و میر وری و خاتمی و مولانا آئی است با خضر توابه و فرار عم دکشت و ضمایم خوش  
 آب و هوا بسیار دارد و قسام غله و انواع میوه از آن خطه بحصول می پیوندد و مضافا  
 فالتش یکی از آباد است که بهر سال دوازده هزار من انگور و دوشاد در آنجا میشود و مولانا  
 زین الدین تائب از آنجا است و دیگری شیخ سید الہین خواجہ همیشه منشار  
 سلاطین باد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در بار <sup>بهری</sup> حضرت مزه است که  
 شیخ ملاحد حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکو پییده و ند سبب پسندید خود در آنجا  
 رسیدخواست که از حال کیاست و فرست مردم آنجا چیزی معلوم کند و چون بزرگ  
 رسید و آنجا شجاع است از کنیزکی پرسید که این شجاع کیست در جواب گفته که جان  
 اشجارنا بموضع دیگر رسید یکو دکی گفته که چهار اچھے دارم مینو چم خیری بخرم که چا  
 من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اچھے وصول شود بقیه را بفروزم  
 شکست بخور آنچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد از آن بر کمال دانش و عظمت



از مضافات غورشمه استیکه سالی یکبار بدانجا میروند و در شیب یکی تیری علامتی است به بجا  
 پنجم می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل  
 خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا یا هی یا حیوانی چسبیده اگر مراد حاصل نخواهد  
 شد چیزی بر سر پیکان چسبیده نباشد و نیز در غور سمند که گرمش است میباشد  
 و او شباهه موش است و آتش او را هنوز د بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او  
 پوستنی سازند چون چرکین و شوخ گین گردد در آتش افکند از آله آن میشود و از قلاع  
 میسغند باریکه بر جبال رفیع واقع است قلعه چهار بوده که بتانت و حصانت آن در  
 جانشان نداده اند و تیر مخ مبارک شاهای آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبیا  
 و علیه السلام پیچ صاحب میری بر فتح آنحصار قاذو گشته چنانکه راهی دارد چون  
 دل و دست بخندان تنگ و چون گمرازیان باریک و وسعت ساحت و رفعت  
 شان او چون عرصه آید و همت از آواگان وسیع و رفیع و غور در مابین غنیز  
 و خراسان واقعه آب و هوای نیک دارد اکثر فواکیش خوب میشود پیشتر و لایق  
 گوشت است و حضرت سید حسین حسینی صاحب زاد المسافین و بر تبه الارواح  
 و غیره از میران حضرت شیخ الشیوخ النورودی قدس سرما از آنجا بوده و در هر  
 آسوده باد غلیس ولایتی است وسیع و عرض شمل آب های فراوان و مزارع  
 بی پایان که از آنجمله پیشه است که چند فرسنگ عرض و طول است محتوی برآ  
 درختان مخصوص است که از آنجا جمیع ایران و توران و هندستان میبرند و در آنجا  
 ابو الغازی سلطان حسین میرزا بغایت محمود بوده و چند سرکار داشته و قلعه

که شهرش از صها و شمال گرو برده در نواحی آن ولایت سرلقوق بقعه بنا و قمره قیصر  
 برافراخته و این قلعه بالای قلعه کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک اردویی  
 از چهار طرف تا پایی حصار سنگ خارا است و دیگر از بدین انمواضع ببلایق ماه خاست  
 در آنجا تختی است که از مرای لطیف و مرآتیه لطیف آن ناحیت است و همچنین ببلایق نهر  
 میشی که فصل بهار از آن می شود که گلش گرد و دستمال آن تیره سیناید و دیده نوز  
 انجم از نظاره آن خیره می ماند و چهار مقام این نظر رسیده که با و غیس قریب بهر دست  
 دارد و کلمات اشجار و انهار که هر شش شکری را هیصه و گاه و محل گسترانیدن خیمه و  
 خرگاه و فاکند و صاحب ماه و خشب که ذکرش در السنه افواه مشهور است از موضعی است که  
 نام من احوال باد غیس و نام او حکم بن هشام بوده و چندگاه در دیوان ابو سلیم مرو  
 بامر تحریری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماورالنهر  
 خروج کرده خلق بسیاری بر جمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود  
 اعتقاد آن سرسلطه ارباب فساد آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده و لاجرم  
 ملائکه گشت و ابلیس نیز مخالفت مردود و همچنین بصورت انبیا و اولیا و حکماء و حکام  
 متشکل میگردد و تا نوبت بابو سلیم رسید آن کیفیت بمن منتقل شده و امر بر پیش روی  
 خود میکرد چون درین سحر و سیمیا پیوسته بود عوام کالاتعاسم فریفته ببلاد ماورالنهر  
 شتافت و از چاه و خشب شکل ماه صورتی مدور و منور که ماده فرسنگ پر بود و آن  
 بیرون آورد که بر روی امای است و اصل آن ماه سیاه بود و چون در یکی  
 از محارک زخمی قیصر بر روی او رسیده بود و نمیدانید که چه منظر و ناخوش صورت بود

پیوسته بر روی می افکنند برقی مشهور است و او را متفیع نیز میگویند اند چون  
 جمعی کشید و ظل را بتضائش جمع شدند و روز بزرگارش را بگرفتند  
 مسیب بن ظهیر را بدفع او فرستاد و چون کار بروی تنگ گشت اولاد و اتباع و ایام  
 خود را در شربت هر داد و خود در جم تیزاب شست اعضایی و اجزای پاک و تحلیل  
 غلیظ روی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهر کعبه کعبه شصت و شش  
 اتفاق افتاد از شعری باد غیس حنظله از مداحان آل طاهرات استغفار که بحال سبزه  
 استخار دارد و در زبان سابق قلعه در آن ناحیه بود و موسوم بحصار مظهر کوه و کوه  
 این قلعه سنگیست مدور و استوار که قلعه بالایی آنست و درون و بیرون قلعه زمین موا  
 که هر جای آنرا یک گز حفر کنند آب بر می آید و باین سبب بآن قلعه نقیب برون مفتوح است  
 و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجه نام که از جمیل زادگان آن شهر بود  
 چندگاه چند وارد و بیرانه های آنحصار ساکن گشته کاغذی را رسانیده بود که کلنگ  
 شکار میگردد و شنیده ام که آهوان نیز گرفته و هم در آن کتاب آورده که یکی از یو کا ش  
 زاول است که عرصه و سه فرسخ و هشتاد و کار نیز در آن بلوک جاریست که هیچ کدام  
 است یا آب کم ندارد و بعضی قناتش خنایست که از بسیاری آب زان کاری نمیتوان  
 کرد اگر چای نبند شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار  
 خوش از ابنیه قدیم است و پیشانی آنرا سیاه است بر آبادانی نگاشته بر باطنی و بعد  
 در آن مقصده است که آنرا از ابنیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام و هر سال که در آن  
 از بهر توفیقات بزیارت آنجا میروند و کوی در جوار آن را باطل و اقصیست

که در آن شان قدم های آدمی است و سنگریزه های کوه اکثریهات طیوست هر تری  
 مخالفت بدم و دیگر صفات تجیه بر اکثریهات وارو عبد الرحمن قادی صاحب بیخ قدیم  
 آورده که ابو العباس سمری روایت کرده باسناد خود از حنفیه الیمانی که بزبان معجم  
 نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله گشته که بهترین خراسان هرات  
 و بهشتا و پیغمبر هرات دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن زین متصل باسناد خود تا  
 انس بن مالک ضی الله عنه روایت که حضرت سیاح سلیم صلی الله علیه و آله  
 فرمود که بهترین خراسان سمرقند و بدترین سنجند و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز  
 مرویست که یزد سجانه و تعالی در خراسان شهر دارد که آنرا هرات خوانند حضرت والیاس  
 ذوالقصرین آن بلد را بنا کرده اند و از جناب قدس آملی بران شصت و یکت خوانسته و از  
 شیخ ابوالنظر مالینی نقل که روزی بر باره هرات نشسته بودم ناگاه خضر علی السلام  
 من ظاهر گشت و فرمود که من این بلد را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک  
 شد و خار بسیار از آن رسته بعد مدتی مشاهده شد که گشت زاری گشته ام بنیم که گشت  
 باین معموری و هم از خضر علی السلام منقولست که زمین هرات دریای و خار بود و  
 جایکه انوقت چاه سوق هرات گردابی خطرناک بود و هر کشتی که آنجا رسیده غرق  
 شدی و غرقه ترا نگه حالانیر بموجب فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب جاه  
 در آنجا غرقاب غلامیر و در تیان هرات مذکورست که اول نواحی هرات بهر سو بنایی نهاده  
 بود و بعد از گشتاسپ بران عمارت افزوده پس اتان بهمن بن اسفندیار در قعر آن  
 سنی موقوفه تقبیر کرده و اما باز خرابی بران دست یافته بود و غیر فیهند ز منصح

در آن حال عمارت و آبادانی نبوده و چون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده  
 خواست که شهری حصین و چهارسی تتین طرح اندازد و مردم هند ز نجوف تکلیف  
 میکاری آن را مضی نشدند و در آن اثنا مکتوبی از نزد مادر سکندر رسید بنیضن که  
 اتفاقاً که در خیالان تعمیر سردار عیداری و ساکنان آن حوالی بان مامور متفق میشوند  
 باید که قدری با خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال تو طمان آن سرزمین  
 استدلال نمایم سکندر تو بره خاک نزد مادر فرستاد آن بلکه حکیمه خبر بود و خاک آن کو  
 را در خانه نیک پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند اعیان و مردم را طلبید  
 و بر آن بساط نشاند اندوایه سکندر و در بنامی آن شهر آغاز کرده آنجا دو فرقه شدند  
 فرقه صلاح و تعمیر آن نماینده و زمره براه تقیض گرفته عمارت آن مناسب دانستند بلکه  
 آنها را اجازت انصراف داده آنجا که از آن خانه بدو شش پانک کنانید و بساط  
 شینه باز در آنجا گسترانید و بدستور آنجا را باز طلیم سخن روز گذشته در میان  
 آورد ایشان متفق اللفظ المعنی گفتند که بنای اینچنین شهری مستلزم نام نیک و  
 و ثواب بسیار است اگر مادر سکندر نامه پس نوشت که از آنجا که استدلال کردم  
 که مالی آن سرزمین منقلب الاری و مشلون المراج اند باید که بمارت اشتغال نموده با  
 مشورت نکند سکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز بنای آن بلع خانه نموده بر وجه  
 دلخواه با تمام رسانید و اسطیقه هرات از موافق بایم و سواف با سه و عوام مجمع  
 الا و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهز سید ابی شیه از پیشتر آباد یافته و  
 در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لکه و دو اندوه هزار دکان داشتند

از حاکم و کاروانسرا و سیاه و سفید و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و آتش خانه داشته  
و در خانقاه و مدرسه چهار ساری مردم نشین بودند و در عهد سلطان حسین نیز  
انقدر عمومی داشت که هر روز نمازی بیست هزار تن مانند سیاه دانه و رازانه  
خباران برو می نماند و پاشیدند و دروازه هزار طالب علم موقوف بودند و  
کثرت خلایق افروخته که کوه و دشت سبقت تضایق گرفت از قریه ها شایان اسرار  
سلطان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا او کبه  
فرسنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال است شهر بند  
هرات مشتمل بر پنج دروازه و دو فصل <sup>برگناه</sup> نشانیان هر دو دره گز است و یکصد و  
و نه برج دارد و درش را پیچیده اند، هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شهر  
از درب ملک تا فیروز آباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد و نه بار و  
قدم است و خندق گرد شهر بند نیست گز دارد و درون شهر بار بار است  
که دو دروازه تا چهار سوق یک یازار است که بنام همان دروازه منسوب است الا  
دروازه قبیاق که تا چهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در پایین دروازه خوش و  
قبیاق واقع شده و آن موضع غریب و طریع عجیب ساخته اند و قلعه خدیارالدین بجای  
شمال این بنو سفلک زده و درون بلده بغیر از یک آب و یک آبی نیست هرگز  
باغ و باطین کم است اما در بیرون قریب چهار فرسنگ تمام باغ و بوستان  
و خطیره و گلستان است از عمارات نفیسه شهر مدرسه و خانقاه ابو الغازی سلطان  
حسین نیز است که در مسیر سخن ساخته شده است بی شائبه تکلف و غایب تصلف

مهترین نشیمن کشیدن بمثال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان کاوه گاه است  
 که شهرش زیاده از مهر و ماه است و نیز از نواد و عمارات و ظاهر در اسطوره هرات  
 که بر آب هرات رود بسته اند و آنچنانکه بر پل مالان گویند و پل مالان معنی است برکتش  
 طاق که از خشت پنجمه و گچ نگاشته شده است در هیچ یک از نواد این خاندان نیست  
 که بانی آن جبرکست اما در افواه مذکور است که ضعیفه بنوه آن پل را بنا کرده است  
 وجه خرج آنرا از خزانه زنی و رسیان رسی بهر شده و پنجمین پل مالان بنیان قلم  
 بتقریب آن حکایتی بنما طرآمد بتجرب میرد حکایت در زمان حکومت  
 طاهر حاجه از محوس در هرات متصل مسجدی تشکده داشتند روزی و اعظمی مسلمانان  
 بتجرب آن تشکده محک شد تا شبی مسلمانان تشکده را خراب ساختند و همان  
 مسجد بجای آن تشکده طرح انداختند و محوسان چون صبح بیدار شدند و از تشکده  
 مسجد قدیمش فی نیافتند از هرات به نیشاپور نزد عبدالله دادخواه شدند و عین  
 جمعی از مردم امین جهت تحقیق آن قضیه هرات فرستاد چهار هزار پیر عمر از هرات و نواد  
 جمع گشتند و گواهی دادند که مادت الحیات این مسجد را بهمین کیفیت که حالا  
 دیده ایم و قبل ازین درین موضع تشکده بود و نه مسجد عبدالله دست از آن بای  
 داشت و محوسان الزام قوی یافتند از نواد در مواضع توابع هرات یکی آنکه غریب  
 بانگ ناغی که در پیچ و تنگی آن بلده است کوپی است که در آن شکافی عظیم ظاهر گشته  
 بصوت صفت که گنجایش با پنصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفت شنیدنی است  
 میچند بار آن حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا می تهر شخصه ساخته شده است

ماهی بزرگ در انخوض بنظری آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس حاجتی باشد  
 چون در انخوض بگذرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد و الا فلا کنون آنموضع  
 بنابر خواجه عباس مشهور است پیوسته بر بزم سیر مردم در آنجا میر و ندولیا و علما بسیار  
 هرات نشو و نمایافته اند از جمله آنها حضرت امیر علی عبداللہ بن ابی منصور محمد انصاری  
 و محمد چرخ گرویش و محمود خواجه گنجی مثل خواجه احمد ابدا و ابوالولید احمد و ابو عبد  
 مختار و غیره قدس الله سرهم از شعر ابو بکر از رتبه و محمد بن ابو بکر امامی و سعید و رکن  
 صابین و مولانا حسن و ملا نائی و میر سم سپاه و بابا علی شاه و شیخ عبدالواحد فار  
 و میر ووری و خاتمی و مولانا آئی است با خبر از توابه و مزارع و کشت و ضمایم خوش  
 آب و هوا بسیار دارد و قسام غله و انواع میوه از آن خطه بوصول می پیوندد و مضافا  
 فاش یکی از نیای آباد است که بهر سال دوازده هزار سن انگور دوش آنرا بخایشند و مولانا  
 زین الدین آتاک از آنجا است و دیگری شیخ سیف الدین **خواف** همیشه منشار  
 سلاطین باداد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تاریخ <sup>بهری</sup> هرات مرقم است که  
 شیخ ملا محمد حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکو هیئد و مذهب ناسنید خود در آنجا  
 رسیده خواست که از حال کیاست و فرست مردم آنجا چیزی معلوم کند و چون بزرگ  
 رسید و آنجا شکار کم است از کینگی پرسید که این شکار کم است در جواب گفته که جان  
 شکارنا بموضع دیگر رسیده بگوید که گفته که چهار اقمچه دارم میخوانم چیزی بخرم که چاه  
 من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقمچه وصول شود بقیه را بفروشم  
 شکسته بخروم آنچه درون آنست بخور باقی را بفروشم و بعد از آن بر کمال دانش عظمت



مثل آباد و بهمان و خرچ روزن در اینجا مسجدیست از محلات ملک آن مکان و مشط  
 آن مسجد در سنگ کند باید که هنگام بیع وقت کوفتن خرمن صاعقه و برق در عید  
 و برقی باریک آغاز رخا که نهاد و جفت گا و که خرمن میگو فتنه از شدت سرد و برف مرد  
 و روز دیگر حرارت بنوعی غلبه کرد که همان گاوان مرد و تنگ گشته و دیگری از توابع  
 آن است که شاهبازی و آن سنجان که قطب این رکن الدین محمود بوده و مرید خواجه  
 مودود چشتی اند قدس سرها را اینجا خواسته و سلاطین آن منطقه که متون تواریخ بزرگ  
 آنها شحون اند نیز از آن مین اند و شیرزین الدین و خواجه مجد الدین هم از این مکان اند  
 هم مقامیست بانام و خرپوزه بابا شیخی در اینجا نوعی خوب میشود که هر قدر بیشتر  
 مکرر و باشد در یکی از کوه نامی پنجمه است که در پاکستان هدام نمی بندد و  
 در استان آتش در غایت گرمی است از بزرگان و بیکان آن مکان قطب عارفان حضرت  
 شیخ الاسلام احمد جامی است نیز مولانا نور الدین عبدالرحمن می است قدس الله تعالی  
 اسرار بهم تعریف و توضیح این هر دو بزرگوار با شمس و وسط النهار در آن و او  
 روشن است و از بیان بستنی و از شعرای اینجا پور بهار و عبداللہ یاقینی و دوقی و ریاض  
 و ظهوری است مشہد مقدس از عظام بقیع عالم و کتب حاجات طوائف بنی آدم است  
 و این ولایت در از منته سابقه بطوس شهرت داشته و باعث آبا و اجدادی طو س را بن  
 نو در بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است مرقد منور و مشہد معطر حضرت علی ابن  
 موسی الرضی الله عنه و در اینجا طوائف طوائف نام است بسیار در زاد و  
 خیر آباد بنیامی یافته اند و همچنین اکثر مشاهیر و دو گسبند مزار فیض آثار نخست

باری طلب است فدا و بیل زین و آویزه و گوهرهای طلا و مرقع نقالین و نیزین آنقدر افتاده است که  
 لایمانی است و در مطبخ آن امام آنام عالمی و طبقه خوار و راتبه دار است و از شوگر آن و تاجران  
 هر کس بنام می آن امام گرامی هدیه مقرر کند البته خبری و برکتی نمایان می یابد بلا خطای آن  
 سودمند بزار دانش و مایه داران مکان بنشین ازین عمل شتمنی و مستغنی میگردد و نهایی بود  
 نذر روز بروز بدگاه ملایک پناه میرسد و صرف مستحقان میگردد و در مشهد اکثر سواران  
 و دکالین وقف مشهور ضوییه اند حاصل آنها در خانه امام عالی مقام جمع میشود چنانکه تعداد  
 دینیه و خزینیه از کور و گاه شسته اینوقت مردم مشهد و تمام ایران بابت امام بحقیقه شیعیه مایه  
 دینی در آنجا چون ابو بکر در سبزه و ارحم الوجود است آنادر زمان سابقه بسیار زیاده  
 و علمای است آناندر زمین بر خاسته اند و در جوار شهر فرار حضرت شیخ علی ایوبی است که هر کس  
 در آنجا بگویند دروغ خورد البته هلاک گردد و ذوق طایوس انفسه ابو نصر سراج است که چون وفات  
 بود که هر خانه مسلمان که از پیش قبرین بگذرد منقور شود و بکمال این اشارت طوس بحال  
 اعتقاد و انقیاد و جانه نامی پیش قبر وی آرنده مانی بدارند انگاه بردارند و مشهد مقدس  
 منقسم بدوازده بلوک است که یکی از آنجمله بلوک حافر غسخت و ارغوان دره که بجای لطافت  
 شکرچی تمام خراسانیت از ضایع بلوک و دیگری بلوک اخلاص و پست و او نیز از جاده  
 نیکبند است و بنبطرق و بنبر کلیان هم از جانی معروف است و از بزرگان متقیان  
 آنسازین حجة الاسلام مایه محمد غزالی و برادرش شیخ احمد غزالی و احمدین موقوف و  
 طوسی است و در سال بعد از اینهم دوازده رای مشهور خواب نظام الملک و از شعری  
 بلاغت عثو ابوالقاسم حسن منصور فردوسی و سیدی صاحب گشتاسبیه و خواجه

منصور و سلطان علی و مولانا عجب القم و ملا نامی و محمد میرک صالحی و ملا غزالی و  
 شیخ رباعی و تنجانی و آق قدسی و قاسم ارسلان و محمد رضا و عمری و تبسبی و بدلیجی و آق  
 و نادسی و قدسی و شیدا و غیره اندک شاپور از شهرهای مشهور خراسان است  
 کیفیت بنای آن شهر اختلاف است بعضی ابنیه طهورت میدهند اما واضح است  
 که برادر شاپور بن اردشیر شهر نه را که مابین کرمان و سیستان است بساخت و شاپور  
 یکم رغبت آن را از وی درخواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن  
 غرت کرده شاپور بساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه شاپور میگفتند تا بمرور ایام  
 نیشاپور قرار گرفت و نه زبان فرس شهر را گویند در عجایب المخلوقات آمده که شاپور  
 ایران شهر را خوانده اند و صاحب عجایب البلدان آورده که درازمنه سابقه آراقتها  
 البلاد میگفته اند چه بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان  
 جانبی بدان نبراهت و لطافت نشان نداده اند و آن بلده سه مرتبه  
 زلزله خراب گردید و در بالاضه و پنج بواسطه استیلا ی قوم غران فتور  
 عظیم بدانشهر راه یافته و در ایام غلبه جنود مغل و هجوم هجوم چنگیز  
 خان آنی بمسوم کلفت و نکبای محنت نوعی بد آن ولایت وزید که تا حال  
 نبرافت و شمال عاقبت بر مشام کمان آفرز و یوم نرسیده گویند  
 دوازده روز شمار گشتگان آن شهر کردند هفتاد و چهار و هفت هزار  
 کس مجایب آمده و چون ضرورت بر چرخان گذرد بے نور گشت  
 چرخان بدی از نفا یس نیشاپور یک کمان فیروزه است گویند با خود

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن بامداد نور دل زیادت کند  
و همچون آن مقاوم و موم است که احتمال آن موجب مزید و شناسایی و اگر فیروزه نگینی  
کنند و بر الصوت ننی گیسوار و کودکی او را در کنا نقش سازند و آن نگین ابر نقره  
نشانیده با خود دار نماز جادو و سحر امین باشند و دیگر در نشاپور ریواجی است که بدان  
لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند چنانکه مولانا معین اسفیرانی در تاریخ  
مبارکشایی آورده که وقتی چنگیزی خلغای عباسیه ریواجی برده بودند که بوزن هفت  
سن بوزده مردم نیک از نشاپور بسیار برخاسته اند مثل خورشید بن ابوالفضل خدا  
و ابو عثمان جبری و حمدون قصاب و شیخ ابو علی دقاق و ابو القاسم نظیر آباد  
و احمد حرب و ابو محمد ترش و ابو بکر فرا و ابو عمر و امیر خالو و حسین بن محمد السلمی  
و شیخ ابو عبد الرحمن و ابو علی نقی و حضرت شیخ فرید الدین عطار و امام الایمیه  
یحیی و محمد بن احمد و محمد بن عبد الله و امام سلم و جوهری و شیخ اسحق رابنویه و ابو  
اسحق ثعلبی قدس سرهم و از فضلا و شعرا استاد الایمیه رضی الدین و میر معری و  
سید صدر الدین صاحب خوارزم شاهی و امام شمس الدین دوانی و حکیم عمر خیام و  
شاه قور و خبازمی و کاتبی و ابن جلال و جلال الدین طبیب و مولانا الطف الله و شیخ  
و قبری و میر حسین نهمانی و خواجه حسین بنای و محمد سومن و میر شریف و قوی و نظیر  
و میر معری و نوری و اهلی و کجی و غیره اند بسیار و از کثرت باغات و اسواق  
و عمارات جانبی نزه و باطرات است و میدان سبز و از نهایت باضرت و خضرت  
و آفتاب و پیکار رستم و شهر بزرگ و در دست اوده الحال انموضع و در عین

بمیدان دیوسفید شتهار یافته و شب سبز و از نیز از روز وصال و لیلان آنجا حرکت  
 میکند چنانچه از سخنان نذر ثبانی حضرت مولانا عبدالرحمن جامی است قدس سره که  
 روز مردم سبز و چون شب ایشان میخواهم و این از لطیف طبع ایشان است که در ضمن  
 بدی نکته بدین لطیفی ذوالوجهین بیان فرموده اند و بهوای سبز و از نهایت خوبان  
 و اکثر اوقات سبزه و گل و ریاحین در باغات آن ملک بهم میرسد و مردم آنجا بسیار  
 ظرافت و نیز خوش معاشند لیکن تعصب و تهمیب با قصبی لغایت میرسانند و باندک تو  
 در مذہب سادرت بسفک و ماو تخریب بنیان ربانی که عبادت از بنیاد کل جہان فی انسا  
 است بنمایند قطعه خواهی بهر دو عالم اگر اس از بلای بر پیا فریده ستم راز و ندا  
 آخرند هر یکی چو تو در فتنه نشانی شرم بدار از کرم آفریدگار ایمن الدین  
 طغرائی و پسرش ابن یمن و امیر شاهی و اوضاع از اشد یاراندا سفیر این ولایت  
 و در غایت وسعت و نریت چه در تمام خراسان و دوسر کار است یکی اسفیرین و دیگر  
 فابین و اسفیرین بج آب و بهو او دیگر صفته بار حجان بر قاین دارد و فواکش در قبا  
 خوبی بحصول نمی بند و خصوصاً مردی است که آنرا از مغان گویان بدیگر شصت  
 و سکان میزند و در اصل شصت چار پای و در سال عجیب التمثال بسیار که غایت  
 سال خودی و مجوف و میان تهی گردیده اند چنین شصت یک در زمان نوشیر و  
 انهار انشایند اند و هزار فیض آثار حضرت شیخ سعد الدین حموی و شیخ غیا  
 لالای غزنوی و شیخ آذری و شیخ شرف الدین قدس سره در انشعاب  
 شیخ نور الدین عبدالرحمن و شیخ حمزه آذری و شیخ عز الدین یورچین و از

ملکت اند جوین ..... در زمان سابق داخل بهیق بوده اکنون بسیر خود ولایت  
 بحسب اشجار و انهار و یاغات جنت آثار بر بسیاری از شهر و دیار ترجیح داده  
 همواره مردم نیک از انجا خاسته اند مثل شیخ حموی و شیخ سعد الدین حموی و  
 امام الحرمین ابوالمعین الدین قدس سرهم و از خواجگان شمس الدین  
 محمد صاحب دیوان جنوستان از جامای نیک خراسانست بلاکو خان بجدید  
 در صده آداب و آن گردیده نبیره اش ارغو خان نیز بر آن عمارت افزود و در شهر  
 القلوب آمده که جنوستان را در زمان باستان استو میخوانده اند آب و هوایش در  
 غایت درستی و راستی و سازگاریست و محصولاتش از میوه و غله نیک بعمل می  
 و از نیز رگان آن سرزمین بنجم الدین ابوالبرکات است و زمین الدین صاعد و جلج  
 محمد که ویت و نوعی نیز از انجا است **شیراز** فیروزانواع فواکه و اصناف محصولات  
 است شهرت از اثنیه بهمن بن اسفندیار است از مضافات یکی از قدماست که از  
 بیسی آن با نام است و دیگر کاشمر است که در زمان سلف سروی در انجا بوده که در  
 وقت طلوع و غروب آفتاب شش تا یک فرسنگ سایه تمیزت و حمد شد مستوفی در زمانه القلوب  
 آمده که آن سرور آجالتین حکیم نشانیده همدان کتاب آورده که در کاشمر هرگز از  
 بوفوع ندیده است از شعرائ آجاملو ناظرو صی و میرزا قاسم و مولانا عبید  
 جانا با و که بعضی بگوینا با و اعتبار کرده اند ..... از اثنیه کیون گویند  
 داقام غله و میوه در انجا خوب میشود و در ..... یکی از مضافاتش کاشمر است  
 که اول تا آخر چهار فرسنگ است و جاه خستین بنفقه در حد است و

ولایتی است معمور قسم میوه از خرپوزه و انگور و انار و شفتالو و زردآلو و لوت و در آنجا  
 اجل می آید و انگور حسینی از انعام مویز کرده بافتق همانند یار و نظرت با کرده برسم  
 تحفه بدیگر ولایت میبرند و در فصل بهار هر روز قریب با صد بره کشته میشود که  
 از پوست آنها قمیش حصول مییابند و در تون بره گوشت زنده در ترار و نهاده  
 بوزن میفروشند و از استخوان خرما نوعی نمبر و پروار بسیار نذ که زیاده بر آن تصویر شود  
 که در این نوع خصوصیات بسیار دارد و ملاحظه کنی از آنجا است فستیان ولایتی است  
 وسیع و مردم گاه بیابانیت و صاحب قرست از آنجا بسیار بر خاسته اند و اکثر قریه  
 و حساب دانند اما اکثر آنها باغهای حسن صباح و محمد و زیدین گشته اند چنانکه نوشته است  
 طول و عرض آن ولایت چهارصد و چهار گز مربع سنگ گرفته اند و مضافاتش شش گز  
 است که یکی از آن طیس مینا است و دیگری بر جند است که منتهای آنجا شش و بیست و یک  
 دشت بیاض اصل شهر قاین است که قالی آن شهر با نام است و منار فیض آنار  
 حضرت ابو ذر غفادی رضی الله عنه و عن کلال صحابه در بیرون شهر و این کوه  
 و قریه و دشت یکروز صغار و کبابانند و بار بطواف آنرا رفته و آن نوراد در آنجا  
 بپایان میرسانند و یکی از مواضع قاین موسوم بخت کوهیت و غار و آن که بیکر نوع  
 آن رسیده و در پنجگاه غار حصه است که در زمان سلف حاکم از سادات را با کافر  
 مقابل دست داده و در جین نهیمت در این غار مخفی شده اند و از آن زمان تا حال بهار نوع  
 مانده اند و اصلا اثر بوسید و ریختگی از ایشان بفرمود نمیشود و چنانکه بعضی نشانه و بعضی  
 خوابیده و یکی از آن غار در دو سه گاه دستا چه که بر آن زخم بسته اند باز کنند

باز کنند خون در میان می آید اطفال نمودن نبار سادات موسوم است و جمعی از مجاوران  
 در نجاشیه باشند که سالی یک مرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند و البته علم تحقیق را  
 مخفی نمایند که فرقه ملاحده سما علیه و طبقه اول اعیلیان مغرب و آنها  
 چهارده نفر بودند و مدت تسلط آنها در مغرب بین دو فرقه و مصر و صدهشت  
 و هشت سال بوده و چون در میان اهل تشیع فرق و قبایل بسیار است و سلبه  
 نیز یک فرقه است که قابل با است سما علیه می باشند و در میان آنها فرقه  
 بسیار است از آنجا که فرقه طبرستان که حجاز را برده بودند و بر قبیله صحابیه که ما از  
 از چاه خشک شده بودند و همه آنها اعتقاد حلول روح را می دیدند غصه ای آید و سلام  
 و علماء و عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر تعداد و قابل تینا سخن  
 میباشد اول سما علیه ایان مغرب محمد الملقب به مهدی بن عبد الله است و او نیمه  
 خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را باین طریق میرسانید که  
 ابو محمد بن عبد الله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوی  
 امامت نمود در سنه ۲۹۹ و صد و نود و نه هجری در مغرب خروجر کرد و بر ملکیت از  
 در سنه صد و ستونی شد اما علمای نسب این دعوی او را مذکور نموده اند گفتند  
 که اسماعیل بن جعفر قبل از پدر خود وفات یافت یا سوای محمد اولاد نگذاشت و این محمد  
 بغدادی و اولاد مرد و ابو نصر بخارا که مقتدی بهمین باب است به ستور دیگر علماء  
 نسب این همچنین آورده و سایر شیعه متقدمین منکر نسب او و بنده علمای نسب  
 در حقیقت کار و اختلاف است نسب مغرب گویند که از اولاد عبد الله بن سالم بصیرت





تر از آباد و پسته صغیر در مجلس انداخت هر کس در زمان جان دادند و صبح  
 چون دشمن بخلی و معتقد ترار بوده با یکی از زنان ترار ساخته یک طفل از آن نجات  
 آورده گفت این پسر تراست و بنام او دعوت آغاز کرد و مادی نام نهاد و در جمعه  
 ۲۸۱ هجری چارصد و ششاد و سه تعلقه الموت و دیگر قلاع طبرستان و قمشه و رودبار دست یافت  
 و اهل آنندیار قبول او فرقیه شده دعوت او را پذیرفتند و چون سنج سنجی انجمن صورت  
 او در گذشت کار او فروغ تمام گرفت او طریق زهد و انزوا مسلوک می داشت و تقصا  
 میسر داشت و معانی اصول و فروع محمد را تا دیات میگردشی و پنج سال حکومت  
 گذرانید در چهارشنبه هفتم ربیع الآخر در شصت و پانصد و شهادت در ایام  
 بسیاری از عظمای اهل کربلا و ایش الحاد و تشیع او الحار داشتند بر خرم فداویان کشته  
 و چون مادی که او را پسر ترار بن مستصر بن عیسی قرار می داد هنوز طفل بود کیا نام انتخاب  
 خلیفه خود ساخت و بتعظیم مادی وصیت روزی این مادی را شبق و غوغ غلبه  
 کرد و چون این کیا را طلبیدین طبرستان را که بزعم آنها جمیع محرمات شرعی برای امام حلال  
 اند و او را میرسد هر چه خواهد بکند و چون این کیا بار داشت ده پسر می آورد حسن نام و این  
 اثنای مادی مرده بود و نیمه ظهر آن زن است و علی الاختاف حسن خود را پسگو  
 قرار داد و عوامی امامت نهاد و خیلی خوش محاوره و شاعر و حافی جواب و خطبه  
 میخواند و روزی در خطبه گفت که امام را میرسد هر چه خواهد کند و رفع تکالیف شرعی  
 نماید مرا امر الهی از غیب میسر شد که از شما تکالیف شرعی ساقط شود و محرمات را  
 حلال سازم هر چه خواهید کرده باشید شریک با تمام تقابل و تنازع کنید و از حکم امام سر نه

نروید همچنین روز هفتم در رمضان در شصت و پنجم و پنجاه و پنجم در پای قلعه الموت  
 مردم را جمع کردند و بنبر خداد و چهار غلام سرخ و دو و سبز و سفید بر چهار رکن منبر برافراشتند  
 و خطبه خواند که من امام تحکیم از شما ساقط کرده ام و امر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم  
 این دو روز زمان قیامت است ظاهر را اعتباری نیست از منبر فرود آمد و افطار کرد و مردم  
 تکبیر نواح ملاهی شد قوش با او متفق شدند و آن روز را عید القیام نام کردند و آن  
 حسن تا چهار سال بحکومت گذرانید پس حسن محمد بن حسن تا چهل و شش سال بحکومت  
 روش بود و از حسن صبح تا این وقت یکصد و بیست و چهار سال از حکومت آنها گذشت  
 بود اما خواجه جلال الدین حسن بن محمد بن حسن در زمان پادشاهی خود از طریق جد و پدر  
 تبار کرده از جاه شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بدین اخلافه باز نمود و علمای  
 صلیبی صفای اعتقاد او گواهی دادند و او را نویسلمان خوانده اند و مادر خود را  
 حج خانه کعبه شرف و هدایا روان نمود و دیهنی از دیهانی رودبار مسجد و حمامی بنا  
 کرد و رسم اذان و اقامت و نماز آنرا گردانید بعد از آن سال نهم در رمضان  
 شصت و شش و در گذشت آن پسر و علاء الدین بر نیاید شش و شصت و شصت و شصت و شصت  
 خود ملی شد و پسر و رکن الدین خورشاه نیز بر و شش و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
 شصت و شصت و پنجاه و سه موافق بوشی میل بر این دادند و از کنار آب چگون قضا  
 بلا در آمد و پسر و رکن الدین خورشاه را بعد تحصیل و محاصره گرفته دینی بدارند  
 بقتل رسانید و بقیه ملازمین و عیالیه را در شصت و شصت و پنجاه و چارستان کشت و نابود  
 گردانید و در کربستان نیز قتل عام فرمود و بعد از مردن رکن الدین خورشاه

او در قلعه الموت باز خروج کرد چون میخواهید تا نار واقف شدند لشکر بیروی فرستاده  
 او را با خاک برابر ساختند تا قریب ضریحستان بجال اختصار و بعد از وی از اهل الفرقه  
 مدعی امامت نماند و قلعه الموت را داعی کبیر بن زید در شهریور سال ۲۷۶ و صد و چهل  
 و شش حادث کرده بود الموت در اصل نیست یعنی آسمان عقیاب انفاقا  
 آنکه حرف آن بحساب گل موافق سان استیلای حسن صباح بود و الله اعلم در  
 طبرستان چشمه است بالایی کوهی که اگر با بک بروی زنند بایست چون مردم پیا  
 شوند روان گردد و اگر کسی باریک کند لعل او در تاریخ قوام الملکی مسطور است که  
 روزی در طبرستان چمنی را دیدن که از آسمان بقیاد که سنگ بودند آن  
 و از شقایق طبرستان رود بارید بر پیش حسن صباح بود و باینجه تراری تخلص داشت  
 و گوشتی و ابن حسام و اصفی و ولی و شبت بیاض و خسروی است بطعام قریب  
 بدماغان شصت مختصر و از خواص شهر است که کسی در اینجا عاشق نشود و اگر  
 عاشقی در اینجا رسد غمش زایل شود و در آنجا که در چشم نبود و مرغ آنجا بجاست  
 نخورد و عود در آنجا بوی ندهد و لیک آن شهر همیشه بوی خوش مشام میرود و در آن  
 آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید و نیز میگویند و چون بطعام از جانی را بپاشند  
 و آن مرغ از بوی که از غایت لطافت شک جهان و بوفور فیض و هوای غیرت و صفت  
 رضوان است و دیگری از مضامینش این نام چایی است که اگر ناپاکی در اندازند باعث  
 با و طوفان گردد و مادام که آثر بر نیارند تخفیف نشود و اینجه قطره آب وضوی است  
 که سلطان العارفين در آن انداخته و از هر پیر و خوشتر مسکن و مولد حضرت سادرا

العارفین شیخ ابو نرید و شیخ ابو الحسن خرقانی است قدس الله سرهما الا قدس که بان بسیار  
 بلا و جهان نمیرد فضل رحمان دارد و انعمان در بخوار بطام شهت در بنجاست  
 که هرگاه نشه حیض در آن افکنند باو پیدا شود و بعد از آن وقت خروار کوبی نکال کنند و هر که  
 از آن آب خورد و شکم خرد و دوا چشید و باو خوانی گویند و از یک کاین انعمان شیخ ابو جعفر  
 رحمه الله علیه از شعر منوچهری مداح سلطان محمود غزنوی است که در خط خطی  
 و ضمیر منوچهری پوشیده اند که تا حال آنچه خدای تعالی بر طبق تطبیق جاری و در تعلق بخیر است  
 مگر چه شکر از ما و از انهم و غیره که درین قلم باین ترتیب واقع شده بعد ازین هر چه قلم اند  
 تعلق ببارق عجم خواهد داشت صفی از باری و معظمتها است و اگر چه بعضی حکما را  
 بحسب طول و عرض از اقامه شکر اند و پیشین مایل نگری است اما صح است که  
 در خلایق هم چهارم است و در بنای انسانی صفی از خطا و ثبوت یاد کرده اند و بعضی گفته اند  
 صهبان بن فلور بن لوطی بن لویان بن یافت از بنا کرده و برخی از اقبیه صهبان  
 بن سام بن نوح می دانند و جمعی برین اند که صهبان لفظ مرکب است از صب که بمعنی شکر  
 و آن بمعنی سواران که معنی تمام این لفظ شکر سواران بوده باز مرده گفته اند که صهبان  
 نام تمام سورت در عیایب البلدان آورده که این شهر را و قیام یهودیه خوانند و باعث  
 آنکه چون بنی اسرائیل از سخت نصر که به تخت پادشاه از خاک بت المقدس برگرفته گردید  
 میگردد و چون خاک صفها را از موافق بت المقدس یافتند در آنجا شکر کردند  
 موسی و یهودیه گردانیدند و صاحبان را بلدان آورده که آن شهر را بکن زنا کرده اما صح  
 نیست و در زنت تقدس بطور است که صهبان بت چهار پایه بود که عبارت از

اگر ان و کوشک و جوار و ابره باشد و چند فرار غنیز داشته که بعضی اطمینان پیشداد  
 و چند راجت ساخته بود چون کیتباد آزادار الملک کرد و چهارده موضع دست او  
 شخصی بصول پیوست احوال آن دیبا موسوم بگوچیده چون کنالدین حسن بن  
 پویه بر تشهر استیلا یافت فرمود تا روزیکه فرمود قوس باشد تشهر را باره کشیدند امر و  
 آن بحال خودست و دور و باره نیست و کینه ارگامست و در تمام ایران بنجیل گرد  
 تشهر صفهان بکنار آب بنده و قسوت و از زند و در هر یک بهر جدا میشود و هشت بار  
 کفایت کرده فضلات بچکن بنین بگی فرمید و دوازده گران که صفت فرستاد  
 بیرون می آید و بعضی آیات را نیز منصف ساینده بدریای شور میرود و طسم  
 هوای بهار و لب نده رود و چهار از شادی رساند و در لبیل عشرت چو خند  
 شود و در غمی نقش میدان شود و در صفهان نقاب تاب و هوای و گرم  
 و هوای کتبر باشند و در هوا گرم گوشت زود متعفن نشود میوه اش تا دیر وقت  
 تازه بماند و هر چه از قسم غله و نخاک دفن کنند چون مین بنجیل است نیکو نگهدار و در  
 و صاعقه و باد تند و بیماری مریض کم اتفاق می افتد و حمامات غلات و باغات نیکو  
 در آن شهر بسیارند خصوص باغ نقش جهان و باغ نقش میدان که از باغات نیکو  
 اینست و از بزرگان سلفیه آن طرف اول حضرت سلمان فارسی است رضی الله  
 تعالی عنه و عن کل اصحابه و حضرت شیخ علی سهل و شیخ نجم الدین مجاور که و  
 ابراهیم بن عیسی و ابو عمر است و ابو مسلم مروزی در آنجا تولد یافته و چون در  
 خروج کرده بمروزی مشهور شد و جمال الدین که آثار خیره او در حرمین شهرین بسیار

له شهرت از کرامت و صفات ائمه کرامت و از کرامت و صفات ائمه کرامت

نیز از اصهبان بوده عماد الدین کاتب لایت بن سعد و صدیقی و ابو عبد الرحمن  
 نافع کیلی از قرمی سبته و ابو بکر بن داود و قطب و نجی بن عبد الله و شمس الدین  
 محمود و ابو عمر موسی از علما ربانی انکلاک بر خاسته اند از حکما حکیم ناصر و علو  
 نیز از انجاست و از شعرا محمد سفروه و جمال الدین عبد الرزاق و پیش از جمال الدین  
 اسماعیل و رفیع الدین مسعود لبنانی و فریداحول و شیخ اوحدی صناعی و شمس  
 الدین و حمزه اصفهانی و قاضی نو بی و صاعدی و صلا و جزینی و ضمیمی و صبر  
 و شکیبی باباطالب صفیا و غیاث و ملا و غا و دغلی و حسن و ابو علی و وفا  
 کور و امیرانی و مذاقی و کلامی و سلامی و بدلی و غیره نظر ولایتی است  
 نزه و باطراوت است مشتمل بر بی روان و اشجار و روان قریب نسی پاره  
 ده دارد و شیخ نورالدین عبد الصمد از میدان نجیب الدین علی بن برغش از انکلاک  
 زواره نیز نسی پاره ده دارد و زواره برادر رستم زال همت بر بنامی انکلاک  
 اردستان و لایتنی است متضمن پنجاه پاره ده چون بدینش لگیت از لغات  
 خوب بحصول نمی پیوندد و اما فو اکش نیک میشود و خصوصاً آنکه هر قدر صفت  
 کنند گنجایش دارد و خواهند ستونی در نزهت القلوب می آرد که بهمن بن ابی  
 اشخانه در انجا ساخته بود که مردم از اطراف و کناف عالم آمده بزیارت آن  
 قیام نمودند و مولانا محمد مال و قاسمی و غباری از انجاست کاشان است  
 است تراز خسار شاهان و پیرایه تراز زلف محبوبان عمارت پاکیزه و سوار  
 مصفا و اردو کاشان از شهر می جدید است زبیده خاتون بنت جعفر مشکو

مارون الرشید شاهرابطال بندها و ده الحقیقی شیرینی و پاکیزگی الشهر در تمام  
 ایران شهری نیست و متوطنان اینجا اکثری بجنعتی و شغلی مشغولی دارند و  
 شعربانی را بحال رسانیده اند و هفتصد و روز صرف بر سر صحبت نموده بدستور  
 موم کشمیر انبساط بقدم شاطمی سپند سالی و کونیت سیر و جماعتی شخص  
 دارند و در او این ربع متوطنان اینجا پیرو بر باد اعلی و ادنی از شهر آبد و فر  
 یکجا بر کنار سبز و صحرا خیمه اقامت برپا کنند و با هم صحبت میدارند و  
 در فصل گل ز خانه نشینی چه فایده نهاده شوی تو کور نه بینی چه فایده دیگر  
 گل و رفین است و رفین چشم است عظیم که از یک سنگ بر می آید چنانکه ساجا  
 جهان مثل آن چشمه گشته اند و اگر از اعات و باغات کاشان برین  
 دیگر آنچه قابل تعریف باشد چنان سر و قد و اله خدا شکر است که بهر گامی دلار  
 و در هر قدمی صنی ملاحظه می افتد نظم همه خورشید و یار و صیدیان همه  
 زین کمر سیمین سریان توان جان داد اگر ز غیب است و در پی یک  
 بوسه آن نازنینان و از قسم میوه و فواکه آنچه در زیستان آن شهر بسیار است و هیچ  
 شهری نیست و خربوزه نوعی بگاہ می داند که اگر بعد نوروز هزار سن و احتیاج  
 افتد شخص احدی مان می نماید و آنقدر از خستات عجز و قناله در آن شهر  
 است که لفظ کاشان و عقرب و حساب جل بر است و عجب آنکه بر غریب حضرت  
 پیوسته و مردم نیک از کاشان در نهان سابقه بسیار بر خاند حضرت غزاله  
 و صاحب همه نور و شرف و نصیبه نماید و در زیند و شیخ کمال الدین



عبدلرزاق صاحب تفسیر و دیات و کتاب اصطلاحات حرمه <sup>تصفیه</sup> علیها انرا بخواند و از  
 فضلا و شعرا و نوشتیان خال و افضل الدین و رضی و سید جلال الدین و حسن کا  
 و محاصر و محتشم و میر حیدر رفیع معاشی و میرزا شمس و ملا طیفور و فیهی و حاتم و  
 شجاع و ملا حیدر فزینی و رضائی و فیض و غیره از آن ملک بر روی کار آمده اند  
 جز بر باد قان از ازمینیه های بنت بخت بن اسفندیار است و در نزب القلوب  
 آمده که چون های آشهر را با تمام رسانید موسوم بسمه شد چه نام های سمره  
 بکره بعد از خری که آبادان شد و بگلبادگان آشکار یافت و عرب مغرب  
 ساخته جز بر باد قان خواند و هوشش معتدل است و ارتفاعش نیک بحصول  
 می آید و نجیب الدین از شعری است که مستحکم و محقر جایی است و میوه کم شود و از آن  
 نیک بحصول می پیوندد از شعری است که ملا علی نقی گفته است و بر درش الفتی  
 خان روزه است و چنانچه فرسنگ که تمام باغ و باغچه است اکثر فواید کثیر  
 خوب میشود و خصوص بیبی است که آنرا خلاطی نامند و آنکس بسیار در آنکو بهر  
 می باشد و از شعری است که از لالی صاحب محمود و آریز است تابعی و طاعتی و سوره  
 و شوقی و شاه مراد و نامی و تصنیفی است شخصی از آقا حسین خان شیرپور  
 که شنیدم در شهر خراسان جنگلی را صاحب میگونیید جواب داد بلی صاحب و از  
 مان ولایتی است و در زمان سابق از منسوبات قم بوده الحال جانی بسبب خود است  
 از مدنی و آبی خوب دارد و درونیک بحصول می پیوندد و سید جلال الدین  
 از شعری است که از لالی است که اطرافش کویر است و از هر طرف

که بیرون روند بکریوه باید رفت هوایش مقدست و آتش از چشمه کار برست و همه وقت  
در انولایت از زانی بود از میوه انگور و شفتالو خوب میشود و در یکی از کوههای او  
نمغاره هست که کسی نهایت آن نمیسوزد در میان مردم اندر این چنین است  
که وقتی گاو بدرون انمغاره رفته و از فرمان بیرون آمد بدین جهت انمغاره  
گاو خل میگویند چه خل زبان انولایت سوراخ را گویند و از شعری انجا میرسد  
ویر عبد الغنی و ملا و جوی و ظهیری تفرشی است فهم از شطری معظم عراق  
بوده اما الحال چندان محسوس ندارد و از چهار شهر که طول و عرض مضافات آنها  
صد در گرفته اند یکی فهم است در عجایب البلاد آمده که حجاج همت بر آبادانی آنجا  
و فهم را خاک فرخ میگویند و تربتی بس مبارک در وجه مشهور است که چهار صد و  
چهل و چهار مام زاده و ولی در آنجا آسوده اند از بخله کی مزار فیض الانوار حضرت  
نبی بی فاطمه همیشه ایام علی بن موسی الرضا است رضی الله تعالی عنهما و حاجات  
در غایت فیض و صفای هوای قم معتدست و از میوه آنجا و خربوزه نیک  
بجصول می پیوند و گویند در انولایت خود پوی ندهد و نزدیک آب شکر وادی است  
که یوز در آنجا بسیار میباشد و میگویند که حضرت عیسی علی نبیا و علیست سلام از  
آب آنجا خاک خمیر کرده باذن الهی شبیه ساخت و زنده گی یافت و هم در آنجا  
صده زن نه کرده و در ایام سال فیه در آن بده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجا از  
مار و گرثه و صلاضر نمیرسید و در آن ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و گرثه و مار  
رفتن بر آن امکان ندارد و در آن نزدیک آنجا است که کبرسان از آنجا نماند

وقیمت و بهای نیک در اینجا گذرد و چهار پایی و لونگ شود و حضرت شیخ نظامی  
 در ملک تولد یافته چون در گنج نشو و نما گرفته بگنجی مشهور شد و از سراسر آنجا خوانجه  
 شهیدی و گنجی و حیدری و قاضی جهان امیر حضوری و امیر شکی و ملا ملک خیر  
 طهری بوده و ساقی نامه برعم او گفته و چری شمشیر و غنچه کمره خانی و امیر و  
 و بهاری است ساوه از شهرهای قدیم است و شهرت بنامی است از پادشاهان  
 از روحانده مرقد است از پیوه دایش انگور و انجیر و انار و سیب و پسته و آماجو  
 گاه آن ولایت بهار پایان ساگار بنود تا مرتبه که گاه قم بهتر از چوساوه گرفته اند  
 جلالی متبرک است و فیض آنار است و نام استحقاق بن ایاام بهام منو کاظم  
 رضی الله عنه و دیگر بقبره حضرت شیخ عثمان ساوجی که در ششصد و نود و پنج  
 در عهد سلطان خازن خان وفات یافته و نیز در چهار فرسنگی جانب مغرب است  
 که آنرا بشمول پیغمبر سبیه آرند و در سوابق ایام یکبار شیخ مجتهد بود که بحال  
 و نشان آن ظاهر است و در قریب لادیت کثیر السعادت حضرت خاتم الانبیا صلی الله  
 علیه و سلم خشک شده و در یکی از مضافات ساوه کوهی است که چون بکنج باب  
 بالا رونمایوان نزد کنج پیش از آنکه بشاید بنظر آید و متصل ایوان دیگر است سنگین  
 و در سقف آن ایوان چهار سنگ مانند چهار پستان گاو بیرون آمده که بمویله  
 از آنها متقاطر است مگر پستان چهارم که وقتی آنرا کافری کمین از آن مان خشک  
 شده و بر در ایوان سوراخی است که بعضی راه آن شاد و دست و بعضی تنگ و برعم  
 ساوه آنست که بهر فرزندیکه رفته باشد در آن منفذ تواند رفت و اگر او را شد که بنا

در آنجا مجال دخول فرمایید و پدر نصیر الدین طوسی از ساوه است تا چون در طوس ده  
 بطوسی مشهر گشته و در قلعه الموت که یکی از قلاع معتبره رودبار و استان است تبریک  
 مستعصم عباسی مجبوس شده بلا کوخان و اخلاص کرده با خود گرفتار اسلام بعد  
 قبل عام کرده خلیفه را با اکثر علما و سادات بهادرت رشتا و از شعری با کمال ساوه خود  
 سلمان ساوجی است همان از شعری قدیم جهانست و اشهر این  
 سام بن فوج بطالع ثور بنما نهاده و صاحب نیت الطوب آورده که آن را جمشید بن  
 محل ساخته پویش سرد است و آتش زکوه است و طرافش بحسب نبره و جلا کلا و پروا  
 نمونه کشیده نشانه باغ جهان است گویند هر که غمگین در شهر در آید شادمان گردد و در  
 عجایب البلدان مستور است که در این منته سابقه در آنجا هوایی در غایت برودت بود  
 یک نیزه وارد و در اندیاری می افتاد حضرت سلیمان علی نبیا و علیه السلام صخره  
 چنی را گفت که چندی بساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود  
 صخره چنی شیری ساخته با سیم یاری سرد برف را همان مندرفع گردانید و بعضی  
 فضلاء عقیده آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بنیاس حکیم است و گویند بر یک سر سنگی نهادن  
 بجانب غرب واقع شده و در آنرا دوازده فرسنگ دیده اند گویند دوازده هزار چشمه  
 اطراف آن جریان می پذیرند و هیچ وقت قطره آن از برف خالی نباشد و ماشار و که  
 از بگذرد ز خندان سایه گسترانند و روح پرو و حکم خلد برین دار و از متعلقات جهان  
 و از اولیای محل همان حضرت خواجہ یوسف بعلانی و حضرت عین القضاة  
 و حضرت امیر کبیر میرزا علی بن شهاب الدین محمد و مندر زنده ارجمندشان می باشد

بهمانی و شیخ فخر الدین عراقی و ابو عبد الله و خف قدس الله تعالی امر هم و نیز  
 حضرت ابو الحسن بن ابوجهم صاحب بحیث الامر قدس سره از اندیار است و از  
 علمای شیخ حافظ ابو علی و حافظ ابمتی و مسروق و ابوالفضل جعفر و از شعر مسعود بن  
 سعد سلمان و اشیر الدین و مانی و میرغیث محوی و حیرانی و ضمیری و بلالی و اسکندری  
 و قافیه و عبد النبی و قصیری و برمی و حمید و مشیری و پناهی و طالب کلیم و  
 ملک اندیشه و شهرت قدیم و در علم صاحب البیان آنکه آن بلده از بنا  
 حضرت نوح است علی نبینا و علی السلام و نامش نوح آورده بوده و بکشتن  
 نهانده شده و در حبیب آورده که در کوه نهانده سنگی است عظیم و هر کس آقا  
 باشد و یا مرضی خواهد که از خاتمیت حال شان و قوف یا بر نزدیک آن سنگ رود  
 بنیت تکشاف احوال شب اینجا بسبر و البته سر انجام کما بنحواب بنید و بنمشی تخلف  
 نکند و صاحب مجموعه نوادرات می آرد که در آن نزدیک چشمه آب است در شکاف  
 کوهی که چون کسی محتاج آب باشد بخار و دو با و از بلند بگوید که محتاج آبم  
 فی الحال روان شود چون زراعت او از آب استغنی شود باز با هم فرود گوید که  
 رکفایت فی الحال آب منقطع شود اگر این دستور عمل نکند و نرود بعد از سه روز پاک شود  
 از روئیل بعد و بت ماولطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و اشکال  
 و در بیرون از روئیل سنگی است دو صد من تخمیناً و در متانت بشاید که آهن از پای  
 کند هرگاه اهل اردبیل بهاران محتاج شوند سنگ را بر گاوان بار کرده شهر میند  
 مادم که سنگ و شهر باشد باران می بارد و چون باز بیرون بریزد بارش کین بار

مقبره شاه صفی و اولادش در نجاست قزوین در سلک اعظم بلاد عجم منتظم است  
 و مؤلف عجایب البلدان و صبا یارنج گزین در شان آن باریج حاویست وایت کرده اند  
 آن نزد محمد بن بصیرت نرسیده و باغات و باطن آن باده بسیارند و مردم نجاست  
 بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبره علی حده دارند  
 و چون چارپایان آن را در و شکم پیدا شود آنجا برند و بچپ دست بگردانند و آن  
 دانه بگیرند و از آن الم نجات یابد و در یارنج گزیده مسطور است که مرزبانان قبلیه  
 معروف و مشهور در قزوین بوده اند در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیار بودند  
 یافته چنانکه در تدوین که مشتملست بر احوال قزوین مذکور است که شبی از سنای که  
 در سخالی بود آوازی آمد که رخلونی یا اهل مرزبان همان شب چهل دانشمندی را  
 از قبیل ایشان در گذشتند و صاحب بیسری گوید که در زبان مادر و نوین شخصی  
 خربزه پاره کرد و نوری از آن برآمد چنانکه خانه روشن گشت و تا سه شبانه روز نور  
 از آن خربزه میافتاد و مردم فوج فوج برایت آن میآمدند و همچنین بیسری گوید که در  
 قزوین زنی دخیل را دید که نیمه سیرین بود بر شکل دختر بود و نیمه علی از ناف بالا و  
 پیکر و چهار دست و دو سر بر همه متحرک بود و قریب پنج شش ماه آن طفل زنده بود  
 عجب داشتند آباد موضع است نزدیک قزوین و در آنجا چشمه آب گرمی است  
 که غمق آن مقدار قامت آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرفی نهاده در میان این  
 آب بزنند و تا ساعتی گذارند پخته شود و بیمارانی چون از آن آب غسل کنند شفا  
 یابند و ولایت یانام است در مسالک و معالک مرز که از خراسان و عراق و غیره

از اسلام بغداد هیچ شهری بزرگتر و آبادان تر از ری نبوده مگر شیاپور که عرض ترین و  
و اسمعی آورده که از ری غروب لایا در بنای شهری اختلاف بسیار کرده اند بعضی این اند که  
زیر از ری بن اصفهان بن فلج بنا کرده و بعضی گویند که از ری بن خراسان ساخته و بعضی  
هوشنگ بن نقل میکنند و اما محمد بن مستوفی آورده که شهری شهرت پیغمبر است  
علی بن دینا و حلبی سلام گویند در زمان محمد بن عبد عباسی رات شهری بانیمنوال بوده است  
و خانقاه شهر را و چهار صد و حکام یکپار و سیصد و مساجد چهل و شش هزار و چهار صد  
و سیای یکپار و دو صد کار و اسلر دوازده هزار و نه قصد کار نیز برای جاری آورده هزار  
و نود و یک و دو خانه نیز بسیار بوده و محله ها نود و شش و در هر محله چهل و شش کوچه و در  
کوچه چهل نیز خانه و ایضا در هر کوچه هزار مسجد و در هر مسجد هزار چراغ و آن از طلا و نقره  
و غیره بود که هر شب روشن میکردند و مجموع خانه ها ششاداک و سیصد و نود و شش خانه  
بود که مردم می نشستند اندک ایام الغیب لایه مگر از عقل بعید است و در مجمع البلدان و کتابت  
پیکر آمده که رومی در زمان بهرام گور چنان آباد بود که باغستان های و اصفهان بیکدیگر  
پیوسته بودند و مؤرخان چنین نوشته اند که بکرات و مراتب آن شهر قبل عام و زلزله ویرا  
شده باز عمارت یافته تا آنکه در زمان سلطنت ابو جعفر منصور و واقعی عباسی عمارت بر  
اصل یافت و روز بروز در تعمیر و آبادی آن می افزودند تا حادثه چنگیز خان بوقوع آمد و  
کرت دیگر قبل عام ویران گشت و شیخ نجم الدین دایه رحمه الله علیه در کتاب مرصاد  
العباد آورده که در آن شهر رومی بقصد هزار نفر از مردم صاحب بارید رجه شهرو  
رسیدند و مردم اسافل را اندازه نبود و ولایت می داشتند بلکه بوده عارفان و

اینها هم سی و نهم خوارزمند. هفتاد و ششمین شهریار، مسعود بن ابی بکر در تربت  
 اقلوب وروده که برود با قصران نیز از توابع ری بوده و در عهد غازان خان تعلق بولایت  
 رستم دار گرفت و درین ایام چهار بلوک نخستین از ری اعتبار کرده اند و باقی را علیحد  
 ساخته و آنقدر در ارتفاعات و افرونی است که اکثر ضروریات قزوین که قریب چهل سال  
 پای تخت سلطانین صفوی بود از آن ولایت بجزول می پیوست و ایضا غله و سامان  
 علاوه مردم کاشان نیز از ری بجزول می پیوند و اهل رستم و از سناوه و قم نیز  
 از آنش خبر بخشی دارند و میوه نیز در آنجا بسیار میشود و مخصوص خرپوزه و انگور که ضرب  
 مثل است و همچنین انار بلندی که گی از ترشی با و است و انجیر و زردالو و دیگر که از نظر  
 نامند و شفا که با خوانند در غایت نکت و شادابی است آنقدر حکومت می داشت  
 که بعد از این زیاد ملعون با وجودیکه اول از دوستان و مستشاران و متعلقان شاه ولایت کرم  
 الله وجهه بوده بطریق بی کبر قتل حضرت شاه کرمانی شد غصب شد و این پادشاه را  
 و چون قدری از اوصاف ری نوشته آمد پاره از دیگر اوصاف آن نیز تحریر  
 میسر شد و آنکه در فصل آخر گفت که ابتدای انقلاب و هو و طوفان و ولایت اطیاب است مردم  
 جویری خود را نمیتواند گرفت در ری قریب پاره معتدلی میشوند و لیکن این تب پاره  
 در شبان روزی از دو سبب باعث پاوه نیست و بعد از آن پیر خاسته سرخه خواهند  
 میخیزند و هر جا که اراده دارند میر و ندیچه مشهور است که جمعی از دوستان با هم دیگر  
 میرفته اند یکی را تب پاره آمده و از همگان التماس کرده و شایسته عتی توقیف نمائید تا سر نقد  
 بزم و بیایم این احوال در راجو که ابتدای مضامین نجاست واقع میشود و هر چه



در روزی نرغول کند البته چند روز بیماری کشید الا ما شاء الله فرمودنیا چون روی غریب شمن  
 ای وای من غریبی من در نرغول طبعیت آورده که این صفتها را در نرغول و در آب سحر  
 شهر با هم مناظره افتاد و هر یکی تفریض شهر خویش را میگوید و ندامتها را میگوید گفت خاک این صفتها را  
 مژده را تا چهل سال نریزند را زنی گفت خاک می مژده را تا چهل سال بر در دکان در دوا و دانه  
 دارد و در کثری از کتب معلوم شده که اهل سری همیشه مخالف یکدیگر باشند و بسیار است  
 و اصل شهرهای در حادثه جنگیر خان چنانکه گذشت نوعی خراب گردید که نقش آبادانی با آن  
 از وی محو گشت امروز دارالملک زنی یکی طهران را و دیگری قزوین است که ذکر آن کرده  
 خواهد شد ان شاء الله تعالی طهران در زمان شاه طهماسب صفوی همیشه شهرت یافت  
 و بعد از وفاتش نادر شاه در زمان دولت خواجه محمد خان قاجار فتحعلی شاه و محمد شاه نیز  
 دارالملک بوده امروز سپهر محمد شاه ناصرالدین نام در نجادار الملک دارد و طهران بحسب  
 انبار و اشجار و باغات تشنی از دیگر بلاد است و بر شمال رویه اش کوهستانی است  
 سوسوم بشمار آن که قطعه بانضارت و حضرت است و در ایام سابق این کوهستان از شهر  
 ایران میگفته اند و در مضامینش استام نیک میشود خصوص گیلاس که نهایت خوب  
 پتقیاس میشود و همچنین در دفر سنگی آن کوهستان است مشهور بکند و ساوان که آن نیز  
 از بسیاری آب و ان و کثرت درختان و میوه های الوان جامی الا ثانی است و اندوخته  
 امروز و شفا و نوعی خوب میشود که مردم میخواهند که چون بان همیشه در دمان داشته  
 باشد و در شهرهای روضه شیداها امام زاده عبد العظیم بن حسن بن زید بن حسن  
 مجتبی رضی الله عنهم قبله حاجات غالی است و مردم از اصناف و اکابر و مقیم و ساکن

بشرف زیارت شریف شدند و ملاقات و مقصودات نایز میگردد و چنانکه از زبان حضرت عالی  
 موسی الرضای الله عنه یاد است میکنند که فرموده اند که من را راخی عهده العظیم البری کن  
 ناز جدی ابا عبد الله <sup>عنه</sup> الله تعالی عنهم و عن کل اهل البیت در اختتام روضه الشهداء  
 و کتب و اهل تشیع و بعضی اهل تشیع اند که امام نازده عهده العظیم بسبب واسطه نبیانه از حرم  
 سبط اکبر امام حسن میرسد و حسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابو جعفر در وافتی  
 ادرت مدینه داشته با اتفاق برادر خود اسمعیل که داعی کبیر و داعی اول بنزکیوسید و در  
 در طبرستان سلطنت گردید بری آمد و وفات یافته رضی الله عنه و از شهر ری بیا  
 اولیا و علما برخاسته اند مثل حضرت یحیی ابن معاذ و یوسف بن الحسن و شیخ نجم الدین  
 معروف ببلایه و شیخ ابوبکر سجلی و شیخ ابوالقاسم و ابوعبدالله بن <sup>عنه</sup> و و عهده العظیم  
 خزان و شیخ فرید محمد و از علما عجب اگر حسن ابن ابی حاتم خطی و ابودرهمه و شیخ  
 و ابوسعود ابن احمد القزازی و امام فخر الدین رازک و بن ذکری محمد ابن احمد و لاسی  
 از انجا است و ابن عباد و وزیر آل بویه هم از ان خلك است و از شعرا ابوزید محمد العصابی  
 و بشاد و عماد و شمساری و جلال الدین حواری و ابوالمنذر و بدر الدین قوامی و مسعود  
 و ابوالمعالی و شاه صفی الدین و غیره اند و لایب قریه نیست از اعمال ری و بیسویه و غله  
 و غنای و انضاد و لایب شهرت در بین که آنرا سواد الفریح خوانند و تبریزی است  
 و فراموشی طایف که عبد الله ابن عمر ابن عثمان شاعر نوست بدان موضع و دیگر قریه است  
 میان مکه و مدینه همچنین دی است در ولایت ابرو و در نهب و نیز محلی بوده شهریار  
 بلوکیت از بلاد سی منضم شده است و در وادی و دان و سبب مرغزار ابن

و باغات رحمان بر بانی دارات دارد و آیین در زمان سابق حاکم نشین بوده فلعده  
 غایت حصانت دارند گویند از بنای شاپور زقا شش است الحال بعد از طهران در  
 محلی نژاد شگرف ترین است و از میوه انگورش بر انگور تمام ولایت رحمان دارد و  
 مرضه افاتش همه نیک اند چنانکه یکی از انموذج خاوه است حاصلش قیر سیاه و مزه  
 توالت است و اکثر ارتفاعاتش یک من صد من میشود و ایضا حصن آباد که حاصل  
 از دو هزار متجاوز است و همچنین چند موضع دارد که حاصلش با صد توالت  
 است و صد تومان مانده در آن ولایتی است با قصبات و ارتفاعش نیک می شود و لیکن  
 اکثر در آنجا بارش میباشد بازار مالش کمتر از گل ولای خالی می باشند و مردم  
 مانده در آن اکثر از قوت مروی عاقلند و قدرت بر آلت بکارت لنوان ندارند و در زمان  
 سابقه مردم مانده در آن ورستم و رموی سر سگیداشتند و دستار بر سر نمی بستند  
 از شهر این آنجا سعیدای اشرف است چیلان ولایتی است ششصد چال سه هزار  
 و عقبات بسیار و در کوهستان آن ملک کثرت اشجار یرتبه است که ستر راه مسافر  
 شمال و صبا سگردد و اطرافش کوهسار و عقبات است و چون آن ولایت متصل است  
 و کوه و درشت آن چشمه های بلا انتها است و بارش باران در آنجا در لیل و نهار زیاد  
 زیاده از سایر بلاد و امصار است و ملک گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاجیان  
 و قوام آن در قسمی رشت و قومین و لواحق آن و در هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیحد است  
 و اطعمه گیلانیان و اوقات پر خج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب  
 می یابند و نور دن گوشت گوسفندان و دسومات در آن ولایت ضرر بسیارند

رساند گویند در جیلان چند روز پیوسته باران بارید و کار مردم با خطیر از آنجا که در شب  
 اواز شغال شنیدند و متعاقب آن سگهای بگ کندالته بباد باران سگین میدوید و هوا  
 مشکف گردید و گرید بن محمود القزوينی در عجایب البلدان آورده که من اینجاکه را  
 شنیده بودم و قبول نمی نمودم تا آنکه ولایت افتادم و بکرات این معنی را می شنیدم و میگفتم  
 دانستم که مطابق واقعیت مخفی نماند که چون حضرت امام حسن مجتبی را از روی  
 مانده اول حسن بنی که فاطمه حضرت بنت امام حسین در هفتاد و شصت و هجده حضرت عمر  
 و اعظم است فرزند دوم زید است و این بن حسین از یک پسر عقیب شده که او حسن  
 بن یزید گویند حسن بن زید را هفت پسر بوده که امام زاده عجله اعظم که ذکرش گذشت  
 او بنجام بود و با آنکه حضرت عقیب بنی را پسر پسر بود ابراهیم و حسن و شمس و داود و جعفر و عبد الله  
 محض که جد حضرت محبوب سبحانی است و ابراهیم فرزند این بسیار شصت از ایشان که  
 بنوبت تا یکصد و سی و سه سال در زمین خلافت کردند از قبایلی شیراز و صفهان و سمرقند  
 و اولاد او پند و فرزندان حسن و شمس و نوبه و حوالی شاهمانند و فرزندان داود و  
 عراق بنی نند و نقیب بن طاوس از نسل او و فرزندان جعفر و نقیبای بصره اند و عیسا  
 محض شش پسر بود از جمله اول سید موسی الحون که جد حضرت قطب  
 الاقطاب است و سیلیان و محمد و ابراهیم که زکیه عبارت است از او و در حدیثی که در حجاز از  
 شهید شده و این قصه را در این و پیشتر هرگز است و حضرت یحیی که خلافت در مدینه کرده  
 بحسن بن و ن شید افتاد و قصه بسیار با این زبیری و تاریخ عجایب و نگارستان  
 تفصیل مذکور است و نسل در حوالی منزه مدینه باقیست و ادیس که در زمان یاران

رشید مغرب خاچوده و فرزندین او ملوک مغرب جلاله و اندلس بودند و سید  
 پسر بی بود بر ابراهیم دربار بر خلافت کرد و نسل او آنجا است و امیر و شرفای حجاز  
 نسل موسی چون اندک ایشان بجایست گذرانند و چون همیشه از عباسیان  
 متوهم بودند سید عبداللہ کہ جد حضرت غوث اعظم است بعلاقہ خلافت حضرت  
 یحیی کہ در یلم داشت اطرف جیلان افتاد و بر گرامی در آنجا گذرانید و بعد از وفات  
 افلاک و امجاد شش نیز و جیلان سکونت داشتند تا نوبت به شیخ جلال بن موسی  
 کہ والد ماجد حضرت محبوب سبحانی است و حضرت شیخ سید صالح و دو فرزند داشت یکی  
 سید محمد کہ در جیلان گذرانید و دیگری قطب الاقطاب شیخ السموات و الارضین  
 سید عبدالقادر کہ بتاریخ عرۃ ماه مبارک رمضان شصت و هفتاد و یک در  
 جیلان تولد فرمودند و در سن هجده سالگی بنیاد تشریف بردند و در آنجا سکونت  
 ورزیدند رضی اللہ تعالیٰ عنہ و عن آبایہ الکرام و اولادہ العظام اینچہ سطر تقریب  
 در جیلان در باب سکونت سادات را اندیاز نوشته شد باقی بنابر خوف اطالت  
 کلام موقوف بر تالیف نسخہ دیگر داشته عنان قلم بصوب دیگر گردانیده آید و از  
 باب بیان ملکوت و وسیع شمل بلای مسمومہ و قصبات موفورہ دار الملک نولای  
 تیزتر است بحقیقہ صاحب تربیت القلوب و مولف عجایب البلدان از قلم  
 چهارم است و صاحب توفیق الی بلدان آنرا از اقلیم بحر گرفته و تاریخ نگار است  
 کہ تبریز را زینبہ خاتون منکو خاں مارون رشید در شصت و یکصد و هفتاد و پنج بنا  
 نهاد و در شصت و یکصد و هشتاد و یک و بیار بر کفر ایشہ باز و زمران شمول عباس

بحال نه شاول آید و در ایام دولت قایم عباسی ابو طاهر منجم شیرازی به تبریز افتاد حکم کرد که در شب  
 جمعه چهاردهم صفر سنه ۳۳۷ چهار صد و سی و چهار بابین شام و نقش زلزله عظیم میشود و این شهر خراب  
 میگردد و بنا بر آن دارد و غه بخرم مردم از دیوار است تبریز بگم داد و اکثر مردم در آتش بسرا  
 رفتند بجانب شهر ظاهر میگردد و نمک یکبار اندازن وقت مذکور زلزله شد که مصدوقه و زلزله  
 زلزله است و بهر اگشت و حکم اصر خسر و در سفر نامه خود آورده که من در آن تابش در تبریز  
 بودم جمعی که سخن منجم را خوانده بودند زیاد از چهل هزار کس بودند همه هلاک گردیدند  
 دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلو گشته هم ابو طاهر مذکور ساعتی اختیار کرد که طالع  
 وقت برج عقرب بود و آنوقت آغاز بنا نهاد گفت من متبه خرابی زلزله هستم تا سبیل امتضمن  
 نستم تا نایت آن بنا باقیست و در زمان هلاکو خان و اولاد او شهر تبریز در سلطنت گشته  
 عمارات عالی چندان ساخته شد که از شرح بیرونست بعد از آن الی یومنا هذا بواسطه زلزله  
 اینها مبنای آن خط راه نیافت و در تبریز باغستان فراوان اند و اکثر بخار و شمارش در قبا  
 خوبی میشود اما پیش درستان نهایت سرد است چنانچه در بعضی سنوات برودت هوا و کثرت  
 یارش برف بمشابه میشود که دوسه ماهی مردم بسهولت تردد نمیدانند و بنا بر این تبریزیان  
 درستان آذوقه و سایر ضروریات افضل در سردابه ناکه در زیر زمین ساخته از زیر  
 میمانند و در وقت زم زم سردی دی و هنگام استیلای برودت دی در انجای نشسته لغت  
 اوقات میگذرانند **ط** درستان و مبه تیغ و ددم پای رفتار را کند چو قلم  
 اهل تبریز هر یکی چون موره مانده در زیر خاک زنده بگورده چون اکثر مردم تبریز از فیون  
 میخورند و در صبح سر کس با ایشان سخن گوید جواب درشت میشود و بعد از پیشین که گفته

رسیده باشد اگر کسی حدود هشتم ششونبزبان ملایم و نرم جواب گویند و تهریزبان سبک  
 صاحب نخوت و کبری با باشند و باندک سببی خلل در محبت و مودت آن ماراه یابد و الله  
 اعلم رجاء طر حاطر گلدستینان مخفی نماند که چون ورقی چند از احوال اقلیم چهارم از سواد  
 بیاض رسید اکنون لازم است که خامه شکنین خامه تحریر قدسی از کیفیت اقلیم پنجم بیاورد  
 نظم بحدود دین فیروزه طارم : نمودم سیر گلزار چهارم : مددگر از نسیم بخت  
 بنیم گل از سبستان پنجم : زنگهای خیال بازه و تره : دماغ عالمی سازم سطر  
 الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم ظاهره است عامه متوطنان آنجا سفید پوست  
 باشند و اقوام پنجم از جانب شرق است و یافته پس بر وسط بلاد ترکستان و ماوراءالنهر گزند  
 و آنجا چین را قطع کنند و بر بلاد شمال خراسان و سنجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد  
 و شمال عراق در جنوب آذربایجان و وسط ارمنیه و بلاد روم و جزایر یونان گذر و پس برین  
 سبیل الزهره و میان بلدان اندلس گشته و بجزایر قیونوس منتهی شود و در این اقلیم کشته  
 نصت و شش شحیر است و بقولی دو خلد و پانزده شهر آمان آنجمله پنجه شهر که عظیم شهر  
 از آنجا نماید چون در اقلیم چهارم ابتدا خراسان کرده شد و در این اقلیم افتی حیدر یونان  
 که منع حکمت بوده و بعضی بلاد روم کرده آید بعد از آن بدگر  
 دیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند و پراخته شود یونان  
 بدانکه بلاد یونان در ربع مغربیه شمالی واقعست و حدود  
 ایشان از جانب جنوب بحر روم و آنور شاسی جزیره ایست و جهت  
 شمال بلاد اودن گذرد و از جانب مغرب تخوم بلاد آماسیه از جانب مشرق بلاد

بلاد ارمنیه و باب الاواب غلبه می که معروف است میان بحر روم و بحر طبرستان شمال کور و  
 بلاد یونان بدو قسم شده قسم اعظم بجانب مشرق بلاد ارمنیه و باب الاواب خلیجی است  
 به بلاد یونانست و قسم اصغر بجانب شمال و باب اصل و نسب یونانیان مختلف است  
 جماعتی را اعتقاد آنکه یونان سپهر تختی ابن ابراهیم است علیهم السلام و گروهی را اعتقاد آنکه  
 یونان سپهر اس بن ثادان بن یافث است و اکثر را آنکه یونان برادر قحط است و  
 فرزندان عابر بن شالخ و تولد ایشان در بلاد مین بود چون نسل ایشان بسیار شد در میان  
 هر دو بلاد نیز آمدند یونان با فرزندان و ششم از مین بیرون آمدند بجانب بلاد مغرب  
 رفت و متوطن شد بعد از مدتی زبان افروختی و رومی که متعارف آن ولایت بود و یاد کردند  
 و زبان اصلی خود فراموش کردند و در مدینه افریقیه که در آن زمان بدینه الحکما شته  
 داشت و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغرب مستلیم تمام بود متوطن گشتند و در  
 وفیات لغیان چنین آورده که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از بلاد اسکندریه  
 و اول قرن مسکن آنها بلاد مشرق بود چون سکندر بر بلاد فارس تسلط یافت یونان  
 از بلاد خود بجزیره اندلس انتقال نمودند اول آن جزیره را اندلس بن یافث بن نوح  
 علیه السلام آبادان ساخته بود بعد از طوفان نوح زمان اسکندر یکس میل هجرت  
 آنجا میگردید بواسطه آنکه بعد از طوفان نوح روزی زمین محصور شده بود و مردمان آنرا  
 تشویه بحر می نمودند و آنکه سرش مشرق و دمش مغرب و هر دو بال او جنوب  
 و شمال باین جنوب و شمال شکمش باشد و چون مغرب با خصل انضمامی انحراف بود و  
 یکس باین بگزد آن دیار میل میکرد و آنکه اینجا یونانیان که هم آنها منصور



تحصیل علوم و تکمیل نفوس بود و بنا بر آن از جنگ و جدل که لازمه طبیعت سبب است بسیار  
 منتظر بودند و از میان فرس بیرون رفته بتوطن آن جزیره که از معموره برکنار بود در آن  
 شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچنان معمور و آبادان ساختند که موجب شک و  
 جمیع مصلک گشت لهذا بعضی از فضلا که جزیره اندلس مشاهده کرده بودند از لطافت آن  
 و هوا و کثرت شمار آنجا تعجب نموده گفتند ظاهر آن ظاهری که معموره ارض بان تشبیه  
 کرده بودند طاعت و سبزه که معظم حال او در روم است القصه یونانیان در آن جزیره  
 عملات عظیمه و هیاکل جمیه بنا نهادند و در الملک ایشان را طریقه گفتندی که در  
 وسط آن جزیره واقعست و این شخص را لا کوپی است بلند و هوش اطیف دارد و در نزد  
 شهر سنگیت تیطیل هرگاه محتاج بباران باشند سنگ اقام سازند باران آید  
 چون کفایت شد سنگ این را ازند باران بایستد القصه چون آوازه لطافت  
 و فراست آنها را شنید گشت و مردم از اطراف و جوانب بآنها نهادند و یونانیان از  
 اختلاط مردم رسیدند که مبادا جمعی را هوس گرفتن این دیار پیدا شود و ما از دفع  
 آنها عاجز باشیم کثرت ترس ایشان از دو طایفه بود یکی عرب و م اهل بربر که میان بربر  
 و ایشان فاصله همین دریا است پس چون اهل بربر جماعتی حیوان طبیعت و طالب  
 جنگ و فتنه بودند و یونانیان از شناسائی اختلاط ایشان بسیار انکار و استنکاف  
 مینمودند لهذا الی یونان و اسپانیا بر میان عداوت عظیم باشند از جهت ملوک یونان  
 یونان حکامی خود را جمیع کرده التماس نمودند که طلسمی ساخته شود که هیچ دشمن را در  
 گرفتن این جزیره پیدا نشود اگر قصد کنند نتواند گرفت پس حکما اتفاق نمودند و در وقت

سناست طلمی ساخته و او را در تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک سینه  
 طلمی که در الملک ایشان بود نهاده و در آنخانه مقفل ساخته گفتند تا این طلمی در اینخانه  
 مقفل خواهد بود و هیچکس اراده گرفتن این دیار نخواهد شد بنا بر این ملوک و یاران در حفظ  
 آن طلمی و او سبالغمی دادند و هر پادشاهی که در در الملک طلمی بودی بر در آن قفل  
 دیگر زد و آنکه بیت و شش نفر حکومت رسیدند و هر یکی قفلی بنام خود بر در آنخانه  
 استوار زد و بیت و هفتصد نفر ملوک زیرقی بودند که در زمان سلطنتی امیه حکومت آنجا  
 با و متعلق بود و چون حکمت الهی قضای آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یابد  
 ذیق را استغفار آنخانه مقفل بخاطر رسید حکام و زمانه آمده گفتند ایها الملک افغین  
 قفلی مجرب و بدستور یاب و در آنخانه زن که مبادا حادثه رونهد که تلفی ممکن نباشد اگر همانا  
 ملک تخمینی کند که در آنخانه زهر و مال و جواب هر شد و در میان خود برابران توجیه نمود  
 بخانه و اصل ساریم القصه هر چند آنها ازین باب اسحق و او اتهام و بریزند بمقتضا  
 الانسان صریح علی مانع ملک ذریق بشیر حد و زرید و چون از پادشاه چار و  
 و قهار بود و هیچکس از این منع صریح او نبود القصه آنخانه را کشودند دیدند خوانی بزرگ  
 سکل از طلا بجوهر نهاده و بر آن نوشته که از سلیمان بن داود است و تابوتی سکل  
 در گوشه آن نهاده و چون تابوت به اکشاند غیل از صورت سوار می چند بطرز عریا  
 که اسپان عربی سوار و کمانها بر دوش و شمشیر با حایل خیری دیگر نیافته چون نیک  
 ملاحظه نمودند طوماری نوشته از گوشه آن تابوت ظاهر شد و مضمون آنکه هرگاه در  
 خانه و این قفل کتبانه جماعتی بصورت این سواران جزیره اندلس از یونانیان است

و بعد از آن یونانیان را در بنجره جامی نخواهد داد چون ملک ذریق واقف شد پشیمانی  
 کشید تا بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبدالملک طایفی مولی عبدالرحمن بن نصر که  
 از قبل به لید حاکم دیار مغرب بود بنجره اندلس فتحه ذریق را بقبل رسانید و بر آن دیار مشتمل گشت  
 و بدینکه فاضل ششمی در تاریخ الحکما آورده که همچنان بعضی آنست که جمیع حکامی قدما یونانی اند  
 و بعضی هم به رومی اعتقاد دارند اما حمد بن نصر اندلس را فتحه بجو که در ذکر حکما است  
 به ثبوت رسانیده که اکثر معتبران یونانی اند و بعضی رومی و بواسطه حبس ایشان رومی  
 را القباس شده صاحب حیوانان اندیا آورده که یونان جزیره حکما است و یونانی باو منسوب  
 و باو معتبر بلخی در کتاب لوف آورده که در قدیم در مغرب بین شش بود که از آن غرض گفتند  
 و اهل شش بعضی آنرا از غیر خواندند و بعد از مدتی آنرا یونانیان نام کردند و اهل آن یونانیان  
 آخر گشت استعمال در تصرف آنکه یکایک متوسط میان الف و نون بود و ساقط شده و  
 یونانی باقی مانده و نیز در تاریخ الحکما مسطور است که عامل اهل یونان جدا پیانند و بعضی  
 بت پرست و لغت یونانی که دورا افریقیه گویند و سع لغات بنی آدم است و زبان رومی  
 که دورا ابلیند گویند مخالف لغت یونان است همچنانکه بلاد ایشان از بلاد یونان ممتاز است  
 چه حدود بلاد یونان آنست که سابقه قلمی شده تا بلاد روم است که از جانب جنوب ایشان  
 دریائی است که پیچ از مغرب تا شام کشیده که الحال آن دریای روم گویند و شمال  
 ایشان بلاد روم و سقل است و پاره از بحر مغرب که مشهور باوقیانوس است نیز در فاضل  
 شمال ایشان واقعست و حد مشرق ایشان نحو حد بلاد یونان است و حد مغرب آنها قصا  
 بلاد اندلس است تا بحر محیط باوقیانوس در ملک ایشان رومیه عظمی بود که مانی آن قبل

از زمان عیسی علیه السلام نهصد و پنجاه و چهار سال پادشاه روم بود تا آنکه عطیلس قیصر که  
اول قیصره روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان را آباد و روم منضم ساخته  
حکم گرد مملکت روم گویند چنانکه اهل فارس و قفقاز و بکرانیا و استیلا یافته مملکت باکتر  
با فارس منضم ساخته بر همه فارس طاعت میگردانند چنانکه الحال اکثر بلاد عرب که در تصرف  
رومیا است باعتبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند بعد از آن بدید و میوه غنای آن  
بلاد روم و یونانی بود تا زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل یونان شهر قسطنطیه که  
باستنبول شهرت دارد بنا کرد آنرا دار السلطنت و مگردانید و نیزه و میان قسطنطین و  
بود چون قسطنطینوس بن اصراری اختیار کرد جمیع و میان را بدین خود آورده و پنجاه و شش  
سال حکومت کرد در عجایب البلدان مسطور است که هر کس هر چیز در یونان حفظ کند هرگز  
از خاطرش فراموش نشود اگر چیزی از خاطرش رفته باشد چون آنجا رسید یادش آید آن  
مملکت عظیم چنانکه گذشت مشتمل بر عجایب و غرایب بلکه او که از مضامین ملک اسپانیول  
و السلطنتی است از سلطنت نامی مستقلة فرنگ و جمهور مورخین عرب تا می ملک اسپانیول  
اندکس نام گذاشته اند پیش آنکه چون در سده هشتاد و شش هجری در عهد تسلط عبدالملک  
بن مروان آن ملک مسخر اهل اسلام شد اول مملکتی که بدست آمد ملک اندلس بود و بعد  
دیو سائر مملکت اسپانیول میان مسلمانان باین نام شهرت یافت چنانکه تواریخ بیان مینماید  
و از کتب تواریخ انگریزی میگرد که ناچار حفظ اندلس اندلوس است و آن بزبان اسپانیول  
نام طایفه ایست که مولد و موطن آنها قریب بحدود روس بود و در سده چهار صد و شصت  
قبل از شروع سده که قدس هجری بدو صد و سی و نه از آنها بر ممالک اسپانیول استیلا یافتند

چون مورخین عرب این معنی را گاهی نداشته اند و ماخذ اصلی لغت اندلس از زبان فقه در وقتان  
خود می نویسند که یکی از فرزندان بابت بن نوح اندلس نام داشته یکی از جزایر مستقل از خلیج فارس  
بطریق می باشد یافته در آن مرقوم طرح ملکوت اندخت و آنرا با اسم خود موسوم سازد کتاب  
تقوم البلدان موافق این قوم پذیرفته و از انداز کنیه است در پیش آن درخت ندیمون خشمه  
که یکبار آب از انچه میروناند و درخت راستی کند و هم در آن درخت بار و درخت  
زیتون حاصل شود که کمال آن کنیه را وجه معاش باشد و آب انچه در دم جهت نداد  
در ظروف نگاه دارند شتر شهرست در اندلس بر ساحل بحر در آن بلده سیب  
حاصل شود که در آنجا شتر باشد و شتر را در آنجا چهل هجری و تگلیان تصرف  
شدند طرسوس شهرست نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی آنرا در کعبه  
و بنیست بنانها در ورون ان شهر بنی بنان باشد و در بیرون آن بسیار در حوالی ان شهر  
که در آن پیرانش ظاهرست و خوب و مرغی را که در آنجا اندازند بسوز و قسطون  
شهرست باندلس و در کوه انجا است که از سقف آن آب میچکد و در جایی تنگ  
جمع میشود اگر چه جمعی کثیر از آن آب بردارند اصلا کم نشود و هم در آنجا معینی است که هر  
تغیر در و پیدا نشد مدینه النجاش شهرست در بیان اندلس اقرب بحر طلماک که در آن  
ما حضرت سلیمان شترانی بطریق طلسم از منس تربیده و در ان شهر چهل فرسخ  
و ارتفاع قلعه انقدر در بعضی را اعتقاد است که ان شهر را ذوالقرنین اکبر ساخته  
و برخی از مفسرین باینند که مراد از او آید و از سلیمان علیه السلام است که از انچه در  
بیرون می آید و آنحصار را با تمام آن ساخته اند و عبد الملک بن مروان ان شهر را

خواست بنویس بن نصر که از طرف او حکم غریب و حکم فرستاد که بانموضع رود و آنچه از غریب  
 آثار بروی ظاهر گردد اعلام نماید بنویس بن نصر با چند پیر صاحب تجربه بابت چهل تن در قلم  
 آن بیابان بی پایان نمود بمقتضای عهد رسید زمین و دید در غایت نبرد  
 نهایت لطافت موسی در حوالی آن بنای عالی هر چند احتیاط نمود در بیابان بیکه نزدیک  
 در وقت نبود یکی از امرای خود را با هزار سوار حوالی آن نظر ستاد که شاید که کسی پیدا شود  
 که از وی استغنیای حقیقت تواند کرد و آنجا همه هر چند شرطی تقصیر بجای آوردند که کسی بدست  
 شان نیفتاد آخر الامر ایها را نظر گرفت که نقب زنند تا بخواهند در آیند چون آن حضرت را  
 باب باینکه دیدند که آن بنابر از مس از زیر ریخته تا بلب ساسانند مظلومیت  
 کجا است از آن نیز بناموس شده بخاطر آوردند که در پهلوی بزرگان بنادیدار که محاذ  
 آن باشد بر آوردند پس دیواری بارتفاع سیصد گز از چوبه و سنگ ساختند دیگر کجا  
 نقل الاث بنود و وظیفه داده گردید که مساوی آن شود پس همگان بر بالا  
 انگشتی بارتفاع یکصد گز از چوب ساختند و سی گز مرد بافی بران تعبیه کردند  
 پس موسی منادی داد که هر که بدو بخارفته از حقیقت حال اعلام نماید هزار شقال طلا  
 جایزه بگیرد عمل برشته طرح بران داشت که بالا رود و چون بسیر مردیان رسیدند  
 بنجدید و خود را در آنجا انداخت بیکار از درون آنحصار جوش و خروش و غوغا  
 عظیم برخاست تا سه روز آن احوال بود روز چهارم اقوام آن شخص بکلی آنحصار  
 رفتند هر چند او از در آنجا جواب شنیدند بنویس آن نداریا بدید که اگر کرد و خون گرفته  
 دیگر از آن بنمهر شد و نیز بدست و شخص اول خود را ببدون آنحصار انداخت باز

باز آوازهای مهیب جانگاه بان سگر رسید و آن ولولۀ آتشد روزگشت دیگر چند موسی  
 تر غلب نمود و مبالغه میکرد کسی را جزات نمیشد آخر آتشی را مضاعف ساخت گشتند  
 دیگر قدم تهور دران وادی تخریبها و مقرر کرد که نیامانی بگریزش بنزد که اگر خواهد که خود را  
 در اینجا اندازد و موگان بسیار بکشند و او را نگذارند از انقضای شخص بسیار بدست  
 که خود را در اینجا اندازد و موگان بسیار بقوت تمام کشیدند قاتل شخص و پاره  
 و بموجب نصف لی و نصف ک نامش از صفحہ حیات حک شد آخر الامر موسی از  
 آن نومید شده و باز گشت در چین مرحت لوجهای بسیار هر یک با تعلق بیتاش  
 تنمنا از سنگ سفید ملاحظه نمود که در آن خود و نصیب کرده بودند و بر آنها با سامی  
 و سلاطین قوم کرده و از آنجمله لوج بود از نحاس بر آن نوشته که زینهار از اینجا نگذری که  
 بیم ملک است چون موسی بر آن نوشته مطلع گشت و را غیب آمد و دو سوار که سپاه  
 جلد رهوار داشتند به الطرف فرستاد چون از آن خود و گذشته قدری راه رفتند  
 ناگاه جانوران بر پات مولان از میان آن درختان ظاهر شدند آن سواران با سپاه  
 ایشان پاره پاره کردند و آنجا وادی النخل خوانند خبر شلایه از جزایریونان که حیات  
 از جزیره یودس و فتوس و فوکه ناکن که مولد بقراط بود و بزعم احمد بن نصرالد صاحب  
 خلاصه الحیوة از قلم چهارم اند و بگمان مورخین از قلم چهارم اولاد والد الحکما استقلینوس  
 حکیم که از شاگردان پیوسته الهراست یعنی حضرت ادریس بوده بموجب وصیت  
 او همیشه در جزایر ثلاثه بودند چون استقلینوس وفات یافت بعد از مرگ او یونانیان  
 جهت شفای امراض مهلک که طبایر از آن عاجز می آمدند توسل بقبر وی می نمود

و هر شب هزار فیصل زین بر سر قرور روشن میکرد و دوازده هزار شاکر و دشت و اکثر ملکهای  
 از منسل او بودند و اکثر حکمای یونان مثل اقلیدس و اقلاطون و ارسطو و زولا و اویند و نظیر  
 در لطن شانزدهم از اولاد او است پیغمبر نافع براباب بصایر و صاحب لطایف مخفی نامزد و مستور  
 نماند که چون پاره از احوال خبر از یونان بقلم آمد و بتقریب نام فعل حکمای نر زبان میگرفت  
 اگر نکته چند در بیان اقسام حکمت اصولاً و فرماید و آیرا کوه شود و در از حکمت نتواند بود  
 بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاققت  
 بشری و اسامی او مختلف میشود بحسب اختلاف حریف بقلم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات  
 حاصل شود بی تعلیم بشر و صاحب معرفت مامود باشد از حضرت الهی باصلاح بنی نوع انسان  
 بتهدیه بشر یعنی که مستلزم نظام بنی نوع باشد و بتعمق و بنبوت و صاحب آن بنی نوع  
 خوانند و اگر تعلیم و استعاده از بنی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صاحب آن ملکی خوانند  
 و این حکمت در اصطلاح حکیمان عبارت است از دانستن شیای چنانکه قیام نمودن  
 بکار چنانکه باید و شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بکار که مقصود است  
 وصل گردد و بقیمت اولی منقسم میشود بدو قسم علمی و علمی که آنرا نظری نیز گویند قسم  
 اول یعنی علمی عبارت است از ملاحظاتی و فرولات صناعات جهت بیرون آوردن آنچه  
 در قوت باشد بحد فعل و بعبارتی دیگر حکمت علمی آنست که باعث بود از احوال امور  
 که موجودان بقدرت اختیار راست و غایت شمر اینچنین مکتب خیر و جنایات شر است  
 و حکمت نظری عبارت است از تصور حقایق موجودات و تصدیق با حکام و لواحق بر وجود  
 که مطابق نفس الامر باشد بقدر طاققت بشری یا علمی است که بحث میکند از امور که



وجود و بقدرت خست یارمانیت و غایت این تم و تحصیل غنایات حصه است فقط باین  
 دانست که تقسیم حکمت ادنی باین دو قسم نباشد آن است که نفس انسانی سیاه سیر نفوس  
 منحص است بقوت لطفی و این قوت را باینجه که منوجه است باینستن جفایق موجودات  
 و صنایع معقولات عقل نظری خوانند و از اینجه که متوجه باشد تبصرف موضوعات  
 و تمیز میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات جهت نظام امور معاش عقل عملی  
 گویند پس باعتبار تقسیم قوت لطف باین دو شعبه علم حکمت را نیز دو قسم کرده اند و هر  
 یکی ازین دو قسم حکمت منقسم میشود بقسم آما اقسام ثلثه بحکمت عملی که یکی تهذیب  
 اخلاق است که علم فرنگ و طب و حافی باشد و دوم تدبیر نیست که آنرا علم کدما  
 نیز خوانند سیم سیاحت بدنی است که آنرا علم ملک داری نیز گویند و بعضی این قسم آخر را  
 نیز بر دو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط و منوط بود بنبوت و شریعت که آنرا علم نوامیس  
 خوانند و دیگری متعلق است بآرامی ملوک که آنرا سیاحت بدنی گویند آما اقسام ثلثه حکمت  
 نظری یکی الهی است که آن را علم اعلیٰ و مابعد الطبیعت و علم کلی و فلسفه اولی نیز گویند  
 و العلم است که بحث کرده میشود در آن از امور که در هر دو وجود خارجی و وجود ذهنی  
 محتاج بوده نباشد مثل ذات باری تعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بر دو قسم ساخته اند  
 چه اگر آن امور با وجود استغنائی ذاتی از ماده در هر دو وجود متعارف ماده شمول آن  
 کلی و مابعد الطبیعت و مابعد الطبیعت و فلسفه اولی گویند مثل علم وحدت و کثرت و ما  
 آن و اگر از متعارفات ماده منزه باشد مثل ذات باری تعالی و صفات کمالیه آن اعلم  
 و علم آخر خوانند و قسم دوم ریاضی و آن علم است که در آن بحث کرده شود از امور که

در وجود خارجی محتاج باده مغذیه اند تا در تعقل احتیاج باده معینه ندارند مانند خطها و خطها  
 و دایره ها و این علم را رباضی یا بنیجه گویند که ابتدا تحصیل آن یا ضت بنیجه حاصل  
 میشود قسم سیم علم طبیعی که آن را علم ادنی نیز گویند و آن علمیت باحث از احوال  
 اموریکه در هر دو وجود خود محتاج باده باشد مثل علم باحوال انسان و حیوان و نبات و غیر  
 این اقسام ثلثه منقسم میشود بفرع و اصول اما اصول علم لبعی بهشت است قسم  
 اول اسمع الکیان گویند و در این قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شامل جمیع  
 طبایع باشد مثل ماده و صورت و حرکت لبعی و اشال آن قسم دوم را باب السما و العالم  
 خوانند و درین قسم بحث کرده از احوال آسمان و زمین آنچه در آنهاست و احوال عناصر  
 اربعه و طبایع ایشان قسم سیم را باب الکون و الفساد گویند و درین قسم بحث کرده میشود  
 از احوال بایط اجسام خبیثه کون و فساد و تولد و توالد و اشال آن قسم چهارم را اما علم  
 گویند و درین علم بحث میکنند از احوال عناصر رباعیه قبل از اتصال جایشان با یکدیگر و آنچه  
 آنها را عارض میشود و حرکات و تنخل و نکاثف باعث بار تاثیر علویات و طایفشان  
 و تحقیق احوال مرکبات - غیر مانند شل شهاب و نیارک و رعد و برق و قوس و قزح  
 و ناله و اشال آن نباید دانست که نزد حکما مرکب است بر دو قسم تام و غیر تام و تام آنست  
 که لفظ صوبت نوعیه خود کند در زمان مستند به مثل معادن و نبات و حیوان و غیر  
 آنکه در زمان مستند به لفظ صوبت نوعیه خود نمیکند مانند کانیات جو و شیر و عسل و اشال  
 آن نیز در اشال مرکب غیر تام است فلا محاله حصول مرکبات التامه فی الموالید ثلثه قسم پنجم  
 از اصول طبعی باب معادن است و در این قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات طبعیه

و کیفیت توالت آن قسم ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود و دوران از احوال حساب  
 نایب برین حیث النمود قسم هفتم باب حیوانات که بحث ازین معرفت احوال حساب است من  
 حیث الحركة و الحس و قسم هشتم باب النفس الحس المحسوس خوانند و درین قسم بحث کرده  
 میشود از احوال نفس ناطقه انسانی و قوای در آنکه محرکه آن مافوق طبعی نیست  
 اهل عالم طب که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهت صحت و مرض و قیات ثمره آن  
 حفظ صحت حاصله و بر قیاده زایل است دوم علم نجوم که ثمره آن استدلال است از کمال  
 و اوضاع و حرکات کوکب حوادث عالم سفلی و بروجه ظن و تخمین سیم علم فرائض  
 مقصود از آن استدلال است از خلوق بر خلوق چهارم علم تعبیر و یاه و غرض ازین فن نیز  
 بطریق تخمین از تجلیات نفس و مشاهد آن صور بر زخیه را در حال تطیل حواس ظاهر  
 بر حوادث کونی و نجومی علم طلسمات است و مقصود از آن تحصیل افعال غریبه است بواسطه استخراج  
 قوای اجرام علوی با اجرام سفلی ششم علم نیرنج است و ثمره آن نیز ظهور افعال غیر  
 بسبب استخراج قوای سفلیات باشد که هر چه علم کیمیا است و غرض از آن ایجاد طلا و  
 باین کیفیت که از بعضی اجساد معدنی خواص آنها را سلب نمایند از ترکیب استخرج آنها را  
 یکدیگر طلا و نقره حاصل میشود اما اصول حکمت ریاضی چهار است اول علم عدد که  
 با حقیقت از احوال انواع عدد مثل زوج و فرد و تمام و ناقص و زاید و مستخرج نموده میشود  
 بقوا علین علم مجهولات حد و یاه از معلومات آن دوم علم هندسه است و درین علم بحث کرده  
 از احوال خطوط و سطوح و اشکال نسبت گوی که مقدار سیر را یکدیگر میباید و بر اصول  
 و درین علم کتاب فیلسوفی صورتی سیم نباتات است که بحث میکنند از احوال نباتات

جزم علومیه و جسام سفلیه از جهت حرکت از روی اندازه و تعریف و جهت و صنف و تمانه آنچه که بحث کرده  
 میشود از روی دوروی چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نعمات از جهت اتفاق و اختلاف  
 و تالیف سخن از آن و هر یکی ازین اقسام را بر الجداول یا ضعیف و قوی و جزیب است مثلا علم جبر و  
 مقابله و علم جمع و تفریق و علم هند از فروع علم عد است و علم حساب و شایسته علم جبر  
 نقیل و علم مناظره و مرایه علم نقل سیاه و علم مدارین و علم اگر متحرکه از فروع علم هند است  
 و استخراج اتفاق و تمایز یکبار رصد و امثال آن از جمله فروع علم هیات است و علم  
 آلات سازها مثل ارغنون و قانون و ستاره و ریاض و سهرنگی و مانند آن از جمله فروع  
 علم موسیقی است اما اصول علم الهی بچهار است اول نظر در امور عامه مثل هویت و وحدت  
 و کثرت و قوت و فعل و علت و معلول و امثال آن و دوم بحث از اصول و مبادی خواه از  
 علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطوق و علم نظر در اثبات ذات باری تعالی جل شانده که  
 که واجب الوجود است و اثبات تفرد و وحدت و بیان تصافات و جمیع صفات  
 محال و تنزه او از جمله سمات نقص و زوال چهارم نظر در اثبات جواهر روحانیه که سبب  
 الهی اند و اقرب موجودات اند با و نظر در اختلاف مراتب و طبقات ایشان بنحوی که دانستن  
 کیفیت تشخیر و انقیاد اجسام علوی و اجسام غلی استخوان و جواهر روحانیه و لیفت ارتباط سفلیات با  
 علویات و کثرت یا وحدت از فروع علم الهی است دانستن کیفیت وحی و نبوت و شایسته  
 حقیقت معجزات انبیاء و کرامات اولیا و همچنین معرفت سعاد از جمله فروع علم الهی است چنانچه  
 تفصیل هر یکی در کتب مبسوطه حکمت تبیین و مبیین است اما اقسام علوم منطوق  
 که نزد بعضی از اقسام علوم حکمت نیست بلکه آلات علوم است و نزد جماعه داخل علوم مکی است

و نه آنست چرا که غرض از منطق تحصیل محمولات است و آن منحصر است از تصور و تصدیق پس غرض  
 منطقی باید که منحصر باشد در موصول تصوری یا تصدیقی و نظر در موصول تصوری یا باعتبار نظر  
 آن موصول خواهد بود یا باعتبار مقدمات ششم ثانی را باب اخروی کلیات خمنه اندوغم  
 اول را فارسی قوس یعنی باب معرف قول سازج و همچنین بحث از موصول تصدیقی یا باعتبار  
 مقدمات آن خواهد بود و آنرا باب یار معیناس یعنی باب قضایا گویند یا باعتبار نفس  
 موصول تصدیقی و آن نیز باعث باصوت موصول تصدیقی خواهد بود و آنرا ثلوث طبقا  
 یعنی قیاس گویند یا باعتبار ماده و آن منحصر است در صناعات خمس که عبارت از بره  
 و جبل و مخالفه و خطابیات و شعریات و بعضی باعتبار ساجت الفاظ باب ابواب تسعة و  
 ابواب علم منطق را ده اعتبار نموده اند یا به جزیره است در بحر شام و یا بنجره شهر  
 و قیر نامی بسیارند و آنجا مار و گز و دم و سباع نمیداشند اگر در آیند چون هوا که آنجا  
 بشام آنجا رسد فی الحال بمیرند شعله از بلاد مغرب است بر کنار دریا گویند حضرت موسی  
 و یوشع بن نون ای بریان همراه داشتند نصف آنرا خورده بودند و نصف باقی مانده رنده  
 شده در دریا راند و الحال آن ماهی باقیست که همه در جثه چون نصف ماهی اند و کله  
 آنها از یکدیگر بشیر است صغیر جزیره است در مغرب معادن نقره و طلا و نحاس و از  
 آهن و شبیمانی روز ابرو نشاد و سیاه آنجا است و در آن جزیره حیوانات گرنده  
 و رنده نباشند و در صحرا می آنجا زعفران بسیار است و در آنجا کوهیست که جبل  
 گویند شبیه دوزخ است بسیار شاهه میشود و در و دروخان صری میگردد با وصف این  
 قلعه آنگاه از برف گاهی عالی نمیشد شصت و نه در جزیره بحر مغرب است بنام

بزرگ انجمنه زمان باشند نهایت دلاور و جنگی اگر کسی در انجمنه زمان شبانه پنهانی  
 با او صحبت دارند و پیش از صبح برآیند اگر فرزندی آرند او را بکشند اگر دختر را بیکه بدارند  
 محکم است شهری مشهور است و بیفت دروازه دارد و از هر دروازه که بیرون روند  
 روان و اشجار و باغات باشد و در میان بلاد عرب بلاد سودان و قعست چنین گویند که  
 اهل شهرگان را فریده تاول فریاد تو شش شهریت بر ساحل دریای مغرب  
 و سوروی هزار ایش است و از انجمنه شش شهرت در دست او و در دستم است  
 که او را امیر المومنین خوانند قلعه الحجاره قلعه است در حد مغرب آبر ساخته است  
 رومی باشد که خود تجارت سیده چند آنکه نزدیک تر میر قلعه دور تر میریت و آواز سگان  
 مسموع میشد بهین دستور چندین ماه رفتند تا شخصی برآی سوار آمده گفت ای  
 سکن در تراجچه مقصود است آنکه بنجد ایتعالی ایمان آرید و اگر نه با شما حرب کنم آه فرست  
 و پیش ملک خود بیان کرد وی کس نیست و بدین حیفی ایمان آورد و سکن را بگریه  
 و نیز گویند که موسی بن نصر شین که شهرت کرمیان آب میرود و غرق میگردد  
 رفت تا از راه بنید چون بدیاری اقامت کرد شهری دید و بر در شهر لوانی و قنطاریه  
 صحنی همین درو استندی احمائی و تری هر که نزدیک رسید ویرانه تیر زومی و هلاک کرد  
 و بر در شهر نوشته که هر که بنید قصد کند هلاک گردد و قار س مغرب شهر  
 بزرگ است از بلاد بیز نزدیک مغرب الیزه دروازه دارد و در جانب غربی آن  
 شهر هزار شیما است و قریه ها و موضعهای لطیف نیز بسیار است و در مسجد جامع انجمن  
 بلبلان و نهصد هزار است و نیز درون شهر مسجدی چشمه است و بعضی است

گرم و در هر سرری جوی است و بوستانی در شرق و غرب بطریق شهرت از مصلحت حاجت  
 در میان آن دریا بجان و دروم بسیار از عجایب و غریب شمال دارد و در مصلحت شهرت  
 سطح آن از سنگ فدا و آن از مس و در آن اشک خادمان باشند هرگاه خشکال شود  
 انجماع در تخته نشاءش فروزند و سطح آن از آب ناپاک تر نماید چنانچه آب از زیر  
 حوضی بزرگ که در تحت آست بریزد پس آن آب از آن حوضی برگرفته بر طرف نشاء  
 باشند و هنوز در این باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح اشک  
 آب نجس شسته شود و از آب پاک مالا مال گردد و دروم مملکتی است در غایت و شست  
 بر صنوف نعمت در اطراف آن بلاد مسعودان زرو و نقره بسیار باشد و یکی از کتب  
 رسیده که در روم حصنی است و در آنحصار خانه صورت خری بر یک دیوار نقش کرده اند  
 که با عکس باعث دهم خود را حرکت می دهد کما خ حصار است در حد و دروم بر رو  
 سنگ پاره بلن تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواران در کثافت و اطراف  
 صفت شتخار یافته از غریب آنکه در آنسبزین هر سال در فصل ربیع شهر روز شتخار  
 جانورین خور و بجهت گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را بگیرند و نمکسود کرده  
 در ظروف و آنی ذخیره کرده و از آن طپور هر چه چمان سه روز گرفته نشود و جناش  
 بزرگ شده پرواز نماید و هم ایلی ولایتی است وسیع اینجو گز نیز حد و است  
 و در انقله رفیع و حصنی بدیع که سی قطعه قون است که اسحال از غایت خصانت حصا  
 بتنگری با قادی شتخار دارد و قیصریه شهری بزرگ است از بلاد و دروم درون  
 کوهی قیاده و سلطان الدین قیباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ ترشیده و

ترتیب داده و بدیناس حکیم در آنجا حمامی ساخته بود که بمحروم و ختن بچراغ گرم میشد بر  
 موضعیت در بلاد روم و در آنجا غارت و در آنجا عده از شهدای صحابه و تابعین اند که  
 مرعبت شمشیر و نیزه دارند و پنج نفر از آنجمله پنج دست بردیوار زده قایم است و ده ماند و باقی  
 خفته جراتهای آنها در جامه های ایشان اثر نکرده و بدن شان اصلا متغیر نشده است  
 شش و آن در زمان سابقه نام شهری بوده امر و خیمه شهر آن ملحق شده نام  
 ولایتی است از کنار آب کرنا و ولایت بابا ابواب ولایت شروانست و باب ابواب را که  
 نوشیروان بنا کرده باعث آنکه مردم خزر همیشه بمجد وصل و بهمان آید و غارت  
 کردند و چون نوبت حکومت بد نوشیروان رسید کس بکاک خزر فرستاد و دختر وی را  
 بزنی بخوشت و صلح بدین نسق افتاد که یکدیگر را به بنید و نوشیروان جماعتی از لشکر بفرستد  
 داشت تا مردم خزر را غارت کردند خاقان گل نموده پیغام فرستاد و نوشیروان را از  
 استبعاد کرده گفت ملازمین قضیه خبری نیست بلکه مفسدان میخوانند که به اینجا بنابر  
 خصومت رست سازند هرگز نپسند بصوابت سرب می نماید که دیوار می خندین و  
 متین در سر حد ساریم تا ولایت ما و شما فرق شود و ایمن از حوادث یکدیگر بپاشیم پس  
 خاقان رضاداد و نوشیروان بابا ابواب را بسنگ رخام در غارت تحکام عام  
 کرده و دروازه آیین بر آن ترتیب داده جمعی را بر آن گذاشت تا به طاعت قایم باشند  
 و در بعضی نسخ آمده که اصل شهر شروان که از ابنیه نوشیروانست و آنرا بابا ابواب و  
 از قیاس ششم است و باقی توابع او را داخل تعلیم نموده اند چون امر از رانجیه از شهر  
 شهرت دارد باکو و شماخ و ارس و غیره اند و این شهر و آنرا قلم می نوشته میشود



جهت اختصار باین چند شهر که عظیم و مشهور است مختصراً مینویسم بگو از شهرهای مشهور شهرهاست  
 و بکنار دریای خزر واقع شده در اطرافش قریب ده فرسنگ یکمقال خاک بهم رسیده و گویا  
 درخت دانه زمین نرود و چون آن را برین خاک سنگ آهک حفر کنند خاک رسد و در بعضی  
 ازان خاصیتی است که سنگش را بجای بنیرم بکار برند و از مضافاتش یکی علیانست که  
 قریب بقصد چاه دارد و در آنجا چشمه عظیمی است و خاک آنجا آنقدر گرمی دارد که مردم در صحرا  
 چون جانوری صید کنند در ظرفی نماده در زیر خاک دفن نمایند بعد از ساعتی اگر مرغی را  
 پخته شدن بشناسند از آن بیهوش شود و است بهوش نهایت گرمی دارد و قاعه گاه  
 که بر شرف آب باره اش اندیشه را قوت پروازیت از توابع آنجا است شکاری با وجود  
 مختصری نهایت هموری دارد چنانکه قسمیست به نهر از خرد و بزرگ هر سال در آنجا جمیع  
 و شیر میشود و از میوه آرد و سیب و پسته و آن در آنجا خوب میشود و قاعه گاه بانی به قباد و غیره  
 ساسانی است آب و هوای نیک دارد و مضافاتش در ده است و در کمال خضرت و آب  
 دارد و در غایت حرارت که بخارا آن مانده شعله آتش گذارنده و سوزنده است چون  
 قدمی چند جریان می پذیرد و در منافذ سنگها فرو میرود و بمقدار یک تیر تیر آب ظاهر میشود  
 بزرگان شهران سلطان اشعرا حسان عجم فضل الدین بزرگ خاقانی و افصح الدین  
 فلکی و غیره الدین و غیره حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حد و دیاب  
 الالباب تلی است و قریب ستونان القری بلنت قدمت و سرخ چهره و شیر شرمی باشند  
 و بغیر از دهانیت صفتی ندارند و هیچ از یک سلاطین باجی و خراجی نمیدهند و تابع  
 دینی و ملتی نمی باشند و در هر خانه از آن قهر و دو خانه بزرگ باشد و نیز بزرگترین

مردی بکی مخصوص بر حال و دیگری منسوب بسوان و جماعه از نهاجه ساخته کرامات  
 متعین اند و کار سازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مرده را بسر که مخصوص  
 بر حال باشد بر دیگر دینز اعضایش را از یکدیگر جدا گرداند و مغز را استخراجش بیرون آورد  
 و استخوان را در خطه اندازند اگر میت تو نگار باشد در خطه دیبا و یا فقر بود در خطه  
 چرم و آن خطه را در آن سر دیبا و نخته نام میت و اسم پدر و مادر و قیام و ولادت سال  
 و فائش را بر آنجا نقش کنند آگاه گوشتها مرده را از سر دیبا بیرون آورده بر  
 برنده خارج آنقریب است و آنجا بنیدارند و کلاغی چند که بر آن شسته شایه دارند بنیدارند  
 گوشتها را از هم بر بایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر آن شسته بنشیند و بر تنقیاس است  
 اجتماعت بسوان مرده را کار سازی نمایند و همچنان سران بر زنان علیحد است و شسته  
 شطرنج گوشت ایشان است غیر شسته است که گوشت مروان بر آن اندازند و نیز و عجایب  
 المخلوقات آورده که پادشاه باب الاواب در حضور سلالم که واثق بن سقیم اورا حقه  
 استگشتاف احوال سده ذوالقرنین فرستاده بود شکار رفت و ماهی بزرگی صید  
 و در درون آن ماهی کنیری صاحب جمال یافتند بی پیرهن باشکوار هم از پوست او  
 تارانی او آن کنیرک دست بر روی میز و رموی میکنند و نوحه میگرد بعد از خطه  
 بر دو هم می گوید که صاحب تاریخ مغرب تصدیق این روایت کرده و در جامع الکمل  
 و تاریخ دیال آورده و این جوزی هم نوشته که در شهر <sup>۳۵۲</sup> قید و پنجاه و دو و دو  
 شخص که پشت آنها با هم چسبیده بودند دیگر اعضا و جوارح علیحد در سن <sup>۳۵۲</sup> شسته و پنجاه  
 بودند از من نزد ناصر الدوله دلیلی آوردند و در کمال و شرب و خواب بیداری ایشان

ایشان مخالف بود و قضاای کمی مرضی شده بود و بعد از چند روز نقص کرد و دیگری در  
 قید حیات بود و آننداب و حافی سیکت تا آنکه و می نیز میزد و از قید سخت خلاص گشت  
 فاما بحیرت آنکه از دریا می گیلان و بحر کرگان و دریای بابالباب و بحر خزر  
 خوانند و طول این دریا از مشرق تا مغرب دو صد و شصت و شش فرسنگ است و  
 عرضش دو صد و شصت فرسنگ و این دریا را از آبگون استند و دایقه اطراف دیار و بحر  
 و بابالباب منتهی شود و از باب سالک گویند که رکوب این دریا خطری عظیم دارد و  
 اسوایش پیوسته در طم باشد و درین دریای مذکور وقوع نیاید و این بحر سفید جزیره  
 دارد که از آن جزایر لطیف سیاه و سفید حاصل شود و آن ولایت مختص می است  
 در برابر موغان و آقشده و از کرپوه سنگ بر سنگ تا کنار آب ارمن ولایت  
 موغانست و هوای این و ناحیه بگرمی مایل است و در آن گیاهی است بر شکل آو  
 که گیسو ارد حکما آن را داخل سمیات شمرده اند و در آن ملک تا ولایت ارمن و  
 و شیروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است و صاحب سالک مالک شیروان و  
 رانیز داخل آن شمرده و در آن چندی شهرت مثل قلیس و بلیقان و سایر آن گنج و  
 برقع اما دارالملکش برقع بوده و برقع از بنای قدیم است و سکندر رومی بعد  
 خرابی آن را ویران آن تعمیر کرده و قباد بن فیروز نیز بنیاد عمارت آن پرداخته و نو  
 و در زمان سکندر در آن بوده و هوای بنایت نیک و در چنانکه در سکندرنامه تعریف است  
 و بهر طریقی بسیار است اما اینوقت از آن گل غوغا می و از آن گل خبر غوغای نهانده  
 فسر و آن شیشه مل فدا دوش خورده باد آمد و انگل از میان برده و شیشه ابو

العباس حرم مارون از شهرست قلین نیز از شهرهای معروف آن است و بانی آن  
 نویسنده آن بوده و در آن چشمه ای بسیار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از چشمه  
 های آن است که اگر ده بقیه وزان گذارند نه بقیه بخت گردد و یکی معدوم شود و در قلین  
 حمامی بر بالای گرم ساخته اند که بغیرش فروختن هواش در غایت گرمی است و  
 آن حمام با اهل اسلام اختصاص دارد و در آن بلع اهل اسلام و نصاری ساکن اند و خانه  
 از یک جانب آنرا اذان صبح میرسد و از طرف دیگر آنگاه قوس و سرحد و یا نصاری  
 شهرست نزه و خطه است و لکشا و بسیار فضلا تعریف است و هوای گنج نموده اند و حق  
 قایل تعریف است و حضرت شیخ نظامی عکرامی در شهر نیکو گذرانیده در آن زمین مدفون  
 شده و از شعری آنجا هستی شاعره بوده اگر چه مشهور نشاید و اما اصح آنست که از گنج  
 دیگری ابو العلاء استاد و خطافانی بوده و هر دو با هم مناظرات و مشاجرات دیگر  
 این **خطبت بلیقان** از بنیه قبادین فیروز است قلعه در غایت حصانت و استیلا  
 در زمانی که ملاکو خان بر آن دست یافت مردمش را که اکثری فضلا و سادات بودند شهلا  
 رسانید و آنجا آن گشت در صور آقا قایم آمده که لشکر ایلمانی مدتی بلیقان محاصره کرد  
 آنجا که موصورت فتح چهره نمود چه بیت بختی نگاشته یافت نمی شد نزدیک بود که خاست  
 خاست ترک محاصره نمایند و این باب با نصیر طوسی که ملازم شهباز و زوی بود مشوره  
 نمود نصیر گفت تا در چنان صورت سنگتراشیده درون آن را از زیریر ساخته  
 بدرون قلعه بر خنق و عراوه افکند و باین حلیه آتش را گرفت و بر بیچ آفرید و ایستاد  
 حیات نکرد و نقش آبادی از لوح آتش بر کربک بیداد و فساد خاک ساختند

روضه الصفا مذکور است که امیر تیمور گورگان بعد مراجعت از روم در صدد آبادانی بلیقان گردید  
 و نهر برلاس را خارج نمود و در حیدرآباد که میرزا شاه رخ ولد او خواست که آن شهر را  
 عمارت نماید بعضی مانع آمده و جومات کشند هر آنینه بخضر جوی آبی اشارت فرمود تا حال  
 جاریست و آبادانی بلیقان از آن بجمول پیوسته بهر تقدیر امر و نه دیهی آبادی دارد  
 و مجیر الدین بلیقانی شاعر غزلی از آن ملک است خوارزم و لایثی است و اطراف آن  
 بیابان است و باعث آبادیش خنین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جماعتی  
 غضب کرده فرمود که ایشان را بموضعی بعید بر بند که از آبادی دور باشد بموجب نمود  
 آنها را در بنیوقت که الحال خوارزم است که در آنوقت چون تیره بنی اسرائیل از آبادانی  
 دور افتاده آورده گذشتند و آن جماعت در آن روز بوم نقد عافیت و غنیمت شمرده  
 دل بر قامت نهادند و غریبان به کسی رو بکاری نهادند تا بعد از چند گاه ملک از  
 احوال ایشان پرسید حقیقت اظهار کردند ملک را رقت شد کس به تخلص احوال ایشان  
 فرستاد و آن شخص چون بدان مکان رسید دید که جهنت خود خانهها ساخته اند و همیشه  
 بسیار جمع آورده اوقات بگوشت ماهی میگذرانید چون بر بیان آن جماعت خورنام  
 گوشت و زرم نام همیده بوده هر آنینه بخوارزم اشتها یافته چون ملک کیفیت حال  
 ایشان مطلع شده چهار صد زن ترک برای ایشان فرستاد و چهار جماعت چهار صد  
 نفر بودند بعد از آن توالد و تناسل انگروه بهم رسیده شمار آنها از تعداد در گذشت  
 و اهل خوارزم اکثر لشکر می اند و در شجاعت و طف شگنی لاثانی مشهور است که وقتیکه  
 سلطان محمد بن تغش خان شکست یافته به شهر بند کورد آمد تا صبح سی هزار سوار و سی

همراه شدند و نهوای خوارزم نوعی سردت که اگر در بادوان از شهر برون روند بیم آن باشد  
 که دست و پا بی ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود کهرس پارچه زمینی را  
 که خار شتر در آن باشد تصرف گردد و سر لخته خار را قلم کرده و سرگاف نموده و تخم  
 خربوزه در انشکاف گذارد و هر عینه خربوزه در غایت شیرینی و تازگی بصول می  
 پیوند و این نوع خربوزه خستیاغ دارد که سوراخی در او کند و صغی از وی بر آید  
 مانند غسل که از بسیار خوردن آن سستی تنیه بدن واقع میشود و مضافات خوارزم  
 یکی اورگنج کبری است که دارالملک است و الحال شهر خوارزم عبارت از است و دیگر  
 اورگنج صغری که آنرا جرحانیه خوانند و جرحانیه از امهات بلاد جیحو است و در فضل آن  
 احادیث در کتب مسطور است چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی  
 الله علیه و سلم نقل میکند که شب بهران در آسمان چهارم قصری دیدم که در حوالی  
 قنابل بود و نوحه بود از جبرئیل پرسیدم که اینجا چه مقام است جواب داد که این شهر است  
 نزدیک بچون که امت تو در آن مقام خواهند کرد پرسیدم که چون کدام است گفت  
 نه نیست که کسی که آن بر فراش میرود روز قیامت شهید بر خیزد دیگر کات و در آن  
 و جنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره الانشا بوه  
 و هزار پانزده است بهر سبب شهرت در غایت محکم و آب آمویه آنرا احاطه  
 کرده یک راه پیش تلار و استر خوارزم شاه عمر آن حصن حصین اما من خود ساخته  
 و با سلطان سنجر مخالفت و زریده و لشکر منولان تا آنجا محاصره نموده تا آن  
 دست یافته و حبیب سیرانده که لشکر منخل زیاده و ولایت هزار بود و چون فتح نمود

و هر نضری را بیت و چهار کس حصه رسیده بود که قبل رسانیدند و حضرت شیخ گبری نیز  
 در آن واقعه بقر شهادت فایض شد و چون حکایت رحمت دختر ابراهیم بن ابراهیم از بیجا  
 و قعالت هر بنیه ملاحظه طالب کلام ناکرده بتحریر آورده شود از ابوالعباس مرو  
 نقل است که من قصه او شنیده بخوار زم رفتم و اهل آن شهر پرسیدم گفتند که آن  
 سال است که چون فرشتاب و نان البشبه و بیج طعام نخورده هر چه در وادی او  
 میگویند واقعی است لاجرم زیارت او رفته زنی دیدم نیک خوی خوب که فرشته  
 و پدار ملک کرد از فروری خوشش نیک گزیده بهیچ نقشی کشیده برویاء بعد  
 سلام و جواب از وی استفسار احوال نمودم در جواب گفت که من بخاری بودم و از  
 فرزندان دوازدهم وقتی پادشاه ترک حصار <sup>مطهر</sup> سپاه محاصره کرد و اهل آن میل کردند که  
 بیرون روند و با کفار محاربه نمایند و اهل شهر مانع شدند گفت چندان صبر کنید که طاهر  
 عبدالله که والی آنجا است بمرد و بایا بد آنجا جمعی از جوانان مجاهد خود را از شهر بیرون  
 انداخته بر کفار حمله کردند و کافران بگریختند و ایشان در عقب میرفتند و چون ایشان  
 از دیوار است بصحرای کشیدند برگشته بر اینجا عت حمله آورده چهار صد تن از مسلمانان  
 شهید ساختند چون شب درآمد کایل مولای طاهر بن از جرجانیه باید و گذر  
 او بر سر که قتال افتاد آنچه که مجروح بودند بشخص فرستاد و شهدا را چون گنیم در گنج  
 خاک دفین کرد یکی از شهدا شوهر من بود چون شوهر خود را کشته دیدم گریه و خرم  
 بسیار کردم نظم رشته اشک چشم من بگسخت خاک و خونم یک گریخت  
 اشک و از خیم و لب چو گشت دشت در با گشت در با دشت دشت سینه من

جگر کردم سوختم قصه مختصر کردم نگفتم یا الهی تو می بینی که شوهر من کاسب پیشه و ربود  
 و قوت هر روزه سرانجام نمینمود چون امروز وی شهید شده واسطه معیشت من که خوا  
 شد در این اثنا بانگ نماز شنیدم و بزحمت و نماز گذاردم و تضرع کنان سر سجده  
 نهادم مرا خواب ربود و در خواب می بینم که من در زمین درشتی ام که سنگ بسیار  
 دارم من افغان و خیزن طی آن وادی بنمایم و شوهر خود را میجویم ناگاه سناوند کرد  
 که ای زن چه میطلبی گفتم شوهر خود را میجویم او دست خود را دراز کرد و گفت دست من  
 بگیر چون دست او گرفتم مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت و صفاداشت قصر  
 دیدم که هرگز ندیده بودم و نه برای آب دیدم که بر روی زمین جاری بودند بی آنکه  
 کنده باشد مردم حلقه با آب شسته بودند و جامهای سبز پوشیده از سبزه و فرق  
 ایشان غلظت های نورسید خشیده سفره در پیش فکنده طعام میخوردند چون نیک نظر کردم  
 جمعی را دیدم که شهادت یافته بودند نزد یک ایشان در رویهای آنجا عت می نکردیم  
 از شو خود آوازی شنیدم که گفت ای همه چون نظر کرد شوهر خود را دیدم که با آنجا  
 طعام بخورد و بعد از آن روی ابل مجلس کرد و گفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد  
 قدری از این طعام دهم آنجم گفته روا باشد پس مرا چیه ازان نان که در دست  
 داشتم بدو دانی دیدم در حال سقیت و نرمی بطعم از غسل شیرین تر و بجز بی از مسکه  
 چرب تر آن نان بخوردم و گفتم برو تا در دنیا باشی نیازت بخورون نباشد و تو  
 و طعام تو بهین بسنده است چون بیدار شدم خود را سیر طعام یافته و ازان روز مرا با  
 و نان حاجت بخشید و بومی طعام که می شنوم آرزو میشوم و از اولیای خوارم حضرت



شیخ نجم الدین کبر و شیخ عبداللین اجماعی که بر علم بعض فضل از بعد از خوارزم بوده است  
 و آن ناحیتی است در آنجا و شیخ علاء الدین قدس شد سرحد از فضلا و علیا نصیر الدین  
 محمود بن مظفر و ابوالقاسم محمود زرخشری صاحب کشف و زرخشری است از اعمال  
 خوارزم و ابوالفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات حیر از خلفای زرخشری  
 و ابوبکر محمد بن عباس است و از وزرای مشهور صاحب محمود بلوچ وزیر جنگیز خان و  
 مسعود بیگ پسرش و از شعرا علاء الدین او زجندی و حسامی و فرکو و اوارا النهر  
 ولایتی است در غایت معموری و آبادانی شرفش فرغانه و کاشغر و شمالیش تاشکند  
 و جنوبش بلخ و بحسب کثرت خلایق و اقوام غله و بسیاری میوه و فور مواسی و مل  
 ترجیح بسیاری ولایات دارد یکی از علامات معموری آن دیار آنست که هرگز قحط نشود  
 و اگر شود چندان نیاید و مردمش از رعیت و صنایع شجاع و سپاهیانند معادن  
 بسیار دارد و مابین جیون و سیحون واقعست منبع جیون باستقار صاحب مالک  
 و مالک کوستان بدخشان است و بقیه دیگران جبال جانیان و جیون و دینا  
 مغرب و شمال و اقمشده بعد از مضافات بسیار آب و خش بدو ضم گشته بولایت  
 قبادیان آید در آنجا آب دیگر بر آن افزوده جیون بحصول می پیوندد و آنمواضع  
 نیز پنجاب می نامند و بعد از آن کنار بلخ و برنگشته بخیه خوارزم منتهی شود و در  
 رستمان رود جیون بمتبع بخ بندد و منجر شود که چند ماه الوش و احشام مع کله  
 فیل بر آن نشینند که اصلا ضرری لاقی نشود در عجیب البلدان آمده که بدریا  
 جیون کوی است و بران درختی که در ایام مهر گان برگ آن فرویزد و زوری خیزد

بر روی زمین بوده بعد از آن بقدرت الهی آن برگ بر سر غشای طیاران نمایند سیحون  
 نیز روی عظیم است و منبعش در کرستان جایی است که آنرا سیحون خوانند و آن آب نیز از آن  
 بسیدای زولایت را قطع نماید به بحیر خوارزم منتهی شود و سیحون بعضی صغار  
 و بعضی آب شهر خسته خوانند صاحب مسالک ممالک آن را آب چاه خوانده چون  
 دلدل ملک ماورالنهر میزند است هر چند ابتدا از آن میباید سفر قنداز بلاد و معظّم تورات  
 در آنرا بلاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بنایا پس از آن سکندر رومی سور  
 حکم بر آن بسته و ضد معموری آن خطه گردید و در ختاسم رود ضل الصفا آمده که دور  
 سابق قطعه داشته که مسافت دوش پنجاه هزار قدم بوده و بمرو و شهر و دیو و شهر  
 گشته چون جهان پهلوان گرشاسب به بخارا رسید به گنجی یافته فرمود تا از آن گنج  
 قطعه ساخته اند پس از آن گرشاسب این لهر اسپ بار دیگر آن قطعه را آبادان ساخته دیو  
 و میان ولایت ماورالنهر و کرستان کشیده چون نوب رسید رومی رسیده در دست  
 آن افروخته تا شهر نامی که از اهل تنج بمن بود آن شهر را ویران گردانیده چنانکه از آن لغات  
 انری نگذاشت پس از آن بشمر کنه شتهار یافت عرب معرب ساخته سمقند گفت و بر  
 جرین وجه توجیه کرده اند که چون ابوسریش شمر بن افریقیس بن افریج بجانب شرق  
 نهضت نمود و تخریب بلخ و سمرقند را و وقت آبادانی تمام داشت امر فرمود و در  
 برابر آن شهر و مگر احداث کرد که ترکان آن شهر را شمر کنه گفتندی یعنی دیشم شمر خوان  
 نام دید است و بعد از آن در زبان ولید بن عبدالملک فتیه بن مسلم الباهلی از جاح  
 جاح سمقند را محاصره کرده بعد از پنجاه روز گن حاکم آنجا طلب صلح کرده و قبول نمود

که در سال بیست و یکم درم و سه هزار غلام تسلیم نماید و قتیبه بعد از مصالحه بسم قند در آمده مسجی  
 بساخت و بهیستی که یافت در آن انداخته و اما در واقعات بابر می آمده که ایل سمرقند  
 در زمان هراتیستان حضرت ذوالنورین رضی الله عنه مسلمان شده اند و از تابعین  
 قثم ابن عباس رضی الله عنه بابران ولایت یافته و بعضی او را از جمله صحابه رضی الله عنه  
 اجماعین شمرده اند و قریب سارکش در سمرقند برکنار در واره آئین که بابر شاه شهرت دهد  
 واقعه و سمرقند در زمان صاحبقران امیر تیمور گورگان نوعی معمور یافت که چنانچه  
 اعظم ایران و توران رحمان پذیرفت بعد از آن سیرت الغ بیگ گورگان در آباد آن  
 باقصی لغایت کوشید و در وسط شهر مدرسه رفیع و خانقاهای مینع بنا کرده و ایضا  
 ظلم برده رخصتی بنا نهاد و گورگانی از آن بحصول پیوسته که بحال تقوا و عین  
 استخراج بنمایند چه قبل از آن یکم ایلخانی معمول بوده در واقعات بابر می آمده که در  
 بطلمیوس حکیم در صد رخصتین شده و پس از آن در هندستان زمان راجه بکر پادشاه  
 در اوچین و در بار رخصتی بستند که تا حال معمول هندستان آن خیر است و در  
 اسلام اول رخصتی بسته شده در عهد یامون عباسی بود و بجز یامونی نوشته اند بعد از  
 از زمان الاکو دیگر رخصتی بسته نشده که در فراغت تبریز حسب حکم او رخصت بنا کرده بود  
 و حکمای فلاسفه و متکلمین در اینجا جمع آورده اما بابر تمام خرسیده بود و سال بدست  
 با ختام انجامید و در خاتمه روضه الصفا مسطور است که در نواحی شهر سمرقند جایی است  
 که آنرا دشت قطوران خوانند و آورده اند که در روز قیامت به قنار و نه ریشه بلند  
 بر خیزد که بر شجره می افتد و بزرگتر از شجره است که در آن در آن در آن در آن در آن

حقیقت این حدیث برابر با کبریاست مشتمل بر دو تاسی سلطان سنجر با کفار قرخانی و انصاف  
 محاربه دست داده خلقی کثیر و جمعی غنیمت را لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند و در زمان تسلط  
 کفار تا آنکه بسیار از مسلمانان در آن مکان شهید شدند هر آنکه معنی این حدیث که این  
 غنیمت صدق برآمده بر نگهانی و شن گشته و در اطراف سمرقند مرغان نیک می باشد و سیاه  
 آب که آب رحمت نام دارد از میان کان گل میگردد و اطراف آن تمام آبگیر است و دیگر  
 بورت خاست که سیاه آب از وی گذشته بکان گل میرود و اطراف آنرا چنان حاطه  
 نموده که بغیر از دو سه موضع جای عبور نیست و دیگر اولنگ کول مغالکی است چندی  
 بر یک طرف واقع و اکثر میوه در سمرقند خوب میشود خصوص سیب سمرقند و اقسام  
 دیگر همی و امرو و آنار و انگور و خرخوبه که هر کدام از یکدگر خوشتر و بهتری باشند و قهوه  
 الاسلام سنجر را از امهات البلاد است همیشه مسکن اخبار عالم و امن فاضل اولاد و ام  
 و هست و در غایت معموری و نهایت بکرت و تشعه مردمان اینجا در مراعات رعیت  
 غرا و التزم سنت ملت بیضا فایت جد و جهد اند و در حاکمیت در اینجا انقدر قاطع  
 که بادشاه هم از آن امن نیست آورده اند که جنگیر خان در شهر <sup>کاشغور</sup> ششصد و هفده موافق  
 ایلان سنجر را محاصره کرده بعد از چند روز از باب عظیم طلیسان معذرت در گردن انداخته  
 بار و می خان آمدند و ابواب شهر را مفتوح ساختند خان خود در شهر آمد چون نزد  
 جامع رسید با شلا میشتی اهل در مسجد قسلاق نمودند و قها از کتب خالی کرده پر جو کا  
 ساخته الاغان خود را آخور گردانید و سرسپاز بدست اکابر علما و اخیار فضلا داده صحبت  
 شرب بنمیدگشت و باقی و شش و آهنگ مغولی قیام نموده بجای اذان نهی می

بولی قلمی بکار آمد و نهیب غارت و قتل بر پشت و چون براق خان از قید و خان شکست  
و خواجه شمس الدین صاحب یوان که با مسعود بیگ بلوچ وزیر براق خان که در قتل داشت  
و پادشاه را بران آورد که جمعی از سپاه باور از حضرت فرستادند تا فامیک نامی را بشکستند و او را  
سپاه بیکران که بهر یکی برادر خراس و در ایشان که لفظ متروافند

بودند از آب آمویدند گشته آتش ظلم و ستم و در خطه بخارا فروخت مسعود و بیگانه  
مستقیم ترین تبعاع بخارا بود با کتب نفیسه بسوخت و دین کثرت خبرانی انولایت بفرستید  
که در مدت هفت سال ساکن در ری و افغان ناری و ماند یار نبود و نگاه قبیله خان مسعود  
بدست آورده و خواست و به بخارا فرستاد تا بتعمیر آن بدهد سعی نماید و بجهن کفارت  
و درایت ریاعای متفرقه را جمع آورده استمالت داد و دیگر قبه الاسلام بخارا مجمع  
اشرف و منزل علمائست از آنبار از یونینا هزار و زبر و زور و عمارت صورت افرو  
است آتقد و لیای باکمال و علمای ازان ملک برخاسته اند که احاطه سبامی سامی  
ایشان بر تقدور جامه نیست چنانکه کتاب نفحات و شحات و دیگر کتب حاوی آنست و فخر

فایض الانوار حضرت خواجه بزرگ خواجه بابا ... اتق والدین نقشبند قدس سر  
بر کفر سنگی شجر مطاف و مرجع اکابر و اصاغر است و از شعرای ستم قدر و بخانا ابو عبد  
رودکی و ظهیر الدین کتاب و ابو محمد رشید و عمق لولوی و کلامی و یحیی و سید محمد  
و علی شطرنجی و علی تابدی و یحیی فرغانی و بخاری و ساغری و نظامی و عروسی  
و مویالدین و شهاب الدین احمد و بهار الدین کریمی و حسن اشرف و امیر روحانی و  
مولانا جمال و ساطع و ابوالخیر عاشق و هاشم کای و صادق حلوانی و فکری و صالح

یونانی و خواجه ابوبکر و غیره <sup>سلف</sup> در زمان محمودی سو فورد داشته اند که در آن زمان یونانی  
 میران شد که از آن خرمن دانه باقی مانده و بتدريج جمیع از هر جاد مست داده نزدیک بود که  
 روی آبادی ببیند باز بنابر استیلاي نجم انی حکم ایام اول گرفته چون معماری نمک بر  
 عبداللہ خان مقرر گشت ابتدا تعمیر آن <sup>مختبر</sup> بلع گماشت از آن زمان تا حال معمور و آباد است  
 و نصف رنجش نیز بیگونی چون بزبان معمول قرشی بمعنی نورخانه ظاهر آن سیم  
 بعد از آن چنگیز خان به آن مکان اطلاق شد اگر چه کم است اما ارتعاش نیک بجهت  
 می بندد و در فصل بهار طوفان در غایت خفوت و سبب است در ماوراءالنهر طوفانی که  
 گریه می کند چون در قرشی آفرغ بسیار میباشد هر نیمه بمهرنگ قرشی نام برآورده و قرشی  
 بر جنوبی سمرقند واقع شده تا آنجا <sup>۱۸</sup> شده و سنگ است و از فضل و شعری آنجا صادر الا  
 محمد بن ابوبکر حسام و قلی طمناج خان و شمس الداعی الحینی و محمد بن علی سوزنی و کاک  
 و سعد الدین سعد و ناصر و حکیم شمس الماعز و بهائی و سعد الدین سعد و دولتیار و در  
 و خوابه عصمت و فهمی بوده است و فرغانه در کناره معموره عالم واقع شده  
 شیر قش کا شغرو غریبش سمرقند و جنوبیش کوستان بخشان و شمالیش اگر چه پیش از این  
 آبادانی داشته مثل مالیه الماتو و یانگی که در تواریخ آن طراز مینویسند اما السال <sup>بسط</sup>  
 عجوز ویران شد از یک خراب است و در و اقیات با بری آمده که سیر و ج الف که نر مهر گیا  
 خرمند و در فرغانه میباشد اما دیده نشد و آب سیران که در آنجا که بابت <sup>مختبر</sup> است  
 از طرف شرق و شمال آمده در میان آقو لیت جریان می یزید و از جانب شمال خیزد  
 و خاکت که تالان <sup>مختبر</sup> و سوگم دیده گذشته حالت کسان پیدا و در رگب سجد

میگردانند و فرغانه مردم نیک برخاسته اند و از بزرگان مثل شیخ محمد ساجری و شیخ احمد  
 کوروشیخ سعدالدین صاحب منهاج العباد و جمیع اندوخته فرغانه هفت شهر بزرگ و خرد  
 و از آنجمله پنج بجانب جنوب و دو بطرف شمال واقع شده از شهرهای جنوبی یکی اندجان  
 است که در وسط فرغانه واقع شده و حصارش در فایده حصانت و محکمی است و چند  
 همیشه آب درون قلعه اش جریان می یابد مرغ دشتی که ترکان قرقاول و فارس  
 ترو گویند در اندجان بسیار میباشد و در اوقات باری آمده که در اندجان بسیار  
 یک مرغ دشتی و قبیله چهار کس پیر شده اند و غله و میوه اش خوب میشود اما هواش خنک  
 نیست و آشوب هم در آنجا بسیار فوج میرسد و آنعلی است که اطباء آنرا قبیله گویند  
 مرد شش شمس الدین محمد و امیر نظام الدین صفائی و هجری و قاضی عبدالمعین  
 مابین شرق و غرب اندجان واقع شده با طافت آب و هوا اطرافش در بهار نهایت  
 طراوت و سرسبزی دارند و چند حدیث در شان آن شهر هم می نویسند و حضرت خواجه  
 قطب الدین که از خلفای خواجه معین الدین سجری است قدس الله سره نماز آنجا  
 فرعونیان در غربی اندجان بهشت فرسنگی و اقصی از نو که نار و زرد آلود از آنجا  
 نیک میشود اما مردمش جلغ وشت زن میباشد و بعضی که نیک می باشند  
 نهایت نیک می دارند و شیخ طاهر الدین ابو العلاء که صاحب هدایه فقه است از آنجا  
 اسفهره کوستان است مابین غرب و جنوب مرغیان برادر فرسنگی بود و  
 های روان و کثرت باغ و بوستان همچنان بر دیگر محل و مکان دارد و در گوشتانش بسیار  
 جنوب با این سنگی است ده گز عرض و دو گز ارتفاع که همیشه همه چیز در آن سنگ نشین

میگردد مانند بدین سبب آن سنگ یئنه میگویند و از مردمش بکلام سفید  
 خنبد بجانب غربی اندجان و اقصی اندجان پنجه سنگ است و فواکش خصوصاً  
 آنرا بسیار خوب میشود و قلعه اش نهایت صمانت دارد بر شمال رویش گوشت موسوم  
 بموکل که فیروزه و دیگر خیز را در آن کوه یافته شود و تسکار گاههای نیک دارد و آمافت است  
 چشم بسیار باشد تا حدیک گفته اند که گنجشک را در آن ولایت آشوب میشود و در میان خنبد  
 و کند بادام که هم از توابع خنبد است و شتی است که همیشه در اندشت باد میوزر گویند  
 وقتی در شتی چند در اندشت رسیده اند و شدت باد نوعی بود که ایشانرا پرانده است  
 بعد از طلب یکدیگر را در ویش گفته تمامی هلاک شدند و از آن زمان حال آن شدت را  
 در ویش می نامند از مردم خنبد یکی شیخ کمال خنبدی و عجبی و شهبانی است آخستی  
 در شمال و وید چون واقعت در تمام فرمانده بعد از اندجان از آن وسیع تر جانی نیست  
 و تا اندجان از فرسنگ است و قلعه اش در کمال محکم است و استوار است و در اوقات بابر  
 آمده که در آخستی خمر بوزه ایست که آنرا بر خمر بوزه بخار از تریجم داده اند و افضل المقدیر  
 انیل الدین از اینجا است شاش که آنرا چای نیز گویند از شهرهای قدیم است و به بنالیت  
 نیز شهرت دارد و آما امر و زبانشکند و تا شکنت معروف است اگر چه در شهرش سجب عمار  
 و اسواق و دیگر صفات چندان تکلیفی بکار نرفته آما مضافاتش بحسب گل و لاله و افروز  
 آب و جلک نهایت لطافت و نصارت دارد و خصوصاً لاله هفت رنگ که حاصله آن است  
 چه لاله از تا شکند و گل سرخ بخار این الجمهور مشهور است و در آن ولایت چای است که  
 و اگر آب آنرا بجایی بر ندخون گردد و اگر بمسافت بعید بر ندسنگ شود اگر تر کوی بخون



حیض آورده در آنجا افکنند صاعقه پدید آید که دیوار باران بپایند ویران سازد و ایضا چشمه  
 که مانند دیده ظالمان بی آب باشد و چون اندک سجای بر روی هوا ظاهر گردد فی الفوا  
 چشم آب چون شک مظلومان در سیلان آید و در راههای آن ولایت کوهسایت کدان را  
 کوه اسفر گزید و در آنکوه چشمه است که آب آن فقط باشد و در بن آنکوه آهن و فیروزه  
 حاصل شود و همچنین قریب به همان کوه کوهی است که سنگش چون انگشت آتش خود  
 گیرد و بنجا کشتش بر حریق شوند چون صابون سفید و پاکیزه گرداند و ازین قبل خصوصاً  
 بسیار دارد و از بزرگان آن حضرت خواجه عقیله الله احرار است قدس سره و از علما  
 محمد بن علی بن اسماعیل فعال و فخر الاسلام ابوبکر محمد و فخر الدین و از شعرا بدر چاچی و ما  
 عبید و جزئی است بر زمین نایب تنویر قانون شناسان سخن نهفته نماند که چون صورت  
 چند از مقام نجم باوری بی قلم از حیض با وج رسید این وقت گاه است که شب  
 چند از پیران شهر و نو آورده شود نظم چون بساط یکستردم <sup>۱۲</sup> انجم از صبح نجم  
 آوردم <sup>۱۳</sup> هم ششم نرمه بسیاریم <sup>۱۴</sup> رونق ششبه سیزدهم <sup>۱۵</sup> میکنم همچو چرخ ناربنجی  
 بر لب ازمانه شش نجی الا قیلم <sup>۱۶</sup> اسد این اقلیم تعلق بخار دارد و در و در شش  
 اسم اللّون باشد و میدان این اقلیم مشرق بود و از دیار یا جوج و یا جوج و بلاد خاتان  
 و کیما و استغیاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه  
 بوی بلاد فلینا گذرد بر جنوب صقلیایه و شمال سیکل ازیره و اندلس گذرد تا  
 بحر عظیم منتهی شود و مساحت این اقلیم ویت مشی گویند فرسنگ و یک کرده  
 و در این اقلیم بقولی یکصد و چهارده و بقولی دویصد و چهل شهر است و بیتی و دوه

و چند حجر عظیم دارد و اکثر کرستان در این اقلیم قنبره ترکستان اسم جامع است  
 بلاد ترک از اقلیم اول تا اقلیم شایع اکثر ایشان صحرانشین اند و از قبایل نگیر به بسیاری  
 و زیادی تشجاعت و جلالت ممتاز اند و بر جلالت و شجاعت ایشان دلیل ازین قوی  
 نزیت که حدیث خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله درین نوع در شان آنها وارد شده  
 ترک ترک را گوئیم یعنی قنبره ترک بکنند و ادام که قصد شکار کنند و ترکان را روی و بنی هر  
 چشمان تنگ و سینه فراغ باشد و در بعضی کتب نوشته اند که چون در زمان ظهور اسلام  
 قرآن مجید بهندرسید آنجا به حیرتی پیش آمده بر زمین انداخته و چون در ترکستان رسید  
 اول سردار آنها دیده و بحال تعظیم بر سر کشیده چون این خبر عبرت رسید یحیی از اولیای عرب فرمود  
 که هندوان همیشه خوار و بمقدار باشند و در هیچ چشمی آنها را و قمری و غرق نباشد و  
 ترکان همیشه سردار و زبیر دست و محترم باشند کسی بر ایشان غالب نشود چون زبان  
 اولیا زبان خداست هم این حکام ظاهر شده و میشود و در جلد ثالث تحفیه آمده  
 که چون کشتی نوح بر کوه بودی قرار گرفت بموجب وحی سماوی دیار مشرق و مغرب  
 نامرد مسر خود یافت نمود و می عازم آن زمین شد از پدر بزرگوار التماس نمود که او را  
 دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران ببارد و نوح علی بنیا و علیه السلام اسم اعظم بگوید  
 آنوقت و این است اسم مبارک بر سنگی نقش فرمود و بدو از زانی داشت و یافت بجای  
 مشرق شمال شتافته هرگاه باران خواستی بویسلان سنگ سحاب عنایت الهی در  
 اختیار آمدی و عرب سنگ را حجر الموطر و عجیب آن سنگ ید و ترکان جده ماش گویند  
 و در آن ترکان و از ترکان آن علم متعارف است از یافتن روایت مولانا زکریا

علی نزدی از شش پهلای عقب ماند بدین ترتیب خنزیر و صقلاب و روس و چین و چنگار  
 که او را کمال نیز گویند و مارخ و بقول ثولف جامع اعظم یافت را یازده پسر بود هشت مذکر  
 و نه و دیگر خلیج و سدسان و غرو پسر بزرگترش که او را ترک و یافت اعلان گویند در نزل  
 سیلوک بجای پدر بخت شست و خرگاه و بارگاه از اختراعات او گویند و در  
 شکار گوشت بریان میخورد و لقمه از دست او افتاد بواسطه آنکه زمین شود بود نکینش  
 چون لقمه را برگرفت و خورد او را آن لقمه خوش آمد رسم نمک در طعام از آن زمان اتفاق  
 افتاد و همچنین از پوست حیوانات پوستین و قبا و طاقیه خراص نموده و دای او را ملک  
 گشت چنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرستاد و از وی پنج پسر ماند و اما صقلاب علیه  
 لعن اب گشت اولاد او افتاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خنزیر بود و رفته  
 التماس موضعی کرد که هبه خود تعمیر نماید و روس دست رو بر سینه ملتفت برادر نهاده در  
 صقلاب از گماری هم پورت و منزل طلبیده او را نیز خواب با صواب شنید میان ایشان  
 محاربه دست داد و صقلاب بنهر زم شده در آن طرف اقلیم بنه افتادند و بجهت شدت  
 برودت هوا در زیر زمین خانهها میساختند در آنها میگذرانستند و چین بن یافت در  
 موضعی که حالا بلبله چین شهرت دارد ساکن گشت او بدقت طبع و حدت فطن  
 بود و صورت گری و نقاشی و بافتن جامه نلوان و کشیدن ابرشیم از کرم پیل و نافه از آه  
 گرفتن ابر و اختراع کرده بفرزدان آموخت و اکثر صناعات چرخ که تا غایت دریا  
 ازل چین باقی مانده از اختراعات اوست و چین پاپسری بود که در زمان حیات پدر  
 شهر را چین را با رسم خود بنا کرد و در شهر بزرگ و پر دستار از و ماند و گماری بن یافت

که اور کمال نیز گویند و او بعیش و شکار سیل بسیار داشت از دلو سپهر بود و امیری بلغار که  
 شهبان بلغار مشوب با و سنت و دیگری بر طاس گن سمور و خجابه و بدست آورد و از پوت  
 انبا بلوسا ترتیب داده و زعم بعضی اهل تاریخ نوشت که در میان یونانیان نیز از اول  
 گماری بن یافت اندیاجون و ما چون نیز ولد گماری است و آنچه خان بنیهر سپهری است  
 است و او را دلو سپهر یک شکم آمده یکی بلتا نام کرد و دیگر بر امغول و از مغول ششت  
 نصیر سیر خاسنی و سرورنی ششت همیشه در میان این دو جماعت تیره عداوت  
 بجز شتعال است که هیچ وجه باب صلح نطق پذیرفت و دیگر منسج بن یافت که با چون  
 ولد است و دیگر غزن یافت که قوم غزان که بدترین اقوام ترک اند از نسل او نند  
 اصل ترک این بود که نوشته شده تواند بود که در جز شعبه نامبر آمده باشند که آن اطالیه  
 و ایماق گویند و در ترکستان عجایب و غرایب بسیار است از انجمله نقل میکنند که در یکی از بلاد  
 وی اسمی از جویات است که آنرا میکارند و میوه آن بهیبت خبروزه چیریت و چون آن  
 پیدا شود در اطراف انگلیاه و بسنیرها کارند و در حین و میدان سبز و ناسر آنخیر که  
 شکل خبروزه است شق شود و دوسری چون گوسفند ظاهر گردد و شبر و در خود  
 گیاه نماید و بتدریج اعضای وی از پوست آنخبروزه برآید چون گیاه تمام شود وی نیز با  
 برآید و او را چون گوسفند همه اعضا باشد الا ونبال و در حد و ترکستان نیست که از  
 زمین گوسفند نیز وید و روده اش انداف و باز زمین پست است و بقیه تیرستانی در آن  
 و بتدریج از اطراف سبز میخورد و آنرا صید میکنند و میخورند و لیکن در طعم کمتر از گوشت  
 متعارف است و در یکی از نسخ خط آمده که یکی از پادشاهان هندی ترکستان باید خود را

کرده با خدم و حشم بجانب مغرب توجه نمود بعد از طی مراحل بسیار بجای رسید که بنشیند از آن  
 نمیتوانست زود تامل آنمزدوم از شدت گرمی در زمین می بودند و در شب ترود  
 میکردند و آفتاب آنجا بر سر چپ تو می افکند عیسوخت و در آنجا جانوری چند دیدند  
 که اینها چگونه زنده مانده اند گفتند که حق سبحانه و تعالی آنها را بقدرت خود نگاه  
 میدارد و چه در این کوه سنگی که ایشان می شناسند که هر کدام را که حرارت غلبه کند  
 از آن سنگ گریزه مالد و درین میگردد و سر و پای آسمان میکنند فی الحال بر می پدید می آید اینها  
 سایه میکند و باران می بارد چون مکرده همیشه شنید از آن سنگ پارچه باره برد  
 همه همراه بولایت خود آورده و هرگاه به باران جستیا ج می داشتند آن سنگها را بر  
 یکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بدانضم میساختند و چیز بزرگان ترکی میخواستند  
 که برف و باران می بارید و بعضی اعتقاد داشت که سنگ جده و جده داشت  
 تمشیل در تارخ منقول مذکور است که در ۶۲۰ شمسیت و هفت اکتامی قان  
 ابن خلیفه خان که بفضیلت عدل و حسان وجود و سخا انگشت نمابود برای خیر مملکت  
 ختامی لشکر می آید از اسباق فرمود اول مرتبه ده هزار نفر باشلایشی برادر خود ابو  
 روان گرد چون پادشاه خطای از آن واقع و قوت یافت امری خود را با لکبه سوار  
 با استقبال و قراولی آنفرستاد آن قشون قوی را خواستند که بطریق جبر که کار زنده  
 با آن ده هزار نزد پادشاه خود ببرد توی سمر می گشت و بیست و یک لشکر حجه نزد  
 چاچیان اطلبیده و با استمال حجر المطر و تپه بآب آن مبر نمود لشکر را چار و سانی  
 و از مسیاد پر غوغ و غلبه ترسانید تا همه کلاه باران را برداشته و کلاه پوشیدند و از آنجا

و سپان فرو و نیاید نعل غنچه اندو که باران فراوان بارید خیزد و بر قی جهان سوزد و گرفت  
 چنانکه ز دست بر د و صاعقه و ستر دست و پای شکر خنای از کار رفت تولى چون بر  
 دشمن واقف شد با آنکه در روز چهارم همچنان برف می بارید که در جنگ فرو گرفت و بر سر  
 پورت آنجا تاخت بیشتر یان تیغ بیدار از هم گذشته و بعضی سیر و تکیه شدند  
 لشکری چنان بجای چنین ستاصل ناپود شد و چون این خبر به باد شاه خنای رسید  
 انشی عظیم برافروخت و خود را با اهل و عیال بسوخت و آن یک تدبیر آنولایت کثرت  
 نسج پذیرفت و چون قدری انحصار یص ترکستان قلم رسید ثمه از بعض ملک  
 آن بحریر رسد فارایم اسم ولایت است و عرصه آن گوناگم دارد صاحب مالک و  
 مسالک آورده که طول و عرض ولایت می یکنمزل در یک منزل است و جاهای استوار  
 بسیار دارد و بعضی گفته اند فارایم شهرت بالای چاچ نزدیک بلاد صانعون  
 و از فحول رجال آنولایت معلّم ثانی ابو نصر محمد بن محمد التری است و دیگری اسمعیل بن جلال  
 الجوهری و اسحق بن ایریم هستند <sup>فخیم</sup> و سکون نون شهری معروف بوده  
 و الحال خراب است شیخ بابا کمال از مریدان شیخ حضرت کبری و شیخ مویذ از انماک اند  
 کاشغر ولایتی است در غایت لغزات و زیارت حد شمالیش کوههای مستغان و از  
 جبال رودخانه با جانب جنوب و است و انحداری سچاح دارد و حدی از طرفان گذشته  
 برین قالیماق در می آید و آن طرف را بغیر قالیماق کس ننیده و از چاچ و طرفان  
 راه راه است و حد غربیش هم کوهی است طولانی که کوههای مستغان و از کوه ارگنه  
 چون ازین کوه منشعب میشود و ازین کوهستان نیز رودخانه از شرقی و مغرب

رواست و تمامی لایت کاشغر و ختن در دامن این کوه افتاده و حد شرقی و جنوبی  
صحرای است که تمام جنگل و بیابانها را یک روانست و در زمان قدیم در آن بیابانها  
بوده که از آنجمله دو شهر را نام باقیست که یکی را ثوب و دیگر را گنگ میگفتند و باقی  
در زیر یک پنهان گشته چنانکه گاهی از شدت باد کنگره قلعهها ظاهر میشود و درین  
صحرای شتران دشتی میباشند که آنها را صید میکنند و دارالملک کاشغر بر دامن  
کوه غری افتاده از آنکوه آبیکه فرو میآید تمام صرف زراعت و عمارت میشود و آن  
آب با یکی تن نام دارد که در زمان سابق از میان شهر کاشغر میگذشت و نیزه آبیکه  
که یکی از سلاطین آن ولایت بوده آن شهر را خراب ساخته و در یک جانب آن شهر  
دیگر بنا نهاده و آن آب الحال از کنار آن شهر جریان میپذیرد و در کاشغر غارت  
موسوم نمیرسد و فضل خواج که اهل آنجا را بدان مزارع و آبادی بسیار است و در  
مهاذی آن مزارع قبر است که سوراخی در آن قبر گذاشته اند که صاحب قبر ملا<sup>حظه</sup>  
میکنند گویند در جلد موسی او اصلاحی را راه نیافته و نیزه حیدر کاشغر  
در تاریخ رشیدی آرد که علمای کاشغر را هرگاه مسئله مشکل شود حقیقت نوشتن  
سوراخ بگذارند و روز دیگر کاغذ را بیرون آرند جواب ابر حاشیه یا ضمن آن نوشته  
یابند و دیگری یار کند است یار کند است که آن نیز در قدیم شهری بوده و گنجها  
از آن یافته شده است و بتدریج رو بخوابی نهاده نزدیک بود که در حوش در آن سکون  
سازد و چند روز بموسم آشیانه نهند که میرزا ابابکر را آب و هواش موافق  
طبع افتاده و آنرا دارالملک ساخت و عمارات عالی بنا نهاد و جوهای آب جاری

گردانید و چنین شهر دارد که در زمان سیرز ابا که در اصل شهر و مضافات آن دوازده  
هزار باغ احداث شده و ایضا حصاری در آن شهر ساخته که ارتفاع دیوارش سی و  
دو تمام کاشغر بحسب آنها رو شجار و باغات است آثار بهتر از بایر کند جانی نیست و آبش  
بهترین آبهای آن دیار است و از عجایب آنکه اول بار که وقت زیادی دیگر آبهاست  
نهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب در برج اسد میرسد غایت شدت و غلبگی پیدا  
میکند و سنگ پشت در این آب بسیار یافت میشود و اما با این همه صفات همواره عباد  
و گدازی بر هوای بایر کند مستولیت و ملک کاشغر آب و هوای نیک دارد و بسیاری از  
دیار نهایت کم واقع میشود و هوایش سیر است و اگر چه فواکه و میوه اش فراوانست اما  
ارتفاعاتش در غایت شدت و رحمت بحصول می پیوندد و در پیش منقسم به چهار قسمند  
اول توپان که مراد عبا باشند دوم توچین که عبارت از سیاهی باشند سیم ایماق و چهارم  
ارباب مناصب بر عینه و متصدیان تجار خیر انداز کنند بالا چون که سه منزل است آنها  
و اشجار و نباتات است و از آن گذشته تا ختن و در روز راه است بغیر از منازل دیگر  
اما باقی نیست و از بایر کند تا بخت چهل روزه غیر آباد است ختن از جمله بلاد  
مشهور است و اما احوال از آن حلوایغیر و دودی و از آن شکر خرمودی نامزد و در  
چتن و در و در خانه است کمی کی بقراه و دیگری با و رنگ تاش موسوم است و سنگ  
نشین و در و در خانه است محل می پیوندد و در میان اهل ختن سودا و معامله بخیر و  
بیشتر بکریاس و بهر شیم و گندم میشود چه بهر شعی را یکم و زیاد این سه جنس از خود گشته اند  
و در روزهای بهر که جمعه و شنبه است هزار آدمی از اطراف آن کاف ختنی جمع گشته بدین



سودا می نمایند و در ختن غله نمی باشد و از اطراف می آرند اگر احیاناً پیدا شود آن با بفار  
 بدی گیرند و از زمان سابق از ختن بجای در عرض چهارده روز میفتند و باین نوع  
 آبادان که مردم را احتیاج قافله نبوده یک تن و دو تن بضر اعمال آید و شد می نمودند  
 انحال آن راه بواسطه اجسام قالیاتی بسته شده و راهی که این وقت شتاروت خند  
 منزل است و متاع آن ولایت یک سنگ شست که بغير از ختن و کاشغری جایی دیگر پیدا  
 نمیشود و ایضا سنگستان از سفید و گلگون که بر سر تخمه و دریه با طرف و کشف  
 میزند و از غریبش یکی شتر صحرایی است که از این نوعی گرفتار کنند که آزاری با و نرسد  
 پروار میشود و دیگر قواس است که در کوچه های آن ولایت بسیار پیدا شد و ضرر او زیاد بود  
 ضار است چه شاخ زدن و گلد کردن و زیر نمودن و لیکن او تمام مملکت است  
 نیز اجداد و تاریخ رشید آورده که وقتی از تبت به بدخشان می رفتند و باغیست و یک  
 کس بودیم در راه قواسی را کشیم که چهار کس سببی بسیار معاش و شکسته آنرا بر آوروند و  
 بعد از آن بنگاهت چه خود چند آنکه توانستند گوشت آن برداشتند و بشوشت  
 آن باقی مانده بود و سلاطین کاشغری از نسل افراسیاب بوده اند و از آنجمله ثالوق  
 بغراخان در صغرین بشرف اسلام شرف شد چون بسطکیت رسید تیمار و ولایت کاشغری  
 را مسلمان ساخت و چندین نفر از اولاد او در کاشغری و ماورالنهر سلطنت بآل نمود  
 و ثالوق جدیوسف قدر خاست و اینجاست در شان امروست که اول سن اسلام آن  
 و از حدود مملکت بسیار مرد و فرزند گشت  
 مولانا است الدین کاشغری میر حاتم  
 الدین ترکستانی و مولانا غلام

ایشان ملک الموت است رفته آن کنیز را در پهلوی شوهرش میخواباند و امینش کس  
 و نظردار وی آن کنیز را بگیرد و کس دیگر دوست او و پسر زال چادری را تاب آورده  
 گردن او می افکند و بدست دو نفر دیگری و در که ایشان چیلان تاب می خورند که جان از بزرگ  
 بیرون می رود و بعد از گشتن کنیز دو کس از خوشیشان او را شش گرفته در کشتی میزنند  
 تا وقتی که آن مرده کشتی را بهم خاکستر میشود اگر او می در آنوقت پیدا شود آتش را میبرد  
 خاکستر پایشان سازد و آن مرده بهشتی دانند و الا او را مقبول در گانه می پندارند و در جمله  
 اشقیایش می یارند و نیز سرگاه دارد دو کس خصوصت و نزع قیام شود و ملک ایشان از  
 اصلاح عاجز میگردد و میفراید که به شمشیر با یک دیگر خنک کنند هر که غالب شود حق بجانب است  
 بصره قومی بزرگ اند و اصل ایشان نیز از ترک است و ایل از بزرگ ریش و است  
 نمی باشد و بلاد ایشان یکماه راه است و آن گروه را وقتی ملکی بوده از اولاد و بچه های بنی  
 بنی نام حسن که تا حال اولاد او را پادشاه می دانند و حضرت امیر المومنین علی ابن  
 ابیطالب را کرم اند و همه بخدائی می پرستند و همه کافر مطلق اند و علامت پادشاه  
 ایشان نیست که ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای کلان داشته باشد و از رعایا  
 خراج عشر بگیرد و در آن ولایت نره گاومیش باشد و نمیزد و بعضی از سواران آن ملک سفید  
 اند بعضی گندمگون و مرغابی حسن جمال پادشاه آنها را چون عمر چهل سال بگذرد و او را  
 خراج کند و یکصد گونید عقلش ناقص شده و تدبیر ملک داری نمی تواند کرد و کمال  
 قومی از ترک و ایشان از کیاک و کیاس نیز گویند و وسعت و لایس ایشان از یکماه راه  
 زیاد است و لباس ایشان بیشتر از پوست حیوانات و طعم را خوب می دانند و طالع

و یک قسم برای بهای شرب که درین ۵۰ روز شرب میخورند و شادی میکنند و صحبت دارند  
 و ساز میزنند و کنیک و اورا میوزند و در این ۵۰ روز کنیک شرب میخورند و شادی میکنند  
 و بانواع حلای و حل و زرزور و سر و گردن خود را از آستنه میسازند و خود را مین کروه ببرد  
 جلوه می دهد و زهم کشتی آورده بر کنار دریا نگاه میدارند و در میان این کشتی گنبد  
 از چوب است میسازند و آن قبه را بانواع آتش می پوشانند و زده اند و بیرون آورده  
 در میان آن قبه میگذازند و تمام ریاحین در پیش او میزنند و خلاق بسیار از مرد و  
 جمع میشوند و سازهای نو و هر یک از خوشیان مرده قبه در اطراف قبه می رست  
 میسازند و کنیک خود را از آستنه اول بقبه های خوشیان مرده رفته صاحب هر قبه  
 یک تبه با و صحبت دارد و چون فارغ شود با آواز بلند میگوید که لصاحب خج و خواهی گفت  
 که من حق یاری و شتر و دستداری بجا آوردم و همچنین تمام قبه رفته همه با و صحبت  
 میسازند و چون از انکار فارغ میشوند سگی بر او نصف کرده در میان کشتی می اندازند  
 و خروسی از نیز سیر بریده برین کشتی می اندازند و بعد از آن جمعی که کنیک صحبت  
 داشته و شتهای خود را فرش ماه کنیک میسازند برای بکشتی ایشان سخاوه بر آلا  
 کشتی میرود و بعد از آن با کیانی بدست می دهند تا سرور کنند و کشتی می افکنند و قه  
 شرب خورده سخنان میگوید و سه مرتبه بیان می آید و همچنین بانی کف استجاعت و  
 به بالای کشتی میرود و چتری چند میخواند و در آن قبه که شوهرش گذاشته اند میرود  
 شش نفر از خوشیان نزدیک شوهرش بدرون قبه رفته در حضور مرده شوهرش  
 با آن زن مجامعت میکنند و چون از ادا حقوق یاری فارغ میشوند پیران که عقا

قباقر بر سر حکومت نشاند و دیت جاه و منصب با گویند و یا قوی بزرگ را چون نمایان قباقر  
 بنهایت انجامی جای خود بگوک از زانی در شسته و گوک پس خود را چرخ خان ابرسندهانی شکر  
 گردانید و در زمان او ترکان بواسطه کثرت کنت و سامان و ثروت دین و ملت خود را از  
 دست دادند و از گوک دو پسر متولد شد یکی را تاتار و دیگری را غل نام نهادند در هنگام  
 یورش مرگ ولایت ایشان قسمت نمود و ایشان با یکدیگر برادرانه سلوک مینمودند و چون  
 تاتار خان فوت شد و پسرش لقو خان بکرم و حیثیت بخت خانی شست و بعد از مدتی  
 متصدی امر حکومت و پس از او پسرش ایللی خان و بعد ایللی خان پسرش آتش خان  
 از گوک شتار و دو خان بر سر خانی برآمد و از زمان حکومت اردو خان بنیان تاتار و غل  
 موافقت بود چون حکومت تاتار باید و خان پسر اردو خان رسید میان اردو و پسر  
 غل مخالفت و نزاع ظاهر شد و در زمان سلطنت سوخ خان بن بادی و خان که ششم  
 سلاطین تاتار بود آتش فتنه و عداوت استخوان مله تبت شکست که دیگر با بر صلح و صفا  
 اطفال یافت و سوخ گروهری عظیم اند و قوم ایشان جمله سیمج و پلند بال او سفید  
 اندام باشند و زمان اندیار بقدر رجالت و متعصبها از طلا و نقره و چوب سازند و از طلا  
 بازیرت پانچا بر بند و اسپانهای شان تاتار از بجال خود بمانند و بدرجه پهی بلکه که در  
 دیگر قرار داد آن بلاد است که هر که را تاتار وینام است طوق طلا بگردن می افکنند و چون  
 ترازو نیز در اندیار شایع نیست به پیمانه خرید و فروخت مینمایند گوشت که از آنجس طلا  
 است ثبات غیر نرسیدند بلکه ایشان همیشه در قصر کی تعالیات برقع و بلند است بسپرد  
 و چارک مد مرد لشکری پیوسته در ملازمت او میباشد و شهباز پریان را نیز میخوانند و با یکدیگر

پنجم از صفت نیکوئی می باشد که هرگاه سبیل مجامعت و همبستگی داشته باشند در حضور  
 پادشاه با نیکو صحبت دارند و بتصرف باب اول ثلاثی مقرر میشوند و پادشاه را نیز چنانچه  
 صد جاریست که از اهل فراش وی انداختنی گران بکلان بجواب قیمتی ساخته اند که با او چنان  
 مجرب مرغوب می نشینند و مجلس پیدا اند و هرگاه پادشاه را نیز سبیلی و رفتی رسد در حضور  
 امرو را با آنها صحبت میدارد و این امر را هیچ قیام نمیدانند و پادشاه ایشان هرگز از بالا  
 تخت پایین نمی آید هرگاه اراده سواری دارد اسب را در پیش تخت شیده از بالا  
 تخت سوار میشود و در وقت فرود آمدن از اسب نیز بالاتر از تخت بهین طریق فرود آید  
 خود بغیر از صحبت می خوردن و نشاط کردن کاری ندارد و مردمان نیک و علما و فضلا  
 شان با غث و ثنین و تلخ و شیرین توجیه نمایند و کامرانی میکنند و آخرت را کرده اند  
 شمارند و اگر کسی از آنها به سوراخ تنگ و فراخ که در آید عیبی نمی پندارند و گمان نیا  
 و مقام ناک هم گویند با نام است خصوصاً گمان دارالملک که کیا ده هم نام دارد  
 و از شخصی معروف و مشهور یکی مسکوست دیگری کتیر تور که دارالملک اند از لشکر  
 نامور روس یکی خمر سک است و دیگری خمر قه که هرگز از ایشان بیار شود و او را  
 از آبادانی بیرون بر ندقده ای آب و نان پیش او میدهند و اگر صحبت یافت بسیار  
 می آید و الا فوت شده بسیار و درنده او را میخورند و اگر شخصی باشد که جمع خوشی  
 و ملازمان داشته باشد هر چند روز مردم بیرون رفته از و خبری میگیرند و چون او  
 بمیرد میسوزند و بدین نوع که او را اول ده روز در قبر میگذارند و مال او را منقسم به قسم  
 میسازند یک قسم از برای دختران و زنان و یک قسم از برای پویش میت کارکنان

پادشاه بالکله سوار جبار در انصاری خوشنور آمده چون بعد بر قه راه را گم کردند کین  
از انخانزنده بیرون نبر آمده و بیچکس لاشه شان بهم ندیده و از اطراف آن بیابان بجز  
ششاه بالکل آفاقی نیست و در انصحر قسمی از جانوران اند شبیه بموشها که از سوراخها بیرون  
می آیند و مانند بیل می سیرند امیر تیمور صاحب قهرمان و مقتدر بطی آن وادی بی بیابان  
نموده و کرت دوم در شش هفتصد و هفت و هشتاد اطراف آن را متصرف گشته  
اهل الوس دشت قچاق و همگی بلاد شمال تخصیص ولایت تاجرود و بکاک و آلان و باقتر  
وزنگس و قومان و چکرس و اوروس و سیامسکو و قتر موردروس و قرا و قتل و خات  
شده و شهر شراب که درین زمان بقران شهوت از حد قیاقا که نهایت عموره شمال است  
و واحد و قیرم و کف بی سپهر مرکب سلمان شده و سیر می جوق و چاچی ترخان  
مسخر گشت چاچی ترخان شهرت بر ساحل دریای اقل و اقشده سند فشر  
میغ و رفیع است یکجا آب بندگوست گویند در زمستان چون آب یخ بندد آب  
و دشمن آبانی میتواند با بنجاد آمدن لاجرم از پنج حصار میسازند و بدین که تنجهای پنج  
برهم چسبند و وقت شام آب بر آن نیند و روز دیگر همه یک وصله گرد و دروازه بر آن  
نشانند و باروی اصل متصل بدان بلندی بر آن دنا تار در شش ای اقلیم  
میباشد و در جلالت و خصوصیت و خونریزی شش دانگ اند و بحلال و حرام خدا  
متقید نیستند و آفتاب بخاچی می پرستند و زبانی مخالف زبان ترک دارند و اما چونکه  
مذکور شد بیافت علان می پیوند که عبارت از ترک بن یافت باشد و ترک بعد از  
دولت و چهل سال که فوت نمود و چرخان را قایم مقام خود گردانید و در نهنگام قیام

هم از آنجا بوده اند و چنانچه کاشغری که قریب بنصاف در زمان چکان پادشاه کشمیر بوده و  
بارج رشیدی که بنام رشید خان حاکم کاشغر نوشته بنین الجمهور مشهور است از دست  
و در ملک کشمیر مدفون شده از سلاطین زاده های آن ملک بوده طبر در زمان  
سابق شهری با نام بوده و آنرا پانگی میخوانده اند بحال بوا سطه عبور جنود او از یک جزار  
و اطراف طراز بحال بخاره است که بنام همان شهر پانگی می نامند و مردم طراز اکثر  
مسلمان بوده اند و علمای واجب الاغراض طراز بطراز علم و امتیاز از آن دیار بسیار  
پدید آمده اند و چنگل بکبیریم و کاف هر دو فارسی مسکن در باب حسن و ملاحظت  
طراز بوده و چنانکه بر آینه و افواه سخنوان ضرب المثل است نظم از این چنگل  
نگار طراز آفریده حسن خوبی و طراز لب و دندان شان بدید پدید و درج با قوت  
پرزو مروارید ساکنانش سُرُیل و جوزا و نبات اشش با جمود می پرستیدند و خواهر  
و دختر نزد ایشان حرام نبوده و معتمد از بلاد ترک است و آنجا کویتیست بر قلعه آنگاه  
سنگی است خوف شبیه نجر گاه و در داخل آن چشمه است که بر کوه میریزد از آنجا فرو  
می آید و از آن آب بوی خوش فایح میشود چنانکه جماعتی بوده اند و خواهر را  
زنی گرفته اند تا از آن بزرگ شوهر نیکو و مهربان جمیع ملوکات شوهر بوده و  
پادشاه آنها را زن نبوده اگر زن میکرده فی الفور لقب میرسیده داشت چنانچه  
صحرائی است لُق و دق و رازی آن چون طول عمر میسر واران حریص میجو  
بیکر نیست و پنهانی آن چون فضائی آرزوی شتاقان و پس و پیمان طول عمر  
اندشت هزار فرسنگ در ششصد فرسنگ تمام ریگ و شتهای ریگ گسترده

دیار بسیار است و الماس نیز در دو خانهای آن ولایت بهمیدرسد و ایشان را عبادتی نیست  
 و پادشاهی در میان آنهمانگی باشد هر کس که از هشتاد سال گذشته ویران و ویران شود  
 و ویران میشود و اگر آنجا گوشت حیوان داده نخورند و در آن ولایت قسمی از انگور است که نصف  
 آن سیاه است و نصفی سفید و هم در آنجا سنگی است که چون آن را در آب اندازند آب آن  
 آید و در یکی از بازارها اندیاز خفرو است که مقدار یک شبر یعنی یک دست آرد و اگر لشکر  
 از آن خفرو آب خورند و فاکند هیچ کم نشود و خمر هم از بلاتر است و مردش در نهان  
 حسن و جمال میباشد و بدستور مردم نقلی چون پادشاه آنها را از هر چه سال بگذرد  
 منقول شود و اعتقاد آن گروه این است که شب و روز با دباران زمین و آسمان اهریمن  
 علیه است اما معبود آسمان از دیگران بزرگ تر است استخواب از شهرهای مشرق  
 و از خور معتبر تر است و از شهر طایفه از خداوندان عقل و دانش می باشد و سلطان  
 شهر است معروف مشهور در غایت و نهایت است و بخت و شگرفی از شهر امر و  
 شهری در تمام ویرین نیست همواره در الملک قیصر بوده الحال در السلطه است  
 علیه غمانیه است و باستنبول شهر دارد سه طرفش را دریا احاطه نموده بنای شهر  
 مدور نهاده اند و هماری در غایت استواری و نهایت محکم دارد چه سه باره بر رود  
 یکدیگر کشیده اند و باین آن را ز خاک انباشته که هیچ چه خوب گیر نیست ارتفاع باره اش  
 بیست و یک بار عم است و از شهر بسیار تین از تمیزین و عمارات خورنق آیین شمال دارد  
 چندان قصر عالی در آن شهر ساخته و پرداخته شده که از قیاس حساب نیست و در میان  
 نفس شهر چنانکه پاره هم هست از زیر تا بالا بغرق عمارات در وقت شام از شمع چراغ



غیر باغ و راع است از جمله قیام آن مسجد است بدارالامان که بنامی آنرا از حضرت موسی  
 علی بنیاد علیه السلام می دانند و در اطراف آن نیز عمارت عالی تعمیر یافته که الحال موجود  
 به باباصوفیه دیگر کسی خواهد که مفصلاً احوال آن شهر عظمت بهر مذکور سازد و هر آینه از مطلب  
 بازماند عزیز که درین ایام از آن شهر و مقام آمده بود و نقل سکینه که در استقبال تصدیق  
 که در آنجا در روزهای جمعه جماعت کثیر نماز جماعت میگذارند و ایضا نهصد و هشتاد و پنج  
 از اولایا که آنجا شهرهای شهر که هر طرفی شکی گروه است و بازار و دکان است از آنجا نهصد و هشتاد و پنج  
 دکان قهوه فروشان است که در هر دکان چندی از جوانان گل اندام صنوبر خرام سنبله و  
 بنفشه و وندله سنج لطیفه گونشتمی باشند و مانند قضاطیس حذب آنها اگر چه این  
 بینایند **نظم** دلهانی بشوخی و شنگی رومی رومی و کیوان زنجی ترک  
 نازی شان بکرم بازی پیروده دل از ترکی و نازی چشمشیان چو ترکی آغاز و شام  
 هندوی حین بسازند و ایضا نهصد و سی و نه است که متضمن چندین خبر پنهان است  
 اصل شش محله است و هر محله شصت هزار نفر و با عیث آبادانی آن شهر بعضی از طایفه  
 بن بتولوس می دانند و برخی اعتقاد اینک که سام بن نوح بر بنای آن شهر گماشته و اصل  
 شهر کتار بحر واقع شده از جمله خبر کتار بحر است و آن بحر طرازین بحر روس  
 نیز خونت از عقب قسطنطنیه جاری بوده بر زمین روس و صقلاب ممتد میشود و طول  
 این دریا بقول صاحب تہذیب الاذکار چهارصد و سی و نه فرسنگ است و درین بحر  
 جزایر بسیار است که در اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال مہربان تصور می باشند  
 و از بحر اراکین بحر خرمینا می رسند و ازین دریاد و کوشه خیر و یکی بحر نرینه سواران بود

قرب قلعه جوی بزرگ بحصول پیوند و دو دم شعبه که از خارج فنگ گویند بسلاطین و کمال  
 مستد و شود و اراضی بلخ از جمله سواحل این دریا است و در اوقات سابقه در بلخ  
 قسطنطنیه کنیده که سنده عالی است و گزیند که طول زده که عرض آن از مسکه و ه بوند و بید  
 آن شماره سوار می از مسکن بخری هم از آن جنس ضرب کرده یک است آن سوار گزی بود و  
 دیگرش نوعی موصوفه بود که گویا اشارت بآن است دیگر میکرد و قبل این ذالک هنوز  
 قسطنطنین بانی بنای بلخ و در عیال بلخان و تحفه الغریب ندک و است که در قسطنطنیه شماره  
 محکم که قواعد آن باین اوزن ساخته اند و هر گاه باد بر آن وزد و سیل در و طاهر شود و در  
 وقت سیل آن شماره جوز و سفال و غیره ذالک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شد  
 شماره بحالت خود آید آن اشیاء را از آنجا بیرون نتوان آورد و صاحب مفتی اقلید  
 است که در آنجا قریب است در آن قریه خانه از سنگ ساخته اند و در آنجا خانه تمثال زنمان  
 و مردان و خزان و گستران و سپاه و غیره افتاده هر کس را عضو می بدرد آید یا مجروح  
 شود یا بخار و عضو معروض را بجموعه تکیه مشابه او باشد یا بلفظی الفور بصورت تبدیل  
 یا بدو این مخفی و رانند یا در شهر و محراب است و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصاری میبود  
 تا آنکه سلطان محمد بن سلطان مراد عثمانی در سال ۹۵۵ هجری قمری قصد و نیاه و مفتی که لفظ طغیه  
 از بلخ آن مخبر است از نصاری امتناع کرده و کبابی و انا الکلی و در آن ساخته مساجد بنا  
 و از آنجا الی یومینا نهاد و تصرف آند و مان عالی شاست و در آن ملک هم هست مخفی  
 نهانکه سلیمان شاه که بنسیره پشت بارغون خان بن ایقان بن ملا کو خان بن تولیجان بن  
 جنگیز خان می پیوند و در قدرت مغل از مرو بجانب و م افتاده با نصاری محاربه و قتال

میکرد و چون وفات یافت از طفل پیش هم بران دستور میگذاشتند و چون از طفل  
 ورشسته و مضطرب و هفت پدر و دوای جهان نمود و دلارش شد عثمان که بود عقل  
 و فرستاد و فونی تدبیر و کیا است ممتاز و مکتبی بود بر بعضی ولایت و موم یافت  
 نورخان و موم ابتدای سلطنت این ولایت عظمی را از آن سال گیرند چه کلمه عثمانیه  
 تاریخ است و هم در آن اثنا با سومی خطبه و سکه جاری شد و کار در روز بروز بالا گرفت  
 او را فتوحات و غور دست داد و بر بسیاری از آن ولایت دست درآورد و مقتصد  
 و بیست و دوی لبیک گفته و بر سر آمد فون گشت و او چو امیر ملک و ضبط و ضبط  
 و نظم و نسق و مصالح و امور قواعد تازه و قوانین بی اندازه بر پنج خوب و بر سر  
 بنیاد نهاد چنانکه احوال که این سواد به بیاض میرود آن رسوم و قواعد در میان  
 اولادش مستور و مسلک است و سرسوی از قواعد و امین عثمانی تجاوز نمی نمایند با او  
 علی روز بروز مواد جاه و جلال و سبب خشم و استقلال آن سلسله در تزايد و افکار  
 و در بنهونی و آتش کیس که راه رود اگر بچاه بود بر سر راه رود و چون مل  
 بر عثمان اسم پادشاهی و سلطنت اطلاق شد بپند و دو مان عالیشان اسطخیر  
 عثمانیه گویند پس از عثمان در خان شصت و یک که از ستم و ملین و موم به تسخیر و  
 و بعد از و خوندگار سلطان مراد نیز پنج بسیار از اتمهار موفقی شد بعد از وفات  
 او یکدم باز یکده معاصر همی و گورگان بود سایر پادشاهان و فرنگ را بهریت و ملک  
 سخر ساخت و بعد از و سلطان محمد فتح قسطنطنیه نمود و بعد از و سلطان بایزید یازم  
 ثانی که مولوی جامی سلسله الذبب انام و کرد و بسیار ولایات و فرنگ استخراجه است

و همچنین پسر سلطان سلیم شیخ افریاجان و انهرم نمایان شاه اسمعیل صفوی قایل سلطان  
 غلام الله دوله و شیخ میر شام و خجاری و عرب و یار بکر نموده چنانکه در اوراق گذشته ایلمی از آن  
 گذشته یا اجماعه سلاطین و موم همیشه باقبال و استقلال بحال گردانیده اند این زمان که در  
 شصت سال شده روز بروز ترقی در سلاطین اقصای است امروز سلطان السلاطین خان  
 اعظم شاه معظم سلطان عبد المجید خلد الله مکه و افاض علی العالمین بره جاسان تخت  
 پادشاهی و هم فرنگ و میر شایسته ای و رنگ و سایر مصار خشک و ترو جمع قطار بجز و بر سکن  
 غایت است و عظمت دارد الله خبر السلاطین الاسلام بتایید که چهره و سیاحت  
 و رعایت است و بزرگی است صد گرابه دارد و بازار مرغ و فروشی است کفیر سنگ است  
 اطرافش سیزده فرسنگ و عرض قلعه اش شوره در عمارت فاعش شصت در عه نهاده اند  
 دو دروازه دارد یکی را باب الذهب و دیگر را باب الملک گویند میان این دو دروازه دراز است  
 که ستونهای آن همه از مس است و سقف آن از مس ساخته اند بر بالای آن بازار است که  
 و در کف پایش نهایت یکلف کار گرفته از جمله عمارت است که از مس بکلیت رود و صد ستون مس  
 و یک هزار و دویست ستون مس مطلب که طول هر ستون پنجاه در عه است و مس ساخته اند  
 و یک هزار و دویست دروازه از مس ساخته که از المیخ های طلا و حلقه های نقره گرفته اند و غیر این  
 دروازه های بیرون آن از عاج و صندل و آبوس بسیار است و یکصد و سی و پنج ستون طلا که  
 تمام طلا بر آن محکم ساخته اند و به قصد منبر و ده هزار کاسه زین و هزار کتاب طلا نوشته  
 طول و عرض آن عمارت یکفرسنگ است و در آنجا آشکاهی ساخته اند و از اساطین  
 در آنحوالی ایوانی زیرین کرده بر آن صورت انبیا علی نبیا و علی سلام از آدم صفی تا خاتم

الانبیاء صلی الله علیه و سلم کشیده اند پنداری که در آدم نظر میکنند و گردان یکصد  
 زین است و بر هر ستونی جزیری و زنگولهها از طلسم که هرگاه دشمنی قصد تاخت کند خبرها  
 خود بخود برهم خوردند و مردم آگاه شده دشمن اوف کت و این عمارت اگر چه پشتر کشیده  
 اما این وقت آنرا بسج ساخته اند از ولید بن مسلم نقل است که در شهر رومیه باز بر بطاران  
 رسیدم نزد بانی طاهر شد چون بالای آن برآمدم باری دیدم عظیم و طویل که طرفان  
 نشسته بودند چون قدری راه رفتم باز رینه طاهر شد و آدم قضای دیدم  
 قریب شش کروه که مردم در آن بهیم و شر و سودا و شغولی داشتند و کینه بسیار  
 آن قضا ساخته بودند که در می یسوی مشرق و در می بجانب مغرب است و برین دو راه  
 دیبای هفت رنگ و زربفتهای مصر و قرنگ و نخچه بودند و دیگر تکلفات بکار برده  
 و در کتاب عیون الانسان فی طبقات الاطباء مسطور است که در شهر رومیه یک کل الشمرج  
 بود که از زبان یونانی به یونانی افقاب میگفته اند و یک کل اقلینوس نیز میخوانده اند  
 و در اینجا صحنی بصورت شان ساخته بودند هر چه سوال کردند بی جواب گفتی و صنعت  
 انصورت اقلینوس بوده و در علم مجوسیه و سیه آتست که کمال انصورت بنا بر آن بود که او  
 با ملا خطه حرکات سبعه بیره در غایت مناسبت اوقات کرده بود و هر چه نصب نموده  
 بودند یکی از وجایت انگواکب در وی حلول کرده لهذا هر چه سوال کردند بی جواب  
 باز دادی و نام انصورت مقالین بود و آنچه در تغیرل و حاتیا کوکب سبعه الحلال  
 سیانه حکمای صابیه متعارف است و مویده یعنی است و تفصیل انتقام در کتب افقه  
 و در باب تخیم و غیره مناجات مسطور است لکن الاطلاع علیها فی الیهج الی کتبهم والله اعلم

ششون شهر ز گیت بعضی ششون و بعضی ششون خوانند بر کنار بحیط طبع است  
 و مشرب نصاری دارند و در اینجا نوعی از شیر سازند که چون در چشم کشند سیاهی آن را  
 نشود و به ایشان اختیار طلاق در دست زن باشد و در اینجا چشمه است که می گویند بر آن  
 بمیرد و بعد کسی او را بخالی موکل کرده اند که مردم را از رفتن بآسند و مانع آید تا هیچ حیوانی  
 در آن چشمه نگذرد و فرشته از بلاد فرنگت بعضی گفته اند و در اینجا صفتی از مردم  
 باشد که نصف روی ایشان در غایت سپیدی و نصف دیگر در غایت سیاهی است  
 زره گران و تیر سحر و ولایت اند و در اطراف تل باب لای باب که ذکر آن گذشت با  
 قاضیهای طویل و رویهای پهن و چشمها گنبد و بغیر از زره صنعت دیگری دارند اما باقی  
 غیر دست میباشند و درین باب نبالعه از حد میرند چنانکه اگر شخصی بخانه یکی  
 از آنها مهمان شده باشد و پس از ده سال بدولایت وارو شده خواهد که جای دیگر  
 منزل گرفته بر سر جهان مهم بجا دل و قال اینجا قبل ازین باران میوه و بطبی بوده و حکم  
 قریب جوامع تل باب لای باب که گوشتهای مردگان طعمه کلاغان ساخته و استخوان  
 در سوراخها گذاشته در میان آنها هم محمول بوده اما یکدو صد سال همه شرف اسلام  
 شرف شده اند و از آن فعل شیخ نجات یافته بروا حقایق منزل سالکان سالک  
 سخاوتمندی و مالکان ممالک خرد و پروری محبوب نامند که چون شمع از کیفیت استیم ششم بود  
 خامه داده اند و جب است که اکنون محقق از کیفیت استیم ششم نیز زبان قلم حواله کرده  
 ختم این باب نماید نظم چون ششم گشت از استیم ششم رنگ و بوی دل خواست  
 همان به که این دم بعیش نشا یکم و ترتیب بقیم باطیم ششم سخن کاملی کنم

پی دوستان و دوستان کنتم الا اقلیم السابع این اقلیم بر منسوب است و چون عایه کانتر  
سیان حضرت و باطن باشد ابتدا ای اقلیم هفتم نیز از جانب مشرق است و از انجا بر بلاد جرج  
و باجج گذرد پس بر بلاد کیم و آلان و شمال بلاد خلیج و جنوب بلاد ترخان و دول این اقلیم  
از مشرق تا منرب شهر و هفتصد و شتادیل و پنجاه و چهار دقیقه است و عرض یک  
یکصد و هشتاد و پنج میل است و تحت این اقلیم صد و هشتاد و هفت و بیست و یک فرسنگ و یک  
است و در این اقلیم عمارت کمر است و در تمام آن بیست و شش شهر است و بقول پنجاه شهر و دو کوه  
عظیم چهل و نه و در بار دارد از شهرهای مسلمانان یکی بلغاریان است که نزدیک برود  
آل و آغشته از غایت و در موضع شجاریز و گویند بلغاریان از انبیه بلغاریان  
یافت است چنانکه پیشتر مای آن فت و در سکنه زامه آورده که از انبیه سکنه و روم  
اما قول اول صحیح است و بلغاریه شهرت یکی بلغاریه و دوم سوار و سیم آل و از اطراف بلغاریه  
همه گزند و شهر بلغاریه طول و عرض است و قصور و عمارات آن از چوب بلوط است و انجا  
اقططنیه دو ماه راه است بخار طول بلغاریه است و شب فیه زیاده چهار ساعت  
و این شهر با عقاید بعضی در نهایت شمال و آغشته نزدیک بقطب شمالی و در اوایل فصل  
صیف شفق آنجا غلبه شود و در ناحیه بلغاریه نیست که نصف نقاره آلا او شاه بجانب  
سمان و شاه بجانب یاریل است مثل لام و الف و وقت خوردن بهم منطبق گردد و گوشت  
انترغ اکثر امراض اناض است خصوص سنگ کرده و شان و بیضه و چون برف گذارد  
برف سنگدخته شود و از ابو جالد لسی مرویت که در بلغاریه شخصی دیدم از نسل عادیان که  
بنابت طویل القامت بود و در خدمت پادشاه آنجا تقرب تمام داشت و در هر شکری که او بود

بودی فخر میسر شدی و خصم هر بیت یافتی و اهل بلخ را حمله مسلمانان اند و در مدینه حبشی غلام  
 و دینار و باسیری پسندیده باعث اسلام آنها را چنین گفته اند که وقتی که یکی از بزرگان بلخ  
 و یار و ارگشته قضا را پادشاه آن ناحیه را عارضه بود که جمیع اطباء از معالجه آن بجز معسر و  
 دست برداشتن آن بزرگ بعضی را اینست که اگر ملک عهد نماید که بعد از صحت یافتن  
 مسلمان شود من معتقد دفع انکاره میگردم پادشاه بعد از شفا یافتن مسلمان گشته  
 و بتبذیر بچ مردش نیز مسلمان شده اند از اولیای اتمک یکی حضرت شیخ حسن بلخا است  
 که قطب وقت بوده و دیگری حضرت خواجه احمد است که حکیم سناسی غریب نامه بنام او گفته  
 و در غزنین بر بالای قبر سلطان محمود آسوده رحمة الله تعالی علیهم قلوبهم و آسود  
 ساؤس افتاده اگر چه دخل اقامت سلاجقه است اما بیرون از اقلیم توطن دارند چنانکه ایمان  
 از آن رفته و متعالیه چند قوم اند از غایت شدت وصولت هر قوم را پادشاهی علیحد  
 همواره لواهی مناعت هر یک دیگری می اندازند اگر ایشان را یکدیگر خلاف و نزاع نبوده  
 هیچکس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و آنجا که مذنب انصاری دارند و بعضی  
 افتاب را معبود می می پرستند و پسر ایشان سید بلوغ رسد تیر و کمانی بدو داده او را درخت  
 نمایند تا بچهره خود اسباب سعادت بهم رساند و زنان آنها سر و پا برهنه بیرون می آید  
 و گردن و بازو و بزرگ گردند و دختر را بر سر زاری گذارند هر که را سیلی بهم رسد و معجزی آورده  
 بر سر و می می اندازند و نام زنی بودی می گذارد آن دختر از منزل نرو و تا وقتیکه  
 نشویند و در مذنب ایشان تاب نیست و چرخ زن جایز و شایع است و در نزدیکی ایشان موضع  
 است که قوم آن موضع از غلبش ناچیز و ماحوج اند چنانکه یک گوش را بجای می فروشند و بزرگوار



و گوش دیگر چون کلیم رجو بسو سنانند و قیاسشان یک شش و نیم است و در رنگ بر ساج چنگاها و  
 مانند سنگ فریاد کنند یا جوج و ما جوج باعتبار بسیاری از اهل تاریخ از نسل یافت  
 بن نوح <sup>علیه السلام</sup> و چون هر یک از اولاد یافت بقطری از اقطار زمین فته آغاز زراعت نمود  
 یا جوج و ما جوج را بقصای اراضی مشرق فته بجای که سبک کند ساخته شد معین  
 و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از قلم هفتم گذری بجای سی ششماه روزی  
 و ششماه شب آنجا نتوان بود و بعضی بازرگانان که از آنحد و بجانب چین و هند  
 که در آن نواحی گذر کنند از نسل یا جوج و ما جوج جمعی کثیر وجود آمده است و حضرت عیسی  
 ابن عمر رضی الله عنهما روایت میکنند که بنی آدم ده جزو اند و از جمله نه جزو یا جوج  
 و ما جوج اند و نیز در سایر عالم و در بعضی اخبار آمده است که یا جوج و ما جوج دو طایفه  
 به طایفه منقبه چهار قسم میشوند و یک نفر از ایشان نمیرد تا هر کس از نسل خود نبیند و تمام  
 طبقات یا جوج و ما جوج بحسب طبقات منحصراً در سه صنف طبقاتند اول جماعتی اند که  
 هر یک از ایشان یکصد بیت گز قد بود و عرض بدن با ششانه باشد و دوم زمره اند که  
 هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد بیت گز است سیم گروه اند که طوارق  
 و قصر است ایشان از یک شتر چوبل <sup>بزرگتر</sup> میکشد این صنف را کلیم گوش گویند و فیل و کرکین  
 یا جوج و ما جوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و قسام وحوش و سباع و  
 حیوانات ضده هر یک با ایشان باز خورد و نجات نیابد و هر که از ایشان بمیرد گوشت او را  
 و آنهارا ملتی و نه می انباشد و در رنگ حیوان بود که شایسته کنی <sup>و گوشت</sup> ایشان مانند او است  
 خوی <sup>نمک</sup> است و دو دام دارند و بغیر از <sup>فلسه</sup> که جمعی در وی اند و ایشان را کاری نیست

دیگر را بگیرند و ضرب کنند قوی تر خون ضعیف تر خورد و رنگ ایشان بسیار سفید باشد  
 برفت و پنی ندارند و چشمهای خود دارند و سوی اجز بر ایشان نیست عمر ایشان از عمر سایر  
 بنی آدم درازتر است و در حد و ایشان سز و بر بسیار است هر سال ایشان از ابراز و  
 کلان بفتند و اصاب کرده بخورند و چندین ماه بگوشت او بگذرانند و صاحب وقت  
 اصف از مورخان دیگر نقل میکند که سید یا جرج را ذوالقرنین که برشته و بعضی گفته اند که  
 محمد است ذوالقرنین است که سکنه رومی باشد بهرقت میر ذوالقرنین فرمود تا  
 های آفرین بودند و با مس گداخته آنخشته را با هم مضبوط کرده ساخت طول آن سیصد  
 گز و ده است و عرض آن یکصد و پنجاه گز و بنای آن را بآب رسانیده اند از ارتفاع برابر  
 کوهی و دروازه بر آن نشینده اند که دو لخت دارد و هر لختی را عرض شصت گز است و ارتفاع  
 هشتاد و گز و بطوری وضع است هر دروازه پنج گز از روی گداخته ریخته اند و قلعی بر آن  
 زده اند که طول آن هفت گز است و کلیدی نیز آویخته آن هم بقدر هفت گز و ب  
 و چهار هزار دارد و در هر خانه برابر دشت مانی و پادشاهی که در آنجالی است هر جمعه  
 کرده که با جمعی از قوم قوی بیگل در بخار بود و گزهای گران چهار برویه یکبار آن گزها  
 را بر آن در نرسد و قلع در را بجنبانند تا دالت بر آن کنند که این در پاسبانی دارد  
 بر این سخن نیز شهرت تمام دارد که یا جوج و ما جوج هر روز یکبار پیش می آیند و سوار  
 میشدند و کمال از زبان بجایی رسانند که انکی باقی مانده چون مانده و کوخته شوند  
 که از آنکه هیچ مانده سوار خوار می کشی آن سحر شود و قدرت الهی آن سدر بر نشانی  
 نیست که در زبان آن نیست و چون جاحلی الله علیه و آله و سدر را سوار می کشی



و انموضع اثری بود و از اینجا نیز بیشتر به سبقت منزل دیگر طی کردند و بجای رسیدند و در میان  
 که سیاه چوب و شربت اگر چه پادشاه اندک بود اما عجب او را کربس بسیار داشت و از جمله انبیا و ائمه  
 اند و حجتی نجات حجتین که مستحقان سیاه چوب و سیاه چوب و در میان بودند و هم چنین سلام شدند  
 و در میان خفی بودند و زبان عربی و فارسی می دانستند و از سلطنت خلفای عباسی خبر  
 بودند و به تقدیر سلام از روزگام شدند و بضایافت قیام نمودند و روز دیگر بر دوشته یک  
 سدر بودند سلام کوی دید و رویه برانکه سیاه چوب گمانه رسیده بودند و پیش آن و در میان  
 چنان قلعه و سدای بلند کرده بودند که ریاضه گنجایش نداشت و حقیقت سیاه چوبی که سال  
 به تیر و معانی که در این ملاحظه غبار از طرف خلدیه برافت و در مدت دو ماه در ضعیف  
 ناسم قدیمت فرسنگ بود و آبادانی رسید و از اینجا به خراسان بسیار فرج و باز آمد  
 غیبت سلام در آن سفر خط و کوسال و چهار ماه بود و قسوس شهرت در شمال بلاد و در  
 از شهرهای اوقیانوس است و صاحب کعبه که سبب ایمان آوردن و گریختن آنجا و تقاضای  
 و سطوت از آن ملک بودند و در تعیین حد ایشان اختلاف است و از شهر تا فغان ایشان  
 گروه است و در خارج است و آفتاب در آن تابد و بر در آنجا مسجد است که دعا در آن سجده  
 و در شب الای آنجا نوری عظیم ظاهر شود چنانکه در شهر میگرد و در تاریخ عباسی مرقوم  
 که واثق ابن معصم را و اعینه که بدستور است و بکن در حال صحبت و موضوع غار معلوم کند  
 محسن طویلی نجم که از خواص و بود و فرستاد و محمد کوثر قریب کرد که رفیق شمسین که میان  
 و رومیست چند روز راه های سخت بریدیم و کوه های عظیم میپویم تا به صحرائی رسیدیم  
 و از آنکوی بود و در کوه دیگر پیوسته نبود و خورد بود که قطر در آن اندک و گز زبانه

شدت و آلتانیت بلند بود در آن آنکه سوراخی بود در سنگ کند و کجالت بر بالای کوه  
 رفیع آنجا چاهی غلیظ و عمیق کشاده مانند غاری و چمن بسیار و دوی شت و کشتاری آنجا قوت  
 صد گز بود و در چاه نظر کردیم از زیر پی می نمود از کوه نزدیک آنجا شدیم آن سوراخی بود  
 درون رفیع و بختی صد قدم و در آنجا جای پادرسنگ گنده و ستونهای سنگ شیده و  
 از آنجا بمقدار پنج گز بود که بزبان آنجایی باسیت رفت چون خواستیم که برویم گه بانان  
 شدند که ایشان را بنید بوی آفتی ناکسین آنها اتحات نکردیم شمع گرفته درون شدیم  
 شخص ادبیم خندویکی از ایشان کودک امر بود و بر ایشان جام بود از جنس گتیم  
 بوسیله آنان ایشان بر جای بود خشک شده دست بر سینه آنها نهاده ایم اثر می دهد  
 آن باقی بود چون بر کشیدیم بنیاد از آنجا برآمده متوجه دار الخلافه شدیم باطلی بلده است  
 بعضی باطل نیز گویند و مردش بنیکد گیر مشفق و مهربان باشند چون که هم بزودی باهر  
 دیگر شوند قدری آهین تنش گرم کنند و چیزی از انجیل بخوانند و واجب فرزند آن  
 بانوره گرفته بالای آن دو چوب نهند و تهمت زده آن آهین را بردار و چند قدم  
 بین از دپس دست می ریزد یا چوبسته کنند اگر او آبله شده باشد مجرم و گناهکار بود و آن  
 بی گناه باشد و جماعه دیگر از آنها تهمت زده را دست و پا بست و آب اندازند اگر آب فرو  
 گناه اندازد و آب او را قبول کرده و اگر فرو نرفت گناهکار است که او را قبول نکرده شخص را  
 بنیبرسانند جالبها شصت در نهایت ولایت منجر بابل اندیاز او را و او را  
 و غنیمت گزینی آتش از تن بر میروست انالی آن مسلمان اند و الله عالم حق است  
 قلم از حقه تحریر کفایت آهین بر او انداخته و بنیاسنجیده آن ساز و دست ساز

اینک بیان بجانب سیسم که او عذاه فی العیون کتاب فی السیاسة  
 و شتاید یعول لد تعالی باب سیسم در بیان مساحت یحار لجه زمین که شیا  
 و تور و ب و افریک و امریکا است مطابق اخبارات انگریزیه فی  
 ابو محمد حسن شعری بعضی مخادیم میرساند که حکمای فرنگ تمام روی زمین را شش قسم  
 که شیا و یور و یسیریکا است کرده بودند و از امریکا که حصه چهارم است واقف نبودند  
 بعد از چون از حصه همایش را وقوف دست داد آن را در خل حصص شانه ساخته چهارم  
 قرار دادند چنانکه در حصه چهارم نوشته آید بحال با قدری از روی اخبارات آنفرقه بجزیر  
 نایب فطن حقیقت احوال طرفین که مضمین نماید کثیر است واضح شود اگر چه در بعضی  
 مواضع تکرار مطلب اتفاق افتاد لیکن چون آن معنی بهم می رسد و قوال سابقه بود متحصن نمود  
 بیان حصه اول از حصه نامی از لجه شیا نام بدانکه ابتدا از سرین حصه  
 شیا است که اول مردمان از آنجا بوجود آمده اند و نسبت به حصه دیگر که است طول  
 آن حصه شش هزار و ششصد و هفتاد و هشت و جای که عرض سافت بسیار دارد و از آنجا  
 هزار و ششصد و بیست و هشت اگر مطابق قوال حکمای هندو از سرین خط استوا  
 ششاد کلیم کنیم پس اول آنها ملک هندوستان است و در میان بنگاله و بهار و خیوان بسیار ملک  
 و در جانب شمال آن بهوت و تبت و جانب شمال تبت تا در طرف شمال بنگاله اندک  
 غرب ریجا و نیپال و کشمیر و کابل و جانب شمال بنگاله شام است که بطرف شرق آن چین  
 و جانب شمال و شرق چین جاپان نام شده جزایر اند متصل بنگاله جانب جنوب و شرق  
 آن بریا است و جانب شرق بریا سیام و سنگرن است و جانب غرب سیام و سنگرن

فارس است و جانب ملک فارس سبزین عرب و در جنوب و شرق هندوستان خبر اینند که  
 سوماترا ویرنوب دنیا پامعروف اند سرحد شرقی آن آسام و ملک برهاست و جانب جنوب  
 بحر اعظم هندوستان و جانب شمال و غرب دریای سین و جانب شمال آن هرکوی که است  
 از کوه بهالابند ابرارده باشد شاخهای درخت تاکار و گاجار رسیده و در جنوب تا ملک  
 رفته طول هندوستان جایگزیده و درازی دارد یعنی از کشمیر تا کار می انقیر بکنیز و  
 و هفتاد و چهار کوه است و پهنای آن جایگزیده بسیار پهن است یعنی از زمین شتر به پهن  
 تا اگر چین بند یک هزار و شصت کوه است و کوه کلان در هندوستان بهالابند که از  
 جبال گنگا سرش مشرق شده تا شمال بخیر سبزه تا کوه زنگان میرود تا چهار هزار کوه  
 میرسد و در شرق همین کوه ملک بنگاله را از آسام و چین جدا میکند چنانکه این کوه از همه  
 کوهها بلند است و بیشتر از زمین امیر کا کوه اندس را مردم گجان می برند که بلندترین کوه  
 است لیکن آن چهارده هزار دره و دستی بلند نیست و این کوه از دریای شور و  
 هزار و شصت دره و دستی بلند است دوم متصل بنارس کوه بند بهاجل سیم  
 کوه راج محل ابتدای آن از دریای شور در فوج محل قرب رود گنگا رسیده باز از جنوب آمده  
 بکوه تیل امرو شده چهارم در جنوب هندوستان کوه غلی که از ان صندل و چینیهای  
 بویا پیدا می شود و مسوای اینها دیگر کوه پاره های خورد اند و رودهای هندوستان  
 خورد و کلان بسیار اند از رودهای کلان اول گنگا است که از کوه بهالابند می آید و دوم  
 سیانش گندگا و گهاگه و تهناد و بهاندا و غیره ملحق می شوند و در هندوستان  
 بکنیز و ستی چند کوه گذر کرده از جانب جنوب ملک به دریای شور میرود و سوم

که از کوه کلان برآمده بار و بار و بیجا ساورای و چند ربا گاهت و جنباب و غیره بکهر کرده  
 سیلان کرده به بحر هندستان منتهی می شود و سیم دریای برهما از کوه برهما برآمده در زمین  
 و آسمان گردیده و در کوهستان شمال و شرق بنگاله آمده جانب هندستان نزدیک  
 چاٹغام در پدما آمده بخلیج بنگاله داخل شده غیر ازین رودها مثل گجنا و نرپدا و کوه و  
 وری و کرشاد و جنبیل نیز جاریند و تقریباً مردم هندوستان کسی نکرده لیکن نصایر  
 معلوم می شود که ده کرو خواست بود اصل زبان هندو سرگست و زبانهای دیگر از  
 استخراج و باقسام علوم و انوار عفتون کتب انفسه مملو اکثر علوم از ان قبیل اند که به  
 وقوف و مهارت بران انصایر مارج مطالب علیا دست می دهد و لیکن بسا متحدث  
 قبلین قریب نهصد سال گذشته که مسلمانان در اینجا آمده اند کذبانی فارسی و خط  
 و تعلم علم عربی مروج شده الفاظ فارسی عربی به صرف و فضا و آن آمیخته قدری فصاحت  
 پیدا کرده در هندوستان تخمیناً مع زبان کشمیری و کهاشی خپل زبان باشد و در هندستان  
 سه مذهب استین و درجنداول مسلمانان و دوم هندو سیم نصاری مذنب و پارسی نام  
 رواج یافته و خلاصه کیش و آئین آنها کم از آری جمیع اقسام حیوانات و اربکاب یا نبات  
 شاقه و ترکیه و تصفیه نفس و تسخیر و انقیاد و روحانیات علوی و سفلی و استخوانات  
 انانها و اثار صدفات و خیریت مقرر و تعیین ایام و ساعات و نظیر و قافول در امور  
 و تکلیف در اختیار ماکولات و مشروبات و صورت متعاش سجد و اطوار و استماع افسانهها  
 سلف و عطا و مغرط و حق پیشوایان خود است و بعد از آن گرو نانک در پنجاب ظهور  
 طرح نهاد و گویند سنگ رومی چند بر آن افزوده و روح دادا کمال پادشاه سواد



اعظم هندستان بر دو حصه منقسم شد و شمالی و جنوبی و جانب هندوستان متصل  
 گجرات بحر است و زو در بدو جانب غرب شمالی هندستان رو در باریک و در جانب شمالی آن  
 اقطاع کوه همالا و جانب حد شرق آن ملک برهما و جانب و در بدو دریای سنوز در تمام هندستان  
 نه صورت است جانب غرب ملک یونگ و جانب شمال بود و گنگا یکی ملک شهبلا است که آن را مظهر بود  
 نیز گویند و جانب غربی شهبلا که هندوستان جانب جنوبی و غربی آن رو و گنگا جانب شمال آن  
 نیپال است و در و در کلان که اگر نام از کوه همالا بر آمده قریب بحر شیبر بار و گنگا می بیند  
 و رودی دیگر کوسنی نام و متصل که بر آمده جانب شرق کاشی با این گوپال او بر سر و در  
 ملخی گشته طرف غربی آن بالنس بریلی است که تبصره افغانان بوده و جانب و گنگا  
 چهار است و جانب غربی آن غنیم آباد است که تخمینا در آنجا و و لکھ مر و در هند و در  
 زمین گپا نام از معا به مشهور شود و در آن سواد شخصی ستمی بوده و او مار شده بود و جانب  
 غربی کاشی بنارس است که در آنجا علم ستر و رواج دارد و جانب جنوبی و غربی و کاشی  
 بدیل کشته است و در آنجا ایرانا می جای آمدن است جانب شمالی و غربی بدیل کشته است  
 است لبر و در بار حین بعد تبصره مسلمانان شهر اگره یعنی اکبر آباد در آن نزدیکی در السلطنت  
 شده و از آنجا گدشته شمال رو و گنگا و در آنجا است و از کلان احصار از فضل بر پاک و  
 قنوج و فرخ آباد و علی گره و بر کج نام ملکی است که زبان روز مره آنجا نیز برج گویند و  
 طرف شمالی ملک کشمیر است که چار حدش ساکوه همالا محاصره کرده است و در آنجا و  
 پنجاب است و از شهرهای کلان آن لاهور و امرسر است و جانب جنوبی ملک پنجاب و  
 جیوت و کلان امصار آنجی نگر و کانپور و لود و بهپور و جانب غربی راجپوتان و زمین کانپور

میان ریگستان و چوستان واقع است دیگر مصار نیز دارد و جانب حد شرعی و جنوبی آن ملک  
 مرز هند است که حد جنوب غربی آن ملک تا گجرات است و شمالی و شرقی آن تبار و دیار گجرات  
 دارد و القار آن گویا روستا شهرش که آن را اگر شخصت کرده دور است و جانب شرق رود و بار  
 سند و ملک سند بسبب جایل بودن ریگستان از ریگستان علیحد شده است و در ملک  
 سند و رازی سند و شخصت کرده و پنهانیت است که حیدر آباد و هندوستان در  
 جنوبی هندستان در تصرف نظام علیخان دوم در ضلع غربی بریبری می باشد و آن ملک  
 حاکم قندهار فقط و ایضا بدانکه حد شرقی نیپال سواد پوتن است و جانب شمالی و غربی آن  
 شخصت کرده و از آنجا گذشته در اطراف آن سامان بدو حد و جنوبی و شرقی پور در تصرف ملک  
 برپا است و در آن حدود اکثر مردم ای و بی علم اند و بعضی عربان می باشند و جانب  
 جنوبی و غربی ملک بگاله جلگه است که اکثر مردم هندو و آن معبد میر و دیس پیش  
 بسیار آنها اند و مردم بسبب بهم نرسیدن آذوقه و خوردن آب شور و بار بار با مسمومیت  
 می میرند و توده توده استخوان از لاشهای مردگان افتاده است و این خبر خیلی تغذیه  
 و بر لب دریای شور مندرج است و از آنجا گذشته بندر مینی است و از آنجا گذشته ملک بر  
 و بیجا پور و سکسک و خاندیس و ناگ پور و حیدر آباد و سنگ پتن و سرب پور است و جانب جنوب  
 مندرج تلنگ است و از آنجا گذشته مهنوا و چری کلان که مکان فراسیاست و دیگر شهر گوا  
 که از سیصد و چند سال در تحت حکم نصلاهی برکیش آمده و در تصرف آنها است و جانب  
 جنوبی مندرج جزیره سنگ گدایت است که اکثر مردم نیز گوندی طول آن دو صد و هشتاد و  
 یکصد و ده که در آنجا اکثر مردم خوانند و نسبت بدیگر ملکه ها در آنجا وارید خوب گران





عرب خلیج پارس و دریای خزر و غرب و جنوب آن دریای شور عربستان است و جانب شمال آن کوه  
هندستان تا دریای شور میانه زمین است و آن زمین طول بکهر و تعد کرده و عرض بکهر  
کرده و ادویه مردم آنجا کفره مسلمانان در زبانها عربیت که فصاحت بنی آدم است و در دیگر  
مالک نیز رواج دارد که استعمال آن زبان و تکلیف آن زبان موجب هنروری شرف است  
امروزه زمین عرب طاف و حجر عالم و قبلگاه بنی آدم است مردم عربت بساکنان ربع  
سکون در علم و فضل و بهانداری و سخاوت و شجاعت و غیرت و جوانمردی ممتاز اند  
از زمین ترکمان از حصه سیانوشته می آید که درین سرزمین کثرتی از اعظم امور منجمله ظهور  
آمده چون و آدم و ابوالشیرازی سفینه نوح علیه السلام که از قطار کوهستان ها ابالا  
قلعه کوهی جوئی نام از کشتی فرو آمده و ظهور را کثر انبیا و اقامت حضرت عیسی و  
علی نبی و علیه السلام سی و سه سال از رو و بار شدن بمقامت بکهر و سصد هفتاد  
اگره جای خنده و افتخار در آنخ و شهر با بستی که در زمان سابقه آنقدر عظیم بوده  
که پادشاهی بچلبه یا آن را تسخیر کرده داخل شهر و در آن شهر شش روز خیر یافتند و شهر  
او تسلیم و کنگان نیز هست و ارمان نیز الظرف است و باین طرف بخار بسیار از منقسم است  
که جزیره سوماتر و جاوا و ملکا و سیلی و بیس و بهلی و بین و پرتافا سوماتر هشتصد و شصت و شش  
دراز و یکصد و هفتاد و پنج کر و پنها و در تصرف انگلیس است و ساکنانش بعضی  
و بعضی مسلمان و بعضی کسی نمی پرستند و باوجودیکه با تعدد و ششصد و شصت و شش  
و پنها و هشت کر و پنها و در شهر کلان بانی بنیاد است در آنجا مسلمانان اند و بعضی  
مردم چین نیز هستند و در زمین جزیره کلا است که طول آن یکصد و هشتاد و پنج کر و

پنجاه کرده در زمان سابقه مردم بنود در آن بودند چنانکه بنجانه مای عظیم و تن بسیار در آنجا  
 موجود اند اما چون در تصرف مسلمانان آمده الحال در آنجا اسلام مروج است و جزیره تا پورنی  
 هشتصد کر و دراز و پانصد کر و پهنا دارد مردمان آنجا سیاه قام همه یکفرقه مسلمانان  
 و جزیره مانیدا در تصرف اهل سبایا پنج شش جزیره دیگر که سیلی و بنس از آنجا اند و تا پورنی  
 پنج شش جزیره دیگر که اکثر اهل چین در آنجا هستند قاعده چنان است که زبان آنها از  
 شش چین در بیگانه ملک نمیدورند و مردم چین از ملکهای دیگر زن میگیرند لهذا همه جزایر  
 مردم چین معمور است و دیگر جزیره نو هشتصد رازی آن و دوهزار و چارصد و سی کرده و پنهان  
 یک هزار و بیست و یک جزیره تا شش یک هزار و هفت صد عیسوی ظاهر بنود و بعد از آن معلوم  
 در این اثنا که تان کوک صاحب آن مین را در تصرف انگلستان در آورده و در آن سود شکر  
 بنا کرده اند که روز بروز آبادان میشود در آن نزدیکی جزیره پباندین است طول آن  
 یکصد و چهل کرده و عرض یکصد کرده و جزیره تا پورا که طول آن یک هزار و پنجاه و شش کرده  
 و عرض یکصد و هفتاد و شش کرده و در اطراف اربعه آنجا نیز خوردند هم خوش آب و  
 هوا آبادان قابل زراعت و جزیره ساگز نیز است که حقیقه آن بخوبی معلوم شده و در اطراف  
 شرق آنجا رصده کرده و در آن دنیا فی جنبه جزیره است که  
 که حقیقت آنها با حال مفصل چنانکه باید دریافت نشده و نیز طرف شرقی آن جهان نا  
 جزیره هست مردمان آنجا تیر اندازی کامل اند و طرف جنوبی و شرقی آن با فاصله است  
 نماید و جزیره اند مسافت آنها با پانصد و سی کرده و دیگر جزایر متفرقه در بحر عظیم اند  
 تا پورنی و جزیره آن و این و آنجا که اهل چین و انگلستان کوک صاحب حقیقت آنها

معلوم شده و نیشکر در آن تر از دی زمین در آنجا هست و این کنعان کوه حاجت مکر است  
 یونان را کرده و در آنحوالی مدیتره و خاویز و دیگر جزیره ها را که از جانب شرق بمقابل  
 صدد که ده دیگر جزیره سوستی بقدر رفقا و بلاد است در آنجا نصاری دفته بستان آنجا را  
 خود آوردند و بعین ازین نیز جزایر بسیارند قدری با آنجا بجزیره رسیده که فایده متعدیه  
 مرتب بنود در بیان حصه دوم از حصص اربعه یورپ بحال از حصه دوم  
 زمین که یورپ است آغاز می شود اول طرف آسیا زمین آباد شده بعد آن یورپ هر قدر  
 مردم در حصه آباد نسبت بآن ثلثی در یورپ خواهند بود و سرزمین یورپ و جنوب غربی است  
 باین بین دو سواهی دریا حائل نیست بنابرین حد غربی دریای شور و لانتک شرقی یورپ است  
 جانب شمالی یورپ دریای شور و لانتک است جانب غربی دریای شور و لانتک واقع باینجه  
 از سرزمین امیر کاجا گشته جانب جنوبی دریای شور و لانتک است باینجه از زمین حصه دیگر  
 متفرق شده شمار مردم آنجا بقیاس بازرده که روستا بیشتر در یورپ آفتاب و ماه تاب و  
 و کواثر می برستند مذہب بابا که پادشاه پرستی نوعی است نیز رواج داشت بحال بعضی  
 بشرف اسلام مشرف شده اند و بعضی عیسوی گشته و بعضی بطریق مذکور و غیره هستند  
 و در یورپ دریای شور و لانتک دارد که سبب منافع ساکنین است یکی بحر میانه زمین که یکبار  
 و شصت و نه قسمت کرده طول دارد و همین بحر سرزمین یورپ را از زمین امیر کاجا جدا می سازد  
 و دوم بحر مایک استیم بحر سفید که در آن اکثر جزایر اند و چهار در جانب شمال یورپ نمیرود که  
 آب بر آب مثل کوخ بسته بلام رواست همین که بجا رسد بیک لطمه بشکند و در یورپ  
 الپ نام کوهی است از همه کوههای آنجا بلندتر که ده هزار و پانصد درع ارتفاع دارد و دیگر

و در سرکه میانه در سرزمین یوروب چهارده سلطنت بنامند از جمله سلطنت راست که در ورم  
 گویند دوم آنکه در سیم روس که طرف شمالی و جنوبی یوروب و قسمت چهارم فرانسس که در  
 آنکه در پنجم است ششم ترکس که از حد شمال و جنوبی مشغول شده به قسم بنام ششم  
 اندهم سوئین دهم و نهم یازدهم ترکال دوازدهم سیوش جبریند و سیزدهم سواد خور  
 چهرمی چهاردهم شانی ملک ترکان سوامی ملکها که در افریکای و غیره که تصرف آنها است  
 زمین یوروب بنقص در وقت و آن طول است صد کرده و عرض است صد کرده و نالی  
 دریای شور و کسین جنوبی دریای شور میانه زمین غربی ولایت استیر است چندین  
 کلان در آنجا است و از ممالک دیگر نیز در آن سرزمین بقدر رفعت صوبه یافته میشوند و این ممالک  
 اینها تصد و هفتاد و پنج در تصرف ترکان یعنی سلاطین عثمانیه بنام شده و در کستان دین  
 محمدی در آنجا بسیار است و اگر تصرفی رعایا عیسوی ملت مانند و مغنیان شخص است قبول یعنی  
 قسطنطنیه که باستنبول شهرت دارد و کابران دین مسلمانان اند و در آنجا کاهن و جادو  
 پنجاه و سه عیسوی که موافق هستند و هفتاد و پنج هجری است و از آنجا طبعه تاریخ است  
 این شهر عظیم تصد و میان در آن در شهر استنبول اکثر درویش و فقرا و خدایان و  
 علمای ربانی بود و باش دارند و به عظمت آن شهر بر روی زمین نظیر نیست پادشاه انجارا  
 خوزگار و قیصر و سلطان نامند و فرمانروای آن ملک یکی است اگر زر و مال رعایا باج برون  
 و در و لیک خلاف دین داری نمیکند قضات باین و دیانت فیصله قضایا موافق شریعت  
 و اما در تعلیم انواع علوم میکنند و آنرا درین علم بسیار دارند و در آنجا ممالک بزرگ و وسیع و در  
 رعایت عظمت و نهایت ابهت و عساکر و لشکر بسیار و شمار و خزائن و دفاین بسیار دارند



بطرف تعلم مایلند و سپاه گری و لشکر کشی مشغول می باشند با فوج و کواکب اخترف نجومی  
 کردن می نمایند و جهات جنگی هم بسیار دارند حاصل تمامی اینهاست که در و پنجاه کلبه  
 روپیه می باشد و در شهر قطیفه بقدر بیست و یک هزار و پانصد پنجاه محکمه قضات و  
 ششصد مسجد جامع کلان و دو قصیر و یکی در محله فاس دیگر در محله سلا و واقع است  
 دروازه دارد از هر دروازه تا دو انجانه قیصری کشی کرده است و در شهر دیگر بقدر بیست و یک  
 مردم بلکه زیاده اند جانب شمالی و غربی پیویدانامی شش هزار کلان جا تجارت است که در آنجا  
 آید و شد و آید و در آنجا یک کلبه و پنجاه و نه هزار مردم خواهند بود و در شهر دیگر شش هزار کلان و  
 احوال زیاده از پنجاه هزار مردم در آنجا نیستند و در شهر ساندونی نیز شصت هزار خواهند بود و در  
 چندین ملک خور و کلان و اطراف دیگر داریجات و هنروری و پنجاه تجارت غیر  
 قوم ترکان و در دیگر اشخاص مروج است از دریا یا می اشجار و سه دریا کالاست و چند کوه دیگر  
 هم دارد که حقیقت آنکه ها و کتب که یکان معظمت بیان کرده اند خبر اینها را یکصد جزیره خواهد  
 بود و اما ملک انگلستان منقسم چهار قسم است اول انگلستان در سلطنت آن لندن و دوم ایرلند  
 در سلطنت آن دبلین سیم اسکاتلند در سلطنت آن ابدن پاره چهارم و ولین سافت جزیره  
 شالو انگلستان پانصد و ده کرو طول دارد و جانب شرقیش فرانس و پنج هزار و پانصد سال  
 چهارده هزار و پانصد و ده است غرب شمال واقع اند اگر چه تا شب و روز تعطیل رود و در شش  
 سالن میرسد و احوال جهات و خانی اختراع یافته جهان و در آنجا و پنجاه و سه سال  
 امیر کابینی و نیامی نواز و ولایت انگلستان مسافت سه هزار و پانصد و ده است و در آنجا و پنجاه  
 امیر کابینه انگلستان و مصر و یمن و سید و چون حساب کردند از ابتدای روانگی تا در رسیدن

بود باین دو ماه و هشت روز گذشت از دو صد و پنجاه کردنی یوم زیاده تر و اک جهاز رفت ظاهر است  
 که بر باد بک بینریشی گرفته اینجاست می قوم الصت در تصرف بلکه انگشت است با الفعل منو  
 و کتور است پنجاه سال قبل از تولد حضرت مسیح علی نبیا و علیه الصلو و السلام بن خازیر رافض  
 و هم تصرف گشت قبل از ان ساکنان اینجا از علم و هنر و جوی واقف نبودند و اوقات بگل  
 و خوردن گوشت و شکارهای و پوشش از پوست جانوران بشم و در کردن صرف معین بودند  
 کنار چشمه ها و آب وان که جایی قابل چرای مویشی بود خانه ها رخس و برگ و درختان میکرد  
 و میوه های و از عقیق میکردند و پرستش آفتاب و ماهتاب و در عروق و انواع نباتان  
 میکردند آدمی را قتل کرده و قربانی میکردند و دزدی و سیاه روی و سرجم و بی وفای و  
 اطوای پیشه ایشان بود و ملخص دایم آنکه با چهار صد انگشت تصرف و میان ماند بعد  
 بسبب حوادث زمانه و میان از انگشت کناره گرفته بروم رفتند لیکن از صحبت و رشتا  
 وضو بطور و نظام ملک اری آنها و دم انگشت ملک سیاست شدن بهر ساند و  
 ارادتگی تمام یافتند و در رشته شصت و سی و دین عیسوی در انگشت رسید باین وجه که قیسا  
 و راهیان و پادریان چند نفر از روم نزد پادشاه انگشت آمده و لالت بدین شیعی گردان و در آن  
 گفت که دین قدیم آبا و اجداد چو سان گذارم و بدو ان اثبات دلایل عقلی باین دین جدید چگونه  
 ارم تا چون مطلب شما خیر خواهی است رحمت شفقت آمدن کشید بدو ملک ماسکوت و  
 و موجب و مشاعره بعد عای خاطر پرید احوال اگر کسی میل به نهیب این شما کند از طرف ما  
 از حتمی نیست آبا و اجداد مذکور پیش از چند سال از نیمه مقدمه دختر پادشاه فرانسیس که متقلد  
 بصلاده ملت عیسوی بوده و در عقیدت از دین کشیده بود اعزاز از با خواهی از وجه خود

که گیش خود را بمحاسن نایبات در نظر پادشاه جلوه می داد و رغبت باین سبجی کرده صد طبع یافت  
 و دو کویچه و بازار لندن سناده داد که هر سه بدین عید می گزاید و مورد انعامات پادشاه  
 لندن بملاحظه این امر همه بکفر نه عیسوی شدند و ضوابط وین و ملت و رابطة ملک دولت بر  
 عقلی نهاده با خیر این حکمت غایت نظام دادند بنابر علی روز بروز ثروت و شوکت او  
 و ملکه تهذیب اخلاق بجای می رسیدند که این خود را بکرامت و انصاف در افکار و اذان عالم  
 فرمود و اند بعد از آن پادشاه اسکاتلند دختر پادشاه انگلند بعهده آورده پسرش در شصت و نه  
 و شصت و دو سالگی بود و در هر دو ملک پادشاه بوده هر دو سلطنت می شدند و هر دو  
 و ایرلند یک کرد و شصت و یک سالگی آید و اند بهین حساب که در یک گروه مربع مسافت زمین  
 و قصد و بیت و دو نفر بود و باش کردن می توانند و سرزمین نلس از سیصد سال  
 انگلند ایست زبان آنها زبان اهل انگلند تفاوت بسیار و اسکاتلند نیز با انگلند یکی  
 چنانکه در صدر مذکور است و سرزمین انگلند شصت و یک سالگی است که در اینجا تخمیناً چهارده  
 مردم بود و با شتر دارند و در شهر دیگر سواری یک که نمی خوانند بود و در میان و در سلطنت زمین  
 دریای شین شین نام جاریست در نفس شخصش بل کلان عظیم الشانست که چهارات از زیر  
 بخوبی میگذرند از جمله آنها حقیقت یک بل بنجر میرسد باقی را بران قیاس باید کرد و آن نه  
 طاق است و نخت یک طاق هشتاد و ست و ارتفاع بیت و نه دست و پای او سیصد و  
 دراهم و بالایی آن برای آمد و رفت کوچ و بگهی و آرا به با عرضا بیت و نه دست و هر دو  
 طرف آن چهاره مزور بیا و کان چهار چهار دست ساخته اند و این بل با این استحکام بنجر یک  
 رو پخته تیار شده و این شهرش از آن یکصد کرده سیاهان کرده بدریای شور میریزد و هر دو

انگشتان سرد است و بقیاس معلوم میشود که نسبت بکشمیر خلد نظیر در سردی کیده جدا بوده است  
 سردی می آید و انبساط و جوهرش بستم نمی بندد و مردمان و چار پایان و گاوی و بگی بران بگو  
 میگذرند و صد نمی شکند و برف خوب می بارد و اشجار را که کشمیری پوشش میگویند بر درختان  
 می بندد و از راه کارگت تا ارگ موسوم سردی است و نجاست مگر گاه گاه در حقیقت هم سرد و میوز و از  
 ابتدای بسیا که بسیار است و شکوفه و سبزه و میوه و صحرای نخل و مرد و قالین و پشمی  
 مسکون الاوان میکند و مانند هندستان بزرگال و اندر سیری و اندی و چکر دارد و بلکه بعد و در  
 درختگاه پاران می بارد و از اضی انجان شیب از در و گندم وجود آمو و بقولات از قسم  
 و بکشت در بنجای شود و مصالح چاه مثل دایچنی و فلفل و غیره و چار کلان و برنج و خربوزه و  
 هندوانه و لیمو و اناس و انبه و کیله نمیشود و لیکن آنقدر در جهازات میرسد که بکشتیدن  
 می آید و آنچه بغایت نراکت و لطافت قابل نقل نیست مثل انبه و خربوزه و اناس آن را  
 اصانتب بوس نظیر حکمت در مکان گرم میرساند که مکانی وسیع از چهار طرفش وقف از  
 شیشه با جیان استوار میکنند که بر روی سرد و بران نرسد اما تابش آفتاب بواسطه شیشه با  
 افتد و طرف شمال در زیر آن گلخن میگذارند و در زیادتی و کمی گرمی رعایت فصول موافق  
 می دارند تا بصورت هر قسم میوه بنویخته و شیرین میشود که از ملکهای دیگر لذتیر میباشد  
 و بعضی گل که در تنگ نیست بچمن و بزم میسازند و بغیر ازین میوه ماکو و در و باغها  
 و میوه ها و درختهای پیوندی از هر چه بسیار است و از نوادر گلهای باغات امر و تکیه های فخر  
 است و می باشد و گلاب آنجا بسیار است و الاوان مختلفه در چون رنگ معروف و گلنا  
 و شیر و زرد و انگشت مو و زرد و آه و دوام میکند و مانند تهاگل میکند و سوسن و زکرس و دیگر

اسم ریاحین نیز دارد و گلهائی جنگلی آنکه تنزیهات خوشبو در یابی باشند برای گلهای آن  
 آب و هوای آنجا موافق است که هرگاه گلهائی نمالک بگردانند از خاک خود بهتر آید  
 شوند و بغیر تنزیس چند جوی خود بهم دارد و در هر کان سیسرن جانب غربی آنکه از سیسرن  
 کوه متصل بر شل بدریای شور میریزد و در هر سیم و نانو در کوه سیلان دارد و در شهر زن  
 کوه است که هر یکی نام طحیحه دارد و نیز زمین برای گل و لای و آب حمل پذیرد و با طحیض  
 ساخته اند که بدینا میریزد و علاوه بر آن سبک صفای که چه با هشتصد رابده است بر سر راه  
 دو کس مقرر که تمام روز در کوه با میگردند و خس و خاشاک بر داشته آری به نهاده بدریا  
 اندازند و در بازار چندین چوک است که در اطراف آن کنه عالی و در میان باغ پریش و  
 مرتب شده و در آن یک لکبه و شصت هزار مکان پنجه و سنگین در رنگین چار پنجه و در کوه  
 بسیار کساده چنانکه تخمیناً بیست گاوی در آن میتوان رفت و در وسط بازار از سنگها  
 گرد و در کان برای آمد و رفت گاوها درست کرده و بر کنار آن دو طرف از سنگهای مربع  
 بکمال وسعت و خوبی ساخته از وسط که هر چهار گاوی است اندک مرتفع تر کرده و کانها از  
 سامان تحمل بالا مال و از کثرت تحایف همیشه دروازه های دکانهای از شیشهای جلشی طبع  
 با سنگی تمام در اندرون دکان اجناس مثل جواهرات و ظروف و اوانی طلا و نقره و  
 سیاقیس و دیبا و پارچه های ابریشمی مختلفه الاوان و باوله و کتخاب و زرقعت و نباتات  
 و چیزت و جواهرهای بلورین و ناهر رنگ بر همه چیده که با احتیاط آن رهروان محفوظ شوند و در  
 شش محل کان یا دشاهی است و چهار صد کلیسا یعنی گرجه که بعضی از آن نهایت بزرگی  
 از آنجمله یک کلیسا است که طول آن یکصد و سی و دو و ارتفاع آن از زمین یکصد و صد و

داشت و شش تا مردان از سنگ مرمر مسافر آنها مکان جشن پادشاهی و مکان صدر عدالت  
 و مکان خزانه و دواک خانه و مکان پزشکانش و میثاقی که در آن نوادر روی زمین نهاده اند و دیگر همه  
 ملک خانه نامی و دوازده مدرسه کلان که برای طلبه خوراک و پوشاک از خزانه مقرر است و چهار مدرسه  
 پادشاهی طبعده و چهار مدرسه دیگر فقه عیسوی و حیده مکان کلان پراز کتب و پنجاه و یک  
 مکان برای جلوس صاحبان و نوزده مکان برای مجوسان و چهل و شش مکان در خانه و  
 دارالشفا که در بنیاد و مفتی افزوده میشود و حیده دهان مرکز مغلان پیر و ضعیف و دست  
 شکسته و جنگها صدمه برداشته اند و در اینجا میگذرانند و خوک و پوشاک ضروری بطور سال  
 می بایند و خزان مکانات دیگر هم هست که کوکیرتیم و بیوه زن و مرد بیدست و با خوراک  
 پوشاک می بایند و دارالاحیاء دیگر هم هست که در تمامی آنها زیاده از سه کروزی و سه در سال  
 بمصرف میرسد و ساکنان لندن از چهارده لکبه زیاده تر نوشته اند در سالی یک لکبه  
 شصت هزار و نواصیک لکبه شصت و شش هزار و گوشت و مرغ و ببط و غیره جانوران  
 بیشمار فروخته می شوند و ترکاری و سبزی در سال نفیبت ده لکبه و روپی بمصرف میرسد اما  
 چون و فور مردم است اجناس بسیار گرانبهاست که برنج فی روپی پنج شش تا نازافیون اند  
 از پنجاه تا شصت روپی و ابریشم هم همین قیمت و مرغ سرخ فی آثار شصت روپی و مرغ  
 فی آثار دوازده روپی و در حویب فی آثار دوازده روپی و اناس و خر و بوز و هر یک نیم  
 شتر فی فروخته میشود اما بسیار تر و لذیذ تر از هند است و کالاهای مس در زیر زمین  
 رده اند که از آن آب شیرین بجانده میسرسانند و هر شب زیاده تر و خیر از شب پوالی که هستند  
 در هندستان میکنند و در و شناسی و جراحان در لندن میشود که امر و بزرگان بجز

و چون غولین بن برگاوی و نگهی و کونج سوار و پیاده در کوه با آمد و رفت میکنند و اینچراغان  
 بر شاه راه و بزرگان ما و بیرون شصت مسافت و کرده از شهر شام تا صبح صادق بحال نرق  
 برق میماند و اقبال سپه و نیل سیاه در چراغ المی و خندان مادرین بایم بعضی و غن سیاه  
 کاس می سوزند و کاس خیریت در خرج نهایت کم و در روستائی زیاده بنه نه است  
 مسئله شبازی و اجرای ساختن آن بسیار خیریت و خطرات اینقدر چراغان می یوم  
 رسانیدن آب هر خانه ببلعی ب یار و گرامی طلب لیکن آن حکم پادشاهت بر ذمه رعایا  
 بانقاعده که هر که از راه میرود و چیری موجب آئین و قاراداد بانها می دهد لهذا تخفیفی در  
 خرج رعایا انجام میشود و الا فلا و حساب ماهی اشیا شمسیت و ایامی شهر و اگر بزرگ  
 انگلیسی که در میان آنها متعارف و مروج است نیست که پنج سی و یک یوم است و اپریل  
 سی و یک یوم است و یک یوم چون سی و یک یوم و جولای سی و یک یوم و اگست نیز سی و یک  
 یوم و سپتامبر سی و یک یوم و اکتوبر سی و یک یوم و نوامبر سی و یک یوم و دسامبر سی و یک یوم و چون  
 سی و یک یوم فروری است و شصت سال اینقاعده را اعتبار کنند و در سال  
 چهارم همان کسری بگزیده را یک و تمام گرفته در آخر فروری افزایند و بیت و  
 گیرند و آن روز کبیسه و قاعده دریافت کبیسه نیست که سنه عیسوی را بر چهار تقسیم نمایند  
 اگر خارج قسمت صحیح بلا کسری باشد آن سنه را سال کبیسه اند اگر یک باقی ماند سال اول  
 از سه سال بلا کبیسه بود اگر دو ماند سال دوم اگر سه ماند سال سیم و چون مبداء این تاریخ  
 از زمان ولادت حضرت عیسی علی نبی و علیه الصلوٰه و السلام گرفته اند لهذا تاریخ  
 عیسوی نگرفتند و از آبادی ایرلند و انگلند دریافت شد که مثلاً از صد و پنجاه و پنج سال

درخت و گشت کار میکنند و چهل و پنج خانه تجارت و صنعت و دستکاری و بیش خانه قیصر و  
معلم و طبیب و پیر و صاحب معاش اند و صاحب خانان و دربان و تمامی ملک نگنند و شما  
چهل لک خانه اند از جمله آن یکصد لکمه چیدن دولتند که در کل عالم دولتندی مثل آنها گشت  
و آنها میفازان تو نگارند که آمدنی سالیانه آنها زیاده از دخل سلطنت خردست و صرافان  
مستول و دولت مند که پادشاهان و فرنگستان و حکام امرگیا کرد و بار و پیه بخرش می دهند و  
جوارت آنها در تمام عالم تجارت میروند و اهل حرفه نماید که از سرایه آن هزار هزار  
اصورت معاش دارند شامل آن گروه اند و دیگر متوسطین و رتبول که آنها نیز سامان دولت  
و شصت و شصت هزار چهل دارند و پنج لک خانه اند و باقی سی و چهار لکمه در مرتب ادنی و صنعت  
و تجارت آن لک نیز بخواه در بیان نمی آید و آن سیکه در انگنند هر سال یکصد و چهارده کرد  
یعنی یکصد و چهارده کرد و روپیه را دستکاری تیار میشود و بدین تفصیل که باقی و پارچه  
کلیک همیشه و نه کرد و از ششم و نبات و پنو و گل و غیره مختلف الاوان سی و شش کرد  
و سایر سامان مثل صنایع و سار و سپ و کش و غیره پانزده کرد و از آهن و فولاد  
و برنج نیز پانزده کرد و روپیه ای ابریشمی پانزده کرد و زیور آلات سیم و زر و ظروف  
نقره و طلا و چینی و شیشه آلات و کاغذ و غیره از یک کرد گرفته تا چهار کرد و روپیه تیار میشود  
اینهمه صنایع را پانزده لکمه و شصت و هزار آدمی تیار میکنند در انگنند بخلاف ممالک دیگر  
یکصد نفر با عانت آلات و اسباب و اوزار کار هزار آدمی میکند مثلاً پنبه پارچه صاف  
نور و پنبه دستکاری و ندانی کردن و تار کشیدن و بافتن و تمان اطویل و غیره  
ساخته و با زبان بویله یک آلت که گاهی می نامند مرتب میشود و هر کسی بموضع خبر گشت



مخصوص بیک است و دیگری در اصل ندارد اما گه هر یکی در فن خود محاوره پیدا میکند و منشا  
 میشود و در میان آنجا در هر ملک تجارت میشود و خبرهای ابدی می برند چنانکه از سمت دیگر کالای  
 دنیا می آید و تا که در پنج زمین و اعلی و سمن و پست و آسمان و در هوا و کهار و شکر و شراب و بنبه و قهوه  
 و تخمیل و فلفل سیاه و سیخ و مہا کنی که امر از آن کرسی می آید و صنعت و قسام ادویات و غیره  
 و از ملک فیر کا طلا و عاج و صنعت و غیره می آید و از هندستان مہلن پینج و مصالح حاره و چای  
 و سایر ادویات و اجزای سنگ در آن و ابریشم و بنبه و شوره و پشمینه کشمیری و ملل می آرند و از  
 ممالک محروسه یورپ و فرنگستان قسام شراب و میوه ها و بعضی اجناس فرحت می آرند و بگو  
 آن از ضایعی که در انگلستان تیار میشود خریده بمالک دیگر میبرد و حاصل انگلستان گاه است که  
 در آن کجاست که بکهار و ششصد سیزده عیسوی چاه پنج کرو و هفتاد و شش لکله و ده هزار و سیصد  
 اجناس در تحت ضبط درآمد و نیز معلوم باد که در آن کجاست که ششصد و سی و یک عیسوی و آباد  
 است بر تین مطابق دو کرو و سیزده لکله و سی هزار و ششصد و دو و لقمه شمار آمده بودند و اگر  
 اینهم چهار کرو و سیصد و هفت لکله و هفتاد و چهار سال که باید صرف در بای شیور و جزایر اسکاتلند  
 رعیت انگریز اندیز جمع کنیم پس شش کرو و هفتاد و دو لکله و چهل و ششصد و شصت و یک عیسوی  
 پادشاه انگریز اند و در پنج سال مملکت پنجاب نیز افزوده که لفظا قدر قوی صاحبان انگریز  
 از تاریخ آن خبر می دهد و آن کجاست که بکهار و دو صد و شصت و دو و هجری است الحال بدان که در  
 سایر ممالک آنچ پادشاه کن آن قانون و دستور العمل کار دایان است و در انگلستان بر عکس است  
 که پادشاه خلاف قانون آئین حکم نمیکند و در مابقی آنجا است نام آنها پارلیمنت نام است  
 امرا و پشاه یا حکم آنها مطابق نباشد و اصل قانون کلی نمیکند و پادشاه را بهر صورت اختیار است

و در سال افواج بری و بحرانی حکم صلح و نزاع و موقوف کردن صاحبان مجلس پارلمنت و معرفی  
 آنها لیکن بعد از سه هفته و قانون کسی را کشتن نمی تواند و سوای تجویز مجلسیان و کونسل و صاحب  
 و قانون آنها هیچ کس بعد از این قانون جدید نمیکند و از رعایای مملکت خراج گرفتن و دست انداز  
 و برای مشوره مجلسیان فصلیه مقدمات و بجالی و موقوفی هزاره و نظام قوانین سلطنت  
 مقررات جنگی گیتان چون از نهان اسکاٹ نوشته که برای مصارف خا<sup>ص</sup> و پادشاه و سالیک  
 کرو و بهیت لکمه و بیه مقررات سوای آن مال و اجبی از مالک محروسه و ضبط می آید برای  
 ضبط و بطولک مشایر پاسبان و مصرف سلطنت بخرج میرود و بقیه دخل خزانه میشود  
 و پادشاه بفرمان خود مشایر و صاحبان کونسل یعنی پارلمنت زیاده از وجه مقررده نکند و  
 بمصرف نتواند رسانید و وقت مهم جنگ و رویداد فتنه هر قدر خرج سپاه و ضروریات  
 چهارات جنگی حاجت اغذیه از رعایا بنحوی تحصیل میکنند که هیچ تکلیف و آزار آنها را نرسد  
 و ششم مطابق نوشته هری علی صاحب سلام که اگر خزان را با فرائضیان جنگ و بی صرف  
 مسلح می گرد و پیدایز رعایا تحصیل شد و در سندها نیز ملکه انگلستان حکم تحصیل خیزد  
 سوبه برای تیار و حمل و بود و فرستادگانی برای مر و گاوایان و خانی داده بود و طریق وصول  
 همانست که پادشاه سناوی و شتهار میکند که انقدر مبلغ بجهت است که هر که خواهد بقرض  
 و دین رعایا بطوع خاطر زرادخل خزینه کرده خمت میا و نامه بطریق دست آویز میگردد  
 و سابع آن فی ماه هزار و پنجاه و پست چون قواعد سلطنت پس درست است که مضایقه میکند  
 و دولتمند و تجار عالیشان سپه دهنند با هتگی از رعایا تحصیل کرده بمردم میرسانند و مقصدی  
 پادشاهی حساب بخرج بارلمنت میدهند اگر خرج بجایی باشد که بارلمنت نبود و در سال آینده



زاب و بن بستن گریه و در شبش کرده از موی اعضا شکار ترشیده ریش و خراشیده و  
 و باغ و زمار و بغل غرق موی سر سبزی آنجا که دارد امید که شیطان سرخ اندود و بوسیدن  
 ملاحی و ناخالی و دشمن با و جهالت تو بخانه پرانیدن محاربه بسیار هم انداخته جهالت بنحو  
 بزرگ و حکم که اگر ایضا آنها را با جهالت تمام عالم اتفاق افتد و هر مرفاق باستانند و در  
 از اخبار است که هر دو شصت و سی و یک معلوم شد که بصدیق و نه چهار بسیار بزرگ اند که در  
 شصت و سی و یک از آنها از بغداد و چهار ضربت کمان گرفته تا یکصد سی ضربت توپ البرکوب منصوب  
 و شصت نفر سپاهی را بر حریف یکصد و چهار ضربت جهاز بزرگ اند که در آنجا شصت و چهار ضربت گرفته  
 و دو ضربت موضوع است و در هر یکی چهار ضربه و پنجاه کس و اینها نهایت سیر اند و شصت و  
 منزل جهاز قدر از آنها خور و تراند که از آنها قلعه ستانی میکنند و شصت و سی و یک از آن بصره  
 و ممالک دیگر آمدنی و عواید بسیار است و در آنجا خراج آن چیز که ضروری و لابدی و  
 مره است محصول نمیکند و آنچه سان دولت مثل سپهر و کاوی و سلیس و خدنگار و غیره  
 مثل کرسی مادر و ازه با و در سجد است البته محصول گرفته دخل خزانه میشود و در آنجا جهات  
 تجارت بست و دیگر از اندوخته و معلوم و ناگردد پیشگان آنهاست که بضر و صنعت مایه گیری و غریبا  
 اند که نشستن آن و بیان تمام مایه طولی دارد و بقیه یک که به دست بزرگ صنعت مایه گیری  
 بشوند که با طرف برده و فروخته بملنی حاصل می نمایند محصول از صنعت شست و رو و به  
 عاید میشود دیگر بدانکه تجارت کپنی آن را گویند که شخصی چند موافق عهد با پلست یک مری فخر  
 و محض باشند و چون بکثرت خراج و جمال خساره و بسیار و فور شغال از عهد اتمام کیس  
 باشد آن امر در میان شرکا شکر میگذازند باین دست و بکمی بود اگر آن در آنجا بسیار

کمینی سوداگران هندستان نسبت به یکدیگر کمینی با عالی آید و بدو ابتدای ظهور آنها نیست که در زمان جلوس  
 الیه نیست نامی که در آن شصت و شش معروض بعضی سوداگران قبول کرده عهدنامه نوشته داد و بایستد  
 بنود اکران تجارت بند کنند و دیگر از ادرک دخل نمایند و مانند مدیحه جماعه مذکوره تجارت بند سگیزان  
 تا آنکه سبب وقوع حوادث نامدرسان بنابر دوگان هندستان مخالفت خصومت و بدو بعضی از  
 شاهزادگان الی کمینی انگریز و کسی از کمینی بر یکدیگر و کسی از فرانسویان کسی از فرقه و کسی از فرقه ثانیه قبل از  
 رود انگریز تجارت وارد و بند بوند و بند نمودند تا آنکه سبب بدو و احاطت کمینی انگریز بر  
 زمین جهت احداث کوهی از پادشاه چغای غایت شد بهر صورت ملکیت کمینی از دو و دو و  
 تصرف در سلطنت دست داد از نگاه پارلمنت در میان کمینی دخل و باز پرس شروع نمود و  
 گویند بر فرمان فرمای هندستان رسیدند خود را گذاشت و در بندر کلکته و سندراج و بنو  
 موسوم به سیم کوٹ شل و لاپ خود مقرر نمود که از ساکنان آنجا که خواستار دستگیری کرده و کمینی  
 عهدنامه جدید حاصل کردن موقوف بر خوشی پارلمنت بود که بلبان قضای ایجاد قدیم  
 نامه جدید طلب میکنند و اکثر پارلمنت قایم یافته چند شرط جدید برای بهبودی عیال هندستان  
 و سود خود دخل میکنند و ساله سیر کمینی بجا آوریدستور کمینی نانی دیگر بوسیله یک کاروان  
 بیت و چهار نفر از روانی سیاحت و هر سال از آن بیت و چهارش نفر تبدیل می یافتند  
 حجه کس در خانه کمینی مستغنیانیت در سرمایه تجارت کمینی هر کس که در هر روز و پیروز خل کرده باشند  
 در وقت انتخاب کار بر ذران و دعوی استحقاق میرسد و شخصی که فقرا را بسیار و از منظر و  
 کنند و کارکنان دخل و شال کرده میشود و چون احوال اینک فارغ شیم واضح بگویم  
 نگذشت پس ارتفاع دارند و در زمین سکنند کوه بلند بن موس است که از دایمی شوار سیر

شهر پوتام باه بهمن ششده کامل تبرک دمخه و فور باریدن برف و عایل شد ارض و عو قلاب  
 بنظر نمی آید از روی بهشت تانور واد چهار ماه مکمل آفتاب غروب نمیکند و آنسین تا دو ماه  
 می بار و سلطنت و سن بذات واحد پادشاه متعلق است اجرای امور ملک بحکم پادشاه و وزیر  
 وزیر منوط است هر چه بامریت میکند میتواند مشاوره مجلسیان آئین مقرر نیست و عیادت  
 نمیتواند کرد زبان آنها علییه است هیچ زبان موافق نیست در زمان سابقه گناهکاران  
 سیاست پیدا میشد الحال قدری طریقه مجلسیان مرغیت در عقوبت مستمره بقدر تخفیف  
 دار السلطنت روس مسکوبوده چون پونا پات پادشاه فریس در کیهان و هفتصد  
 دوازده آن را سوخته و خراب کرده پادشاه روس در کت پور گر نخته بود و بعد از تمام بویاریت که  
 پور مذکور را دار السلطنت ساخته مسکور ایجاد بدیهتر از سابقه آباد ساخت در متحد و قیر  
 که در آنجا بقدر دو کله مردم باشند و نیز شهری دیگر است که در آنجا بقدر هزار مردم خواهند بود  
 دریای کلان روس کجی ملک است که یکبار و چند صد کرده و فرور کرده بدریای شور میریزد  
 بگرون مقصد کرده عبور کرده و نیز و آن است مقصد و ذکر و عبور کرده و چهارم نشین  
 روس از سلطنت ترک علییه است و آن نیز از قبیل روسی که و سیال شده دیگر دریای سیال  
 آن چهار صد و چهل که و سیلان کرده بدریای شور میریزد و غیر از آن رود بار و نه سیال  
 زمین روس بسیار کوهستان دارد و چندان بلند نیست چنانکه کوه مانژی از دریای شور زیاد  
 از بنفشه در عده دستی بالا نیست و قطار و جبال اورالیا بقصد کرده در آنست و نیز کوه  
 از آن بالاتر آمده از دریای شور و نه مقصد در عده دستی بالا نیست اصل و سر بسیار لشکر  
 میتواند در عرصه مدت قبل گذشته که در مقابل و از انبیا بقدرش کوه مرد سیال

ظلم بدشتند به از هم گزیدند و بگریز از گزند آن چهارم صد یعنی بیست و چهارم است و چون از کشته شد  
 مسلح باشند که در رویه است و بخوبی با هم و بیش است چنانکه بفرمایند است و از آنجا که بفرمایند  
 بفرمان آفتاب سخت که لایق است و بنظر نمی آید اگر روی بنشیند اما در وقت شب و در آنجا که  
 نمیکند و بسبب هوای سرد و مردم در خواب و و پاشش نمیتوانست که در آنجا که بفرمایند و وقت می آید  
 شش آنوقت نشود و نمالد و اما مالک استیرا و شرقی آن ترستان عالی آنجا که بفرمایند و  
 جبهه جنوبی آن دریای شور سیاه زمین مسافت آنست ازین طاعت است و بفرمایند  
 کرده در آنجا تخمیناً دو کرور و سه لکه مردم باشند چهار و پنج شصت دارد و حکم تسلط آنجا که بفرمایند  
 و از آنجا که بفرمایند و مشور جماعت مجلسیان نیست با و شاه استیرا با بیرون و سپاه جمعی که  
 می تواند چنانکه بفرمایند سه لکه و پنج شصت و دشت آنجا که بفرمایند چنانکه بفرمایند  
 این تخمیناً است که در رویه می باشند کوشش و سعی علم و اوج ندارد و در آنجا که بفرمایند  
 شهرهای آنجا است و در آنجا تخمیناً دو و نیم لکه مردم باشند و بفرمایند و بفرمایند  
 سی هزار مردم بود و با شش در آنجا دیگر شصت و یک هزار و سی هزار و سی هزار و سی هزار  
 در آنجا سی هزار مردم باشند و در آنجا که بفرمایند و در آنجا که بفرمایند و در آنجا که بفرمایند  
 یکی که بفرمایند که در آنجا که بفرمایند و در آنجا که بفرمایند و در آنجا که بفرمایند  
 شور و فریاد و در آنجا که بفرمایند و در آنجا که بفرمایند و در آنجا که بفرمایند  
 اما ولایت بر و کیاست سلطنت آنجا که بفرمایند و در آنجا که بفرمایند و در آنجا که بفرمایند  
 و حقیر است طاعت بود و شرقی و جنوبی آن استیرا و در آنجا که بفرمایند و در آنجا که بفرمایند  
 شور و فریاد و در آنجا که بفرمایند و در آنجا که بفرمایند و در آنجا که بفرمایند

سوختی یک و در شش چهار پنج شهر دار و پادشاه آنجا کار بر و از آن خوب دارد بشوره آنها امور سلطنت  
 حسن انظارم پذیرد و در سلطنت آنها ایران و الوکان که در آنجا یک شیم که مردم باشند و در شش شهر  
 نیز دارد در آنجا صناعات و جندلان و اج و در و ایام پیشین سپاه و لشکر ولایت بر و کبابا بقدر  
 مردم بود و الحال بسیار کمی و چهار نام هم در و خراج سالیانه آنها چهار هزار و روستا است چهار و یک  
 کلان در آنجا است که بهتر است و چند گروه سیلان کرده بدریای شور میرند و اما ولایت  
 بسیار است و در هرات و شکر کت و در جنوبی و شرقی آن دریای شور میانه زمین است و غرب  
 ولایت بر تال شمالی دریای شور تا آنکه یک جانب است و از آن زمین بایض و ویت و شکر  
 و چهار صد و چهل کرده ساکنان آنجا یک گروه همه ملت نصاری علمای بزرگ آنهاست  
 و در چهل و شصت تن علمای میانه در ایشان یک شیم که به نظام امور سلطنت برتن و احوال  
 است و چندین علم عالم را و اجی نیست و در آنجا چندین طلا و نقره نشان میدهند ملک  
 خیر است لیکن بسبب خدائاترسی حاکمان آنجا افلاس و یکت در آنجا شایسته زیاده است  
 که در افجین باج آنجا نمی آید و سپاه هم کمتر دارند و چهار شیم هم است چون بحث علم و فنون و در آنجا  
 کمتر رسوخ دارند و زیاده از ویت در سحر و جانیست آنهم معروف را به بان کتاب که روز بروز  
 بتعرف کتب خود سعی کرده مسایل قدیمه را کم میکنند و مردم از اطلاع بی بهره مانند و اما  
 آنها شهر باوه است و در آنجا چهار یک شیم که مردم اند و در شش شهر بالا کاچل نیز رود و دیگر شهر  
 متصل آنجا است که یک که مردم در آنجا ساکن اند و در سمرقند سودا و تجارت مردم با  
 جانب جنوبی ملک ترک و قلمه است که از جنبه شمال بتصرف آنجا کمان در آرد چهار دریای کلا  
 در آنجا کرده و کمانه در دریای شور میرند و کوچهستان آنجا چندین ارتفاع دارد و در



آن سه شهر دریای شور سیاه زمین واقع است آن ملک اسملمان از نصاری منترع کرده بود  
 و از دو نیم صد سال تخمیناً از تصرف نصاری و آمده فاما سلطنت نسله از چندین  
 گرفته است بقدر ششازده صوبه دارد و صوبه کلان باینکه اول آن بین کصدوسی و دو کرود  
 و پناهشتا و هشت کرده بشیر صوبه از صوبجات آنجا پادشاه سپانی تصرف آورده و سینه پناه  
 و پانصد و هفتاد و دو عیسوی از تصرف او بر آمده و باجو و جنگ و جبل بسیار است در آن  
 کرد و زعفرانی و رونق آن ملک بواسطه او و شهر... سو و اگر مردوان آنجا اقامت  
 اکثر مثل مساجد علمی و ازین شمار مردم صوبجات آنجا چاه لکه خواهد بود و تعداد خرج سال  
 آنجا کما هو معلوم نشده چهار ناکه دارند لیکن نسبت بحکام دیگر ملک آنها بسیار است چرا که  
 متصل سرزمین ملک امیر کاکر انصار در تصرف آنهاست و در حصه فیکر انما شافا  
 و در حصه پاشگلر که سرانیت در تصرف داشتند اما از حکم آنها بالفعل بدر رفته  
 زیر تصرف انگلستان و آمده و شهر قنار و در میانکاله و هندستان شخصی خوچور تصرف  
 آنهاست فاما ملک سویتن شمالی آن دریای شور شده تی و جنوبی آنجا شور اما ملک بحر  
 ارتونس وادی آن ملک ششصد و شصت کرده پناه پانصد و سی کرده شمار مردم آنجا تخمیناً  
 سی لکه جانب غربی سویتن ملک است و آنجا تخمیناً ده لکه مردم میباشند پادشاه  
 آنجا جمعی است جان و مال بر علما برست و دست و فرج بسیار کم دارد که از چاه هزار زیاده نخواهد  
 و چهار بیش از بیت منزل ندارد و حاصل هر سال آن ملک یک و نیم روپی است و در سلطنت  
 انولایت سنگهام است که در آنجا بقدر ششاد و هزار مردم خواهند بود و سود و سودای بازار کان سویتن  
 تحصیل تجاربت آهن و پولاد و مس و برنج است و دریای بزرگ در دو گوشه آن کلا فی

که از دریای شوم چنانچه رود و پدید آید اما در کنار کشتالی و غریب دریای شوم است  
شهری سرمدی و غریبش دریای شوم است که در تمام این بزرگ کسی نیست اما در  
شومند که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است  
سنگ بزرگ و در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است  
چنگی در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است  
کوهی بلکه کلان توان گفت نیست و دریای کلان است که در تمام این بزرگ است  
است که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است  
در میان دریای شوم و در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است  
که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است  
آتش همچو دریای بزرگ است که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است  
جنوبی و غریبی است که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است  
نور و لکه مردم بود و با شش در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است  
در چهار نوبت که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است که در تمام این بزرگ است  
و شش تا در آن ایام با شاه سپاهیان بر آن با خالی شده بود و لیکن الحال ملک رتبه  
دارند و با شاه آنها از خوف پوزا بابت جانب جنوب می کار و شمشیر بر جل معرود و گر بزرگ  
الحال معاودت کرده و نظام سلطنت آنها مشغول برین واحد با شاه است سپاهیان  
بنگاه بزرگ خواهند بود و در زمان سابقه پانزدهای جنگی بسیار و شش الحال کمتر دارند و ملک  
آنها یک گروه و بنگاه لکه و وسیع است و در دیگر ملکهای بزرگ که در طرف غیر ملک تصرف

دارند و شهر اهل در جنوبی امیرکاد و تصرف پرتگیزیست و در آنجا قطعات الماس گران بهای می برآید  
 و این سلطنت بسین در لشکر دو لک نفر مردم باشند و شهر او بود که شراب خوب و در آنجا حاصل  
 میشود و چنانکه شراب پرتگالی مشهور است و در آن شهر این کوچه بلند نیست تا از ویای کن است  
 و در طرف آن دو دریای دیگر جریان دارد و قبلین نهصد و هشتاد سال شهر را به  
 زلزله بسیار خراب شده بود و وجه مرثیست و در نیت آن پادشاه انگلند بقدری نصرت لکبه  
 داده اما سیوت جرنلیک و لایچی کو چکدست شرقی آن ولایت است و جنوبی آنالی غربی ملک  
 بهائیس شمالی سوریا است و از وی آن مین یکصد و بیست و پنج کرده پنهان یکصد و هفتاد کرده  
 در آنجا بیت لک نفر مردم اندازست که سال در تصرف حاکمان خود است و در آنجا و شایر  
 و لیکن این نظام قهات روستا که خانمانی انگلک اردو سپاه آنجا زاده از بیست و نه کیلومتر  
 نخواهند بود و لیکن جلالت و پرولی بسیار دارند و در آنجا و در شهر کلان و چهار پنج کوه گاه  
 هم هست از آنجا که قصه آن گذشت و دیگر ملان که قلمش از دریای شور تا هزار درعه  
 ارتفاع دارد و قطار کوه الپ چهارصد و چهل کرده در آن است اما از مین شمالی آن  
 و نمارک دریای شور بالنگ است شرقی آن سل طول آن ملک با یکصد و بیست و هشت کرده  
 و عرض چهارصد و چهل کرده و بحال آبد و تخمینا در آنجا و کوه و بیجا لک نفر مردم با پادشاه  
 آنجا پیشین نام دارند و الحال آن نام هم نمانده و دوسه دریا و چهار پنج کوه کلان دارند و آنجا  
 لا نورک است که از آب دریای شور ریخت هزار و دصد درعه دستی بلند است و مالکین  
 سزمین اول ساکونی که در آنجا بیت لک نفر مردم باشند و شهر او که در آنجا و آنجا  
 در آنجا که مستقر مردم باشند و پنج شهر دیگر در آنجا است و بقدر شش شهر در آنجا و دیگر نیز شهر

آنهاست همچنین لقب و منصب و رتبه را نیز تصرف اند تا که صوابات آتالی شرفش دریای شور و بحر  
 و غریب دریای شور و سیاه زمین شمالی ملک بهر اش طول آن ملک پانصد و بیست میل و عرض که  
 ساکنان آن جایگاه کم و زیاد است که تقریباً در میان و اما قابل تعریف نیست که آن شهر و مردم همیشه  
 در آنجا هم که آب و هوای گرم و دگرگون و در یکی کوه سوس و درم کوه انیا که از آن بهر دشت  
 و قلعه کوه آتینا از سطح آب دریای شور زیاده و نیز در همه دست و پا راست و حلقه و پشته آنکوه همیشه  
 می باشد و در دشت آنست در بعضی اوقات از درون آنکوه دشت می برآید و آب بسیار  
 کرده تا سه میل گذشته میکند در راه هر دوی شهری و دشتی و فیه چیزی که در پیش آن سوخته خاک  
 بسیار و از صوابات آتالی اول صوبه بابلس که طول آن سیصد میل و عرض یکصد و هشتاد  
 بیست و یک م مردم اند و ثابو سیلی و اسجاد و لکه و دیگر ثابو الملقین و میان دریای شور و سیاه  
 که دوره آن چاه سیلست در آنجا چاه هر کس مردم باشند و آن در آنوقت آنکه ثابت است  
 هفت صوبه کلان و چند صوبه خرد دارد و در هر صوبه که کلان است زیاده از سه کله و چاه هر کس  
 از مردم نخواهند بود و آنکه خرد تر است دامن کمتر از چاه هر کس و غرض از این بیان سابقه و قریب  
 مردم آتالی بر تمام روزین بوده الحال بخیر نامی باقی نمانده روز بروز در تنزل دارد و در میان  
 آن سیاه زمین متصل ملک آتالی سار و سیاه است که طول آن جزیره یکصد و بیست و هشتاد  
 و در سلطنت آن کالاری است و آنکه حکم این ملک یور و سه حصه دوم زمین آنجا یافت  
 بیان حصه سوم از چهار حصه مین که افیر کا است اکنون در بیان حصه یکم که از  
 شروع میرود و در آنجا افیر کا جانب سرحد غربی و جنوبی هندوستان است از حصه یور و سیاه  
 لیکن نسبت مردم و قلم علم کمتر است در آنجا زیاده از دو کوه و چاه کله و نفر خواهند بود

الجانب شرقی افریکا دریای شورنده ستانست و جنوبی بحر هند و غربی آن بحر المانگ است چهار  
 شمالی آن دریای شور میانه زمین برابرین از یوروب جدا شده و اگر گوشه شرقی شمالی باشد  
 لمحتی است و اگر از حد و اربعه دریای شور میانه است تمام آن یک جزیره محسوب میسازند و طول  
 سواحل آن ولایت چهار هزار دو صد مساحت همین قدر پهنا دارد و اکثر مردم افریکا کافر هستند  
 و در آنجا قوم مجنون و عوی اندر اکثر جاها از نسل عرب گرانند حصه شمالی افریکا تمامه خلایق فقره  
 آیه محمدی میخوانند و صرف باشد نگارن زمین کمان را کش کونیه نصاری اند جمع آن قلمرو آن بلاد  
 بسیار کالم اتفاق دارد که بر غایت هر چند مختار است و شمالی و وسط آن زمین گرم سیرا جانب  
 جنوب سیرا سرد و سیرا چنانکه یوروب چهار طرف دریای شور واقع است و در افریکا  
 و در سیرا چنانکه الوام و دخانه ها و انهار جاری اند و در افریکا آنچنان هم نیست از بخت آنکه  
 خدیف و ناقص است از کلان دریای ای آن زمین یکی رو نیل است که از سواد مصر گذر کند و یکی  
 شور میانه زمین لمحتی است دوم دریای بنجر و دریای جابراین هر دو دریا متصل  
 سیران دارند و کوچه هم دارد و در شطرنجش نیز کوچه است و در گیتان افریکا از جمع ریگستان  
 عالم بزرگ است بیابانی است قی و دوق و وسیع و مهولناک از بحر المانگ سواد مصر و  
 آن ریگستان در طول و در عرض چهار صد میل و عرض شصت است در میان ریگستان  
 مکه و یمن ریگ است و بلند و است در آنجا بهر جایه صورت و کارزار است نیست هر چند در  
 زمین امیرکان نیز ریگستان است لیکن برابرین ریگستان که سالم و در نیست و ریگستان بسیار است  
 و در اول صوبه کیش دوم ملک مصر است که در حوضات تصرف مسلمانانست و چون جزیره  
 در زمین تصرف مسلمانان و قطعه زمین کیش طول یا تصدیل و عرض و تصدیل

سوختن آن زمین حاصل دریای شور ثوب و تگرایی و گود خنی که آن منبع آغاز دریای خلیت و سواکی  
 شمرده کنند از دار السلطنت است مردمان آنجاسی لکچه هستند فوج کثرت دارند و چهار هزارند و پادشاه  
 آنجا کسی است دوازده کوهستان دارد و بسبب کوه بند سراسیم دارد و در آنجا شش ماه به شکل میشود  
 موسم بارش است و در شش ماه بسیار باران باشد فاما ملک مصر در عوالی آن سواد دریای سوریه  
 زمین است با آنچه ملک یزد و حد فیش نیز دریای شور است بهین سبب است  
 سیاه ظرف دارد و طرف جنوبی آن سیستان و جانب غربی نیز گیلان ملک مصر تا چهار هزار سال  
 بنحوی پاد بود و در وایح علم و فضیلت هم داشت بعد از آن تصرف پادشاه بابل آمده و در حوض  
 تقصان نهاد و مردم مصر در قرن اقصیه کمال حماقت دیوان آمی پرستیدند بلکه ستمها  
 زمین و میر و بیاض و نباتات و تجارت را بر سرستش میکردند و مانند هندوان که به گله بوجا میکنند  
 و کرد آلت نیز پیشش میکردند بعد از آن بعضی بهوش شدند و بعد چندی حاکم نصاری گفتند  
 آخر چون در زمان خلیفه ناطق بالله و الحق و الضوای حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه عالم  
 ظلمانی جور و بدایت نوری شد در آنجا ملک مجاهدین که از تصرف گفتند تمامه کینین شریف  
 اسلام شریف شدند و مردم آنجاسی لکچه بحجاب آمده الحال آنجا که در تصرف است که کار  
 آن زمین ملک کرد و در روپیت کلان دریای مصر و دولت نقد سبز و عات بکار می  
 آید اما عیال بهاران ندارند و ما بین مصر و دریا کوهستانی است اما بلند نیست و از آنجا که  
 بهران و خشمی کلان است که بهاران آن در تواریخ بتفصیل مرقوم است پیشتر گذشت و سرین  
 برینا ما بین مصر و حبش شش طه این زمین با هندو سیل و عرض چهار صد چهل  
 و یک است و در این زمین کوهها و دریاها و رودها و بساتین و کوهها و دریاها و رودها و بساتین

زمین چند صوبه بزرگی هستند همه مسلمانان و چهار صوبه دیگر هم هست آنها نیز مسلمان اند  
 از زمین مصر تا حبش تر بونی است و الحال آن ملایم در تصرف ترکاست و جانب غربی سیل  
 ملک تونس است و آن در تصرف حاکم خود است و در آنجا شصت هزار نفر از مردمان نرومورکا  
 صوبه کلان شهر نامی است و ساکنان آنجا و صوبجات آن حاکم کلان تران هم سلطان  
 و صوبه بیشتر علاحد و در سلطنت تسلط بوده الحال آن هم متعلقه مورکا است و طرف غربی  
 آفریقا بسیار صوبجات و جزایست که بگل این با نظر آمد و رفت دارند و طرف جنوبی  
 آفریقا را هندیان تصرف بودند لیکن از پنج سال تصرف انگلستان در آنجا بوقوع آمده  
 بقدریست که هر کس آنجا میبایست و ساکنان آن زمین از علم و حکمت بی بهره بودند  
 مگر اینوقت که از غلط و آسینوس مردم آنخریشوعی در آشی بهرسانید مانند و زجرات  
 آفریقا دادا کاسکرت و آن نفقه متدویت میل را و یکصد و سیل پنا دارد و بعضی  
 جزایر دیگر است که در تصرف آباد کنندگان خود است و نفث و نفث جزیره دیگر نیمه  
 از آنها یکی در تصرف فرسیان و دو در تصرف انگلستان است و در جزیره ترفی که از  
 جمله جزایر است که نسبت که قلمه اش از دریای شور و نفث هزار و دو صد در عهدی بلند  
 تر است از نفثت کرده بنظری آید و دیگر جزیره مدرا که شراب آنجا با نام است و دو  
 جزیره نفثت و بار هزار مردم اند و الله علم بالصواب بیان صفا فی کاکه ثلث حصص  
 تا نام با تمام مسایط حال قدری از حسن سابق که امر کایت بقلم می آید بیان حصص  
 چهارم که با فریحا مسمی است با آنکه مقتدین مساحان و دانایان سالک و مالک  
 سواد اعظم کرده میران باشد حصه قرار داده بودند که آتش یا دیو و بفریحا است و در

این حصص ثلثه از بیج جادریای شور در نیامده و تفرقه نکرده و الا در جمع جزایر معدوم شده  
 سه حصه در وسعت و فحش زبان زو جهانیان بوده و از حصص چهارم که امریکای است کسی وقت  
 نداشت که زمین امریکا در عالم است یا نه بعد از آن در ۱۹۲۲ یک هزار و چهار صد و نو و دو و دو  
 مطابق ۹۲۴ حصه و چهل و هفت هجری هلی صاحبها السلام معلوم شد و کیفیت آن اینست  
 که از ابتدای پانصد و پانزده بعثت مسیح علیه السلام تا جبران ونیس و جنوه که دو جزیره است  
 از تجارت متعه هند پس منقطع بوده مال وافر و مسکاتر بدست آورده بود و در خصوص مسکاتر  
 جزیره ونیس که تمام تجارت هندستان با قضا خود داشتند و متاع هند را کاروان عرب  
 که از راه مصر و بحر قزقم می آمد از فرنگ مسیحی بطریق چین می آورد که سود اگر آن فرنگ  
 مدخلی باین می رسید به بند سولس که میتهای بجزا حمره و قیمت رسیده تحلیفند  
 بدست تجاران فرنگ می فروختند و از آنها اجناس هندو ایران و غیره آن می خریدند و  
 بجاه معروف و که اجتماع سود اگر آن فرنگ با تجارت عرب میشد چه آوردن اشیا که مطلوب طرفین  
 میبود فیما بین عهد و میان موکد سکر و هندو فرنگیان و دیگر را تجارت هند و خل نمیداد و در  
 هند با بقیت خاطر خواهند نهایت گران بهای فروخته چنانچه در ایام قیمت ابریشم خام هم  
 وزن طلا بوده چون مدینه مدینه بنیوال با مقدار سید تجارت مکرر نهایت متمول و  
 دولتمند شدند و فرنگیان دیگر بفرنگ مال و طشال ایشان حصد می بردند و کسی از راه دریا  
 فخر داشت نبود و بهر آنکه از کناره بر زمین نمیتوانست و خیال حکیم واجب التعمیر  
 مگرین جزیره جنوه بعد ازل در حال کوه ارضی و دست کمالیته از راه دریا رسید  
 نمیتوان رفت و بهر خواص سنگ که در آنجا بود و گشته قطب نما ساخت و در روز شب



و آنکه بخت چاره کار و پس مکر و نجات خاطر را بدلیل میندسی مبرین نموده در پیش  
 دسوسه داران جنوه بیان کرده و التماس خبند چهار و سامان فراخور برآ  
 تقصیر راه همت از دریا نمود و سر داران جنوه آن را پذیرا نموده بلکه بستر  
 و تسخیر پیش آمدند پس حکیم کلیمس رخت سفر بست و دیار فرانس بست و  
 پادشاهان و سر داران آنجا نیز تمام اقدروانی دید پس بحضور شاه  
 بهقم پادشاه انگلت رفت و اظهار ما فی الضمیر نمود لیکن او هم تعلیل نخل  
 و اساک قبول نکرد پس کلیمس به پرتگال رفت و معقولات خود را با پادشاه  
 آنجا گفت او هم از اقبال التماس کلیمس سرباز زده و اراده سفر دریا  
 شور و از کناره ساحل دور شدن قبول نکرد پس کلیمس بدرگاه پادشاه  
 اسپین رفت و هشت سال او را خدمت کرد و خاتون پادشاه که شرفی  
 عالمه عاقله بود از حال کلیمس آگاه شده او را بحضور خود طلبید و شربت  
 و معقولاتش را چمد دیده و لب نمیده با جازت شوهر جدیدی خواهر آید  
 که از خانه پذیرفته بود و فیه و خسته چهار با خواهر که دو سال و سامان و سوار  
 تجارت مینا کرد پس کلیمس در سنه ۹۲۳ هجری هزار و چهار صد و نود و دو و عیو  
 مطابق سنه ۹۲۴ هجری و چهل و هفت هجری بخوری علی صیاحه السلام رخت سفر  
 بر چهارت بد کوره بسته و گرای تقصیر راه نشد چون چهارت از سال  
 دور شدند و نظر انگلند و ناپدید گشت مردم چهارت که گاهی انجمن حال ندید  
 بودند و بعد از این سنه ۹۲۵ هجری بخت بگفت که ملا ایچاک ما برسان و از آنرا پدید

می نمانیم کلمبوس جواب حکیمان داد که من از سرگرمی ترسم که روز می آمد غمت بگری  
 اگر شما چنین کنید دیگر گیت که شمارا بنزل و مقام رساند آنگاه بصلای مشفقانه پرد  
 گفت که یکماه دیگر صبر کنید که غریب بنزل مقصود خواهید رسید ان شاء  
 بعد یک ماه و نه روز تریب بسکی از جزایر باهامه رسید به لنگر کرد چون  
 مردمان آنجا سیاه چرده و عریان و مفلس دید داشت که این پستانیت  
 که جیئس و تقصیر آن اینهمه شقت و محنت کشید شد اما ساکنین جزیره  
 هر چه که از معقولات و مشروبات داشتند تواجیع تمام پیش آوردند کلمبوس  
 نیز فردی از تحالیف زندگ با ایشان داد بعد چندی که در آنجا وقت  
 کرده بود بایر سفر بجهاز کشید از مغرب پاره بطرف جنوب رفته به جزیره کلا  
 که الحال آن را اسپانیولی می نامند رسید در آنجا همه اسباب ضروری و سامان  
 لا بدی از ماکول و مشروب و طبوئیس مرثب و مهتیا یافت چون ساکنان  
 آنجا در صورت و مروت و اخلاق و آداب و استی و دین و نرم گوئی و  
 تواضع و فروتنی ممتاز و بی انباز بودند با حضرت و خواه پیش آمدند و تحالیف  
 آنجا چون مرارید و ریزه های ریخ گزرا نیدند کلمبوس نهایت از آنها راضی  
 و خوشنود شد چندی نفر از مردمان خود را به جزیره گذاشت و فرکر ملک و شاد  
 داد و دو سه نفر از ساکنان آنجا با طلای بسیار و مرورید و فواکه و چهار و شکار  
 بنهار که از هر قسم در آن جزیره بود با خود گرفته برای سرانجام بعضی از ضروریات  
 باز ملک اسپین غنیمت کرد و بخدمت پادشاه و ملکه پیوست آنچو در

بود و بنظر آنها سانسید و احترام و غرور بسیار یافت بعد دو ماه با  
 مهند <sup>۱۵۱۸</sup> چهار و یک هزار و با بقصد نفر که در میان آنها بعضی  
 اعیان و اکابر علی رتبه و مستول بودند از پادشاه عهد  
 گوزرے آنجا یافته مرخص شد و راندک مدت بجزیره اسپانیوله  
 رسیده جهازات لنگر کرده و فرود آمد و آن جزیره را بغیر جنگ  
 بطریق مصالحه منخر ساخت و سیصد کس از سپاه در آنجا گذاشت  
 و چند قلعه بر آب اقامت و حفظ مردم و گذاشتن اسلحه و سایر  
 سامان جنگ غارت کرد و بعد انتظام آنجا ده جهاز همراه گرفته بجزیره  
 گواری رسید و آن جزیره را بسیار آباد و دید معاون طلا و جواهرگران بها  
 بسیار یافت سکنه آنجا هم بی جنگ و جدال طاعت کرده و در اطراف  
 جزیره گویا جزایر بسیار معمور و آبادان یافت چنانکه در ده روز  
 و نسبت جزیره بشمار آورد و جزیره معتبر چنانکه بنر معلوم شد  
 بغایت ناواقفیت در آن بحر پر شر و شور از کوه ریگ و غیره کلمبوس شگفت  
 بسیار کشمیده بجزیره اسپانیوله رسید چند گاه از تر و آسودوران  
 آنجا بعضی از دشمنان کلمبوس که بر اقبال روز افزونش حسد و برودند  
 پادشاه بخمال خود سرب و عصیان و طغیان متهم داشته بحایت بغایت  
 رسانید پادشاه بدکمان شده یکی از اعیان امرا با سامان فراوان  
 برای شش احوال و آوردن کلمبوس دستاو و کلمبوس استقبال برآمده و تقابل

چنانکه مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخته بدستور با عسکر از موغور  
 بحال و بر قراصل بعد از این واقعه در سال ۱۳۹۴ سکه از او چهارصد  
 و نود و چهار عیسوی کتبش از دستیره اسبانیوله بر چهار سوگشته  
 هفتده شبانه روز به سمت مغرب شتافت و بجزیره زرنیدار رسید  
 پس تدری دیگر لطیف مغرب رفته دو جزیره دیگر جانب رود  
 خانه از و کوکویافت و باز به سمت مغرب روانه شده در آنجا بنشین  
 طولانی از امریکه دید از چهار طرف و آمده آنجزیره را بسیار آباد  
 یافت و مردم آنجا سفید پوست بابل بسرخی خوبصورت و پاکیزه  
 سیرت بودند و کلاه از پرمای رنگین بر سر داشتند و لباس شیراز  
 پرمای مختلف آلاوان در بر کشیده با ستر عورت بودند حلقه های  
 زرد با مروارید و گوشه و بینی داشتند و آنها یاد پ تمام و خرم  
 ما الا کلام باطلای موغور و مروارید با محصور و تحالیف بسیار  
 طرفین پیشار پیش کلبش حاضر گشتند و کلبش نیز انواع و اقسام  
 تحالیف و تقایس رنگ با ایشان تواضع کرد و بنی مابین رابطه  
 سعادت و ضابطه محبت الیام و استحقاق تمام یافت پس کلبش چند  
 گیس از مردمان آنجا را نیز همراه گرفته با سپانیوله معاودت کرد و بعد  
 اثنای این واقعه حیرت افکننده شهرت بسیار پیدا کرد سایر پادشاهان و ملوک  
 اشاجوال کلبش واقف شده سرداران خود را بعد جهازات بتفحص و

بخیر دنیا می نویسد تاوند مردمان پرتکال برازل و انگریزان انگلستان  
 امریکه شمالی پیدا کردند امریکه نام سوداگر شخص فلانس دیگر  
 دیار و امصار امریکه جنوبی پیدا کردند و آن ملک بنام ایشان  
 شهرت یافت شخص کلام آنکه دشمنان گنجیس باز او را بهوس  
 و خود سر و خیال نمرود و طغیان و اراده فاسده کفران عصیان  
 بحضور پادشاه شهم ساختند در این باب غلوب بسیار  
 که پادشاه اسپین او را طلب داشته دیده که یک روز  
 نش عیوی برندان و ستاد و کشتن بود با حال بسیار  
 مانند چهار سال در زندان ماند و در شش یک هزار و پانصد سی و یک  
 و شیرین آغان ظالما سلاطین علیهم السلام گشت چون کلبس مرد  
 و ناپودنیای صایب و شیرین بانی و نرمی و حسن خلق ملک عریض  
 بنیر مالت جنگ و جدل پادشاه اسپین و آورده بود بعد از او  
 حکام دیگر دست ظلم و تعدی بال و ستاع اسپانیوله دراز کرده جو  
 ستم را از حد گذرانیدند در یک سال قریب شش لکبه کس را کشتند و بخورد  
 سگان و کبک و داند تا از ساکنان قدیم اسپانیوله کسی در اینجا نماند بعد  
 ازین در شش یک هزار و پانصد و یک پادشاه اسپین را و نفر از ساکنان خود  
 نماند و کارش را حکام آنجا کرده با ششصد سوار و هجده هزار پیاده و چند  
 ضرب توپ در آنجا فرستاد آن دو نفر را بقدر فوج قلیل تسخیر ملک امریکا

نمودند و پاسبان تخت آن ملک موسوم به میگ گون شهر بود  
 بغایت دسین و نهایت آباد و در وسط شهر کوای عظیم و راه  
 آمد و شد در آن شهر بر آن کوای بود و بر چهار طرف آن پاسبان  
 سنگین در غایت متانت و نهایت استحکام ساخته عمارت شهر  
 بگی انج کج و سازج اکثری رنگین و سنگین و رفیع و مینع ناشیفت  
 طبقه ساخته و پرواخته دکالین از اصناف و انواع تجالیف و نفایس  
 روی زمین آراسته و برپایسته و چهار طرف سوی اسواق تبرک عجب  
 غریب تمیز یافته و مملو از طلا و نقره و جواهر زو اهر روح فساد تمام  
 شهر سامان لایب و ضروریات زندگی و اسباب عیش و آلات شادمانی  
 هر وقت بروج و لخواه مینا و در وسط معمره عمارات پادشاه هفت طبقه  
 در غایت متانت و زیبای ستونها همه از سنگ یشم مرصع بجواهر زو اهر  
 مینا و کاج های آن در د لکث البعضی از طلا اکثر مطلقا از اندرون تمام  
 نقشش بنقوش غریب و مصور بصور عجیب و در آن فن مهارت  
 تمام بکار برده پادشاه آن عهد موسی روم نام داشت و ز غایت  
 شوکت و خمت که دوازده هزار پیاده هر وقت بخواست او  
 قیام داشتند و هنگام سیر و سوار بر تخت مرصع نشستی امر  
 والا تبار و وزرای عالیه در آن تخت را بر دوش میکشیدند و بموجب  
 فخر می دادند و معینا بجلوه ممت و سخاوت و شجاعت و عدالت

منصف بود ممالک دور و نزدیک و مسخر کردانی جمعی کثیر و ظل رفعتش بر فاهیت تمامی  
 گدازانید لیکن صلاح آن ملک بنگی تیر و کمان که پیکان از سنگ چماق با خارهای مایه بود  
 دیگر نیزه خوردارنی و خوب که سر آن باریک کرده بودند هنگام نرم آن بدین مخالف  
 و از آهن و فولاد و شمشیر و خنجر و سایر اسلحه ساختن نمیتوانستند و از باروت و گلوله و  
 تفنگ و سایر سامان جنگ مطلقا آگاه نبودند بلکه سبب هم گاهی ندیده و ندانسته  
 بودند خلاصه سخن آنکه فرمانرو کارز با فوجی که مرقوم شد در شهر مسکو رسیده اقامت  
 کردند چند نفر از سکنه آنجا بتواضع و تملق پیش آمده ضروریات از ناکول و ملبوس و مشروبات  
 و مفروش حاضر آوردند سرداران و فرنگ هم بتواضع منافقانه پیش آمده بعضی از سخا  
 و فرنگ با آنها داده ارتباط محبت و اختلاط مودت پیدا کردند تا آنکه به زبان آنها استقامت  
 بهرسانیده و چگونگی ملک دریافت چون وسعت از مملکت و کثرت دولت و خور و خور باب  
 مکت و سامان ثروت آنها آشنایی بهرسانیده چگونگی ملک دریافت اراده تغییر ملک  
 نمودند و موبدان را تاج و تاج و نادان لشکر به پادشاه خود از کیفیت محبت و الفت  
 و حسن اخلاقی که درباره خود می دیدند و یا خبر می دادند و حکمان و شان گفته و شنیده  
 از کتب قدیم چنین معلوم گشته و نیز سینه بسینه از سلف بخلف رسیده کدین مملکت  
 در دست کسانی که پس از آفتاب باشند مسخر خواهند شد همانا که این مردم از اولاد و قبا  
 اند که باین شکل و صورت پندیده و اخلاق حمیده متصف اند چون ساکنان آنجا  
 بجز چهار زبانه پندیده بودند میدانستند که چهار زبان در دست کسان و زنده بر روی آب  
 و این گروه بنوه بی شکوه از شکوه اینچنان بر آمده اند در وقت سردادن توپ که سوار

خدا بطهر صبح و شام سرودا و ند برعم خود چنین میستند که اینجا نور لعید هر چهار پاس غشا  
 میکند و میگرد و شعله آتش از دیان بیرون می اندازد و همچنین سوارا با اسپ دیوی چهار پا میروند  
 و چون سوارا اسپ جدا میشد تعجب میکردند و همچنین از دیگر حرکات و قوای علف و فوج و سرودا  
 تفنگها با یک طرفه العین و برآیدن شعله جواله از دهان آنها تعجب که ده پایایی این خبر بایه پادشاه  
 میرسانیدند تا آنکه فرزند و کارزار خواش ملاقات پادشاه غرض بجز و فرستاده خست  
 باز مت نمودند و حسب اطلب اکثری از تحالیف و نوادر بخدمت پادشاه حاضر شدند و بگفتند  
 سو فوری و ففایس نام محصور فرنگ که از ملاحظه هر یک از آن عقل ذکاوت میشد و با ظواهر عبودیت  
 و بندگی پادشاه سلیم القلب را از خود راضی ساخته اند و اولاً بلطایق الحیل را آورده و دست  
 و اتحاد با خندان نگاه بملاحظه حالات پادشاه و سپاه بی سلاح را آورده تسخیر ملک در دماغ  
 شان جای گرفت روزی افواج خود را بسته و نو پجانه زار و بر و گداشته اند بمکان  
 پادشاه آمده و او را بد فلاحیله مفید ساخته اند ساکنان آن ملک از و فایازی و حیل ساز  
 آگاه شده بجهت خلاصی پادشاه خود گروه گروه مرم و جنگ پیش آمدند لیکن در دست  
 انمطلوبان بجز سنگ و نیز خیزی نبود و در دست افواج فرنگ توپ و تفنگ هر یک  
 جنگ اند هزاران هزار از مردم بصد مه گلوله توپ پریدند و بسیدای بصرف تفنگ  
 و شمشیر و فلاو جنگ هلاک گردیدند و درین دار و گیر از و حام کثیر پادشاه آتقوم که در صحن با  
 زندانخانه استاده معانه زرم طرفین میکرد و ناگاه سنگی بر سرش رسید و کشته شده  
 بسیاری از قوم او که با عانتش آمده بودند و نیز قبیل رسیدند و بقیه اسب و نیز گشته  
 و فرماید و کارزار را ظفر نصیب بعد از اطمینان فرزندان و خویشان پادشاه را اکثر



مثل رسانیدند و بعضی از سلطنت بیدخل کرده تمام ملک را تصرف آوردند و در این احوال  
 انگریزی نوشت که پادشاه دیگر میگوید که امون تیز نو یا و پادشاه ثالث را کیوانموزن بود  
 و این بچاره را بگمان نشان نداد و خزاین و دفاین برهنه بر اخلای اکتش خوابانید  
 تا انواع عذاب تهذیب کردند بعد از او را با تمامی خاندان بردار کشیدند و باند ثلثه کش  
 و طغیان از ساکنین آن سرزمین جمعی کثیر و جمعی غفیر از جوان و پیر و صغیر و کبیر و غنی و فقیر  
 هر که در آن دار و گیر دست ایشان آمد همه را بزورن چهره های توپ روانه پس الیه  
 هر که باقی ماند آنها را بقلع جلم و ستم کشند و بتدریج بخیل رسانیدند مگر آنکه بهره  
 داشتند و در خبردار شده اگر خجسته یک پا جان بدر بردند و در قلعه که ما و جنگلهای صعب  
 السلک بیشه های دور و دست پناه جسته و چنانکه اولاد و اخاد آنها تا حال در آن  
 جنگلهای سکونت دارند القصه چون فرماندرو کار و سرداران اسپین سنگ اکبر  
 بهشت روی زمین بود و از ساکنان قدیم پر و خفتند و مردان و زنان از رهایان و  
 و اهل حرفه از اسپین طلبیده اغبیه و عملات بطور خود ساخته مقیم گشتند و بر شهر و  
 و اغوام و دیور و ایام در همه شهر و هر جا و هر مکان همان مردمان ترقی کردند ملک  
 دیگر تصرف آوردند و با مردمان آنجا به همین روش و سلوک عمل نمودند و لی آن تحویلین مسو  
 مردم اسپین در آنجا بکمال حشمت شوکت و ثروت و وفور دولت بر تمام میرک جنوبی  
 اند چون از بیان صوت اطلاع پزین میرکانبندی بقلع آورده شد شروع در ساخت  
 و کیفیت آنحوالی نیز کرده اند بدانکه ساخت آن زمین طولاً هفت هزار و پانصد میل و عرضاً  
 سه هزار و هشتصد سیست سه نوع مردم بحال در آنجا هستند اول باشندگان پیشین

مردم مروان یوروب که در اینجا اختیار سکونت کرده اند سیم غلامان کافر را و که اهل یوروب  
 آنها را خریده در اینجا رده آبادی نموده اند و باشندگان قدیمی امیر کار و وزیر رعیت و نابود  
 میکردند که آنها را و آن خفیف العقل اند همیشه در پیشگاه سکونت کرده جانوران وحشی و  
 غیره را کشته و ماهی و نهنگ را گرفته بکار میبردند شکم پری و تن پروری مینمایند گدازان  
 دفع الوقتی میکنند چون مروان یوروب چهار طرف صحرا قطعه نمجد و رخا و قلع حجاب  
 نموده شروع در زراعت و آبادی می نمایند آنها بوخت و جنبیت از اینجا و صحرا  
 دور دست بود و باش میکنند و آن مروان یوروب که در اینجا وطن اختیار کرده اند سیم  
 امیر که بر آنها نیز احوال طلاق کرده میشود و از آنها و در اینجا توالد و ناسل و مقعده  
 نشو و نما یافته اند و مالک آن سرزمین را مفتوح ساخته با افضل نیز باشندگان یوروب  
 جوق جوق بازن و فرزند در آن سرزمین رفته سکونت بسیار کرده آبادی بغیر غنای  
 مینمایند بیشتر در امیر کار و یاده از سی لکبه مردم نبودند این وقت کمتر از ستم و مردم  
 در اینجا نخواهند بود و آنقدر در اینجا و وزیر و ترقی مردم میشود که ملاحظه آن آنقدر  
 کل و وزیر و با افزایش مردم نمیشود و چنانکه در عرصه بیست سال گذشته آنقدر  
 زیاده شده اند که اگر همین قدر و مقدار در سالهای آینده نیز افزونی مردم شود  
 تا صد سال در آن سرزمین کمتر از ده هزار مردم نخواهند بود و حصه سرزمین ملک  
 امیر کار یعنی شمالی و جنوبی معادل هشتاد جانب شرق طرف شمالی امیر کار و  
 شگ است و غربی بجز برسانت و جنوبی پایا تا شمالی بجز گبات اکثر حصه ملک آن سرزمین  
 در تصرف گنندگان بسیار حصه و قبضه تصرف سپایان و بیشتر حصه در تسلط امیر

بجانب سرخس شمالی القدر را بگیرد ای کلان یعنی بجزیره بستن که آنها را با دریای شور مناسبت  
 دارد و در تمام روزین هیچ جای خنجرین غیری را بزرگ یافت نیست و چهار پنج بسیار کلاست  
 که از آن جمله دو آبگیر را و از سیصد و پنجاه میل و پهنای یکصد و سیل و پهنای یکصد و سیل و پهنای یکصد و سیل  
 مقابل آن تصرف امیر کجوان و بدستور دریای شور چهار نادران آبگیر است که بعضی  
 در جزایر است هم محاربه و جنگ واقع شده و چند خلیج کلان و غیره نامهم و بجانب شمال  
 دریای کلان خنی بی نام دارد که آن دریا یکپار و دو وسیل دراز است و پنج دریای کلان  
 و دراز دیگر نیز دارد و در بارهای جاری نیز در آنجا است و در جنوب شمالی امیر کا کلان اقطار  
 کوستان آنجا که بسیار است و آن سیصد و سیل و دراز است از آنجا که هر کوی که زیاده بلند است  
 قلعه آن از سطح آب دریای شور زیاده از شش هزار و دو و صد در حدی از ارتفاع ندارد و چون  
 در وسط صوبجات آن انگلستان سیدان و ازینجهت زبان و زمره و آیین و رایه و رویه  
 آنها دارند و در مناسبت کلیه آنها با انگلستان است لیکن صورت و شمایل بهتر از انگلستان  
 دارند بلکه خدی و از شیرین نباشد که از خواندن سواد عبارت و نوشت و خوان بی بهره  
 باشد و مقدمات و قوانین نیز از راه مجلس یا فیصل یا بد هر کس بزور باز و وسیع و قلم  
 وجه معاش بهم میرساند و بی اندیشه این و آن گذران میکند امورات ملکی برای صیاب  
 مجلسیان مفوض است استبانه اعلی و ادنی نیست شخصی را تا چهار سال بر خود پیش  
 و راه چهار هزار روپیه بطریق مشاهیر و امیر است و چهار نادران و انخاب بسیار است جزایر  
 که چته ساختن توایم چهار بکار می آید بکثرت در آنجا آمده و مهیا است و ملاحان و بنجار  
 در و ملاوزی و تردستی و چالاکلی برابر ناخدایان انگلستان هستند در حال و طوایف و در هات

وجه در زبان و زمره بامردم ولایت بامردم انگلند درجه مساوات دارند مدلس کتبخانه  
 نقد در نجاسید است که در ازین ناخوانده و نادان نخواهد بود و جهت غریب و ساین  
 مدبرهای وقف جابجاست بیشتر سیره صوبه خور و بوده الحال نوزده صوبه کلان  
 شده در شمالی امریکاست چهار شهر تصرف سپانیاست که در انجاسدن نقره و طلا  
 هر سال مبلغ هشت کرو و روپیه در نجابو آبی ضبط کنند و طرف شمالی آن بخش شهر  
 بتصرف انگلستان و در این عملداری آنها زیاد از پنجاه هزار مردم نخواهند بود  
 در آن نزدیکی دو ملک دیگر بتصرف انگلستان است که حالات آنجا چندان لایق تحسین  
 چند جزیره هم دارد اول گویا که شصت و پنج جزیره طول و عرض آن و در هر  
 تصرف سپانیادوم ساندو مینگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن صید  
 پنجاه گروه طولاً و پهنا و هشتاد و هشت گروه عرضاً تیم جامانیکا در تصرف انگلند یکصد  
 بیست گروه در از و پنجاه و پنج گروه پهنا و جزیره چهارم در اسخرو و بتصرف سپانیا  
 و چند جزیره دیگر متفرقه و در جزایر آن شکر سفید و تماکو و مدرا و غیره جناس در هر  
 نجات انگلستان جانب جنوبی امریکاست آن سه هزار و پانصد میل طولاً  
 و دو هزار و چهار صد میل عرضاً این سواد اعظم در تصرف اهل سپانیا و مردم بکلی  
 در نجاز چنین دیارها و کوهستان و بی زمین و کوههای عجیب است اول دریا آماچونکه به  
 سافت و در هر روز شصت میل سایل شده بجز تالشک ملحق میشود و در هر روز  
 که نسبت دریای آماچون در درازی قدری کمتر اند در انجا قطار کوه انالین بسیار است  
 که قله بلند آن سیره هزار و پانصد و بیست و هشت و سی از آنست دریای شوره تر تصرف است

و کوه دیگر دوازده هزار و هشتصد و سی بلندی دارد و از آن آتش سر میزند و در جنوبی امیر کا  
 پانیان یک کوه و بیست هزار گرس بود و باش دارند و معادن نقره و طلا در آنجا است  
 محصول هر ساله آنجا شصت و دو هزار و بیست و شش هزار نایب است و پنجاه و سه هزار  
 در آنجا سفید است که دو صاعیل شده که آنجا هر روز کنده نقره بر می آید هنوز ته آن کان  
 ظاهر نشده بقلم سیرند که ظاهر آنکان را نهایت نخواهد بود و جانب جنوبی امیر کا بر اجل  
 نام شهری تصوف پرگزین است مسافت آن یک هزار و شصت صاعیل طول او هجین قدر  
 و در آنجا معدن الماس است مگر بر ابرکان الماس بنهند تان نمیشود و طرف جنوبی امیر کا  
 ملک کاین در تصرف نیست و از یک صاعیل شصت و سه هزار و بیست و یک در تصرف  
 نیست و این دو شهر کاین سوری و دو هزار گرس سفید پوست بود و باش دارند و در  
 زمین بیچر معدن نیست و علاوه بر آن در ضلع حد جنوبی امیر کا اکثر مردم رازل و  
 قوم صحرائی سکونت دارند و احوال آنها و قوفی دست نماده متصل زمین جنوبی امیر کا  
 اکثر جزایر کوچک هستند و الله تعالی اعلم بحقایق الاسویات چهارم در ایراد  
 بعض عجایب بحور و جزایر و جبال و عیون و نهار و غیره چون از ایراد  
 مساحت زمین و اقسام اربعه فراغت است و او بار دیگر در بحر خوری شناسند و  
 ذکر بعضی دریای متفرقه پیش نهاد خاطر ساخت بلکه دریای صغیر و خلیجات بجز  
 درج مسکون سواي جز بحر کلمان که در ضمن اوراق سابقه احوالات نویشتند بسیار  
 اند از آنکه ذکر بعضی که بنابر غایت نیاز دارند مختصرا میرود و ذکر بعضی از آنها که  
 از بحر خوری ازین قبل است و بحر صغیر که ازین خلیجات است و ازین جهت که در این

ظهور آن کینه و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش یکصد و ده فرسنگ  
 و کف این دریا بخلاف دریای سیکنوت اتفاقا دیار و از آنجا با طرف برزجه تصفیه و طراوت  
 رخسار و دوی چشم است حال کند و از جبار این دریا صندل و آنوس بدست می آید و  
 تراز سوال آن سبب می بینند مشهور است که غنیمت فضل گاو دریای است و آن را با است  
 بسیار کتان مشابه گاو و بعضی گویند که در آن دریا چشمه است و از چشمه کفی منعقد  
 که غنیمت و برخی را اتفاقا آنکه در حوالی آن دریا عسل است که اتفاقا از درختان می  
 میریزد و موم آن بر بحر منعقد میشود و صبر از آن بصول می پیوند و دریا صحرای بکر  
 این دریا را بحر میره و بحر عمان و بحر بنیز گویند دریای کثیر المنافع است اکثر کشتیها  
 از آن بسلاست بیرون می آیند زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر است و در وادی  
 از دخیل و طویش چهار شصت فرسنگ است و عرضش یکصد و شصت فرسنگ و  
 شمال دریایست در زیر قطب شمالی و ساکن است قعر آن معلوم نیست چون کشتی  
 در وی افکنند اضطراب آغاز کند و تسلط شود و از نیجه تجارت از آن بقاعد و زرنده  
 و مردم آنی در این دیار بسیار است بحر السحاب دریای است در ولایت زنگبار پیوسته  
 دغانی و بخاری بر آن استاده است بحر شیر در حد و از دیار بجانست و از آن بجز  
 بافاق برز که بنایت لندی می باشد و استخوان ندارد و بحر تبلس در زمین بصیرت  
 متصل به یار و مریکه شعبه زرو و ذیل همین دریا ریزد و در این بحیره میانی است که  
 انجوتی با دق فیهم دارد آنک است و میانی برست که چون او را بخون خواب می دای  
 بیند و در خاک از خواب در آید بحال افاق در حد و شام لغایت بعد العتمة خواب

پادشاهی خواست که عمق آن معلوم کنند لنگری بطنابی بسته در آب گذاشت چون بقیع رسید  
 ریسائی دیگر اضافه کردند و همچنین تا پنجاه هزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر  
 بالای نهم شسته باشد از کشیده سنگ آسیائی بر طناب بست و جرطیه تخم مرغ در زیر سنگ  
 آسیا نهاد و تعبیه نموده و طناب فرو گذاشتند و دیگر بکشتیدند چون بصلوات دست برد  
 داشتند که بعمق بخیره رسید و دست از کار باز داشتند بجز الصخره دریا چاه است و  
 شمال در حوالیش سورهای از سنگ کشیده اند و بنایت عمیق است یک طرف این دریا  
 چنان سیاه است که از آب جو آن بجز ظاهر فرق توان کرد چون اینجا که آب این است  
 گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد و گویند یکی از ملوک خواست که عمق این دریا معلوم  
 کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجای آن رسید و آب این بحر چنان روئشت که با  
 وجود آنهمه عمق قعرش چنان نماید گویا سه چهار گز عمق دارد و در کثرت تالاب و دل که بجز  
 جای که سدره کهن گویند و آنهم همین دستور عمق دارد و ذکر بحیرات کشمیر در ذرا آن  
 گنجینه حیرت و در حد و مغرب است و بنایت بعینه العمق در یکی از کتب بنظر آمده و  
 الهده علی الراو که کعب الجبار از خضر علیه السلام روایت میکند که شخصی در زمان نوح علیه السلام  
 دریافت تاکنون بقعر آن نرسید و الله اعلم از شخصی که را کلبین بجز بود پرسیدند که در این  
 دریا امور غیریه چه مشاهده نموده گفت سلامت نفسی اعجب ماریت بجزه خطا نوزدیک  
 بان بلده است گویند دو ماه در این دریا چه ماهی است و دو ماه نباشد سیب آن معلوم نیست  
 بلکه در میان بخار خوار بسیارند بعضی تصوف آدمیان و بسیاری پساکن جنیان و در بعضی  
 بخار حیرتانی چند لوطین دارند بر صورت انسان و نه بر صورت شیطان از جزیره ماقصود نهر

و خوش و طبیعت و در بعضی طلاء و قمر و جواهر بسیار از آن قلیل اند که بر جلوه‌ی آنها اطلاع  
 هیچکس را دست نداده است چون در بعضی از آنها گذشت قدری باز از برخی دیگر مذکور  
 میشود جزیره واق در بحر محیط است و را بنجریره در خشیت که میوه مانند سر آدمی با  
 می‌برد و چون آن نمره پخته میشود از واق از و بر می‌آید بنجریره بسیار و این بنجریره از ساج  
 قوم عادی جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موسی اعضا می‌باشند  
 بغایت دراز شود و آن مرد گوشت آدم بخورند بنجریره الهرق و این جزیره سه موصفت  
 که تمام ایلی فصول ربیع و یک برقی چند و یکی باران بار و در یکی باد و در یکی  
 معلوم نیست جزیره الاشقر ساکنان این بنجریره اشقر آلون اند و موسی آنها در سنبله  
 است و از جیل و عود و شکر و انجا بیل است جزیره کالوس در انجا جمعی از هندو  
 دارند هرگز لباس پوشند مال ایشان آهن و از جیل باشد بنجریره محقره از جزایر دریای  
 و نگار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان این بنجریره را سالی یکینوبت از کوکبی که  
 از اس ایشان سداقتی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از شدت حرارت می‌سوزد و از  
 انجماعت پیوسته تر صد و تفریب باشد آنوقت را چون آن همان سدا از بنجریره جلست  
 کنند هرگاه کوکب آنان محل تجاوزه نماید باز بجای خود آیند بنجریره الفساک از جزایر بنجریره  
 بنجریره است و ساکنان آن یک گز است و از دیگر کیشم ایشان کوکب است و یک بنجریره  
 ایشان مفلوج گویند و این بنجریره تسمی است از بنجانوران که هر سال هیأت جماعتی در این  
 جزیره رسیده با انجماعت بجای دیگر که در بنجریره ای ایشان که سازه بنجریره  
 الکینم در بحر مغرب است و این بنجریره گویند است از سنا که تراشیده در برابر آن کشیده



۱. نعلیت هر و عایکه در آنسج کفند اکثر مستجاب شود و بر کنیده صورت اغرابی بطلمس ساخته اند  
 که هر کس از زیاران بتفرج و زیارت آنسج و کنیده و و آنصورت که بگنبد در آرد و آواز دهد  
 که فلان مهان آمده است پس بر آن کنیده کلاه شود و طعامی کافی چنان شخص بیرون آید  
 باز در آن کنیده مسدود گردد و پیوسته آنحال برینمنازل باشد جزیره خالطه در دریای روم  
 است در آنجزیره غیر گوشت خوری نباشد و انگوسفندان بغایت بزرگند و ماجر از آنجا  
 کشتی در آنجا رسد توقف کنند و بی مانعی هر چپ گوشت خواهند تصرف نمایند جزیره  
 خار بنلور دریای تاشکست اقلیم هفتم و آنجزیره است بغایت سمور و خلق بسیارند  
 و طعن دارند و طول و عرض آنجزیره را یکصد و شصت فرسنگ گویند در آنجزیره و در  
 بغایت بزرگ که چون آفتاب در محل آید هر سوال که از آن درخت نمایند مطابق واقع  
 جواب شنوند و در غربی آنجزیره چهار جزیره دیگر است هر یک را پنجاه فرسنگ طول  
 و همین قدر عرض در دو جزیره از آنجا مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و  
 در میان ایشان شنی و پنجفرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت معین  
 و کشتی است به جزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت تمام بعد از آن که زنان  
 استن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پس باشد جزیره مردان  
 فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاهارند جزیره رمانی در بحر خضر است در آنجزیره کوه  
 از دخت بقسم است که آن تریاق زهر افمی و سایر سموم بود و در آنجزیره گاو میشی باشد  
 که آنرا آدم نبود و در آنجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان یک گز است و موها  
 ایشان سرخ باشد و مجموع برینند و نشان ایشان منجم نشود و موی سر ایشان کوتاه

بود بیشتر اوقات بر بالای درختان بسوی برز و طایفه از ملاحان نیز در این جزیره اند که چون در آب  
 شنا و شناخت میکنند ذوق را در یابند جزیره العتارب چهار جزایر بجزیره است و در آن  
 گزوان باشند صاحب جهان نامه گوید از معتمدی شنیدم که چشم آن گزوان بر بر چشم شیر بود  
 جزیره زنگبار در دریای ننگ است و در آن نگیان سفید پوست باشند که میوی سر و  
 ابروان برایش و مرقان آنها سفید بود و اصلا در بدن آنها خال سفید نتوان یافت جزیره  
 آل در دریای فارس است گاه گاهی کسان بجزیره کندی عظیمی بخشی اندازد و آنسال مردم  
 آن نواحی بوسعت معشت اوقات گذارند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن  
 آنرا ذخیره سازند گویند آنقدر روغن از آن ماهی بحصول پیوند که معارف و اکابر انا  
 یکسال جهت سوختن و ایجاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظرف  
 چوبی محافظت نمایند و الا در هر ظرفی که کنند متشر گردد و جزیره قوس در دریای اقیانوس  
 است و دور آن یکصد و شصت و نه مایل بوده است و در آنجا حیوانات که اعضای او شایسته  
 آدم است گرسه و گوش وی و کمر بعضی از جبال غریب است حوال آنکه در آفریدن جبال از نو  
 متعال است از بخل طلا و نقره و سایر فلزات است که در جوف آنها گون بایند  
 وجود معادن آنکه چون آب و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت آنها  
 در میان مغارات استیجیل به بخاری لطیف گردد و طلب خمر و جود نماید و چون آب بیرون شدن  
 نیاید بخاری آنجا کسافت پیدا کند و نامدقی دراز بر آنحال بماند و صفای غلطت باستداد  
 همان میوه شود و از آن نیلای بسته گردد و بسبب آینهش با اجزای ارضی متکونه و متنوع  
 بواسطه طبع و نصیحه و از آن اجناس جوهر مختلف الطبیعی و الالوان بوجود آید و آنجا هرات

معنی گویند و شرح کیفیت تکرار آن در کتب حکما بتفصیل مرقوم است و در اینجا مختصر بنابر بعضی  
 از جواهر مشهوره و احجار معروفه گوش و گردن شاهد عبارت موش ساخته بعد از آن بند که  
 چند جبال معدوده که در اوراق سابقه تجویر رسیده اند الفاظ را سنگینی داده آید الماس  
 که در هندی آن را بیل گویند در قدیم از دو جا استخراج میشده اول را کان قدیم میگفته اند  
 و بیل بظلمات که اسکندریه و القیرین است به تمام از کوهی که در آن خالی بود و بغیر از طیولسی یا  
 آنکه عبور نمیتوانست نمود الماس بقیاس بدست آورد و مشهور است که اکنون الماس  
 که در میان مردم منتشر است از زبان ذوالقیرین است بعد از ویران شدن کسی از قو  
 بنوده و نزدیک این قصه عارف گنج رحمة الله در سکنه زانسه بیان کرده و پیش جوهریان  
 هند الماس قدیم را بسیار قیمت میداد و میگویند بهترین جواهر آنست که بخت آتش سوزان  
 و بحر و زمان بنگ آن زایل نگردد و این در الماس قدیم است که از آتش سالم برمی آید  
 نه در جدید الماس قدیم و منافع و خواص هم متغایر دارد و شش پہلو است بهر طرف  
 که غلطانند مثلث نمایند و مجموع سیر نزوح کردن مقدور نیست بخلاف الماس  
 جدید که مردم فرنگ در فن حکاکی آن با هنر و جوهریان بر آنند که بچکس قطعه الماس قدیم  
 از یازده تیرا طرندیده و الماس جدید قطعه شش تیرا طرندیده و پادشاهان گهرا بسیار بوده و  
 هست و معدن الماس جدید در قشماخی نین و کهن که کابری نیز گویند موجود است و  
 موضع را مانند چاه میکند و ریگ را شسته الماس باره مایه بایند و بلون نباتی و بلوس  
 و قتی زرد سرخ نما و بیل بسیاری نیز می باشد و بهترین الماس جدید پیش جواهر  
 هند و فرنگ نباتی و بلور است بعد از آن قشماخی و زیتر و یاقی الوان چندان قیمت ندارد

اگر قطعه و قیطر باشد نباتی یا بلوری خوش آب که هیچ نقطه سیاه و زرد و سرخ در او نباشد  
 گلبه بدست آید قیطر طی در شام بسی شرفی بهم فروخته میشود و اگر قطعه بیست و نعل باشد  
 تعلق بمبالغه بایع و رغبت مشتری دلد و به ترشیدن لباس و در رنج مسکین بفرمود  
 قزک کسی او قوف نیست و حکاکان استجا الماس بی جلای کم رنگ ابا او ویدای مناسب  
 کوفته و بخته خج میس دهند و نهایت لایق دشمن می سازند و الماس صله بین اهل  
 و جمیع سنگها با و سوراخ توان کرد و آتش او را متغیر نمیکند طبیعت او سرد و خشک است  
 بدرجه چهلدم و دشتن آن با خود دفع سنگ شانه است و موجب غراز و اکرام در نزد  
 سلاطین و حکام قبول سخن او پیش بامروم و عدم خوف و هراس دشمنان از اغراض  
 مضمن مثل برص و خدلم و صلع و ماله و لیا و طغریه دشمن و این از چشم زخم و صندیه  
 و صاحقه و خواص دیگر یا قوت بدانکه اصل یا قوت چهار نوع است سرخ و کبود و زرد  
 سفید و یا قوت سرخ بچند لونست مدانی و ارغوانی و زرد و خمری و کحلی و لکمی و یا قوت  
 کبود و نیز انواع است مثل طاموسی و نیلی و کحلی و سبز فام و یا قوت زرد و هم شمعی و زنجری  
 و گاهی است و یا قوت بنفید بلور است اگر چه بسیار حاصل میشود ولیکن قیمت ندارد و یا  
 تمام عیار در دیار عرب روم و خراسان و هند و جزیره سیلان است و یا قوت کبود و ملک  
 شران به بهای شران به بهای تمام بخیر یا قوت زرد و در واقع طاعون خواص عجیب است  
 تا ختن آن شکل است که حکاکان قزک بلور صدایه کرده مثل آبگینه آتش می دهند  
 و رنگ یا قوت سرخ و زرد و دوده مرغ مسوخ متیر شده یا قوت فرق نتوان کرد  
 اگر کسی که بهارت کلی داشته باشد اما عین لهر و برلی زجواهر سعدن یا قوت سرخ

استخراج شود و وزنی سنگ بنبرست بعضی گویند بزرگ عبارت از آنست دیگر معنی  
 باقوت و برت پدید است که از بناد و رنگاله است و آنرا یکبرجم خوانند و نزدیک آن ساحل جزیره  
 است که نام آن بونگ است و حالا باقوتی که منتهیست بونگیت و آن از غایت نرمی  
 آتش سالم بیرون نمی برآید و در هندی باقوت سیلانی از بونگنی قیمت بیشتر و در بونگنی پیش  
 اهل فرنگستان سختی و نرمی سنگ را اعتباری نیست بلکه آب و تاب را هم سرنگی که  
 رنگی خوب دارد و مرغوب طبع آنهاست لعل بدانکه کان لعل فقط در بدخشانست و قیمت  
 ظهور آن در ذکر بدخشان گذشته و لون لعل از بهفت نوع بیرون نیست سمانی صافی و مستحضر  
 و آینه و عبادی و تخمیری و عقربی و بصلی و طبیعت گرم و خشک است و اگر در مفرحات  
 بکار برند رنگ زویرا سرخ کند و فرج بسیار آرد و بخامده دفع کند هرگاه از باخود آرد  
 از جمیع مرضهای مزمن محفوظ باشد و داشتن آن باخود گروه را قوت دهد و در  
 مجامعت اساک آرد و عزت چشم مردم پیدا کند و از دیدن خواب های شوریده بار آرد  
 و حلام واقع نشود و اگر بازوی کودک بدخوی بیند و دیگر بدخوئی نکند و در خواب بیشتر  
 زهر قبل ازین در ملک مصر قریب بگنبد هیران سعدن مردا و الحال دانه لاین را  
 بدست نمی آید و آنجا بقوت در میان مردم است از جانب فرنگ و کوستان  
 اخذ و می آید و آن بر چهار نوع است یکی بزرگ ساریانه توخیر و نوعی ساریانه  
 چهارم سلفی اما سلفی قیمتی چندان ندارد و در سحافی چشم بین است و طبع او سرد و خشک است  
 و قبیل متدل هرگز مرد باخود آرد و از زحمات و در چشم بین باشد قوت جعفر  
 می آید و سالیانه بسیار کرده اند که هرگز مرد باخود آرد و طبع پدید آن گرم و خشک

چشم بر خیزاید علت صرع و بالیایا باین باشد و دوزی در عروق او قشود و شب کوری نیند  
 حکما بر آنست که زهر در این هر چه زهر است اگر کسی زهر ملاهل و سیم قاتل داده باشد  
 نیم دانگ مروزمانی خوشترنگ ساینده با شیریش از آنکه زهر در و تاثیر کرده باشد بخورند  
 زهر کاه کند و سمیت بحرق از مسام او بیرون رود و افمی بدیدن زهر و کور شود و دیگر  
 جانوران گزنده مثل مار و گزدم و غیره کسی را بگزند مقدار قیاطی زهر و ساینده با کاه  
 در موضع زخم بمالند در حال زهر را جذب کند و نجات بخشد مگر وارید بدانکه مفاخر  
 مگر وارید اول قطیف و بحرین ولایت هر فرست که ضرور در دشمنان تخمینانجا بدست  
 آید و بجمعیت قیس ملک آن جزیره است قریب قطیف که در تیمم از آنجزیره شده و میشود  
 و مفاخر دیگر در تحت الزنج است قریب به مملکتی است االی آن همه مسلمان اند و مفاخر  
 بسیار از آنجا بدست می آید اگر چه اکثر مدور و سفید است تا کم از یکمقال بهیمه و مفاخر  
 هندستان از مفاخرهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر مفاخر  
 مگر واریت اگر چه در بعضی مفاخر واریدمی بر این زمانست مگر فام و شمع است و سفید و  
 آید از آنکه بحصول می پیوندد و چشم آنکه در نیخال از روی آب تصدیف زیاده از ده  
 دوازده گرمی باشد هر قدر از تصدیف تا سطح آب است تغا و بعد بیشتر است مگر وارید از آنجا  
 بر طبایع مهور میرسد و تصدیف جانور است که گوشت او بلذت سفید تخم صرع است او نیز با  
 های تخم میرود و بچپ بسیار از او حاصل میشود چون بخیاله شود و اول محل بوقت باران  
 مگر وارید از آنجا باز بسیار و چون آفتاب بخورسد و دیگر بار بر روی آب آید هر طرف  
 آفتاب میگردد و او هم روی آفتاب گروش میکند بوقت غروب بقتور و یا فرم و اول طالع

بعد از آن مرورید در شکم او با مقدار قیر پنجم میگرد و وز وی و تیرگی مرورید بحسب قیاس  
 فراج اصدف است که گاهی بخیر میعاد بر روی آب است و اگر تجارت سوافتی جذب  
 کرده مرورید آید بر شاهوار حاصل میشود اگر حرارت غلبه کرد بزرگ و قیر و می افتد و اگر که  
 بود شمع و گاهی صورت خواهد گرفت و قیمت مرورید بدستور جواهر دیگر در هر زمانه مختلف  
 می باشد هر که غایبانه تخمینا قیمتی منقرض نماید خالی از کدیب نخواهد بود چرا که بهای جوهر  
 بزرگ و شکل در و بعد از آن به پالغ و مشتری پس چگونه قیاس محسوس بر غیر محسوس  
 باشد و نیز بنا بر طبیعت مرورید سرد است برای قوت بصیر و حدت نظر لایانی است و  
 در چشم کشیدن آن دافع خشکی و شب کوری و خارش و نزول است همچنین با سکه  
 ساییده بر بهق سیاه و سفید یا لیدین نجاصیت خود دافع است و خوردن آن بر  
 تولد رطوبات اصلی قوت قوی دارد و فیروزه بد آنکه معدن اول اصل فیروزه از  
 نیشاپور از قدیم تا اکنون فیروزه بواسطه و سبب فام قیمتی آید بر شاهوار حاصل میشود  
 و معدن نانی در حوالی خجند که فیروزه مادر درجه اوسط از آن برآمده و معدن نالک در حوالی  
 کرمان نزدیک بقصه شباوک است که فیروزه نرم از آن حاصل میشود و باندک آن  
 بسبب نرمی بزرگ و فانی میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن الیغ نزدیک نجات  
 فیروزه آن معدن هم بسبب نرمی زود متغیر میشوند و بقایمان ندارند و نیز چون حاصل آن  
 معدن بسیار است و بزرگ است می آید از قیمت افتاده و همچنین در حوالی نیت هم  
 بدست می آید و آن بزرگ استقی است و القصه فیروزه اصلی خوش رنگ سبزه فام بواسطه  
 عبارت از نیشاپور است اگر از زیر کوه شک و کافور و زعفران و گاه در اندالیه متغیر نشود

گفته اند فیروزه در خاصیت بهترین چهار است و حکما آن سنگ را نهایت مبارک و نیکو  
 و نام او سنگ قرمز آنها ده تا غایت بزرگه پادشاهی بر یکی از مقبولان خود غضب کردی حکما  
 آن شخص را فرمودندی که فیروزه با خود نگاهدار و خوشم و قهر و پادشاه بچیت و عنایت  
 مبدل شدی و هر که را اول وقت صبح چشم بر فیروزه افتد در روزی مسخ گرویی و مال  
 او ضعیف و آن روز بشادی گذرد و حکما گفتند که چو ماه نو بیند اول نظر بر فیروزه اندازند  
 نهایت مبارک باشد و مگر بستن فیروزه موجب تراب و عطر و آرایش نور بصورت است  
 است و هر که آنرا با خود دارد و خوابهای پریشان نبیند و از هیچکس نترسد و شش طایفه  
 و حکام عزیز و مکرّم باشند و استعمال فیروزه در کمال نفع است باز هر حکما  
 زهر حیوانی را بستیار نفرین کرده اند و اموال و اموات الحیات حقیقی گفته اند و کیفیت ظهور  
 باز هر بعد ازین در دگرگون می آید و طبایف گفته اند هر که در هر شش یک نوبت شش و اطباء  
 زهر حیوانی بخورد و بطبعی رسد و مدت العمر مرضی نبیند و از امراض فرسوده نمایاند  
 هر که آنرا با خود دارد و در شش هوش افرونی باشد و از چشم رجم گزند می نیاید و از هیچکس  
 نترسد و دشمن بر او مستولی نشود و هیچ جانوری گرد و طریق خوردن آن چنانست که آن  
 بر سنگی صلیب کند با کلاب پس با بخت بر زونی زبان طبع کند که بدندان نرسد و کلاب  
 مضرت دوازده روز درون بز گوشتی که او را پازن نیز گویند می بر آید اگر چه اینخورد و هر جا  
 می باشد تا آنچنانکه مشک نافه منصرف بوی خنثی است باز هر نیز منصرف بر بز که  
 بزرگ است با نگاه که از حافظه مضافات شیر و فارس است و او هیچ چیز نخورد و نیز منصرف  
 بدلیل آنکه هیچ بازه بی نیست که از میان آن خوب مخلص می آید و باز هر حیوانی در روز



زمین نیز از کوه شبانگاه جای دیگریت موسیای کانی هم در ساحلی هم از سطح نعلی بچکد  
 و در تحت ضبط حکام است در این چند سال پاره از دیوار آن قرار از هم ریخته مغالکی ظاهر  
 شد باز موسیای ایند در این ایام بسیار از آن شده اما باز هر تعلق غبطه و بطلد و  
 ندارد و این نوع جانور بدست کدام صیاد افتد و باز هر نیز در شکم بز کوهی نباشد  
 بازنی که باز هر در شکم است نهایت ضعیف و لاغر می باشد چنانکه گوشت او بکمال نفاست  
 نمیتوان خوردن و باز هر یک بوزن بیش مثقال باشد نهایت قیمتی است اما آنچه  
 دو مثقال و سه مثقال است چندان قیمتی ندارد و در ملک شبانگاه جماعه باز هر  
 بسیارند اگر چه فرق کردن مشکلست لیکن علامتی است که از برابر روی سنگ باندک  
 آب بسایند اگر بنایم آن سفید رنگ باشد اصلت و اگر سبز باشد عجمی شرب  
 اگر چه عجمی شرب را بجز هر نسبت اما بطهور خواص موفور آن را در سنگ جواهر  
 داشته اند بدانکه در باب غیر و جواهر بسیار نوشته اند چنانکه گذشت بعضی گویند  
 و بعضی است و غیر صحت است و برخی را عقیده اینکه در قعر دریا چشمه است بر میجوشد  
 و بر روی آب می آید و غیر از آن بجنس فول می پیوند و قومی را مقلند که سیر گنبد و آب  
 بطلست اما اصح آنست که موسی است بر روی بحر عمان فراهم آورده بر خاطر عا  
 و انشندان مخفی نمائند که در انتهای دریای عمان در دهانه طلمات که قصای ممالک  
 می بین است چند جزیره واقع شده و در شاه کاب دریا بطرف قطب شمال سیل دارد  
 جزیره خشک می باشد و ششاد و دیگر کاب و آتش سوزنی قطب جنوبی است از این جزیره  
 می آیند در آن جزیره از هر چیزی آتشبار می باشد و کسان عمل بعد و طلمات در آن

و خنان آسینه دارند و غسل بسیار در دمای ریزد و موم بر روی آب انعقاد می یابد بعد از  
 تثبیت آفتاب و انوار سپید و باقی ستیاریگان این رنگ و بوی و خاصیت در وظایف شود  
 و چون بدو جواز طرف جنوب آب در یاراد حرکت می آرد و موجب تفتان بنی آدم قطع  
 قطعه بکنار می اندازد و جماعتی پیوسته در سواحل بجهت همین امر میگردند نصیب خود قطعه  
 می یابند و مشهور است که جماعتی را در حدود جنوب شتی لظلمات جنوبی افتاد و آخر اثر شرط  
 عنایت الهی ایشان الزان و رطبه هیکل پیر و کشتید آنها در انجالی در جزیره لنگر انداختند  
 تا آب بگیرند چند نفر بجای شستن مشغول شدند و بر سنگی که بغایت بزرگ بود جامه با آفتاب  
 گذاشتند چون رخت آنها خشک شدند دیدند که بوی عنبر نهایت معطر و بویا گشته  
 است سنگی که عنبر خوش رنگ بود از غنایم گرفته با هم دیگر وصله و صله تقسیم رسانیدند و به  
 بهای خاطر خواه فروختند بای کثیر وزری خطیر بدست آوردند و عنبر چهار نوع است ثنائی  
 خشخاش و طبقة و مستقی و عنبر و شبانه خشخاشی و صله های مذکور می باشند و در محل  
 بی نیم چهار روز بهار می اندازد یعنی سفید شود و چنانکه گمان برسد که آنرا در میان آرد انداخته  
 اند و چون بشکنند میان او نیز سفید مثل خشخاش ریزه باشد آنهم ریزه و بهار میکند و طبقة  
 سنگ بر یکدیگر محکم شده و مستقی فروترین این سه نوع است و کون او مثل مغز است  
 کم رنگ میباشد و خواص عنبر بسیار است اول ریه طبعیه فی الواقع توبی بهترین بود با  
 دیگر جهت رطوبت و مانع بخلافه دیگر رولح در وضع سودا و ابالینجوریه و قنوت دل و توبی  
 باه و در دفع خشکی بدن و در نخل و خارش بدن اندام است با صفا حل حقیقی و حکما گویند  
 که هر که عنبر بخورد و گهارد هرگز در چشم نمیند و در مردم غریز باشد لاچور و بداند که

لاجورد اصل بغیر از کوه بدخشان جائی دیگر نیست اگر چه در خوالی کاشان معدن دیگر است  
 لاجورد میگویند تا سنگی که از آن معدن برمی آید سیاه می باشد و این لاجورد که در  
 عرب و روم و شام و عجم و هند بکار می برند بیشتر لاجورد کاشی است که آن سنگ را می برند  
 و رنگ لاجورد می دهند و آن سنگ را چون صلابه گفته بر کاسها و طبقه نقش کنند چون  
 در کوره برند در حال گذاختن رنگ لاجورد لطیف بر می آرد و شیشه گران جزو  
 از آن سنگ با عینا مخلوط میگردانند عینای لاجوردی ب حصول می پیوندد و لاجوردی  
 که از آن سنگ میبرند بغیر از نقش علامات و خشت های کاشی کابکار نمیدود و بعد از آن  
 با اصل خود باز میگرد و سیاه میشود و لاجورد اصل بدخشان رنگی که از معدن بر  
 می آید مادام جهان رنگست مطلقا تغییر نمیابد این سبب پیش جوهریان لاجورد اصل  
 ترین جواهرات است چرا که بصلابه و آتش و بمروزمان و صحبت غیر جنس و غیر لون  
 او تغییر نمی شود و سنگ لاجوردی که از بدخشان می برانند اول لاجوردیست و صلابه  
 مثل حصیه مرغ که در پوست است و پوست آن سنگ نرم و سفید و چون آن را از میان  
 پوست بیرون آورند حاجت بستن ندارد و صلابه می باید کرد و بکار بر و این نوع  
 لاجورد بهترین انواع است و خاصه خزانه پادشاهان نوع دوم بغلاف بیرون  
 آید و بر روی رنگهای سنگ سفید می باشد و نوع دیگر لاجورد سنگ با هم آمیخته  
 این نوع را حاجت بستن است و در خواص لاجورد آنکه هر که با خود دارد از علتهای  
 ایمن باشد و در چشم مردم غریز نماید و خوردن آن در دیگ و گرو و دفع کند و چون  
 صاف سازد و در منقحات بکار بر منخن طحال رفیق سانه و دفع آرد و اگر باران

سایده در چشم کشند امراضی که تعلق بچشم دارد دفع کنند و نور بصیرت را بیدار گردانند  
 بدانکه مرجان در طونس که شهر اعظم بلاد مغرب است و بر سواحل دریای قفسه بدست  
 می آید خواص آن دانه ها گرفته بقصر فروریزند و مر جاز یا دانه های بیرون می آرند و مرجان  
 طونس شاخه های بزرگ دارد و رنگین است از همه انواع بهتر و گرم تر است و در وقت اشتیاق  
 نه فر شاخه های سیاه و سفید دریا می ریزد آن سفید خود را چکانی آید و سیاه را می کشند  
 و تسبیح می سازند و مرجان نازک شیده درست دارند و کفایت خاصی اعتباری تمام است و  
 و مرجان تراشیده ریزه در خراسان و جیلان و سمرقند مقابل نقره است و خواص آنکه  
 تعلق آن در گردن مصروع دافع اقلقت و داشتن آن باخود صاحب نفس سود  
 و دافع کید و کراهی موجب فرید و ششانی چشم در اکتحال و در مضرات نیز سود  
 آن سودمند است عقیق بدانکه از سه جا حاصل میشود اول در صنعان که اعظم  
 بلادین است ثانی در بروج که از شهرهای گجرات است در آنجا بسیار بهم می آید و ثانی  
 در کلان آن اذنان برین عقیقهاست و عقیق بروج اگرچه رنگ خوب دارد اما با عقیق  
 یمنی نیست که از همه خوشتر و خوب می باشد خواصی که در شان عقیق گفته اند مخصوص  
 است بعقیق یمن که در بروج مسکون بسبب غرت و نیست نقش او درست نشسته است  
 حکمت و دولت نظر کردن در آن نهایت مبارک داشته اند و احادیث صحیح در آن  
 عقیق مروی است و حضرت صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین بچشم تنه که  
 که عقیق داشته میکردند و الحال صلحای که و بدیند و مصروع شام بچته تبرک باخود  
 می دانند و بلاد حبش از هر جا که بگردانند هر که عقیق را باخود دارد و بر جمع خصمان

فطر ما در هیچ بلیات محفوظ اند و هر ترکیه وقت دو نیم عقرب مین بر زبان بگردان  
 بر او آسین شود و در سحر من بهی نهایت مساک آرد و دست گروه دیاه نیغرا مید و سنون  
 آن مولد نشد و ندانست و نوی دانرا نفع است و پنجای دندانرا محکم کند و زردی  
 آن ببر و اگر کسی در نگین عقرب ما توفیقی را لا باسد نقش کنده در انگشت کند در پان  
 دوست و دشمن عزیز نماید و منافع دیگر هم دارد ویشم بدانکه در حوالی خشن  
 خانه است که آب آن باند جان میرود سنگ یشم انسان می بر آید و سواقی آن  
 رود در جانی دیگر نیت در رنگ یشم بهفت نوع است اما سفید انگوری و زیتنی از دیگر  
 اقسام بهتر است و یشم سنگ سبد کیت و حکما آن را برابر هر دو شسته اند و درختا  
 غرت نام دارد که لعل و بزرگان آنجا بغیر کمر بند یشم نیکنند و چو در فن حکاکی  
 ماهرند اقسام جانوران و عطر و انهای خوش تبرکی بآنان میسازند هر یکی بقصد صلح  
 و صلح یشم تراشیده با خود می دارند اگر تاجری یا مسافری دارد آنجا شود اگر بشیر  
 با او نباشد چندان نروشان است که ندارد و چون در حدود و ختای صاعقه و بر  
 بسیل می افتد و ضرر کلی از آن لاحق میشود و یشم را با خود می دارند که این سنگ  
 نجاصیت خود جهت دفع طاعون و برق و صاعقه بسیار نافع و سودمند است هر که  
 یشم را با خود دارد از علت خفقان و بواسیر نجات یابد و برق را بر ص را نایل کند  
 رنگ رو، ام سرخ دارد و سنگ شاه مقصود معدن آن در حوالی قندار است  
 و شاه مقصود نام نهدگی باعث شهرت دارد و بهترین آن ثمرتی شفاف است و بهتر  
 تسبیح آن را با خود اسباب دولت شمرده اند چند جایی آنرا نگو سنگ سخن میشود

مکان قدیم ابو اسطوخار طلم حکام انبوت مبطل داشته اند بلور حوالی هند و ایر  
 کثیر بسیار حاصل می شود و اکثر آنند خیارهای غرور از زمین میروید و در اقصای  
 بطرف بت سنگهای کلان بلور که آنان طبقه یا میتوان ساخت بهر دلیل که  
 ظهور شیشه ای سفید که آنرا شیشه فرعون گویند از درخت اعتبار افتاده و همچنین شیشه  
 ماهرات بشم علمی از شیشه آن نوع می سازند که تیره نمیشود و چون بتقیه اندیشه جواهر  
 الفاظ و معانی در بیان معنیات سفته شد از بعضی جبال نیز عبارت است از  
 آنکه دماوند در حدود طبرستان دوازده میل ارتفاع دارد و بر بالای آن قطعه  
 زمینی است ده گز مسافت و آن سوارخانه است که در شب آنها شعاعی چون نور  
 آفتاب ظاهر میشود و بروشناسی آن مسافتی توان دید و روز و خانی از آن متسع  
 عوام گویند که حضرت سلیمان نبیا و علیه السلام صخره جنی را در این کوه محبوس داشته  
 و از علی بن زری منقولست که من و جماعتی از سنیاخان علم کوه دماوند کشیم بر قله  
 آنکه هفتاد موضع یافتیم که دخانی کبریت از آنها متصاعد بود چون احتیاط کردیم سیر  
 جبال در جنب آن بغایت حقیر می نمود و بر سر آن کوه ابرست که در رستان و بستان  
 اصلا منکشف نشود کوه نهانند نزدیک بآن بلع است در این کوه طلسم ساخته  
 یکی بصورت گاو و یکی بهیئت ماهی و از آنها آبی بیرون آید و منقسم میشود بدو قسمی  
 بنهاند میرود و قسمی بنیو کوه تصویر در نزدیکی کرمانست چون قدری از سنگ  
 آنکه بیاورد و در ظرف کنند البته بر صورت انسان قرار گیرد کوه فرغان در زمین قاسم  
 و در آن کوه غلریت و آبی از آن منقطن اگر یک کس در آن غلر باشد بعد از احتیاج وی آید

آب فرو آید و اگر نهر کس باشد مقدار آب چقدر که هر را کفایت کند کوه و مصلحت  
 بلاد از این راه بدست آید و در میان آن تبری آهین بود هرگاه  
 قسم کنند که آن تبر را بگیرند غایب شود و چون دست از آن غریمت بردارند باز پیدا  
 شود و حقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست کوه طایل در میان دریای هند است  
 و همیشه آنجا آواز دوف و چنگ شنود و پی بفاصل آن نبرد کوه تبت کوه است  
 آن چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش بمیرد و وقتی از  
 اوقات پادشاهی حبه امتحان از دیار تبت بر آن کوه برآمد و فرمود تا لفظ و گوگرد و  
 و نیز مس سبیل بتل کوه جمع آورند و آتش زدند همان ساعت آتش هر شده آتش فرو  
 نشاند کوه هر که بگوید بهیست در ملک کشمیر و سچکس بر آن کوه صعود نتواند کرد چه  
 و وقت خروج زنبوران سبک ظاهر شده میگردد اگر متقاعد نشود پاک کنند  
 و اگر زیاده گویند بر طرف شدید ببرد و از قلعه کوه آبی فرو می آید و هندوان دریا  
 یک وقت از بل که در آن نبرد است آن کوه می آید و آن را انگل خوانند و اقم خود  
 ابو جبریل از این ملک صادق القول شنیده که بر بالای آن کوه چهار فقه و مناده  
 از یک است سنگ دید یک آب انگل از قله آن ناره میجوشید و هندوان این کوه  
 بسیار کلمات میگفتند و دیگر کشمیر کوه است نزدیک به دوسه پور در روز  
 عسل اول شیمی می خورد و اوراق درختان را حرکت میکند از آن آوازها می  
 خاطر خواه بگویند در سبیل از آن صدای می رسد و می شود و اگر اوقات شط  
 تازه نمائند از آن زبان کفیس می رسد و دیگر دوا ایضا و نیز در کشمیر در گنه شکار

در موضع یار و قلم بر رسته است که پنج شش ساعت نجومی برود در آن میتوان گشت لیل  
 اگر کسی بر آن برآید خواهد که از یکس تا سه و دیگر رود و تا ماه ما با وجود قطع منازل نمیرسد  
 راه به پایان نمی آید از قاعش زیاده از صد در غنیت یکی از دوستان اقم و رایم  
 بهار بر آن کریمه رفته بود و گلبنی دید پراز گله خواست که برای گلشن چهاره از آن بچیند  
 چون کرایسی که همراه داشت پراز گل با کرد آن از جای نتوانست شربت لا چاری  
 کم کرد هنوز گران بود و رفته و رفته تمام انداخت هنوز یک گل باقی بود آن را هم  
 گران یافت که از حل آن عاجز آمد و در آنحد و نیز عجایب دیگر است که در اینجا  
 گویند در آنکوه اشجار میوه دار بسیار است و بی آنکه کسی تعهد شود میوه دهند تا  
 طعم آنها چندان لطافتی نمی باشد و چون آن میوه را به بلع رسانند نهایت خوش  
 و خوشبوی گردند کوه آهن در دیار هند است و در آنکوه آهنی سرخ بحصول پیوندد  
 که چون زخمی از آن بر کسی نشاند از موضع جراحت خون ترش نماید تا کسی را گمان  
 نشود که انجامی را داغ کرده اند کوه انهد در اقصای عرب است و این کوه سیبها  
 جوی عظیم بر آن آید قریب هزار قطر و بر جویها بسته اند و با قوت سرخ و زرد و کبود  
 و آنکوه بحصول پیوند جبل الروضه که بهیت مبارک نزدیک بصره در اخیلا آمد  
 که در آنکوه روضه است از ریاض خبت در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم  
 رضی الله عنه اهل کتاب آنرا به هفتاد هزار دینار طلا خریداری کردند و رضی الله عنه  
 عنه قبول نکرد و فرمود که روضه جنت در تصرف اهل اسلام و اویست و اول کسی که  
 از مسلمانان در آنکوه مدفون شد عامر معاصری بود و گویند در آنکوه گوشتان خوش



بسیارند و کسی تعرض آنها نمیشود کوه گوکیان نزدیک بصغدا و هست  
 و بر آن دو قصر است که به یکس راه آنها نمیدانند و عتیقه بعضی مردم آنکه آن دو قصر را  
 از جواهر ساخته اند زیرا که در شب لغایت درخشند و تابان اند کوه معظم کوه بیت  
 در زمین جفته در آنجا ساجد و مواضع واقعت و در آنکوه مقابر است که جاساد و مکار  
 در آن پوشیده گرد و همچنین در ولایت قاین و در حدود جنگجو نیز در مقابر مرده  
 سالم اند و همچنین در میان منضوبه در حدود قهستان جنبی از گزوم است بقا  
 سپاه و شب در هوا طیران نمایند و زخم آنها ملک بود و در زکستان کوهی است  
 و در آنکوه غار است که هر که در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه هم  
 در آن نواحی غار است که هر که از پیش آن بگذرد و روح از بدش مفارقت نماید  
 و دیگر یکی از بلاد خط استوا کوهیست و بر آن مناره از سنگ و بر آن مرغی هم از  
 سنگ انجیری در منقار ساخته اند و در آنجالی درختان انجیر بسیارند و مرغی  
 بصورت آن مرغ سنگین پایان و چون انجیر نخیده شوند هر روز از آنجا نوران است  
 انجیر در منقار گرفته بایستد در طغاری که آنجا است اندازند که مگر صلب بمانند  
 آن انجیر را بخورد باقی در بفروشد مشهور است که این طلسم ساخته بلیاس فر  
 است فکری بعضی از غریب عیون و آنها را علی سبیل الایجاز و الا  
 بر خاطر دریا مقلط پاک بخادان روشن تواند بود که در جوف زمین منافذ  
 بسیار است و البته در آن آب بود و با هوا که زیرا که خلأ محال است هرگاه بر هوا  
 بروند نمایی کند هوای آب گردد پس اگر این آب را از محل دیگر بدورسد زمین

سخت و صلب نبود چون در ان موضع گنجد طلب غروب کند و طریقی بشکافد و پیر روی  
 زمین ظاهر شود و بخاراتی که در زمین مجتسّم شده میخواهند که بیرون آیند بسبب  
 جسم کوه نتوانند برآمد باالضرورة منعکس شده آب دیگر زدند و نیل آب های که از  
 آسمان نازل میشود بسبب صلابت کوه زمین آن را تشرّب نتواند کرد و بالا می آید  
 های کوه جمع شده بتدریج بسوی ان شیب روان گردد و لهذا اینهار و چشمه اند که ظاهر  
 میشود در قران مجید جا بجا ذکر چشمه و نهرو کوهستان نیز آمده و اگر زمین  
 صلابت داشته باشد بمعالجت احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوت و آبار بجا  
 آرند و اختلاف بقاء و تغیر و آویزه و در عذوبت و لطافت آب و گرمی و تلخی و سردی  
 آنرا اثری تمام است و ذکر بعضی چشمه بقاریب گذشت و بعضی از چشمه ها  
 غیر ثبت که مذکور شد و چشمه در آب درین چشمه گیاه است که هرگاه کسی بغسل  
 و آن آید گلیاده و روی بچند چندان طرب بشیر کند محکم تر گردد و چون لخط صبر کند  
 سحابست همان آب از وی جدا شود چشمه و اراق آب او در غایت عراست چنان  
 اگر کسی دفعه واحده با چشمه در آید اندام او بسوزد و اگر بتدریج رود و صبر ریزد ساند بکمال  
 امراض بلغم بود و گاهی و جانی از آن چشمه متصاع گردد و شعلات سرخ و زرد و سیاه از آن  
 ندرخشد و دیگر در کثرت چشمه است مسمی بکوکر ناگ که آبش در غایت گرمی  
 و غسل کردن و آن دفع امراض بلغمی و اخلاط متعفن سودا و بیهوشت و زیاده مانند آن  
 انقدر رستی می آرد که بیرون برآمدن بی یابوری کسی دیگر مشکلت و بدن تحلیل  
 بسیار چشمه منگوره بزرگ پیر است و ما را ضی اندلس با وجود صغری اگر شکر ی برکنا

آن نزول نماید هم را سیلاب گرداند و نقصانی در آب آن نشود چنانچه در نواحی اطراف  
بود اگر چنانچه آنرا در ساعت بسوزد چشمه موش بخود و مصر بود در مرغاری و  
در آن ناحیه خاکست که چون آب آن چشمه گل شود موش مسکون گردد چشمه سیاه  
مغربت و پاره های فقره بوزن یکمقال در و پیدا شود چشمه انگور در نواحی بلیق  
چون قدری از آن در بهر طاق خشک ریزند سبز شود چشمه درخت گونید این چشمه  
پایان کوههای طبرستان است و آب آن در غدیری جمع آید که در آن یک تیر سیاه  
و در میان غدیر درختی بزرگ در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب  
الفاظ هر سیت نوبتی یکی از ملوک آن درخت را اینهای آئین استوار گردانید چون  
آوان غیبش در رسیدن مسامیر بخت و شجر نابید شد فواسی واجبه تحقیق آنحال  
باب فرستاد بعد از مدتی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرور فتم و تحقیق حال اطراف  
نیافتم چشمه مغرب صندوقی متفضل باین موضوع است هرگاه صندوق باشد  
از آن که در آن مجتم باشد بیا شامند شور شود اما فطراتی که از آن ترشح کند شیرین باشد  
بلین آب قصبات و سابق مزیع و مسموم است و چون آب صندوق کم شود مردمان  
بنا نمایند و آنقدر طعام تربی نمایند هرگز کس را کفاف باشد و از جرم و امانم بگیرند  
باز آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیلاب از چشمه سنگ در و تیر  
فجاری از فرای دامغانست اگر زنبوری در آن افکند سنگی منقش شود و میر چشمه است  
در ملک چین نزدیک بقصر فقور و آن آب لغایت شیرین و لطیف میباشد اما  
چون از آنجا یکم سنگ دور برند هرگز لایق و می فانی گردد چشمه فقره آب آن

مذکور است که بیدون انفجاریا بدو نهایت صافی بود و گویند چون نه تدریج درونی کنند روز دیگر که  
 بیرون آید بگذارد و یک باشد چشمه صیب در زمین قبیاق است هرگاه آفتاب طلوع  
 کند آب آن بطرف مغرب روان شود بعد از غروب بازگشته به جانب مغرب جریان  
 یابد و سبب آن معلوم نیست و دیگر ولایت از من چشمه السیت که آب آن چنان بختیست  
 که از مسافت بعید و از آنش توان شنید هر جا نوری که در آن چشمه افتد فی الحال میرو  
 خوردن آن آب اسهال قوی آرد و دیگر در مراغه دو چشمه متصل یکدیگر است یکی  
 آبی در غایت عنایت و برودت و از یکی آبی در نهایت حرارت ترشح نماید ذکر بعضی  
 از آنها را چون ذکر بعضی از آنها را در اوراق گذشته تبصیر مذکور شد و بعد از آن  
 چند جوی که غایتی دارد و بقلع سیرسد نهرا تمل ابتدایش از جبال اوس و بلخار و  
 حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهرا جدا گردود که مدار معیشت چندین شهر  
 بآن شحات باشد و مع ذلک فحضانی در آب او پدید نیاید و نصف این دریا  
 آب کوه است و میان آن آب و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا بآن آب در  
 بنامیز و جوی آذربایجان آبی خوشگوار است و منبعش جبال باقولات و در کوه  
 طبریه ریخته و جودلی از وجود او در زیر زمین نفوذ کند و سنگ مرمر گردد و نهرا  
 الذی به در زمین شام است و صفت آن گفتند بهر بیاض بالمرین و اجمره  
 بالکلیل که از جدول آن بسیار مزارع آیر است و آن نهرا چون باختر رسد در زمین کهن  
 و نمک شود و آب نهرا الذی بهر بیاض نشود جوی ارس از مشرق به غرب جاری  
 باشد و ابتدای آن از ولایت ارمینیه است و آبش نهایت سیر با ارمینیه و خلک کشتی

ملک متغیر بلکه متعدد است زیرا که بر کنار آن سنگهای بسیار است بعضی کثوف  
 و بعضی مخفی و اینجوی نیست دارد و هر چه از حیوانات در وی در آید سلامت بر وی  
 رود و نه بر موسیچه رود و بزرگست نزدیک بصره و بر آن پلی عظیم است مانند و یک طاق  
 که همان آن یکصد گز است تمام از سنگ رخام هر قطعه سنگی ده گز در پنج گز نه  
 اندلس آیت که کشتی در آن نتوان رفت در کنار آن آب هیچکس در موضع بلند  
 نهاده اند از مس خالص و بر چین وی نوشته اند که یاها الرجل تجاوز فی  
 فاکلم ترج جوی جیحامی بدیت آن از جبال چین باشد و اینجوی در فایت  
 سامست و اکثر اوقات کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون  
 در کشتی روند از اموال آنها غافل چیزی دور رابیند و در آب غوطه زده بدر روند  
 جوی طبرستان بزرگ است نصفی سرد و گرم و در بحر طبریه ریزد و الله اعلم اما چاه  
 های غریب بالا حوال چاه توفیق در مغرب زمین است و بخاری عظیم از آن منظر  
 شود چنانکه اگر سنگ بزرگ در و افکنند بیرون اندازند البته بقعر چاه رسد چاه  
 زریق در زمین طبرستان است هر که آب آن خورد و بیقل شود چاه ساسن بنشیند  
 دارد چون خشت خام چاه افکنند آوازهای عجیب بآید و بعد از سه روز است که بید  
 چاه اصوات در خود وقت واقعت و هر که نزدیک آن چاه رود آوازهای عجیب  
 شنود و سخنان عجیب استماع کند بغت مازی و ترکی و هندی در وقت باران آن آوا  
 ها قطع یابند و هرگاه باران آید باز ظاهر شوند چاه سنگی که هرگاه کسی تعمر آن کرد  
 سنگی مانند تیر بر رویش خورد و موجب آن را کس نداند چاه صمغ در دیار بخت

چون آبش و طوفانی گفتند اول حل نمین گزینند نریانی  
 حوت بماند هری قافل گرد و چاه خوز در شصت خوز در میان حوضی است و بر آب  
 و یکی از سرس خاوه اند و برین آن دیگر سوراخی کرده از آن سوراخ که بنایت نگ است بنقل  
 آب بیرون آید که جوی بزرگ میشود بعضی از بهوشندان گفته اند که این صورت از جمله  
 و الا شصت خوز از کشت آب ویران میشد چاه سوزان در نواحی غلامی است پیوسته در  
 بخار است که اگر مرغ بر بالای آن چاه پرواز نماید بسوزد و دیگر از غرایب صور  
 بشمول نوح بن عنق است عنق مادر نوح دختر آدم است علیهم و اذنی حبه عظیم  
 داشته چنانکه هر گشتش سه گز طول داشت و در تفسیر کافران منقولست که ارتفاع قامت  
 بن عنق بیست و سه هزار و سیصد در عه و ثلث در عی بود در طوفان نوح که آب اندر تضرین  
 کوهها چنانکه گشت از زانوی او تجاوز نکرده و چون موازی طول و عرض لشکری  
 اسیرل کوی بالایی سر خود آورد و بغیریت آنکه بیک دفعه موسویان را در زیر آن کوه پاره  
 گرفته نابود سازد جناب موسوی بحسب حی ساموی عصاره است تا آنکه از داوران  
 آورد و عی بر دساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و عبور و مرور  
 مردمان بر آن مجسم بود و دیگر آنکه در حدود چین قومی هستند بشکل آدمی ماموی آنها شبیه  
 یوزینه است و اقوام از دختی بدختی میسرند و سناس بصورت آدمیت چنانکه در  
 قطوب و البرقی و قصص الانبیا آورده که سناس نوم حیوانیت و ایشان را مالوف  
 خوانند شکلی زیبا دارند و اما طایفه متغیرند و مردم ایشان را بگیرند و ایشان  
 دخول کنند و از ایشان فرزند آرد اما لال میباشند و در ولایت مصر و عی نریانی

که شباهت تمام با آدمی دارند و از این سناس گویند و بهشت برابر بوزینه است و باری هم  
 اندیش معنی نیست و دوم دارد و بخلاف این نوع بوزینه است و در حد شرق و دم  
 ندارد و موچی براندهش بجاوت مردم است و را قلم حروف شعری در سه سوره <sup>۱۲۵۸۵</sup> دارد  
 دو صد و پنجاه و هشت و این سه سوره پنج بوزینه دیده که دم نداشت بر طفل نه ساله  
 می نمود و او را قهای چپش اگر بزرگتر بود و سر کلاه بر سر گذاشته بودند و نزد حاکم امیر سر که از  
 قوم سیکان بود و معبر و ندید هیچ از مردم و دشت نمیکرد و هر طرف میگردید بدن میماند  
 که شعوری دارد و صاحب فرنگ شیدی آورده که سناس با بفرای می نمود و مردم گویند  
 و نوعی از مردم است که بر یک پای میهند و دیگر در بلاد چین خانه البست در آن مرده باقی  
 چون درخت خراشا است و جدا از دهر گاه دست برومی زنند و او را طفل ظاهر گردد و  
 دیگر و مقبره انسانی ولایت قوستان در زمان الباقی توخان دختر برادر وقت بلوغ  
 مرده گرفت بعد از چند روز آنکه رجوع لیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و بهشت  
 در بغداد هم بظهور آمده چنانکه گذشت دیگر در یکی از کتب بظهور آمده که حضرت موسی  
 فوتی دندان انسانی یافتند بیت من وزن و دیگر در زمان سلطان بوسعید  
 خرنج مروی بود که در تمام اندام موی بسیار داشت مثل خرس و مارش آدمی سبک  
 مانند داشت مخفش مفهوم نیست و دیگر یک و دیگر از سناس بن ثابت خراسانی  
 گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و پای خیاطت میکرد و دیگر در ولایت سیستان  
 قمرالیت در آنجا طایفه که هر گاه هر کس ایشان ریش برآورد نصف ریش او سبک  
 و نصف بقیه دیگر فوتی در ایران ظاهر شد که موی دستهایش بر موی بود مانند

خرس او دندان زیرین داشت، غشش مفهوم میشد مردم میگفتند که مادرش باخبرش جمع  
 شده و این تخمه غریب آورده و دیگر از عجایب البلدان مسطور است که بر ساحل  
 محیط کوه هیت و بر آنکوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سایر آدمیان  
 روی ایشان نیز خیمه ناموجود اند و دیگر در تفسیر گذار از شافعی مرویست که ارم بن حلین چهار  
 سال در شکم مادر ماند چون تولد یافت دندانش تمام برآورده بود و دیگر در جمیل الدلی  
 سه نصد و شانزده در سرات پسری تولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دمان داشت  
 و دمانش و دندان رسته و بر پشت او پاره گوشتی مثل کومان ستر در همان سینه هر  
 یک شکم چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر پس در ساعت فوت شد و دختران ماه  
 ایشان نیز پس از چهار روز وفات یافتند و دیگر محمد صادق خان مسعودی اقل  
 نامه شاهجهانی می آرد که در اول سال جلوس شد بیکه اروس و هفت از وقایع کشمیر  
 رسید که در خانه میرزا حسین نام در کشمیر فخری متولد گشت روز بیستم بزبان آمده گفت  
 بایه عظیم بر مردم شجره نازل است مردم شجره را گویند که از انسانی خدا باز آمده  
 نصیق و استغفار نمایند و دیگر در ۱۲۳۳ بکهار و دو صد و سی در ملک کشمیر نانی را  
 طفلی ضعیف الجنه و نحیف الا اندام متولد شد و آن پسر شیر سنج و تاسین او بمبارزه سالو  
 سید نقد را غرور بود که در تن و توش طفل کبالت نمود و زبان او گنگ بوده اصدا ب  
 سخن آشنانکرده روزی فقیری در خانه آن اوارد شده مادر آن طفل نزد او خوا  
 و زار نالی بسیار کرد و کسین پسر زبان آید از سخافت نجات باید فقیر گفت که فردا که  
 علی الصبح و بگی بجان نخته این طفل را در مسجد میدگاه کشمیر زبان و دیگر را در



همه کاغذی بوی داد که این را آنجا بیندازند انفرموده علمند و بدین معنی که در مسجد از نو غفلت و شود  
 و اوله بر خاست و آن طفل جایی مانده بسخن آمده که دیدن آغاز کرد از گوشه مسجد و از  
 مکه بای سپهر گریختن نهایت مهراں آد میان بودی بحال پیش پدر و مادر خود قدم آورد  
 نیک کردی آن طفل یکبار دستک زنان از نظر غایب شدن را بمشاهده انحال  
 ن طاری گشت چون با فافت آمد کسی آنجا ندید و از طفل مذکور و دیگر  
 میچان نشانی یافت آنجا چند شش در دامن خود مشاهده کرد و برگرفت و روانه  
 و دیگر چون محمد معظم بهادر شاه ابن عالمگیر پادشاه برادر خود اعظم شاه را بقتل  
 رسانیده بر تخت گور گانی نشست بعد چندی باراده تحصیل نهال اقبال برادر دیگر  
 شاهزاده کامنجش لطیف حیدر آباد که بکرت آمد و او را نیز مقبول ساخت و در  
 اثنا خبر شورش بند اسنگه که جانشین گرو گویند سنگه بود از اخبار لاهور بسمع ملوک  
 رسید معظم شاه باراده تنیه و تادیب بند اسنگه بالنگه ظفر اثر در حرکت آمد و در  
 طرح جبرگه سکار کرده طی منازل مینمود و در سمت رود بهر طرف امر اسکا  
 مشغول بود تا آنکه فتح الله خان بهادر معه دو هزار سوار در دره کوهی رفت و دید پوچیه  
 بقامت خود نهاد و در ره طول و بهین قسم دست و پا و سایر اعضا بعرض طول  
 برابر سرش مانند غرقا منش چون آدمی راست بنوز دندان شیر خواره داشت  
 خواب بود و در آن مذکور یکسان خود حکم کرد که ریسان تو بکشی آورده و عقد ماند  
 بیج دست نموده در گلویش اندازند و لبه عت تمام کیاز در هر دو دست و هر دو پا  
 او قایم کرده منبوتش بگیرند و بیضه کس ریسانهای سطر حکم آورده دفعه واحد او را

کردند و انصافاً حیات گرفتند که خواب بود و هسا و مطلقاً بیدار نشد چون از جای  
 برکنند خواب در آمد هر چند دست و پا زد و شور و فیتاد او را بر فیلان کوه بیکر با کرد  
 لشکر او شبلی آوردند و از نظر گذاریند پادشاه از بوالعجبی های صنایع قاهره دید  
 عبت گرفته تفاول با یکدیگر بند سنگه نمود گفت این دیو بیدار زندگدار بیدار  
 همچنین گذاشتند با او تا پیش از صبحیه حیات بود آخر بمرد و رحمت بر ذکر بعضی  
 از غریب امور که نقل است از حیوانات آبی و وحوش و طیور و پرندگان  
 البلدان مطهر است که در و ذیل مصر که جانور است که در سینه او در و سینه او در و سینه او  
 و ننگ و فرس البحر قرش جانور است هیات در و سینه او در و سینه او در و سینه او  
 و نقطه های گرد و ملون بر بدن دارد و در کبان سفید و ساقه های در و سینه او در و سینه او  
 با هم شدند برای و طعمه و آب نمزند تا بخوردن آن مشغول گشت از آنکه گشتی بی از  
 ننگ جانور است که در اندامش بجز از یک سوراخ و انش ویت و در آن در و سینه او  
 آوردن و فضل آخذند و از همان منفذ است مولانا سیف الدین احمد افغانی در  
 رساله الصید آورده که ننگ بصورت سوسمار است و در آن گشت و در آن در و سینه او  
 و صفت دندان نیش و زنگ اسفل و در سینه هر و دندان نیش او دندان نیش  
 گوشه است و بعضی گفته اند که ننگ شبیه دندان است نیشی خیل است و خیل است و خیل است  
 جانور چون در دندان گیرد دندانهایش از یکدیگر گشته ننگ شود اصلاً آنجا ننگ  
 خلاصی نباشد و شبیه ننگ شبیه ننگ است آسن بروی بگنند و ننگ  
 چارابی است و در دندان دارد و گاه باشد که طول آن بدهد و گاه در دندان

نهنگ را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و او هر گاه خواهد جفت شود از دریا بیرون آید و  
 ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در شکمی کند و از بچه گانش آنچه آب رود نهنگ  
 آنچه در شکمی ماند مقهور گردد و چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آید  
 و دهن باز کند مرغی کوچک در دهن وی در آید آنچه در اندرون وی از فضلات  
 باشد بخورد و بیرون آید و مرغی که از شکم بیرون آید مانند خار هر گاه نهنگ مان خود  
 بر هر بند آخار در کاش خلیه باز و مان یکشاید او به در فرسال البحر جانور است  
 که رنگش مشابیه گاو میش و دندانهایش مانند دندان خوک از دهنش بیرون جای  
 بسته دندان دارد دندان برابر تخم مرغ و دست و پای جوان شته و بی کوتا دارد  
 و این گشتی کند و هر جانور که بیا بدلاک سازد و موت و صلابت جسدش بدست  
 که نوبتی در مصر تر از مرغ سحر خواستند که او را پاکی سازند از ایشان معنی بد شد  
 سگ بی جانور است که از پوست او پوستی سازند و خایه های او که چندین  
 جهت نفوت باهید طولاد از آن گونه بعضی خایه ها از او کشیده او را بکنند و دیگر آنکه  
 کسی قصد او کند و دو پای را از بکشاده اشان می دهد که این خایه ها را بقطر  
 هر که نازان بود و مایه خویش باشد او هم اسیر خایه خویش تا بود و مایه بخاید و  
 سید و پسرش اندپی دیگر در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل  
 دریای هرمز شاهزاده افتاد که جانوری مایه صید کرد که مانند سیری کرد و دهن  
 و نهاله دراز بایک دشت و در میان پشتش دو چشم کشاده بود و دانه داشت  
 و به عیبت دیگر و نیز نوعیست از ماهی که ترا حوت الحیض گویند و آن بسیار پاک

باشد چنانکه گشتی را از رفتن باز دارد چون اهل سینه خون حیض آلوده بریانند و ماهی  
 بی برید و اگر زن حایضه در گشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد و دیگر در بعضی  
 ماهی ماهی می باشد که طول آن یکصد و هشت گز است و عرض او هشت گز و بزرگتر از  
 بومی است که میبرد و در وقت طهر آن ماهی از بزرگتر در عقبش در پرواز نماید  
 او گرفته می خورد و دیگر در یکی از دریا ماهی می باشد که بر روی دریا در طهر آن  
 ماهی را خود را بجوان بگری که بر سطح دهن باز داشته باشد میسازد و در دهنش  
 می آید و این جوان آن ماهی فرو برد در تحفه الغرایب مسطور است که در هندوستان  
 دریایی است که گشتی کرده طول آنست در آن دریا حیوانات بسیار انسان چون  
 شب شود از آن بسیاری از آب بیرون آید و بر ساحل بجا می آید و غایب می شود و گشتی  
 در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و قبیله از آن زنانی بر موی از لکرها  
 عاشق شده بود و چند دانه مراد بزرگ برای او آورده و در آنجا دیگر حیوانات  
 نیز باشند بر صورت آدمی که از آن بیرون آید و مردم آنجا در شبهای مهتاب نزدیک  
 آب می روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان گرفته دیگر در شجره ابله مذکور است  
 که هزاراس نام جانوری در بعضی بجا هست که از سه شتاب شیب آید و آنان  
 تا قدم مشاهده است و همواره از ایشان نفات دلا و بز و فقرات شورا نگین مطابق  
 قوانین موسیقی سر میزند که ارباب این فن از استماع آن تعجب تمام میکنند و گاه باشد که  
 از کمال آواز دیهوش گردند هر چند استادان ماهر تنبهم آن می نمایند بر او ای آن مانند  
 ایشان قادر نتوانند شد و مگر اسکو ۹۰۰ بیت

الزمان نیز انجیل قال محمد خان شهبانی در کنار آب مویشتسته بود بعضی مردم از آن مهر  
 ماهی گرفته که طولش یک دینم گز بود و سطریری نصف بایش برابر اعضای و نصف  
 پایش بمقدار قلمی و فک آن مثل نهشت و غیره در آن متغذی در اعضایش ظاهر نموده بود  
 حیوانات آبی دیگر سلطان است که او را خرچنگ گویند از غریب حالات آنکه چنانکه  
 در دزدان در سینه و سالی سه نوبت پوست افکند و خانه او دور دارد و در می خشکی دور  
 در آب و فینکه پوست افکند در جانبی را قلم کرده و طرف خشکی باز گذارد تا درش تمام  
 شود و دیگر آنکه خرچنگ بطریق آدمیان بدست خوردنی برداشته در دزدان گذارد  
 مانند سایر حیوانات دزدان بر ماکولات نهید گویند اگر سلطان در بر پشت مرده یابند  
 علامت است است باشد و زرع که او را غوک نیز گویند از گوش او آید که زنده از دزدان زیر  
 در گوشت او پوستهای رفیق باشد و آنها در وقت صبحه کشاده گشته با دزدان می‌نهد  
 و او از انسان ظاهر میشود و اگر کسی را حلت یوا سیر می‌برد مقدر کرده باشد سه‌بها  
 و زرع را زنده در دزدان فرو برد از نعلت نجات یابد و هیچ متضرر نشود اما حیوان است  
 غیرب الا شغال اند بسیار نمودن از آن قلم آید از انجمله و ولایت مغرب حیوان است  
 که چون آفتاب طلوع شود و ملدی از وی متولد شود تا وقت غروب خورشید نماند  
 باشد بعد از آن بمیرد و دیگر صیاح از آن همان نور سیده ولد متولد شود و گاهی  
 محبوب بدستور وفات یا پلایزال قوالد و ناسل و قوت آن حیوان را بموجب باشد و  
 غریب حالات بعضی از حیوانات دهنده و چرخنده و جنبه بر نیموال است که در عالم  
 الصيد و دیگر سایل فاضل قدری با انتخاب نقل میشود شیر در میان و در

و خوش بنظر بادناه است و از آواز خروس و گریه و چوبزدن بر طرف بعین و روی  
 و خاصه هر نمای دیگر از زنی که موی کشاوه باشد نیز مستویم گرد و بچشم شیر صدق توله  
 قطعه گوشنی باشد بحسب و حرکت بعد از آن سه شب باز و ز مادر او را محافظت کند بدین  
 سیاه و قفس در وی و تدابیر صورت شیر بدین شود و در جنین آید و شیر بجهت ناخوشی او  
 پنجم مانعند و چون شاه گرد و شکل نماید شیر پس مانده و بیع جانوری را نخورد و بر سر  
 باز مانده خود و زود از له سطح طایلس نقل میکند که گفت نوعی از شیر ویدم شکل مد  
 گوش که شاخهای و از دشت بدین یکی و بیب و چون شیر را قسم این علی است  
 عضو غیر گوشتی و هند تعرض نشود و این معنی اکثر مردم را بجهت رسیدن و بهر سبب  
 شکم زین جانوران سباع است و چون شیر شود شبانه روز خواب کند و از و مانع  
 بوی خوش آید بخلاف شکم بدوی بود و هرگاه بنگ مرخص شود معویش خور و تا  
 شکم شود و بنگ را آن مقدار محبت باشد که اگر بخمنا نه رسد چندان بیاضا  
 که او را شعور نماند فرو اگر از میکده ام بوی می آید بشنم و روم من که در گرد  
 نیام باخوش و یونان شکل مانند بنگ است و بحسب مزاج مشابه بنگ و وی چون  
 پیر شود ترک شکار گیرد و بایر و جوان صاحب کرد و و لزوم وی خورد و بوزنه  
 بنگ خواب بسیار کند اول کشتی آنجا نور را بر دو ساعی ساختن یزید پدید علیه السلام  
 بود و اگر که چون آنجا نور در خواب شود بچشم بلب بود و یکی پوشیده در صحرای کوکند  
 هرگاه که بگریزند هر چند چوب شمشیر زنند آواز بردار و نامید و اگر از سافت گیرد  
 بوی مردار شود هرگاه خوردنی نیابد با سفتان هوا قاعنت نماید گویند که چون

آفریند گریه مباحجازد و پوستش چون برگو سفندان اندازند سومی شان زیرد کفزار  
 از کفزار بعضی علمای انداز معلوم شد که کفزار حایض میگردد سالی نر و سالی ماده میباشد  
 بمقت استخوان در و چنانکه از کیفیت گرفتنش توضیح می بویند خرس از جنس ماکولا  
 آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین علی بن شیب و شتر و دراز گوش و طعمه سباع نیز کباب  
 در وقت وضع حمل برنج بسیار کنند و بعضی گویند خرس از دمان نماید و در دستان کلم تر  
 باشد و گیاهی است که آنرا یکبار خورند تا سه چهار ماه محتاج غذا نشود و گاهی دست و پا خورند  
 یکمکه نافیه شود و خوردنی را در زمین خیره کند و نهایت تحمل است اگر برودند رسد سر  
 کد آب او را بر دست سنگی کلا نرا بر گیرد و خوک قوت مجامعت او از همه حیوانات  
 نیاورده بود و در یکماهگی زایش بجفت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و حیوانا  
 در چهار ماهگی حمل پیدا کند و هشت بچه زاید و چون بپازند سالگی دیگر زاید از غریب آنکه چون  
 خوک را بر بسیاری بر دراز گوش بندند هرگاه دراز گوش بول کند خوک بمیرد و الاضیا اگر چنانچه  
 او را از حدقه بیرون کشند بمیرد و دیگر آنکه اگر او را تا سه روز چغیری ندهند که بخورد بعد  
 آن دو روز خوردنی دهند فربه شود و نصاری او را با نیطریق فربه پرواز کند و تصور خوک  
 اگر با تصور بر لبس کجاست نند در حضور شایطین و ساحر شری تمام دار و روباه بجهل و تنید  
 نظر و گویند هرگاه یک بروی غلبه کند آهسته آهسته باب رود تا یکبار برگردد و دانش  
 جمع آید آنگاه غوطه زنند و برود دیگر آنکه شکم خود را پرازد کند و پر پشت خواهد بود و باها را بلند  
 سازد تا جانوران گمان برند که مرده است نزد کیش روند و او بر جسته آنها را صید کند و  
 صید و بلور نوعی از روباه است که از دختی بدختی برود و هر مرضی که از گوشش بخورد نفاذ

همچنین در کابل هم هست معلومست که در زمان حضرت سیالت پناه صلی الله علیه و آله  
 سلم شخصی بنی داشت و پیوسته نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد و ناگاه روی  
 با بنجار سیدان و مسکه را خورد و بر جگر خیمه نشاند و پیرست این حال را دید و بت  
 مسلمان شد شغال جانوری مشهورست گویند ز بالش را در ستری گذارند ساکنان  
 آن موضع را نزاع شود خرگوش بعضی از مردم گمان برند که آن جانور سالی و سالی را  
 و این سخن صلی ندارد و اما حایض شود و خفتی می باشد و گویند که جفیان از خرگوش  
 گزیده چون چشم خرگوش بردارند بمیرد و بدینجهت هرگز بر دایره زد و سوسماک هرگز  
 نیاشامد و با سنشق هوا گذارند لاجرم در هر چهل روز یک قطره بول کند و بقیه  
 بیضه آمد و مرشش را خورد و ماده اش دو فرج باشد و عمرش هفتاد سال رسد و  
 از تمامی جانوران باد میان شباهت دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بر ماده خود  
 بغایت غیور باشد و صنعتها آموزد و چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود  
 روزی صاحب خانه در امانت کرد و شخص شغیر گشته شاه شطرنج بر سرش و چون دست  
 دیگر را بخند بوزینه غالب شد و رفتی که حرف با تخته رسانید طبقی کلان که در آن  
 مجلس بود بر سر آورده گشت و ارامات ساخت از آن بار ضرب المثل شد گویند اگر از  
 پوست بوزینه غریمالی بیازند و آن گندم و جو به پزند و آن را بکارند محصول از آن  
 بلخ ایمن باشد و شیما عرب و نالک البیرون گویند چنانکه پوسته بر کنار  
 باشد و هرگاه قطره از آب دریا کم شود مخرون گردد و آب نخورد و از تشنگی بمیرد و  
 یوفاداری و حمایت صاحب غنم و محافظت امواش مشهورست در گارستان نوشین



خزین شخصی سگی داشت وفات یافت هنگام بابلش تا بر سر قبر رفت بچکه  
 بازگشته در موضعی که شخص فوت شده بود و خود را چندان بر زمین زد که پاها  
 گریه چند نوع میاشتد بلی و صحرایی و از آنجمله گریه زباده است و آنجا نور دم و از دارد  
 و موی و می مایل بسیاری بود گریه زباده و رهند و مغرب بیدار است و چون میخوابند  
 در آن ایام که زباده و دجوبی نصب کنند و گریه بر گرد آنجوب گرد و خود را بر آن اند  
 زباده مانند عرق از اغضائش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غریب گریه بلی آنکه  
 چشمهایش گاهی گرد و بزرگ و دراز و گاهی در غایت خور و می و تاریکی این اختلا  
 و یکروز بسیار دیده شد و سبب معلوم نیست موش جانوری کنیه الضربه گویند  
 و گوش را بنزد و در خانه دفن کنند و دیگر موش در آنخانه در نیاید و موش تخم مرغ متعدد را  
 بدزد و باین دستور که تخم را بهشت گرفته و دم و در دهن بالایی تخم آورده و اگر تخم مرغها  
 بر بالایی طاقچه باشد یک موش در زیر شکم بالا کرده بخشد و موش دیگر بیضه از بالاست  
 بر شکمش اندازد چون شکم او نرم است نشکند و زیرین بر خاسته بیضه را و در ترزند و موش بالایی  
 بدستور اول بیضه را گرفته گویند و وقتی موشی بیضه را ازین لب یا آن لب یا قریب کینه  
 در عه برده است و موش در میان آرد و غوطه زند و چون در سوراخ خود برسد خود را بخیانند  
 باز آرد و غوطه زند تا تمام را برورد و آسوسه شبیه موش است و از موش کلان تر در خانه کند  
 مانند کما و را میخورد و وقتی در جبهه را قلم در شکر امر تسرا سومی با چند بچه میبود و بشو  
 عو غا و شکست و سخت موش می داشت روزی بچکان را گرفته پیش روی من میگرفت  
 پس از گفتم باید که بچه فولادی موش که طلبد و بگویم که این با سوادا اگر فدا کرده پیش من حلال

سگان کنیچ و این سخن ناسوا و از دست هر سه بچه خود گرفته از دروازه بیرون دویدند  
 باید شدین بعد کسی از دوشان نیافت خار پشت شب آه رود خوردن فی  
 میل کند اگر فی او را گردو خورد و نیک شود سلحفاه که او را سنگ بسته  
 تیر گویند چون تخم کند بنظر کردن در وی بچه بیرون آرد زیرا که شکمش سخت بپاشد  
 اگر تخم او را بشکند و گویند چون کشف را بر پشت اندازند میوه آن موضع را بر سر زهر سلسله  
 که باغبان عظم غنه نام او را بصیغ جمع آورده اند بار بزرگ است گویند چو مار تهر سال شود  
 زنده باشد و صاحب مجمع النوادر چنین نوشته که در خنیت که آن را محمود و ستمو گویند  
 و در دوا با بکار برند و بجا گل کند بحسب اتفاق چون گنجشک گل را خورد و مستی کسفتی  
 در وی ظاهر شود بهتر است که بنیاد خوشحالی کند و تهو و شجاعت خاطر آرد و جنگ مار که  
 دشمن دست میرود و چون بسوزد مار میسوزد آواز بر دارد و مار از جگر آید گنجشک را  
 میخورد و فی الحال آن کیفیت و مستی در وی باز آید و مار بحرب گویند که دشمن قوی  
 و دست میرود و گویند مار را میخورد و گویند این نیز همین حالت است و می دهد و گویند جنگ  
 پلنگ رود و پلنگ او را هم از پندیده میخورد و بعد آن پلنگ راستی میخورد و در پلنگ  
 دروازه غایت کیفیت میخورد که سپهر براه نماند بالای کوه بر افتد و خورد بشکند میرود  
 بعد از چند روز که مرد و روی افتد یکدیگر را بخورد تا یکی ماند و او را گرد و جبهه وقت  
 بامی ماند و رنگ و چنگال پلنگ دارد و شاخ مانند گوشت و برایش چون گنجشک است  
 اعلم تنی نونید تنی که در دریای کلاست تیر و دماست ملان خورد پس بدین  
 شود و باز خورد و عظیم گردد و بغایتی که دم او یکسر سنگ در باشد و زمرستان چو

گوشت خود را گرم کند سر و دم در دریا گذارد و پشت بلند کند چنانکه سیند در چندین شکر  
 بنظری آرد که قوس قزح است چون پشت فرو آرد یک قطره در دریا نماند و چشمتش  
 نیاید و چون جانوران دریا از شیر وی بخدا تعالی نالند حق جل و علی ابر را ببرد  
 که او را برداشته بر زمین یا هیچ یا هیچ افکند و آنجا که آنجا بلیه عظیمه را صیدی  
 شکر و دانسته بخورند و چندین مدت بگوشت او بگذرانند مار چندین صنف است  
 انداخته یکی مگس است که میخورد و دیدن او موجب هلاکت شود و دیگری مار پی که خال  
 سیاه و سفید دارد و دیگری افعی است و آن نیز چندین انگشت و در اقصای کشمیر  
 بطرفه تبت و تبت و در آن افسان بزرگ که گاو را فرو برند و افعی بدیدن مژ  
 نا میآورد و ثانی نیز از نوجوه نیز کور شود و درخت باو یاز اید یا ساخته چشم خود  
 بر آن اندازد و دیگر بنیاد شود و دیگر از غریب افعی آنکه چون چشمش بر کند باز برود  
 همچنین اگر و نهش بر بندد و دندانش بلب کند باز دیگر پیدا شود و علاج مرض  
 و خست زیتون بود گوشت افعی مقاوم شوم است چنانکه در قرص افعی و تریاق  
 فاروقی مختار اطباء است و مردمان موضع کربوه و شاکر که در کشمیر افعی را گرفته  
 میکنند و گاهی از شکم او یک کبک یا جانوری درستی بر آید آنجا که در گل حکمت است  
 قلعه بسیارند و در وادیهای پناه و امراض قزح متخفنه بکار برند و خاصیت بسیارند  
 و مطلق بار را بشرب و سر و ذلیل بسیار بود و در وقت ترانه بر دیوار و شاخهای  
 حاضر آمده سماع میکنند و هرگاه بر شربت و دیو چندان بخورد که بخود شود و گاه با  
 آرمستی بر دفر و شیندانش طلب من بجزعه ساقی بریزد که پلانه پر شود و آن

غیر خلعت آنکه دیده اش در حلقه گرد و محکم باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را  
 بنای آنکه برق آب آلوده باشند بزنند بمیرد و گزوم بقول صحیح از دمان وضع  
 حل نماید و او را بچوب بسیار آید از عجب آنکه گزوم آدمی مرده را نگرزد تا و فیکه بست و ضرر  
 نشود نگرزد و چون گزوم افی را بگرزد فی الحال بمیرد و زکدن صورتش بجا و میسر  
 ماند یک شلخ بزرگ بر سر دارد و بر پشت بینی و بان شاخ با فیل حرب کند خوش ختر  
 شکافند و رون منقش بود و نقوش غریبه و زرد سلاطین چمن شاخ گردن غریب  
 و از آن که برند سازند و هندی و آن نیز از شاخ و می انگشت تیر بهان نمایند و توایم گرون شود  
 و بای و از جمیع حیوانات بری و ایلی بزرگتر است و گردن آنقدر قوت دارد که فیل را  
 بشاخ خود بردارد و نگاهد و تا هلاک شود و در گردنش آید و خیمش از روغن  
 فیل بر نشود و این معنی سبب هلاکتش گرد و ریخ جانور است که هرگاه گردن فیل را با  
 سموت بینه در دوازدهمین برداشته بمنزل خویش سازد و بگوشت شان اوقات بگذرد  
 گویند اگر گردن هرگاه حامله شود بچه در شکمش بقولی چهار ساله و بزرگتری هفت سال مانده  
 بعد از آن از فرج مادر بیرون آورده چندگاه بهمان دستور بوده چپرا کند و چون  
 کند خود را از آن موضع بیرون اندازد و از مادر بگریزد و زیرا که مادر نسبت با او در غایت  
 باشد و بگریزد و بر آن پوششی که دارد چندان لبیده که گوشت و پوستش از هم فرویزد و فیل  
 جانور است بنایت وکی الحس و ترس و چسبالی بخت میل نماید و ماده اش بعد از  
 دو سالگی حاه اگر دو وضع حمل در جای که چشم کسی بر آنجا نیفتد کند سه سال دیگر بگریزد  
 نگر و در فیل بر ماده بنایت غیور باشد و عمرش بقولی تا چهار صد سال و بقولی بیست و هفت

کیفیت گرفتن فیل آنکه چته وی در آنیکه عبور و مرور و چای حق میخوردند و بالا  
 آنچه را شخص و خانباک پوشتند بلکه قدری خاک بر تن بغته جو بالای آن بنامند و  
 فیل را بپوشانند و سه روزی که میگردانند و بعد از آن شخصی بسراشگاه برهنه  
 چوب محکم بر او زند و آن اشنا کسی دیگر آمده آن شخص از آن فیل منع نماید تا فیل  
 بلوی سس که در و با تنگی آن شخص نزدیک رفته خوردنیها که مرغوب او باشد بر  
 او آورده گرفته بفیلمانه رساند نقلست که نوبتی فیل از فیلمخانه یکی از پادشاهان  
 هند گریخت و فیلبان از عقب او رفته بقاعده مذکوره در راه او چاهها کنده  
 چون فیل پیش از آن بلای چاه دیده بود و چوبی مانند حصا در خرطوم میافت  
 و بیش از خود بر زمین می نهاد و لذا آنکه چاه گجا است و از آن قاعد و زولا جرم  
 فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه آن فیل شغف سید داشت با فیل  
 فیلبان بر بالاد و رختی که فیل از بایان آن میگذاشت پنهان شد و فیل بدینکار  
 خود را از رخت انداخته بر پشت او نشست و ریسامانی که بر پشت و پهلوئی آن فیل  
 بسته بودند هنوز از هم نگسته بود محکم گرفت و فیل هر چند اضطراب میکرد و خود را  
 پیچید و میجست آن شخص از وی جدا نشد و بعد از آن بر پهلو غلطید فیلبان  
 بر پهلو که فیل سیغاطید بر پهلوئی دیگر میجست و فلانها و کجکهای محکم بر سرش میزد و فیل  
 عاجز شده گردن به بند اطاعت در آورد و پادشاه در باره آن فیلبان انعامات  
 فرمود و گویند که احياناً ملوک هند شکافین و قد و قریب چهل روز در جنگل بودند اگر فیل نمید  
 نمایند آن مباحثات کنند و تمار فیل را خرید و به ولایات برند و دستی و در دست

بلعاج و مقلد و مفر و شند حکایات کینه و زنی فیل و شتر مشهور اند زرافه جانور است  
 و شهابش از پایا و انداز و درش مثل بیهوش و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوشش همچو  
 یوز و درش شبیه به مأمور و در وقت رفتار سخت پای چپ را بردارد و بخلاف جانور است  
 دیگر و مقلدات بعضی از فضلا بطور است که گفتار با ناله جمع شود و از حیوانیکه بعضی از  
 اعضایش مشابه پد باشد و بعضی شبیه با در وجود آید هرگاه آن حیوان با گاو  
 وحشی جفت پیگرد و زرافه بجهول می پیوندد و شتر گوسفند شتر را زهره نباشد و  
 چون جنبش بر ستاره سبیل افتد بمیرد و شتر جانوری نجاست کثیر المنفعت و باید که  
 خوردنی فاحش کند و اگر مهاد و مگو و کمی کشد سربلک و قنی موشی شتر مهاد  
 گرفته بسوزد و در شکم و با وجود این همه کینه در دل او پایداری مانند بتدبیر می  
 خصم خود نظام کشد آنسب بهترین مرکب است بحسب صفت و سیرت چنانکه در کتب  
 علما سمیت خبر یافته و در شان او احادیث صحیح و روایت و سواری بسیار  
 این جنباله خوب است نظم سپ باید که پنج ساله بود و دم صراحی و سم بیاید بود  
 پیش آنکه که او خرد و پنج است چار و رخا و پنج در گنج است در گارستان آرد  
 که با دانه بیخواب تا نکند بر سم تحفه بجهت این منصور سامانی اسپ و سزاو کدو  
 سر داشت و دو پای بهر دو بالیش و پر که بدن طیاران سینود چهار و دو زو  
 باشد یکی ابله و دیگر وحشی گونیکه اگر خرابی بر بالای بلند می باشد و آواز می شنود  
 خود را از ترس بیابان اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود و آما خرو وحشی و دو صندل  
 هم دارد و بعضی مدت جانش را به شصت سال گفته اند و یکی از تو از پنجه گوشت

له نوبتی اندر در تیر با یکبار درازگوشی بصحرای گریخت، بالعنسی باز خوش بایستیمه سمار و حسی  
 از در حاصل شد. جناس نور تمامی بدان درازگوش سپید شد و دست زنجیر سپید و در  
 گوش است از غریب آنکه اگر کسی نکام داشته باشد افکنده است بوی کند و آب وین  
 به آن اندازد صحت یابد و کرسن و دیگر بجا بگذرد و از کام شود بقر خنوع باشد  
 از آنجمله گاو میش که از غایت اشتها و حقیقت بوی ندارد و نعل است که در زمان سلطان  
 نیمه بگیری می گویند که نهاده شد که چهار چشم داشت و دو پای و در عهد سلطان حسین  
 میرزا گوسار از شکم گاو می که او را در بک و زند برون آمد چشمهایش و زرد چلقه بود  
 کوسف گوسفین آخر است نسبت به این بنی آدم و صاحب حبیب السیر  
 بلخ گوسفندی که نه داشت و پای داشت لیکن چهار دست و پایش کوتاه بود و  
 زمین نمیرسد بل او را گوزن و گاو کوسی به گوسفند و گوزن تا سالی شاخ بر نیارود  
 و شاخ را منت بر آورد و سه سال شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد  
 و تا شش سالگی بعد از آن در سالی بکینون شاخهایش بقیه و باز بر وید از غریب آنکه  
 گوزن بشنیدن سر و دایست و بعضی از حیوانان به سبب گوزن پوشیده بکنند  
 و نندمانی جهت دیدن او بساطل آید اگر قمار گردد و دیگر آنکه گوزان در تابستان افق شود  
 چون حرارت بروی غلبه کند و بخت به برافه برابر بایستد می که از روی  
 بروی و زود قانع شود و چندان آسنا سازد که هر رومی باز در نشن برون رود اگر  
 چنین نکند بمیرد گویند بعد از زردن افق آید آب و رگوشه چشمه ظاهر شود و مانند  
 شعله گردد و آنرا در زردن حیوانی خوانند و غنایم و نعت میدی که فاه از هر حیوان

رسل الخوف بیرون آید و آن تریاق الترموم است و مؤید بمعنی احمد بن نصر الله  
 خلاصة الحیوة از کتب معتبره و حکما نقل میکند ملاحظه اطالبت کدام کرده به تحریر آن  
 میرود حکایت آورده اند که در زمان حکومت ملک خرم زاد یکی از اجداد او  
 شمن بن اسفندیار بود خوش نام شخصی که او و یه و غنیر از کوه آبه شخصی او و گوشت  
 و پیکه بر قلعه کوه دست و پا زد و خود بر زمین نیز دو آغاز میکرد و حرکات عجیبه و حالات  
 غیبیها را بظهور میسر میداد خوش از کینگاه بر او و غنیر زد و او را پای می افکند و فرج کرد  
 و نامی فرج میداد و این او هر فی نیز گشت سنیم جاویده و در شمش مانده آخر  
 بمشاهد بخت زیاده و شعیب شد و حال شکم او بنگرفت و چون رود می او را  
 ملاحظه نمود و روده کما در راه پاری هزار خانه گونید سنگی آلس هموار یافت  
 اشنگ بخدمت ملک خرم زاد آورد و آنچند احوال گوزن مشاهده نموده بود  
 بعرض رسانید و ملک خرم زاد ارستنا سیوس را که از اجداد امام الحکما بقراط  
 و از ملائکه حکیم قلیدس صاحب تریاق صغیر و برادر زاوه او بود و منصب داشت  
 چنانکه رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب  
 نمود و حقیقت را واضح داشت ارستنا سیوس بعد از آنکه تابعی رو با خوش آفر  
 برسد که در این آن گوزن بهر کف داشت یانه اخنوش گفت آری کتب بیدار  
 باز پرسید که هیچ جبراحتی در دهم او بود یانه اخنوش گفت در دهم او گرچه سبزرنگ بود  
 معلوم نیست که از آن موضع پوست کنده اند ارستنا سیوس حکیم چون این علامت  
 شنید متوجه خرم زاد شد گفت یا ایها الملک خوارک این گوزن نافع است و



پیر و دانش میباشد و دم گری بنزدیک میباشند و در رود بای او و سنگی عجیب  
 متولد میشوند یکی از آنها تریاق جمیع زهرهاست دیگری خاصیت زهر لاله دارد که زهر  
 انسان قاتل تواند بود پس ملک خرم را گفت ایما الحکیم این را تاجر باید که بگفت  
 کسی را که قتل برود واجب شده باشد حاضر کنی تا این سنگ تاجر بفرماید ملک  
 که از بنیخانه شست نظر حاضر ساختند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آباد  
 ماقبل شما وجبت یزد گفتند آری ملک گفت مرا سنگیست مشبهه میان زهر و تریاق  
 آنرا زهرای امتحان بنمای و هم اگر زهر بوده باشد طالبیاست خود رسیده از عقوبت  
 اخروی خلاص میشوید و اگر از قبیل تریاقی زهر باشد شما را منافع بیانی بسیار حاصل  
 خواهد شد بعد از آن آنرا خواہید شد بعد از آن حکیم را شناسید پس سنگ را که زهر  
 چهار دم بود در میان شست نظر پیر و پست گشت نموده و در حضور ملک خرم این  
 جماعتی موکل ساخت تا حقیقت معلوم شود اتفاقاً وقتی که ایشان از محل ملک  
 بیرون می رفتند یکی از ایشان را زنجیر یکدو هفت نفر بالای آن به چرخ خوردند  
 بعد از آن چرخ و سنگ آنها را طلبیدند اما حوال پرسید که یکی از ایشان گفت که مرا  
 یکسال خفانی ندیدم نوعی حادث شده بود که بجا که خود بجزم و شتم اکنون بچرخ  
 خوردن این سنگ با الکلیه از من نایل شد دیگری گفت که مرا در سری عظیم  
 فرسین بود از خوردن آن نامی شمع سیمی گفت که با صرہ من بضع بسیار شست  
 الحال در روشنائی فونی مثل ایام جوانی می یابم چهارم گفت که در وسعہ میدان  
 بود بچرخ و در این سنگ در وسعہ من نایل شد پنجم گفت که از مدت بدو از انرا

مبتلا بودم الحال آن شکایت نماند و قسمی گفتم که مرا بواسطه معلوم بود این وقت اندک  
 کرده در بدن این نشانه قوت پذیر شده محقق گفتم که اگر زبان بید بر ساقین این  
 تری و ضیق بود که همیشه بر تنفس از اینها بیفت کنون آن همه رو بخشکی نبوده به صحت  
 مُبْتَل شد و بحالت عینی آمدن می گفتم که از مدت دو ماه دردی عظیم حادث شد و در  
 که از شدت آن فی النالیدم کنون بعد از خوردن آن سنگ شدت غلبه کرد و در  
 نیا به شدت عظیم از سیسپوس پس که بعد از خوردن آن سنگ چه چیز خورد و در  
 گفت یک نارنج در دهان نهاده بود و عظیم گفتم این شدت در او خوردن نارنج بودند  
 آن سنگ چرا که مرشی نارنج بار دو یا پس است و برودت سحر هم جمع و قبض است  
 چنانکه پوست موجب سساک و حفظ و این هر دو صفت مانع اند از انتشار حرارت  
 این حجر و ظهور آثار آن لهذا حکما با الکلیه و دوا مرشی منع فرموده اند و هیچ دوا می  
 نمی خاصیت مثل بازه و تریاق فاروق و غیر آن تجویز هیچ قسم مرشی نکرده اند اما  
 وجه تمییز این سنگ به بازه آنکه گفته اند به آن شخص هشتم که نارنج مکیده بود و بخانه  
 رفت در وسط و برشته شد و یافت که ظلمت چهره های مستولی گشت بنا بر آن از آن  
 اضطراب و سراسیمگی برادر ساری ملک خرم زاد آمده و فریاد برآورد که مرا باز بهر دهن چون  
 آواز او گویم ملک رسید فرمود که نام این سنگ بازه قرار باید داد و معروف  
 آن غار زهر است و طبعی خوردن و مقدار شربت ازان در هر مرض از امراض در  
 مغیره و طب مفصلا موطورت آهو چند نوع می باشد از آن جمله قسمی است که از ناف  
 او شک بجهول می پیوندد و در رنگ آهوی مشکین بسواد مایلست و بحسب خشکی و

سایر انواع آهوزرگتر است و دود مذین سفید خوش نماد رنگ اسفل دارد و پخته در  
 سبیل میچرخد و نظم بود چشم بنان پیوسته مایل به خط مشکین چهره بین هر زبان با  
 بسبیل ناز آهوز و مردم در سبیل از تعرض آهوز میشوند و فتنه خون و زائش  
 مجتمعه شود خارش می اوراد و آنجا بداید آفتاب و اراضیه کنند و همچنین فارا لکشم  
 و مشک اوراد و میان جوگذا نه تا یک بوی و همچون در میدان احوال سلام و جان  
 جرمه تک و دود نموده شد طاهر قلم در فضایی احوال جانوران پرنده در پرواز آید  
 مرغ هر چند طبیعتش موافق دواب است و قوت طیران ندارد چون پرواز و جیس  
 هند و اراطیور شده اند و شتر مرغ را گردن بلند و پایها کوتاه است در صورت جمجمه  
 اندک و لاش به لطم می ماند و در غوطه حبه مانند گو سفیدی باشد و ارجاسه سامعه  
 اصلا او از شنود اما سامعه او بنایت قوی است و اب بخورد و الا اندک اگر یک پاش  
 را بشکند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شتر مرغ به با اهرت و حماقت مشهور است چنانکه  
 در وقت فرار از صیاد شتر خود را در یک پنهان سازد و سایر اعضا ظاهر و پیدا گردد  
 گویند شتر مرغ بقبضه مار است و بخش کند از قسمی بچهره یون آرد و بخش دیگر را بخورد  
 بخش دیگر را بگذارد تا گنده شود و کره ها از آنجا بیرون آید و خورش بچکانش گردد  
 و آنجا نور در مصر بسیار باشد چنانکه گوشتش را بر فتاره بفروشد و در زمان سلطان  
 حسین میرزا شخصی شتر مرغ بهرات آورده بود خوانده میسر صاحب حبیب البیضا  
 که من بجزدکرت بخشم خود و بدم که مقداری آهن را با آتش سوز میساختند  
 پیش او می انداختند و او در حال آنرا میخورد و اثر سوزش در هیچ عضو او ظاهر نمیشد

هم از امیر علی شاهرود یکنه سبزه را بپای از سفر سینه شتر مرغی بپای سلطان  
 نیز آورد و آن بینه قریب دو سال در خزانه بود با پادشاه آنرا بجهت قبضه کمار  
 اخته چون بهیضه باره کردند از آنجا بجهت شتر مرغ زنده بیرون آمده بعد از آن  
 به هر چند اینو قهذان غریب است که عقل آنرا تصدیق کند لیکن چون کذب را  
 امیر علی شیرینود قبول باید کرد و عفتا در مراتب الهیان از شدت مقامات حرم  
 مصنفان ابوالقاسم عبداللہ بن عسکر است آورده که در زمین اصحاب س که  
 بوده بار ارتفاع یک میل و در آنکوه از قسم مرغان بسیار بوده و یکسانی بکینوبت شتر مرغ  
 بزرگ خلف و طویل العنق که روشش مشابہ روی آویسان بود و در سایر اعضا  
 از هر حیوانی نمونہ می نمود و در آنکوه پیدا میشد و متعرض آن طیور میگشت و بعضی  
 بالاک میکرد و گاهی تعرض باطفال اندیا میرسانید و امانی نش آن را عفتای می  
 میگفتند و المغرب الذی یجی بالغریب و چون مردم اندیا را از منظرش ندیدند  
 پیغمبر خود و خطیبان صفوان شکایت کردند بدعای حضرت خنظلہ شہ عفتا از ایشان  
 فاع بزیرفت و فرغانی مورخ که معاصر عزیز با الله اسماعیلی بود در تاریخ خود آورده است  
 که از صعبه صطایری در غایت عظم خنظلہ این آدمی لیمه و قضیب است و پر بالتر  
 ملون بود بخود رنگ شبیه اکثر طیور در اعضایش معین و زرد و غیره آورده اند  
 مرغ را عفتا میگفتند و زخم شتری در ربع الا بر از حضرت عبداللہ بن عباس  
 رضی الله عنہما روایت کرده است که آن الله تعالی خلق فی زمین سوسی طایرہ  
 اسمها عفتا لها اربعة رقع من جل جانب و جہا کوجه الانسان و صانع جعلت از

هر خبری از مرغ را صبی را است فرموده بود بعد از چندگاه چته زوجی شبیه او افتاد  
 و موسی علیه السلام وحی فرمود که من آن دو مرثه عجیب آفریدیم و زرق آن باز  
 و خوشبکه در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختیم و باندک زمانی از آن دو طاهر فرزندان  
 تو که کردند و اسیر آنجا بسیار شد پس حضرت موسی بخواه رحمت حق انتقال فرمود  
 آنرا فان از اراضی شام بسحرای نجد و حجاز آمد، همواره و خوش و بیدان آنکه در  
 طعمه بسیار داشتند و در وقت ظهور موفور السور و شایب از قلب و فوسین او داد  
 صلی الله علیه و آله و سلم مردم از آن طیور شکایت کردند و بدعای اجابت اتمامی است  
 آنجا منقطع شد و امام یافعی میگویی آنچه در غارم شایب مثل شده است که آن  
 غفار و آن مرغ است که بعد از دعای مذکور کسی آنرا ندیده است و خبری از آن  
 نشنیده است و الله اعلم بلبل نیزه عیبت از هزار داستان و انواع  
 دارد و اشکال بسیار بعضی گویند غنایب هم مراد از آنست عاشق گل است  
 موسم بهار گلی از قفس بلبل او بچند بلبل رو بر برگ گل نباده ناله نامی موزون آن  
 که زمانی دراز فریاد نمود و بجا خاموش شد دیدند و ده بود و جانهاش از فقر  
 پریده سران خود رفته که بلبل از من آموز و چون شبنم رو نهان بر گل از خوشن  
 رفتن عقاب نزد اعراب بسیار مرغان مشهور است و ابیات درین زمین  
 پرواز است چنانکه چاشت در عراق خود و شام درین و عقاب سه بجهت هند  
 و درسی روز بجهت بیرون آرد و از بجهت می خود یکی را بیرون افکند که اطلاع میدهد  
 بجهت عاقر میشود و آن بجهت را که عقاب بیرون می افکند مرغی که شکفته استخوان

منسوب است بالهام که ساز چاره توار بوی مهربان گردد و او را طعمه دهد اکلان شود و قمر  
 خدای قادران تو است که هر چاره و چاره ساز است از عیب آنکه بعضی از اول  
 رجال گفته اند که تمامی عفتان با دومی باشند و باغی جنس حفت میگیرند و دیگر آنکه چون  
 پیر شود و بچکانش او را برداشته بندستان برند و در چشمه که بعین القاب شهر  
 غوطه دهند آگاه در آفتاب نگه دارند تا پیرای که نه ریخته پیر نو بیرون آورد و دیگر آنکه  
 چون دیگر عفتان فصولی پیدا شود و جگر خوش خورد و صحت یابد چرخ بضم  
 انزل را گفته اند که باز نرغ باشد و زو حش از طهور دیگر بود چنان مشهور است که هر چه  
 یک از صورت کار می آید و رسیدن توان کرد و گزین و فرج چرخ بر شیه سرت که هرگز  
 سیل آلودن نکند آنچه از دهنش ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنست که اول  
 کسیکه چرخ شکل کرد بهرام گور بود و گفته اند که حارث بن معاویه بن ثورین  
 شخصی است که چرخ صید نموده بوم در شب صد خواب نکند و روزی که بیاید  
 بیرون آید است که نوینی که سیر می آید و بود که بدین و غان را کند و بهی می  
 بدین بهیها باشد کباب نماید و بدین مردمان و کس بومی را گزین  
 و بهی را تلخ کباب کرد و با لظایم داد گویند که چون بوم را کشند یک چشم او کشاده  
 و یک چشم او پوشیده هر که آن چشم کشاده را بخورد و در خوابش نمیدارد و خوش  
 او را غلبه و خیر گویند و خاد و جانیه خوانند و در سلاطین عبارت مذکور است که  
 خیرین جانور است و تخم نهید و گاهی سه تخم در سال سه بچه بیرون آرد و این صورت در غا  
 عایش است گویند خوش گبر بهترین جانور است در حق جماعتی که از گرسنگی

بهماکت رسد قصد بچوب بیضه بسیار بگلان کند لطم میکند مرد کوی دین واری  
 جبار و نهادر رعایت با چار در همه کار باو شد همدرد و نه فرق چون ساینه  
 هر دو نویسی شخصی پرسید که این سخن راست است که غلیوچ ششاه داده ووش ماهی  
 باشد جواب داد که این را کسی دانده یکسال غلیوچ بوده داشتگر کس غرت  
 اگر کنش اعریف خوانند یعنی خبر دار از کار او را بداند می غم و جدت ابرو لعین  
 کرده اند چنانکه گفته اند که از چهار کد و سنگ مسافت چیزی را به بند و هیک و نه  
 از مشرق بمغرب و دو و همچنین بوی مراد از دور شنود اگر بوی خوش بوی رسد  
 ببار گردد و دو و همچنین خوردن حرص بسیار داشته باشد گاهی آنقدر خود که حرکت  
 نتواند کردن و گرفتار شود که کس را با جفتش آنقدر محبت باشد که هر گاه جدا  
 اند از ناله ببرد و در چو ار خانه را و حروف درختی کلان بود بر آن گسی شبانه و آینه  
 یکتره طفلان بیضه او را شکستند او بار در گریا با تر از آن بر شاخ بلند آشیانه ساخت  
 و باز بیضه انداخت و بچکشد بار دیگر طفلان محله بچکانش از درخت پند زین اند  
 آنها بر خاک طپیده و مرد اند که گسی هم فی الحال از درخت او افتاد و وسته و طپیده  
 و مرد و جلند و بگلک گویند جانور است زیرک و بعضی از حکما گفته اند که نگاه  
 استخوان بگلک ابرغ و آمده اند و دل بیرون برود اگر کسی در آب رود چشم بگلک  
 چو دشته باشد غرق نشود هر چند که شنند اند که برتر جانور است بغایت عقول  
 و انواع بسیار است چون حلت پر اود و بفرادی و سوستری ووشی از بی پر و  
 و صحرانی و طبیعت که بر آنکه از هزار فرسنگ اندک میانه مهود و در افتاده سال

آن بگنجد طلب همان موضع کند که بوتران نیز مثل او میان نیز با یکدیگر عشق و رز و در و  
 خفت شدن سر و وی همی بوسند لهذا در اصطلاح شعر که بوتر دم بوسه و قبایه را گویند  
 و از ارطون نفوس است که عمر کو بر نیز سال میر طوطی با صناف اوصاف  
 متصف است از آن جمله در زمان مغرالدوله و یلمی طوطی سفید تر و او آورند که نه تنها  
 و پایی وی سیاه بود و بر سر کلیدی فستقی داشت و در زمان سلطان ابوسعید نیز  
 طوطی سرخی برای او از هند آوردند طوطی سفید که منقارش سیاه بود و نیز دیده  
 که با این سرخ بود گویند بر کفش زبان طوطی خور و فصیح گرد و دهرش هر او تامل  
 نماید که در زبانش پدید آید طاقوس ب صورت بهترین طوطی است در همه  
 مایه رنگ و رونق و زیبای تر برای موی بکمال رسد داده وی در سالی که  
 او آرزو تخم گیرند باز خود بسیار بپزی کند و تخمش بشکند بنا برین بجنه او را در زیر  
 ماکیان نهند و ماکیان آن جنیه باز داده از و عدد و محافظت نتواند کرد و در سال  
 الصید آرد که از عجایب آنکه طاقوس بر و ماده با یکدیگر مجامعت نمایند بلکه چون بر  
 است شود در گر چشم از شکلی پدید آید طاقوس ماده آنرا بخورد و این سبب بعضی  
 آرد و اما از بسیاری لغات سفید شده که ما چند نوبت بحث شدن طاقوس با  
 مانند نوبت خروس در ماکیان مشاهده نموده ایم و از غریب آنکه چون چشم  
 طاقوس بر طعام مسموم افتد آنرا در قص کرده باز در غلام علی شاه دلی از زبان  
 میرزا مظهر جانان نقل میکنند که طاقوسی برین جمیده عاشق بود و در و سرش میگشت  
 مهابت بود زن و از افواه لا متکران افاده که معشوق جانور است از طعن و مر



غیرت بجای هم ساینده آن طاوس رقص کنان نزد یکش رفت گفت چشم سومین کن  
 طاوس که عاشق جان باز بود چشم سومی او نهاد و آن سلی گرم و چشمش کشید و گفت  
 چشم دیگر پیش من نه طاوس که اختیار به دست بی بایی عشق داشت چشم دیگر  
 گذشت زن بر زم سلی گرم و چشم دیگرش نیز کشید طاوس نادیده بر خاک صید  
 گوهر جان و قدم جان نثار نمود زن نیز در حشرت همین تنم پس از چند روز و گذشت  
 خروس عالم بوقت نماز با شد چنانکه بعضی مجتهدین بر این رفته اند که عماد  
 بر باگ خروس کرده نماز تو فرگذار و در صحیح اخبار آمده که رسول صلی الله علیه  
 و سلم فرمود که خروس چون بانگ کند از فضل خدای چیزی طلبد زیرا که خروس  
 ملک می بیند بانگ کند و خروس بر پا ده خود بخوابد و بصفه سخاوت  
 مشهور گویند طیر و فال برگزین مردم به بانگ بی هنگام خروس و کشتن آن  
 بنابر آنست که چون کافه بر ایا همین معدلت کیومرث از جمیع مکاره و باطل و مجذوب  
 و محروس پیچوده اند لاجرم او را بر پر جان و جان دوست می داشتند و شب  
 که بر مرض موت مبتلا بود آقا فخروسی بی هنگام بانگ کرد و مقارن آن حال  
 پادشاه ارتحال نمود بنابر آن بانگ او را در آن زمان بفال بد گرفتند و در کشتن  
 او مبادرت بنمایند در تاج خروس دشتی بود او در هوای خوش و موسوم  
 وزیدن باد شمال فریب نشود و در هوای مکرر و وقت هیوب باد جنوب لاغر گردد  
 و از پروم بزد ماند کبک از غایت شهرت احتیاج تعریف ندارد و از ضرب آنگه  
 کبک ماده بجز دشتیدن آواز کبک زن نخزند و گاه باشد که کبک ماده در خاک

هر پای خود خاک بنشد و بیهوده نهد و یک دو آشیانه سازد و بیهوده که بچه نر شود و یک سر می  
 نماید یک ماده بیهوده را که بچه مادر گردد و نگارد و یک بزرگ ماده خود در غایت غیرت باشد و در  
 سال عمر بد هر چه فاصد حضرت سلیمان است بجانب بقیس و او بک در زمین خار  
 که مردم در نیشته بینند گویند که هر س پریدند با خود نگه دارد و بر دشمن ظفر بار دارد  
 در خانه بیاویزند ساکنان آنخانه از خبر سحر این باشند فاخته آدمی انسی تمام دارد و هر  
 پوسته در موضعی که دست آن رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد باز که  
 گردد و زیر که هر گاه آوازش بشنود بگریزد و فاخته چنانچه شود از زبان سیر از نظر طایفه  
 و بلوی نقلت که جوانی بر جمجمی را از بخت فاخته نکار کرد فاخته دوم تاپ نهایی نیاد و  
 خواست خود را بپاک سازد و خس و خاشاک چسبیده فراجم آورد و از غلری بخونک بنماید خود  
 برداشته بر خاشاک نهاد و بنیامیدن پر با باد کرده تا آتش در گرفت و شعله بر خاست  
 خود را در آن افکند و بسوختن غیبت عشق بازی است جلد سازی نیست عشق بازی  
 کمن که بازی نیست قمر آورده اند که چون قمری ز بیمیرد ماده با دیگر می جفت گردد  
 و در فراموش نماند که تا وقتیکه میرد و نظم مفت نکست که ز اندوه مرده همان بد را ز کف  
 برده رفته و ناله جانان جالاک به هم سوده سیرایش خاک ز نه شکایات دوری با  
 نه حکایات صوری بانی چنرک مانند سایر طیور دانه می چنید و بی انگه اخن در زنده داشته  
 باشد مثل سبیل در خوردی گوشت خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چنرک نه سال  
 و زمره بلب نفیض گرفته بر آن رفته اند چنرک بکثرت مجامعت شغوف است بلبان ناله  
 کل عمری باید فرستد و قبل فرستد و قبل فرستد طایر است نهایت سعادت

حروف و از وی غریب بسیار نشو است از جمله آن که چون شمشیر بگریزند بر وی و بر وی دفع  
 خفاش که دشمن بجگان و است همواره کفر و در آشیانه خود اندازد که خفاش از بومی گرس  
 گریزد و دیگر آنکه اگر بچه ویران بر عفران رنگ نمایند بنصورت آنکه او را طبع یرقان ...  
 حادث شده فی الحال رفته بکافان دیگر آنکه از نفقات نقل کرده اند که نوبی در سلف آشیانه  
 فرشتوک و خانه شخصی بود وی آن را ویران ساخته چون فرشتوک آمد آشیانه را ویران  
 وید آقا اضطراب کرده بر بام جست و افغان میکرد و باقی که فرشتوک بسیار جمع آمدند هر  
 مقداری گل و خاشاک در بنقله و چنگال داشتند بعد از آن همه از بام پایین شده و بهمان  
 موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند و آنجا نو آنجا آمده و بنشیند  
 و بعضی مردم صادق القول نقل کرده اند که در خانه نشسته بودیم که آشیانه فرشتک را نظر  
 یو و ناگاه دیدیم که ماری قصه کرد که آشیانه رفته بجگان فرشتک بخورد و چون وی آنحال  
 مشاهده نمود بیرون دوید پیش از آنکه مار خود را آشیانه او را میند باز آمده نزدیک بار  
 بریده چیزی در دهانش انداخت چنانکه بطاق شده از سقف خانه پایین افتاد جمعی برخاسته  
 او را بکشتند و در بدنش ملاحظه نمودند و این نمک فرشتوک خا خسکی در آنجا افکند بود بدین  
 سبب شرو منفع گردیده هر چند وقوع این امر غیبت است بعد بنیاید اکنون از نفقات  
 افتاده بود بقلم آمده حکم بزدی و خیانت موصوف است و بیضه خود را بر گدازد و خست  
 پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پره نزدیک تخم وی رود گند شود و مجیز حکم  
 فوت خود را نیز نهان کند گویند غیر از آدمی و حکم و موش و مورچه جانوری خوردنی  
 پنهان نگاه نمی دارد و غایب چندین نوع باشد و طبیعت جمیع اصناف وی مجبول

نیست که در جای جفت نو نمک بر سر نه بیند و غافلند بعضی علماء بر آن رفته اند مزاج :  
 نمکند بجز دانکه طعمه منق خود بر ماده در وقت غایت که روانچه متفق علیه است آنست که غیر  
 ایکس ماده که جمع و موصلت در زمینی دارند و از بنجه ببعده و فاقوب غافلند و در شعاع  
 معشوق بیوفای باغ مثل مینند دیگر که غریب آنکه چون بچرخ از بین  
 نظر بر مادر آفت را گزیند منظر نماید که چند روز گردش نگردد و در آن ایام متفق  
 الاطلاق بشه را با شایسته کلاغ فرستد تا قوت بچکانش که در هر گاه زان بچه بریزد و پدر  
 تعهد حال نمایند دیگر آنکه کمال الدین آینه نور دی گفت که در بازار مصر مهر که گبری کلا  
 بر دست خود نشاند و بود گفت یا غراب و حدیث کلاغ بزبانیکه خوب بودم میشد گفت  
 لا اله الا الله محمد رسول الله گفت که جانور است ابد و ونگ زیرا که در آنوقت که در هوا می برود  
 چون کسی دست جنباند اشارت کند متوجهم شده بطرف دیگر برود و اما یک تفت نیک  
 که چون مادرش پیر شود او را ضیاع نگذرد و بهر جادو و او را هماد برود و طعمه مد و نماید  
 شعری تو اگر بهشت خوابی : جنت تیه پای مادر است : حق گفت رضای مادران  
 جوی : زیرا که رضای مادر است حبس بر او را بفارسی بغدادی گویند و وی غریب  
 تیز رو از چنانکه نوبتی در بصره بغدادی صید شده از حصیه دانش سیاه دوز که در بلاد  
 شام میباشد بیرون برآمد و وی در طلب دانه حیللب یار نماید و آخر الامر از گرگ نگیل گیرد  
 ضرب المثل شده اگر بپی از خج عاجز می کند شود و در تبر برون آید و بکیر و گوشت  
 بغدادی با اتفاق صیادان لذیذ ترین طعم است لطف در وقتی که بطماده بر سر تخم  
 یک لطف بر آرد و در گرو و در آخر ماه بچه از بنجه بیرون آورد و بطماده بر آرد

سمنه مرغیت که در میان آتش پدید شود و پروالش هنوز دوگاه باشد که آتش از او  
 شعله زند و در هیزم افتد و سمنه در میان آتش بجای کند گنبد هیزم را سلیم کند و بعضی  
 از ابل خجسته اند که چون آتش نزدیک رسد هیزم را بسیار جمع کند و آتش در آن زند و  
 خود را بپوزاند بعد از آنکه بر خاکستر ابلان بار و سمنه دیگر از میان ظاهر گردد و الله  
 اعلم و این جانور اکثر در ملک غور باشد چنانکه در ذکر آن گذشت خفاش که او را شب  
 پره گویند و او طایر بسیار غریب و موصوف باوصاف عجیب از جمله آن گوش و دندان  
 و پستان و منقار و خصب دارد و ماده و می حایض شود و بخلاف طایر دیگر بچند بچند  
 شیریند و با آنکه دو مانند آدمیان عمرش دراز باشد و از جانوران پرنده هوا  
 خفاش جانوری بچند نمیدارد و از چارپایان سوای سوسمار بجنیه نیاید و از خفاش آنکه محل پرورش  
 و شبانه روزی و وساعت باشد و از زمان صبح صادق تا زمان طلوع آفتاب و از بین  
 غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و سایر اوقات چمنش از دیدن عاقلی باشد  
 و اگر نشه در وقت خفاشش بیرون آمده جانوران را خون خرد و خفاش و آفتاب  
 پیردار او را صبه کند و طعمه سازد و بعضی از علمای تفهیم گفته اند که خفاش بدعی حضرت  
 عیسی مخلوق گشته بنابر آن صفت در میان ندارد و بمرغ مسیح شهرت دارد و آنرا از غراب  
 آموخته و غیر مشهور آن که مذکور میگردد و فلسفه که بر سوار حل و ریای نیل مرغیت که  
 سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر را نموضع بجای دیگر نمرد و  
 پیوسته ای آن بحر خورده و در گاه در طیاره تا بلیظ فیصیح گوید که ایته فوق الفون  
 چنانکه کس این کلمه را بشنود دیگر در حد و مغرب مرغیت که او را قاقون گویند

می چهار کشتی در پرواز باشد و هرگاه سفینه به محل خوف ناک رسد و یا بجای منفی شود  
 که از جانوری ضرری متصور است توبت بگ کند طاحان کیفیت داشته بتدارک آن  
 تنغال بینایند و دیگر گاهی جانور است اتفاقاً شعله ر و نبر جهاز می نشیند تا بر چوب  
 تیر که استاده می باشد و آن را دوس گویند فی الحال سفینه غرق میشود و هر چند طاحان  
 توب و تفنگ زنند ممتنع نمیشود شخصی صادق القول در زور اقم حروف نقل کرد که  
 بر جهاز داشت اما از حیات نومید شدیم و جهاز آغشته شدن نمود که بیکبار آن  
 جانور آوازی کرد از سه جهاز برفت و بجای انداخت و ملاحظه کردیم شل غایط او میان بود  
 و دیگر از غراب طیور آنکه در خد و طبرستان مرغان کور از یکجس بر درختان بسیار  
 و مرغان دیگر بجهت گنجشکی هم از کصف می آیند و گس و پشه بگیند و با نمرغان می شوند  
 چون روز آخر رسد آن طبولین مرغان ضعیف مضیف را هم بگیرند و دیگر در ولایت  
 رنگ مرغیت که بر دخت کافور بیضه می نهد هرگاه مار قصد بیضه او کند او پشه  
 چنان چشم مار میزند که دیده اش از خفته بیرون می افتد و بیضه او نمی شکند چون  
 بچه بیرون کنداده پوست بیضه مار از دهن خود می نهد و مار بواسطه دیدن پوست بیضه  
 گریه بجما جانور میگرد و آن مرغ بر سر دختی است بانه نیاز دالا دخت کافور و دیگر مرغ  
 انقلاب طایر است که هرگاه راه بر اهل کشتی شنبه شود و آن مرغ می آید و در پیش کشتی  
 طاحان در عقبش میزنند و بطریق مستقیم میرسد و دیگر در سندان مرغ بیک  
 تیر گد دارد و آن مرغ دهن خود را بر آب سازد و بکوهی می نشیند دیگران خود را بوی میر  
 آب زدنش میخورند و چون آب تمام شود باز بر شغل خود میروند و در

است که درینو دینا طریقی که درم پدر را میگردد و می برد اگر مقصد او کند میگردد  
 در میان زمین را میگیرد زیرا از زمین سخنی میرساند نگاه را کند تا زمین  
 غنث خود و ببرد بعد از آن نشسته آنها را میخورد تا آدم همه او می اندازد زیرا که  
 اگر آنرا میخورد کور شود و در اتم حروف چند بار مشاهده کرد که اگر کسی این عمل را با  
 بوقوع آلوده یکبار مرتبی شد که اگر کسی باری را از زمین برداشت و به او برود  
 مدد و هر چه در دو بر زمین افتاد و چون نیک ملاحظه کرده شد هر دو در ده  
 و دیگر در فرنگ جهانگیری آمده که جنگ با اول مضموم نام غیبت که  
 یک سال دارد و یک سال آن بال قلابی داده اشش نیز یک سال دارد و یک سال  
 آن حلقه بگواه فرد آیند و دیگر جدا شده بدنه چیدن مشغول شوند و هنگامیکه سیل  
 پرواز کنند نژاد آن قلاب را در حلقه بال داده اند و با هم پرواز کنند و بزبان عربی  
 آنها را اینک خوانند و دیگر... در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در  
 درایم و درم خبره است موسوم بجزیره الیور و در آن جزیره اصناف مرغان  
 یکصد و سی صنف یافته اند که غریب الاشکال و الاحوال اند و بر تقیاس شایع  
 هیچ مسکون و غریب عالم فیکون بسیار و بیش از حد و احاطه آنها هم مقدور نیست  
 مفسور البیان... فظنه کسور اللسان نیست بل کان فی الايام غریب  
 و اعجب عجایب است که آدمی بنایت قافل و نایل است حالانکه مضایح و مقابله  
 واجد و صاحب و جلیب خود می بیند و گلی از گلین عبت نمی چینه الهی  
 الشکر حتی قد تم للمجدی طریقه تراکمال ما که دوست است و بنا بگذارد و نظر

دشمن دست با خود میبرد و اگر کسی نمک جویمه می بنید هزار زبان شر میگوید  
 و صد هزاران قباچ شود و در دلش پنج خطور کند تا به بیان چه رسد مروان بن مروان  
 از خطاب قدرتی و بدو خود در طلب بیم و زنجیر شری حرس رود و خلوندان  
 حمله به تنخواه فرودی نواز و خود برب بر دست و کبر آسمان نمجرب بر دندانه نوزل  
 و دست داشته چنان با و آفر و نواهی دی نمی دهد و شیطان را دشمن انگاشته از  
 حکم برون میرود و نیلا پوفاداشته نوابانی بزرگانی نمیزد و قیامت باقی  
 بسته داشته از باز پرس آن اندیشه نمیکند قطعه آگاه فارغست زویر انجهان  
 آفرین رحمانه و سبب غفلت است ای بسته دل هیچ و همه برفه از گفت انس با بدایت  
 رعد و ولت است از خون و اوج خاک ایل سبک کرده و شانی که میوه حسرت و برگشت  
 در دست است و رزم قدس بهر تو سنده نهاده اند و داده تن بجایه ضلالت انچه  
 حالت است خاتم بعد الحمد و المنة این نامه نذرت علامه که مسمی نمیشود و اخبار است  
 بنو این ختام معنون و نیز به تمام قریش شد سال نایز هجری ازین رباعی نمیزد  
 رباعی چون زینت خست نامش نقش بیان در معنی تاریخ و نام خواست ز جان نگفتا  
 چون نظری اندیشه بسود آمد بر قمر زبده اخبار جهان اگر بچشم انصاف دیده شود  
 کلمات است مکرر انواع رباعین مضامین و اندیش و مشحون با قسام کلماتی که گین پرا  
 در غنوبت و سلاست سبیل نسیم آسوا شائش و لطافت چون نسیم شال و صبا  
 شش زده شده از اوج اغلب انداخته و نظم تر بار بار مقلد ساخته بسیار شبهای



مایه و سرسیده و دود چراغ نه چشم گردیده که بیکار نامه از سواد به باض  
 به الحال الناس بقیاس از ناظران سخن شناس آنکه در بعضی و بعضی که شنیدند بلکه  
 اخلاق حسن را کار فرما شده بدبای زبانی ذیل کرده اند  
 معنوی شعری با بسته در دام جهان دست مهت  
 خویش را شناس تا خود گیتی انداخته برای جیتی بهر کسی آمدی ماند  
 روز شد بیکاه آخر شرم داره در تجارت گرگشتی مملو زه زانو  
 ای هست لازم در سفره غم و خند است نیت سوده بارم این دم غنیمت  
 دار زود و اعتبار کار باشد بر اخیر علم آخر گشت کاری بجز گیر از جهان کار  
 اگر بخوبی به نماند خورم نشینی به خوری به خجسته در گلستان وصال  
 بشوی گلچین زبستان جمال یک زبان و یک دل و یکدوش و یک طلب  
 یک خواهرش و یک خوشی رسته از بند طبیعت بشکی بهر و چهل و قریب  
 بعد تو یکی نو که بشادی کدام و غم کدام فارغ از هر چیز باشی و اسلام  
 اللهم اننا الحق نقاد زعماء دارنا الباطل ابطالا و از قضا است غلبه این باب  
 العالمین الحمد لله على لطف الله و حسن احسانه في هذا الكتاب المسمى بنبذة الانبياء  
 انما ليغات زبدة الفضائل و الله الصالح بل في بلاد مستان شيراز باني طوطی شکر  
 مقال اغستان تیرین بیانی شرف مرتبه بنابر نوی محمد حسن ضا قادی  
 کشیک تخلص سعی مطلق که این نامه مثال مبارک قال از قالی طبع چون طایفه زین  
 بال این گرامی بود گذشته دست آموز بهر شنگه این و الا نظر بختبر و سعی بنابر

مجلسی در این کتاب

بچنان حال را خرم و با هم که عوالت عید الاحد قادی اندر می نمودن

در اینها و این در کارخانه استادان طبعین جوید  
بر تر تاریخ غره ماه جمادی ثانی ششصد و پنجاهین قلم  
بایع هجری اقدس از عید الاحد صاحب

دوام فیوضه

دکشا نشود

جنت عدن

سالم نمود ناظر او

شعر قادر بر ذی مقدار

از پی طبع تاسیخ

شده مطبوعه خبا

نایع عینوی صوری و معنوی ایضا منته و ام بر کله

شده مطبوعه نشود مطبوعه

مکتب با ناظر سوز گفت

قطعی بچنان دو

نایب و از زینت

ارادت او

بهر تاریخ صوبه نیک

شصت و پنجم هزار و شصت

که نخست نیک و اب یار و

پیش سال طبعش میزد

چون میزدید

دل ازین کار شکر بید گفت

و از زبان بید خرد

موت سپید

بر ناظرین کیا خوب

سرمه و کار ابل نیک

شده مطبوعه نشود مطبوعه

مکتب با ناظر سوز گفت

قطعی بچنان دو

نایب و از زینت

ارادت او

کتابخانه و از زبان بید خرد موت سپید بر ناظرین کیا خوب سرمه و کار ابل نیک